ف ۹
۴۰

میکروفیلم تهیه شد

آفت زدائی شد
تاریخ ۷۰/۳/۱۳

۱۵۵۵۴

آستان قدس

۲۶ /۲/ ۱۳۸۰

کتابخانه آستانقدس

اسم کتاب خلاصة المنهج ج ۲ ناقص الاول فارسی

مصنف ملا فتح الله کاشانی

مؤلف

خطی نستعلیق ۲۱ و ۲۲ سطری بخط محمد رحیم درجزینی

چاپی

سال تحریر ۱۰ ربیع الاول ۱۲۴۲ عدد اوراق ۲۸۴

جزء کتب ........ شماره خصوصی ........

شماره عمومی ۱۵۵۵۴ شماره قبض ........

واقف خریداری آستان قدس تاریخ وقف آبان ۱۳۶۶

طول ۲۷ عرض ۱۹٫۵ شماره صفحات ........

۲۸۷

منزلی بدو نسبت باشد خواه مؤمن و خواه کافر پیش از بعثت اسلام بیاورد و مؤمن شود منزل او را بیراث برد پس معنی آیه اینست که حق تعالی
بیراث داده منزل کافر را به بنده مؤمن **فنعم اجر العاملین** پس نیکوست مزد کارکنندگان و پاداش نیکوکاران **وترى الملائكة**
و بینی ای محمد مر دانشکار را وقتی که در موعد صدق بمرتبه قرب رسیده باشی و بدان اطراف که ملایکه را به بینی **حافین** در حینی که فرو گرفتگان
باشند **من حول العرش** از اطراف عرش یعنی طواف کنندگان بر جانب عرش بر سبیل لذت نه بر طریق تکلیف عبادت
**یسبحون** تنزیه میکنند خدا را و به پاکی یاد میکنند او را تنزیهی که مقترن باشد **بحمد ربهم** بستایش پروردگار خود یعنی
میگویند سبحان الله و بحمده و تسبیح نفی ناروا کنند از ذات خدای و حمد اظهار صفات ثبوتیه او نمایند **وقضی بینهم**
و حکم کرده شود یعنی حق تعالی حکم کند میان بندگان خود **بالحق** براستی یعنی هر کس عقاب و منزل که واجب او باشد از الجنت و دوزخ
فرود آورده یا حکم کند میان ملائکه باقامت ایشان در مقامی که بر حسب تفاضل ایشان باشد **وقیل** و گفته شود یعنی مؤمنان گویند
**الحمد لله** سپاس مر خدایراست **رب العالمین** که آفریدگار عالمیانست بر حکم کردن او میان ما بحق و فرود آوردن هر یک را
بمنزل که واجب اعمال است یا دانشکاران گویند شکر و سپاس مر خدایراست که بر وفق فضیلت از ما ان امتیاز تعیین نمود

## سورة المؤمن ثلث و ثمانون آیات

از جمله اخباری که عموماً در مرتبه دلالت میکند
بر فضل حوامیم در روایت انس مالک است که از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نقل نموده که حوامیم زیور قرآن است و در روایت دیگر آمده حوامیم را
میوه ایست و میوه قرآن حوامیم است این سورها خوش الفاظ و معمور اند که متصلند بیکدیگر هر که خواهد در مرغزار بهشت چرا کند باید که همیشه
حوامیم بخواند و ابن سلی از حضرت نبوی صلعم نقل نموده که حوامیم ریحان قرآن است پس در تلاوت و حفظ آن شکر الله باید چه بتحقیق که چون
سینه مؤمن بتلاوت حوامیم مداومت نماید از دهن او بوی مشک از و عنبر اشهب بیرون آید از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
نقل است که هر که خواهد در ریاض بهشت بچرد باید که حوامیم را در نماز شب بخواند ابو بصیر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
روایت کند که هر که حوامیم را قرائت کند حق تعالی او را رحمت کند و همه همسایها و اصدقای معارف و خویشان او را ببرکت تلاوت حوامیم
مشمول رحمت خود گرداند و عرش و کرسی و ملائکه مقربین از برای او استغفار کنند و از ابن عباس روایتست که حوامیم هفتند و ابواب دوزخ
هفت که آن جهنم و حطمه و لظی و سعیر و جحیم و هاویه و سقر است هر که این سورها بخواند هر سوره از آن بر دری از درهای
دوزخ باشند و نگذارند که او را به دوزخ برند و نیز از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که هر چیزی را لبی و خلاصه ایست و لب القرآن
حوامیم است و بعض از تابعین حوامیم را عرایس القرآن میگفته اند اما خصوصاً ابی بن کعب از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت میکند

منزلی که خواسته باشند خواه مؤمن و خواه کافر پیش از موت اسلام بیاورد و مؤمن منزل او را میراث برد پس معنی آیه اینست که حق تعالی
میراث داده منزل کافر را به بنده مؤمن **فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ** پس نیکوست مزد کارکنندگان و یاد درش نیکو کاران **وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ**
و ببینی ای محمد در روز قیامت در آن وقت که در مقعد صدق بمرتبه قرب رسیده باشی و در اطراف گردی ملائکه را ببینی **حَافِّينَ** در حین که فرو گرفتگان
باشند **مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ** از اطراف عرش یعنی طواف کنندگان بر جانب عرش بر سبیل لذت نه بر طریق تکلیف عبادت
**يُسَبِّحُونَ** تنزیه میکنند خدا را و به پاکی یاد میکنند او را و تنزیهی که مقترن باشد **بِحَمْدِ رَبِّهِمْ** بستایش پروردگار خود یعنی
میگویند سبحان الله و بحمده و تسبیح نفی ناروا کنند از ذات خدای و حمد اظهار صفات ثبوتیه او نمایند **وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ**
و حکم کرده شود یعنی حق تعالی حکم کند میان بندگان خود **بِالْحَقِّ** براستی یعنی هر کس مقام و منزل که لایق او باشد از بهشت و دوزخ
بدو آورده یا حکم کند میان ملائکه باقامت ایشان در مقامی که بر حسب تفاضل ایشان باشد **وَقِيلَ** و گفته شود یعنی مؤمنان گویند
**الْحَمْدُ لِلَّهِ** سپاس مر خدایراست **رَبِّ الْعَالَمِينَ** آفریدگار عالمیانست بر حکم کردن او میان ما بحق و فرود آوردن هر یکی از ما
بمنزلی که در خور اعمال ماست یا فرشتگان گویند شکر و سپاس مر خدایراست که بر وفق فضیلت از ایشان استحقاق بتعیین فرمود،

## سورة المؤمن ثلث و ثمانون آيات

از جمله اخباری که عموماً در مرتبه دلالت میکند
بر فضل حوامیم مرویست انس مالک است که از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نقل نموده که حوامیم زیور قرآنست و در روایتی دیگر حوامیم را
میوه است و میوه قرآن حوامیم است این سورها روضها الأزهار و معمور نند که متصلند بیکدیگر هر که خواهد در مرغزار بهشت چرا کند باید که همیشه
حوامیم بخواند و ابن مسلی از حضرت نبوی صلعم نقل نموده که حوامیم ریحان قرآنست پس در تلاوت حفظ آن شکر نمایند چه بتحقیق که چون
بنده مؤمن بر تلاوت حوامیم مداومت نماید از دهن او بوی خوش مشک از بو عنبر استشمام بروز آید از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
نقل است که هر که خواهد در ریاض بهشت بچرد باید که حوامیم را در نماز شب بخواند ابو بصیر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
روایت کند که هر که حوامیم را قرائت کند حق تعالی او را رحمت کند و همه اسبابها و اصدقای معارف و خویشان او را از برکت تلاوت حوامیم
مستغرق رحمت خود کرده اند و عرش و کرسی و ملائکه مقربین از برای او استغفار کنند و از ابن عباس روایت که حوامیم هفتند و ابواب دوزخ
هفت است و آن جهنم و حطمه و لظی و سعیر و جحیم و هاویه و سقر است هر که این سورها بخواند هر سوره از ایشان بصورتی بر آید و بر دری از درهای
دوزخ بایستد و نگذارند که او را بدوزخ برند و نیز از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که هر چیزی را لبی و خلاصه‌ایست و لب قرآن
حوامیم است و بعض از تابعین حوامیم را عرائس القرآن میگفته اند اما خصوصا ابی بن کعب از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت میکند

که هر بنده که سورة المؤمن بخواند روح هیچ پیغمبری و صدیقی نباشد و مؤمنی و شهیدی الا که بر وی صلوات فرستند و از برای او استغفار کنند
و ابو الصباح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کند که هر که سورة المؤمن در هر سه روز یکبار بخواند حق تعالی جمیع گناهان ما تقدم و ما تأخر او را
بیامرزد و کلمه تقوی را لازم او گرداند و بهشت را با او کرامت نماید و از جمله فضایل این سوره آنست که در او آیات منسوخ نیست و هاکه
حق تعالی اختتام سوره الزمر را بذکر ملائکه و جنت فرموده افتتاح این سوره نیز بتنزیل او نموده و فرموده که بسم الله الرحمن الرحیم
حم علما را در این کلمه اقوال بسیارست عکرمه از حضرت رسول صلی الله علیه وآله روایت کرده که حم اسمی است از اسمای الهی
از مفتاح خزاین او و ابن عباس گفته که حوامیم بزرگترین نامهای خدای تعالی است و از عطاء خراسانی نقل است که حوامیم مفاتیح اسمائیست
که در اوایل آن حا باشد چون حلیم و حمید و حامد و حی و حکیم و حاکم و حفیظ و حافظ و حنان و ملک و مجید و ماجد و مبدی و منشی
و مهیمن و منان و مؤید است الخ انس روایت کرده که روزی اعرابی از حضرت رسول صلی الله علیه وآله پرسید که حم چه چیزست
که در لغت ما نیست فرمود که مبادی اسما و مفاتیح سورهاست و کلبی گفته که معنی حم اینست که حم و قضی ما هو کاین یعنی مقدر و منقضی گشته آنچه بود
و هست و خواهد بود و قرظی گفته که حم قسم است بحلم و ملک حق تعالی و درین تقدیر است که قسم بحلمی لا اعذب من عاذ بی و قال لا اله الا الله
مخلصا من قلبه یعنی سوگند میخورم ببردباری و بعزت و جلال و پادشاهی خود که عذاب نکنم آنکس را که پناه بمن آورد و بخلوص اعتقاد
بکلمه طیبه لا اله الا الله متذکر گردد و گویند حا اشارتست بحکم حق که خط منع و رد بر او کشیده نشود و میم اشارت بملکیت او که او را فنا
و زوال نه و اسرار اوقات ان نرسد و یا حا اشارتست بحکمت و میم بمنت یعنی حق تعالی را بر بندگان منت است به تنزیل حکمت و گفته اند چون
حا و میم دو حرفست در وسط اسم رحمن و محمد پس اشارتست بسری که میان حق تعالی و حبیب اوست و هیچ ملک مقرب و نبی مرسل بدان پی نبرد
بنوعی حق تعالی قسم یاد کرده بسر حرفین در رسیدن بحقیقت نزول قرآن بثقلین و نقلین آمده و ذکر حروف تهجی در اول سوره برای
تنبیه است مانند الا که موضوعست از برای تنبیه حا و میم برای تنبیه است و اعلام باشد که سامع را از خواب غفلت برانگیزانند و استماع
کلام عظیم و ملک قدیم کنند و باقی وجوه حا و میم در منهج الصادقین مذکورست تنزیل الکتاب فرو فرستادن قرآن من الله از جانب خدای
که مستحق عبودیت است العزیز غالب بر دشمنان خود العلیم دانا باحوال جمیع خلایق و مصالح و حکم غافر الذنب آمرزنده گناهان
کسی که بخلوص عقیدت و پاکی طویت بکلمتین شهادتین قایل شود و بر وحدانیت و ربوبیت و طاعت او قیام نماید و چون ذنب
اسم جنس است پس معنی آنست که او میآمرزد از روی تفضل جمیع ذنوب ماضیه و مستقبله اهل ایمانست وقابل التوب و پذیرنده توبه
از عاصیان مؤمنان شدید العقاب سخت عقوبت هر کس را که او را از ایمان که بخشش نشود در عصیان و طغیان و ذکر این صفت بعد از مغفرت

جهة

٢

جهت آنست که تا بنده بجهت اعتماد بر مغفرت مرتکب مناهی نشود بلکه دایم میان خوف و رجا باشد ذی الطول خداوند نعمت و سعه و منة
بر بندگان از روی فضل و احسان از ابن عباس منقولست که او سبحانه غافر الذنب است هر کسی را که گفت لا اله الا الله شدید العقاب است کسی را
که نگفت لا اله الا الله ذی الطول است یعنی غنی و بی نیازست از کسی که نگفت لا اله الا هو نیست هیچ خدای بحق سزاوار عبادت مگر
او که موصوفست باین صفات الیه المصیر بسوی اوست بازگشت همه پس مطیع را بثواب درجات رساند و عاصی را بعقوبه
عقاب گرفته و چون دانسته شد که تنزیل قرآن از جانب آن خدائیست که متصفست باین صفات پس واجب الاتباع و لازم
الانقیاد خواهد بود ما یجادل جدال و خصومت نکنند فی آیات الله در آیتهای قرآن خدای تعالی الا الذین کفروا مگر آنها که کافر شدند
بخدا و رسول و انکار حق کردند و مراد ازین مجادله باطلست که آن دفع حجج آنهاست و ادحاض براهین آن و اطفای نور آن
از روی عناد و جحود و لجاج کقوله تعالی و جادلوا بالباطل لیدحضوا به الحق و اما جدالی که از برای حل عقد آن باشد و استنباط حقایق
آن و قطع تشبث اهل زیغ بآن و حل مشکلات که آن از اعظم طاعات است و چون اهل جدال و عناد با وجود استغراق ایشان
بانواع کفر و انکار متمرد بودند ازین جهت در صدد تهدید ایشان در آمده بحبیب خود میفرماید که فلا یغررک پس باید که فریب
ندهد ترا ای محمد تقلبهم گردیدن کافران فی البلاد در شهرهای شام و یمن برای تجارت و تحصیل فواید عظیمه و مکاسب رابحه
یعنی باید که بسبب کثرت ثروت و جمعیت ایشان بخاطر تو نرسد که من ایشان را فرو گذاشته خواهم کرد چه اعمال موجب عقوبت ایشان است
بلکه باعث ازدیاد آنست بعد از آنکه ثروت ایشان در دنیا بیشتر و مغرور گشته بامتعه فانیه مغرور شده باشند آخر بچنگال عقوبت من گرفتار
خواهند گشت و وبال تکذیب و نکال جدال بر ایشان فرو خواهد رسید همچنانکه کذبت قبلهم قوم نوح تکذیب کردند پیش از ایشان
قوم نوح نوح را والاحزاب و گروهها چند من بعدهم پس از قوم نوح مر پیغمبران خود را چون اقوام عاد و ثمود و غیر آن وهمت
کل امة و قصد کرد هر گروهی از ایشان برسولهم به پیغمبری که فرستاده شده بود بایشان لیأخذوه تا بگیرند او را و ایذا رسانند
و مقتول سازند وجادلوا و مجادله و مخاصمه کردند با رسولان خود بالباطل بسخن باطل مثل ما انتم الا بشر مثلنا و ما انزل الرحمن من شیء
و مثال آن لیدحضوا به الحق تا زایل گردانند و باطل سازند بآن سخن بیهوده سخن حق را که واجب الاتباع بود فاخذتهم
پس گرفتم ایشان را و هر گروهی را از ایشان بنوعی معاقب ساختم فکیف کان عقاب پس نظر کن که چگونه بود عقوبت من ایشان را
و کذلک و همچنانکه واجب شده بود عقوبت بر امم مکذبه انبیا حقت واجب و لازم شده است کلمة ربک حکم پروردگار تو
بعقاب و عذاب علی الذین کفروا بر آنانکه کافر شدند از قوم تو و تکذیب تو کردند انهم اصحاب النار الخ ایشان

یاران دور خند و ملازمان آتش بین به اهل کوه از امم سابقه و لاحقه از اصحاب دوزخ‌اند و از کذب و جدال و ترک طاعت ایشان

از نقص به او که باک او نمی‌شنید چه طایع و عابد و مسبح و حامد او سبحانه از حد و حصر متجاوزند از آن جمله **الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ**

آنانکه برمی‌دارند عرش را برای او و امر و امتثال او سبحانه **وَمَنْ حَوْلَهُ** و آنانکه اطراف عرش‌اند از کروبیان که حافه بطواف آن مشغولند

**يُسَبِّحُونَ** تنزیه میکنند و برپاکی اقدام مینمایند تنزیهی که بوقته است **بِحَمْدِ رَبِّهِمْ** بستایش پروردگار خود **وَيُؤْمِنُونَ بِهِ** و تصدیق

میکنند و اعتراف مینمایند بربوبیت و وحدانیت او و این حاملان عرش و کروبیین که خاص خواص ملایکه‌اند بواسطه جامع صفات جلال

و اکرام او سبحانه باشند رطب اللسان‌اند و مصدق وحدت حضرت سبحانه پس از جدال و ترک عبادت منزه کالیکه اخص مخلوقات‌اند

چه زبان و در بعض از تفاسیر از شهر بن حوشب نقل کرده‌اند که حمله عرش هشت‌اند چهار میگویند سبحانک اللهم و بحمدک لک الحمد علی حلمک

بعد علمک و چهار دیگر میگویند سبحانک اللهم و بحمدک لک الحمد علی عفوک بعد قدرتک و در کشاف آورده که حق تعالی جمیع فرشتگان را میفرماید

تا صبح و شام از روی جلال و اکرام بر حمله عرش سلام میکنند میسره از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کنند که پایهای حمله عرش

در طبقه آخرین زمین قرار گرفته و سرهای ایشان از آسمانها در گذشته و دستهای ایشان از اطراف و نواحی زمین بیرون رفته و دایم در خشوع

و خضوع‌اند و از غایت خشیت سر در پیش انداخته و چشم بالا نمی‌کنند و نیز از آنحضرت منقولست که تفکر مکنید در عظمت پروردگار

لیکن تفکر کنید در آنچه آفریده از اصناف ملایکه پس بتحقیق که اسرافیل یکی از فرشتگانست که گوشه از گوشهای عرش بر دوش اوست و هر دو

و هر دو قدم او در زمین هفتم قرار گرفته و سر او از آسمان هفتم گذشته و بجهت عظمت و جلال حق سبحانه و تعالی بر وجهی خود را حقیر میسازد

و دو بین می‌نماید که گویا جثه او کمتر از مرغی خیالیه میگردد که کوچک‌تر از گنجشک باشند و این حمله عرش اند اهل هفت آسمان خاشع‌تراند

و اهل آسمان هفتم از آسمان ششم خایف‌تر و ششم از پنجم ترسکارتراند و برهمین قیاس تا بآسمان اول و از مجاهد منقولست که میان ملایکه

و عرش آلهی هفتاد هزار صف از ملایکه‌اند که مشغولند بعبادت باین طریق که دستهای خود را بر گردنهای خود بسته و برفع صوت تهلیل

او سبحانه میکنند و در میان طبقات آسمان چندان ملایکه هستند که عدد ایشان را بجز خدا نداند و همه به تسبیح و تهلیل و تحمید او سبحانه مشغولند

و در نهج البلاغه مذکور است که بعض از ملایکه همیشه ساجد هستند که رکوع نمی‌کنند و این مرتبه مقربان بارگاه احدیت است و بعض دیگر

راکع‌اند که از قیام و انتصاب لذت ندارند و این صفت حمله عرش است و برخی دیگر صف زدگانند که از صفوف خود زایل نشوند

و این رتبه حافین من حول العرش است ایستاده‌اند و دستهای راست بر چپ نهاده‌اند و هر یک ملبس به تسبیح بیگانه اشتغال دارند و خواب چشمها

و سهو عقلها و سستی بدنها و غفلت نسیانها مانع عبادت ایشان نشود زیرا که ایشانها از لواحق اجسام جسمانیه است ملایکه از آن مبرا اند

جماعتی دیگر جمیع فرشتگان در پس این حجابها به تسبیح و تهلیل و تمجید و تحمید مشغولند و نیز از وهب بن منبه روایت است که هفتاد هزار

و بعضی دیگر تسبیح کننده گانند و از آن ملال نمیگیرند و ایشان صد هزار صف ملائکه اند که در پس حافین من حول العرش

و در روایت آمده





و در روایت آمده که حق تعالی عرش را از یک جوهر سبز خلق نموده و ما بین هر قایمه دیگر چندانست که مرغ سریع السیر بسه صد هزار سال

و بروایت دیگر به پانصد هزار سال قطع نتواند کرد و این روایت از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت است و در خبر آمده که چون حق تعالی

عرش را بیافرید خطاب بجمیع ملایکه کرد که او را بردارند ایشان از حمل عاجز شدند پس بجبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل امر نمود

که عرش را بردارید و بر دوش حاملان عرش نهید جبرئیل گوشه بگرفت و گفت سبحان الله و میکائیل گوشه دیگر بگرفت و گفت الحمد لله و اسرافیل

جانب دیگر گرفت و گفت لا اله الا الله عزرائیل طرف دیگر او را گرفت و گفت الله اکبر و عرش را برداشتند و بر دوش حمله نهادند و چون بار

عرش بدوش حمله رسید گفتند لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم آن گرانی را ایشان همان گرفت و مستغرق رحمت الهی گردید و جابر

بن عبد الله انصاری و نعمان بن عامر روایت کرده‌اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که مرا اذن داده‌اند که بعضی از احوال عرش

و حمله آن با شما بگویم بدانید که خدای تعالی عرش را از جوهر سبز خلق نموده و او را هزار هزار و شصت و شش هزار رکن است و بر هر رکنی

از آن هزار هزار و ششصد و شصت و شش هزار دهان و در هر دهانی هزار هزار و ششصد و شصت و شش هزار زبان و از هر زبانی هزار هزار و

ششصد و شصت و شش هزار لغت که تسبیح خدا میکنند و ثواب آنرا بقائلان می‌دهند و عظمت آن بمرتبه‌ایست که او را استاده

هزار پر است و از هر پری تا پر دیگر او هشتاد هزار ساله راهست بخاطر او رسید که طول و عرض عرش را بداند استعانت طلبید از خدای تعالی

تا پرهای او را مضاعف گرداند حق تعالی صد و شصت هزار پر دیگر بوی داد و هشتاد هزار سال بپرید آخر از پریدن سست شد

دیگر باره توفیق طلبید هشتاد هزار سال دیگر بپرید دیگر از پریدن سست شد باز از خدا مدد طلبید از جانب عزت باو خطاب رسید

که اگر تا انقراض عالم اگر پرواز کنی از یک قایمه عرش بدیگری نرسی پس آن فرشته گفت سبحان ربی الاعلی و بحمده حق تعالی امثال او را

امر کرد این تسبیح را در سجود گویند تا ثواب بر قایل این ذکر باشد و عظمت حاملان عرش بر وجهیست که از دوش تا گوش ایشان

هفتاد هزار ساله راهست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که هیچ جزو از عرش خایف‌تر و خاشع‌تر نیست

و از جمله کلمات او اینست که اعوذ بالله من غضب الله اعوذ بالله من سخط الله اعوذ بالله من نقمة الله و وارد است که چون خدای

تعالی عرش را بیافرید بخاطر فرشتگان گذشت که آیا از عرش چیزی بزرگتر باشد حق تعالی ماری بیافرید تا عرش را بگرد و دم خویش را در

دهن گرفت و هنوز از عرش چهار دانگ او زیاد آمد هر یکی از حمله عرش هفتاد هزار بال دارد و او را هر رویی هفتاد هزار دهان و در هر دهانی

هفتاد هزار زبان و بهر زبانی هفتاد هزار لغت بتسبیح خدا میکنند و ثواب آنرا بشیعیان آل محمد میدهند و حاملان عرش بعد از تحمید

پروردگار خود حسن عاقبت مؤمنان را از او سبحانه استدعا میکنند **وَيَسْتَغْفِرُونَ** و طلب آمرزش میکنند از خدای عز و جل

پس هر بنده مؤمن که یک بار این کلمات بگوید ثواب جمله عرش و جمله ملائکه در نامه عمل او بنویسند و انتقال دهند و عقیبا بر دبستک بار گردد

تصحیح

۳۰۵۰

للذین آمنوا برای آنانکه ایمان آورده اند و استغفار ایشان بدین طریق است که از روی نیاز میگویند ربنا وسعت کل
شیء ای پروردگار ما فرا رسید البته چیزی فاغفر للذین تابوا پس بیامرز آنانی را که میدانی توبه کرده اند و از شرک و معاصی

رحمة وعلما از روی بخشش و دانش
رحمت و علم تو بهمه چیز رسیده

دور شده اند واتبعوا سبیلک و پیروی کرده اند راه ترا که طریق ایمانست وقهم عذاب الجحیم نگاه دار ایشانرا از
عذاب آتش سوزان و مراد از استغفار فرشتگان برای تائبانست با آنکه ایشان موعودند بغفران گناهان زیادتی ثوابست و رفعت درجه
ایشان ربنا وادخلهم ای پروردگار ما لطف کن بر تائبان و در آور ایشان را جنات عدن در بوستانهای با اقامت
دایم است التی آن بوستانها که بفضل خود وعدتهم وعده داده ایشانرا بر زبانهای پیغمبران ومن صلح و نیز
در آور با ایشان در بهشت کسانی را که از عمل شایسته آماده باشند من آبائهم وازواجهم وذریاتهم از پدران ایشان و زنان ایشان
و فرزندان ایشان تا با ایشان همراه شوند و بسبب زیادتی مرتبت ایشان نیز انک انت
العزیز بدرستی که توئی غالب مطلق که از هیچ چیز عاجز نشوی الحکیم دانائی که هر چه کنی بر وفق حکمت و مصلحت باشد و از جمله آن
وفای بوعده است پس بجا آری وعده خود را و ایشانرا در بهشت در آوری وقهم السیئات و نگاه دار ایشان را از عقوبت
که آن جزای سیئات است یا آنکه نگاه دار در صلحای اهل ایمان از خطیئات ~~هو الفوز العظیم~~ ومن تق السیئات
و هر کرا نگاهداری از سیئات و عقوبات یومئذ در روز جزا فقد رحمته پس بدرستی که بخشیده او را و رحمت
رسانیدی او را و باز داری از معاصی در دنیا پس رحم کردی بر او در روز جزا و او را از عذاب رهانیدی وذلک و آن باز داشتن تو
از عقوبت و معصیت هو الفوز العظیم آنست فیروزی بزرگ و ظفری بزرگوار چه آن موجب سعادت جاودانیست
ان الذین کفروا بدرستی که آنانکه نگرویدند بوحدانیت خدا
و بغض ایشان بعد از آن از حال بزرگ و جدال را در روز قیامت بیان میکند
و تصدیق ننمودند نبوت خاتم انبیا ینادون ندا کرده شوند یعنی وقتی که بدوزخ در آیند و بنفسهای اماره خود دشمنی آغاز کرده
زبان بعتاب و ملامت بکشایند و بگویند چرا در زمان اختیار ایمان نیاوردیم ملائکه ایشانرا ندا کنند لمقت الله هر آینه دشمنی خدا مر شما را
اکبر من مقتکم بزرگتر است از دشمنی شما انفسکم مر نفسهای خود را در این روز که خدای شما را دشمن است اذ تدعون
وقتی که خوانده میشوید الی الایمان بسوی گرویدن بخدا فتکفرون پس شما کافر شدید قالوا ربنا گویند ای پروردگار ما
امتنا اثنتین بمیرانیدی ما را دو نوبت اول از انقضای اجل و نوبت ثانیه در قبر بعد از زنده شدن برای سوال و
احییتنا اثنتین و زنده گردانیدی ما را دو بار یکبار اول در قبور دوم بار در وقت بعث و نشور و در روایت ابن عباس آمده است

اول



اول در اصلاب آبا و دوم وقتی که نطفه بودیم در امانت دوم در دنیا و حیات اول در دنیا برای تکلیف و حیات دوم
در قیامت برای ثواب و عقاب پس معنی آنست که ما را مرده آفریدی و بعد از آن حیات بخشیدی و در بیان آوردن ذکر امانت
اول در وقتی بود که ذریت آدم را از ظهر او بیرون آوردند و میثاق از ایشان گرفت و بمیرانید و امانت ثانیه در دنیا و احیاء
اول در وقتی که در رحم نطفه بودند و حیات دوم در بعث و تفسیر اول که قول سدی است و جمعی از مفسران و مختار بعضی اصح اقوال است
زیرا که آن منقولست از اهل البیت علیهم السلام پس آیه دال است بر سوال قبر و جماعتی که از موافق و مخالف منقولست موید این قول
حاصل که کفار بعد از مشاهده عقوبت تصدیق کنند بانچه در دنیا منکران بوده باشند از سوال قبر و بعث و گویند فاعترفنا
بذنوبنا پس اعتراف کردیم بگناهان خود که از جمله تکذیب بعث و نشور و سوال قبر بود فهل الی خروج پس آیا بسوی بیرون
آمدن از دوزخ من سبیل هیچ راهی هست یعنی چون معترف شدیم بذنوب هیچ طریقه است که آن را سلوک کنیم تا از دوزخ خلاص
شده به بهشت برسیم مراد ایشان از این قول قبول ایمان و توبه است و این کلام را از فرط نومیدی و تحیر گویند پس فرشتگان با ایشان
گویند ذلکم این عذاب که شما راست بانه اذا دعی الله بسبب آنست که چون خوانده میشد خدای وحده در
حالت یگانگی یعنی چون اهل ایمان بکلمه توحید قایل میشدند کفرتم کافر میشدید به یگانگی او و میگفتید اجعل الالهة الها واحدا
وان یشرک به و اگر شرک آورده میشد بخدای یعنی چون دیگران شرک بخدای آوردندی تؤمنوا میگرویدید بدان
شرکا فالحکم لله پس امروز فرمان روایی و کارگذاری اهل حق و باطل مر خدایراست که مستحق عبادتست و الله حکم کرده بر شما
بعقاب سرمدی و عذاب ابدی العلی خدای که بلند مرتبه است از آنکه نسبت شرک باو دهند و اسناد اشباه و انداد باو کنند
الکبیر بزرگوار از آنکه دیگری مستحق عبادت غیر او باشد و برابر او کنند پس در بیان وحدت و کمال قدرت خود در آمده میفرماید که
هو الذی اوست آن خدای که بقدرت کامله خود یریکم مینماید شما را آیاته نشانهای قدرت خود را که دال است بر وحدت و قدرت
او وینزل لکم من السماء و فرو میفرستد از برای شما از آسمان رزقا روزی را یعنی باران که سبب روزی است
یا ملائکه را که بجهت ارزاق و اشتغال میفرماید وما یتذکر و پند نمیپذیرد و عبرت نگیرد باین آیتها الا من ینیب مگر کسی که باز
گردد بخدای از انکار و معصیت یا بازگشته روی بطاعت و عبادت آورد فادعوا الله پس بخوانید خدای را و پرستش او نمایید
مخلصین در حالتی که پاک سازندگان باشید له الدین برای او طاعت خود را از شرک و ریا ولو کره الکافرون
اگر چه کراهت داشته باشند کافران اخلاص شما را چه ایشان رغبت ایمان کافرند و شما را از ایشان [illegible] باشند

رفیع الدرجات برادرنده درجهای مخلوقات بقدر معرفت و طاعت آنها هر چند معرفت و عبودیت بیشتر باشند درجه او
نسبت بتو با آنکه بیشتر خواهد بود لهذا درجات انبیا را بر درجات اولیا بلند تر کرده و درجات اولیا را بر غیر ایشان تقدیم
نموده از اهل ایمان و قیاس نسبت تفاوت درجات مؤمنان بقدر تفاوت عبودیت خواهد بود و یا معنی آنست که خدای برادرنده
آسمانهاست و فوق آسمان دیگر تا بعرش ذو العرش خداوند عرش عظیم است و خالق آن و یا خداوند سلطنت و پادشاهیست و
هرگاه که درجات کمال او بروجهی مرتفع باشند که رفع مراتب و نصب مقامات جمیع مخلوقات در ید قدرت او باشد و عرش که محل
عالم جسمانیت در قبضه اقتدار او پس چگونه غیری لاف شرکت او تواند زد و بچه نوع شخص دعوی برابری با او تواند نمود و بعد از توحید
بیان تمهید نبوت میفرماید که یلقی الروح می افکند وحی را من امره از زمان خود و تسمیه وحی بروح بجهت آنست که آن سبب حیات
قلبیست با نزع الجهل که سبب موت قلبست یعنی القا میکند امر خود را علی من یشاء بهر که خواهد من عباده از بندگان
خود و گفته اند مراد بروح قرآن است و سایر کتب منزله و نزد جماعتی جبرئیل است یا نبوت و بهر حال معنی آنست که رسالت را بهر که خواهد
از اهل استحقاق عطا نماید لینذر تا بیم کند آنکس که وحی با و نازل شده مردمان را یوم التلاق از روز رسیدن به یکدیگر
یعنی روزی که ارواح با اجساد ملاقات کنند یا اهل زمین با آسمان رسند یا خلق اولین و آخرین با هم جمع شوند یا مخلوق با خالق
یا معبودان با عابدان یا مظلومان با ظالم یا هر عامل که ملاقات کند با عمل خود در جمیع تقادیر مراد روز قیامت یوم هم روزی که ایشان
بندگان بارزون بیرون آینده باشند از قبرها یا آشکارا باشند و بر هیچ وجهی که هیچ چیز نباشد که ساتر ایشان بود چنانکه در
حدیث آمده که مکلفان محشور شوند برهنه و تن پای و ختنه ناکرده لا یخفی پوشیده نشود در آن روز علی الله منهم بر خدای
از اشخاص و اعمال بندگان با وجود کثرت ایشان شیء چیزی که یعنی او اندکی از احوال و اعمال رسیده باشند پس با وفق عمل هر را
جزا دهد آورده اند که حق تعالی در آن روز همه مردمان را در زمین سفید که مانند نقره خام باشد جمع کند پس اول چیزی که آن بنگام کند این باشد
که ندا کند لمن الملک الیوم مر کراست پادشاهی و زوال سرای امروز چون همه کفار در آن روز بوحدانیت الهی علم
ضروری حاصل کرده باشند پس در جواب با جمیع مؤمنان متفق الکلمه شده گویند لله الواحد مر خدایراست که یکتاست در ملک
و استبداد بکار گذاری و زوال دهی القهار شکننده جمیع منازعان و معاندان پادشاهی و در روایتی که چون ندای لمن الملک الیوم
برآید هیچکدام از اهل محشر را طاقت جواب نماند پس او سبحانه بذات خود جواب مذکور داده لله الواحد القهار و فایده این
اخبار وحدانیت و کمال سلطنت قاهر است و در روایت محمد بن کعب این ندا میان دو نفخه باشد هنگامی که همه خلق فانی شده باشند

وچون



٥

وچون هیچ حی نبوده باشد مگر ذات لا یزال او پس هم خود جواب دهد که لله الواحد القهار و این کلام او خالی از ضعف نیست
زیرا که سوق کلام مقتضی آنست که این ندا در یوم التلاق باشد و در چنین روز غلبه و ازدحام و تخصیص پادشاهی باین روز
با آنکه بلسان حال در آید و آنرا نطق است یا بجهت آنست که در آن هیچکس نباشد که دعوی پادشاهی کند اگر چه نایب تحت ظاهر درین
روز این دعوی بی حق کنند و بعد از تقریر اختصاص ملکیت بخود تعداد نتایج آن میکند و میگوید الیوم تجزی امروز پاداش داده شود
کل نفس بما کسبت هر کس را بانچه کسب آن کرده از اعمال حسنه و سیئه لا ظلم الیوم هیچ ستمی نیست در این روز پس ثواب
کسی کمتر از عمل شایسته او نباشد و عقاب شخصی زیاده بر فعل ناشایسته او و نه کسی را بگناه دیگری مواخذه کنند و نه نیکی را پاداش
بدی دهند ان الله سریع الحساب بدرستی که خدای زود شمار است یعنی مشغول او بحساب شخصی باز ندارند او را از حساب
دیگری بلکه در زمانی واحد حساب همه کرده هر یک را باستحقاق خود رساند و در خبر است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده
که حق تعالی در آن روز میفرماید که در آن روز که من پادشاه جزا دهنده ام سزاوار نباشد هیچ کدام از اهل بهشت و دوزخ را که ستمی بر غیر
کرده باشد که بهشت و دوزخ در آید تا که از آن ظلم بکشم بعد از آن این آیه تلاوت کرد الیوم تجزی کل نفس الی آخره بعد از آن
آنحضرت را امر به تخویف عباد مینماید و میفرماید از حال این روز که وانذرهم و بترسان کافران را یوم الازفة از روز
قیامت و تسمیه آن با زفه بجهت نزدیک شدن وقوع آنست چه ازوف بمعنی قربست اذ القلوب آنوقت که دلهای مردمان
لدی الحناجر نزدیک حنجرهای ایشان بود یعنی دلها از فزع آن روز از اماکن خود مایل بوده بحلقها آیند و هم آنجا باشند نه باز
توانند گشت تا صاحب آنها بیاسایند و نه بر آیند تا خلاص یابند کاظمین در حالتی که پر آمدگان باشند از غم و اندوه و خشم
خورندگان در آن روز ما للظالمین نیست مر آن ستمکاران را در آن روز من حمیم هیچ خویش مشفق که عذاب از ایشان
دفع نماید ولا شفیع یطاع و نه در خواست کننده که فرمان برده شود یعنی شفیعی که شفاعت او بخیر قبول رسد زیرا که نیست
در آنکه محبت و رضای او بجانب او با اهل شرک مستغنی است پس محبت و رضای شفیعان نیز از ایشان مسلوب باشد و چنین هیچ
انسان از آن شفیع نباشد که گویند ولا یشفعون الا لمن ارتضی و قوله ما للظالمین من انصار یعلم خائنة الاعین میداند
چشم را که خیانت کننده است و عبارت از آنکه دزدیده بچیزی نگاه کند که حلال نباشد نظر کردن با آن و ابن عباس گفته که خیانت
چشم آنست که مردی میان جمعی نشسته باشد و زنی بر ایشان گذرد و او به پنهانی نگرد بنا بر حدیث مشهور که النظرة الاولی لک والثانیة
علیک خیانت نظر ثانیه است نه اولی و قول اول اعم است و اقوی وما تخفی الصدور و میداند آن چیزی را که پوشیده

که داننده است سینها یعنی علم او محیط است بضمایر و سرایر مخلوقات بعد از آن مشرکان را الزام میکند بانکه وَاللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ
و خدای تعالی حکم میکند براستی در جزای بدکاران و نیکوکاران زیرا که او مستغنی است از ظلم و تعدی وَالَّذِينَ يَدْعُونَ و آنانرا که
میخوانند یعنی می پرستند مشرکان مِنْ دُونِهِ بجز از خدای لَا يَقْضُونَ بِشَيْءٍ حکم نمیکنند بچیزی زیرا که جمادند پس چگونه
حکم کردن از ایشان متصور باشد إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ بدرستی که خدای اوست شنوا گفتار بندگان الْبَصِيرُ بینا به کردار
ایشان که از جمله آن خیانت چشم است و درین جمله تنبیه مشرکان و تهدید ایشانست میگوید أَوَلَمْ يَسِيرُوا آیا سیر نمیکنند و سفر نمی روند
مشرکان قریش فِي الْأَرْضِ در زمین شام و یمن برای تجارت فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ پس ببینند که چگونه بود عَاقِبَةُ
الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ سرانجام آنان که بودند پیش از ایشان از اهل تکذیب و عناد چون عاد و ثمود و اصحاب مؤتفکه
که دیار آنها در ممر ایشانست كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ بودند پیشینیان سخت تر از ایشان قُوَّةً از روی توانایی یا از جهة
قدرت و تمکن وَآثَارًا و از روی علامتها و نشانهای اثر دار تر فِي الْأَرْضِ در زمین که در حدود ایشانست چون قلعهای عالیه
و حصنهای مرتفعه و شهرهای عظیمه و سایر علامات که دلالت بر قوت ایشان و قدرت فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ پس با وجود این حال بگرفت خدای
تعالی ایشانرا بِذُنُوبِهِمْ بسبب گناهان ایشان از کفر و تکذیب و بانواع عقوبت و نکال ایشانرا هلاک ساخت وَمَا كَانَ
لَهُمْ مِنَ اللَّهِ و نبود مر ایشانرا از عذاب خدای مِنْ وَاقٍ هیچ نگاه دارنده که از ایشان دفع عقاب کند و منع نزول عذاب نماید
ذَلِكَ این گرفتن و عذاب کردن بِأَنَّهُمْ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ بسبب آن بود که پیوسته می آوردند بایشان رُسُلُهُمْ
بِالْبَيِّنَاتِ پیغمبران ایشان حجتهای بینه و معجزات ظاهره و یا احکام واضحه فَكَفَرُوا پس بگرویدند بآن و انکار ایشان کردند فَأَ
خَذَهُمُ اللَّهُ پس بگرفت ایشانرا خدای بعقوبت إِنَّهُ قَوِيٌّ بدرستی که خدای تواناست و تمکن بهر امر ممکن که از جمله اخذ
کردن و هلاک ساختن اهل شرک و تکذیبست شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت بر ایشان بعد از آن بجهة تنبیه مشرکان و تهدید
ایشان قصه موسی و جبرئیل و فرعون را بیان میکند وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى و بدرستی که ما فرستادیم موسی را بِآيَاتِنَا بنشانهای خود
یعنی آن نه معجزه که باو عطا فرموده بودیم وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ و حجتی ظاهر و هویدا که آن بر خصم غالب شد و آن عصا است و شکافتن
دریا مراد باول آیات توحید است و بثانی معجزه یعنی موسی را با دلایل توحید و معجزات غالبه فرستادیم إِلَى فِرْعَوْنَ بسوی فرعون که
اعظم عتاة و متمرد بود و لاف ربوبیت میزد وَهَامَانَ و بهامان که وزیر او بود وَقَارُونَ و بقارون که مستشار او بود
چون تجبر و عناد این کس بیشتر بود از این جهت تخصیص این سه کس کرد بذکر با آنکه موسی بجمیع مردمان زمان خود مبعوث بود القصه چون

ایشانرا بحق دعوت کرد و اظهار معجزه نمود ایشان تکذیب او کردند و انکار معجزات او نمودند فَقَالُوا سَاحِرٌ پس گفتند
جادویی کننده است یعنی آنچه از خارق عادت با ما مینماید از روی سحر است كَذَّابٌ دروغ گوی است در آنچه میگوید که خدای
است دین و فرستاده اویم فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ پس چون آورد بدیشان دین درست و راست که توحید است مِنْ
عِنْدِنَا از نزدیک ما قَالُوا اقْتُلُوا گفتند باتباع خود که بکشید أَبْنَاءَ الَّذِينَ آمَنُوا پسران آنکسانیرا که ایمان آورده اند
مَعَهُ با موسی پیش از این مذکور شد که قبل از ولادت موسی اهل تنجیم بفرعون میگفتند که درین سال از بنی اسرائیل شخصی پدید آید
که زوال پادشاهی تو در دست او بود بنابرین فرعون حکم کرده بود که هر پسری که از ایشان متولد شود بکشند چون درین وقت موسی
دعوی نبوت کرد باز امرای فرعون مصلحت چنان دیدند که پسران بنی اسرائیل را بقتل آورند تا شکسته بر ایشان حال شوند و معاونت
ننمایند پس اعوان بقتل ایشان مامور شدند ابن عباس نقلست که معنی آنست که باز رجوع کنید بابنا بکشتن همچنانکه پیش از این ایشانرا
میکشتید وَاسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ و زنده بگذارید دختران ایشانرا تا خدمت زنان قبطی کنند و چون مرتکب این امر شدند
حق تعالی ایشانرا بارسال دم و ضفادع و طوفان و جراد بر طریقی که در ما تقدم سمت ذکر یافت مبتلا ساخت و این کید بر ایشان
واقع شد وَمَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ و نیست مکر او و دیگر کافران نسبت با انبیا و سایر مؤمنان إِلَّا فِي ضَلَالٍ مگر در گمراهی و بطلان یعنی
کید ایشان ضایع و باطل شد و فایده مر ایشانرا از آن حاصل نگشت القصه فرعون با وجود آنکه میدانست که موسی پیغمبر است و از قتل
او حذر کلی منظور است از جهت خوف ظهور عجز او بر سایر مردمان اظهار جلادت میکرد و در صدد قتل او میشد ارکان دولت این را
نمی پسندیدند و منع اراده میکردند او را مردی ساحر است و بدرستی که از دست او چه خیزد و اگر او را بکشی رعایا خواهند گفت که فرعون
بجهة آنکه با او معارضه نتوانست کرد او را بقتل آورد وَقَالَ فِرْعَوْنُ و گفت فرعون مر قوم خود را ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى
بگذارید مرا تا بکشم موسی را ایشان گفتند مبادا شکایت خود را با خدای خود کند و از وی خللی بتو رسد فرعون گفت من متصدی قتل اویم
گو شکایت من با خدای خود کن وَلْيَدْعُ رَبَّهُ و بگو بخوان خدای خود را تا ضرری رساند یعنی مرا منع کند از کشتن او پس گفت اگر
او را نکشم إِنِّي أَخَافُ بدرستی که من می ترسم أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ از آنکه متبدل و متغیر سازد کیش شما را و او را از پرستش من باز دارد
أَوْ أَنْ يُظْهِرَ یا آنکه آشکار کند بسبب دعوت او فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ در زمین مصر تباهی فتنه و آشوب و حفص
بضم یا و کسر ها و نصب دال میخواند یعنی ظاهر سازد موسی درین بلد فساد و چه در وقتی که توابع او بسیار شوند با شما در مقام مقابله در آیند
و میان فریقین محاربه و مقاتله واقع شود و از آن منجر بتعطل مزارع و مکاسب و معایش شود و نظام امور هرج و مرج گردد و چون تجبر

قتل موسی منتشر شد بنی اسرائیل غمگین شدند و قبطیان شاد گشتند وَقالَ مُوسی و گفت موسی مر قوم خود را إِنِّی عُذْتُ بدرستی
که من پناه گرفتم بِرَبِّی وَرَبِّکُمْ به پروردگار خود و پروردگار شما مِنْ کُلِّ مُتَکَبِّرٍ از شر هر گردن کشی که بجهة تکبر و استکبار لا
یُؤْمِنُ بِیَوْمِ الْحِسابِ نگرود به روز شمار تا شر او را از من دفع کند و چون مقالهٔ فرعون در این باب بسر حد اطناب رسید اهل ایمان
بیتاب شدند و کشتی جان ایشان بر گرداب اضطراب افتاد وَقالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ و گفت مردی گرویده بود بموسی مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ از
خویشان فرعون یعنی خربیل و در تن پدید بود که یَکْتُمُ إِیمانَهُ می پوشید ایمان خود را از فرعون و توابع او و گویند آن مرد مؤمن از بنی اسرائیل بود
نام او حبیب یا شمعون و اصح آنست که خربیل است که ابن عم فرعون است و در روایت واقع شده که مدت ششصد سال بود که ایمان آورده و تقیه
میکرد و از ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیهما مرویست که تقیه از دین منست و دین پدران بزرگوار و دین ندارد هر که تقیه
ندارد و تقیه سپر خدا است در زمین او که از سهام مضرت و سیوف اذیت مندفع میشود زیرا که مؤمن آل فرعون اگر اظهار اسلام میکرد
کشته میشد و از ابن عباس مرویست که غیر خربیل که از آل فرعون بود و آسیه که زن او بود کس دیگر ایمان بموسی نیاورد و حاصل که چون
خربیل دید که فرعونیان در تکاپوی قتل موسی اند از روی انکار گفت که أَتَقْتُلُونَ رَجُلاً آیا میکشید مردی را که بنی قصد قتل او میکنید
أَنْ یَقُولَ برای آنکه میگوید که رَبِّیَ اللَّهُ آفریدگار من خدای بحق است نه غیر او وَقَدْ جاءَکُمْ و حال آنکه بتحقیق آورده است بشما
بِالْبَیِّناتِ معجزات روشن و هویدا مِنْ رَبِّکُمْ از نزد پروردگار شما که دلالت تمام دارد بر صدق قول او چون قلب عصا باژدها
و ید بیضا و غیر آن و با وجود این همه براهین ظاهره در امر او تأملی و تفکری نمائید وَإِنْ یَکُ کاذِباً و اگر او باشد دروغگوی
فَعَلَیْهِ کَذِبُهُ پس بر اوست وبال دروغ او و نکال عقوبت آن از اوست وَإِنْ یَکُ صادِقاً و اگر باشد راست
گوی پس لا اقل یُصِبْکُمْ بَعْضُ الَّذِی برسد بشما پاره از آنچه بیم میکند شما را از آن یَعِدُکُمْ وعده میدهد شما را یعنی اگر بالفرض همه آن بشما نرسد
پس بی شبهه بعضی از آن بشما رسد خلاصه کلام آنست که اگر شما را بهلاکت دنیا و عقوبت عقبی وعید مینماید پس اگر صادق باشد
در این امر لا اقل هلاکت دنیا که بعضی از آنست بشما رسد إِنَّ اللَّهَ لا یَهْدِی بدرستی که خدا راه راست نمی نماید یعنی توفیق
نمیدهد براه صواب بوسیله بینات و معجزات بلکه در بادیه ضلالت فرو میگذارد مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ کسی را که از حد درگذشته است
و بمرتبه طغیان رسیده کَذّابٌ دروغگوی در دعوی خدائی و میگویند که مراد موسی باشد بر سبیل فرض یعنی خدا راه صواب
نمی نماید کسی را که از حد خود قدم بیرون نهاده است و بدروغ دعوی کننده نبوت و مراد آنست که اگر بالفرض موسی متجاوز است از حد خود
و در دعوی نبوت کاذب خدا او را ارشاد نخواهد نمود و او را رسوا خواهد ساخت پس احتیاج بقتل او نیست یا قَوْمِ لَکُمُ الْمُلْکُ

الْیَوْمَ ای گروه من شما راست پادشاهی و سلطنت امروز ظاهِرِینَ در حالتی که غالبید بر بنی اسرائیل و مسلط بر ایشان فِی الْأَرْضِ
در زمین مصر بر وجهی که همه مقهور و محکوم شما اند فَمَنْ یَنْصُرُنا پس کیست که یاری دهد ما را و حمایت کند مِنْ بَأْسِ اللَّهِ از عذاب
خدای إِنْ جاءَنا اگر بیاید ما را بجهة قتل موسی یعنی مستعد امری نشوید که مظنهٔ زوال ملک شما باشد چه قول موسی احتمال صدقیت
دارد پس عقل مقتضی آنست که اصلا پیرامن آن نگردید و دست تعرض از او کوتاه کنید و چون این نصیحت را بسمع ایشان رسانید قالَ
فِرْعَوْنُ گفت فرعون خربیل را و جمعی دیگر را که در نزد او بودند ما أُرِیکُمْ دلالت نمیکنم شما را برای خود إِلّا ما أَرَی مگر آنچه مصلحت
می بینم و صواب میدانم از قتل موسی و تکذیب او و تصدیق خود در دعوی الوهیت و ربوبیت یعنی سریرهٔ من در این امر ظاهر قول موافق است
و دل با زبان مطابق پس آنچه برای خود صواب میدانم بشما میگویم وَما أَهْدِیکُمْ و راه نمی نمایم شما را إِلّا سَبِیلَ الرَّشادِ مگر راه
رستگاری که عالم بصواب دیدم آن بخیر و بصیرت که فرعون در این دعوی کاذب بود و بیقین میدانست که موسی در دعوی نبوت صادق است
بجهة ظهور معجزات باهره بر دست او و از این مرد در باطن خود خوف عظیم داشت از جانب موسی لیکن اظهار تجلد میکرد تا خوف او
بر ایشان ظاهر نشود و اگر نه جهت خوف او می بود چرا مشورت میکرد در قتل کسی که او میدانست که او در صدد هدم پادشاهی اوست
و اراده آن دارد که طنطنه و کوکبه او را در هم شکند القصه خربیل بعد از شنیدن این سخن از فرعون لجاجت او در موج در آمد و
بانذار قوم مشغول شد چنانکه میفرماید که وَقالَ الَّذِی آمَنَ و گفت آنکس که ایمان آورده بود یعنی خربیل یا قَوْمِ إِنِّی أَخافُ
عَلَیْکُمْ ای گروه من بدرستی که من می ترسم بر شما بجهة تکذیب شما موسی و قصد قتل او مِثْلَ یَوْمِ الْأَحْزابِ مثل روزهای هلاکت
امم ماضیه یعنی از عذابی که مثل عذاب جماعتی باشد که قبل از این تکذیب رسل خود کردند مِثْلَ دَأْبِ قَوْمِ نُوحٍ مانند عذاب جزای
عادت کرده نوح که طوفان بود وَعادٍ و مانند جزای دأب قوم عاد که بباد صرصر مستأصل گشتند وَثَمُودَ و قوم ثمود که بصیحه و جده
فجاة هلاک شدند وَالَّذِینَ مِنْ بَعْدِهِمْ و آنان که از پس ایشان بودند چون اهل مؤتفکه که شهر ایشان زیر و زبر گشت و جمعی که
بعذاب ظلمت گرفتار شدند بعد از ایشان وَمَا اللَّهُ یُرِیدُ و نیست خدای تعالی که خواهد ظُلْماً لِلْعِبادِ ستمی بر بندگان خود یعنی ایشان را
بی گناه عذاب کند بلکه تدمیر ایشان بر وجه عدل بود چه ایشان بجهة اعمال قبیحه مستوجب آن شدند پس شما ترک ظلم کنید تا بانواع عقاب
مبتلا نشوید بعد از تخویف از عقوبت دنیویه تحذیر ایشان کرد از عقوبت اخرویه بر این وجه که وَیا قَوْمِ إِنِّی ای گروه من بتحقیق که من أَخافُ
عَلَیْکُمْ می ترسم بر شما یَوْمَ التَّنادِ از عذاب روز ندا کردن به یکدیگر مراد روز قیامت است که بطریق استغاثه یکدیگر را خوانند
و هیچکدام بفریاد هم نرسند و یا ندا آید که فلان کس است سعید است و فلان شقی و یا اهل الجنة با اهل دوزخ ندا کنند که قد وجدنا ما وعدنا ربنا

حتی الی اخره ویا اهل دوزخ با اهل بهشت ندا کنند که ان افیضوا علینا من الماء او مما رزقکم الله چنانچه در سوره اعراف گذشت
یَوْمَ تُوَلُّونَ روزی که گردانیده شوید از موقف حساب مُدْبِرِينَ در حالی که بازگشتگان باشید از انجا بسوی دوزخ
ویا در حینی که فرار کنندگان باشید از راه دوزخ واگر چه ان فرار فایده ندهد شما را چه شما را بدوزخ کشند مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ
نیست شما را و در ان روز از عذاب خدای مِنْ عَاصِمٍ هیچ نگاه دارنده که منع ان عذاب نماید وشما را در حفظ حمایت خود گیرد
وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ و هر که را خدای فرو گذارد در ضلالت بواسطه اصرار انکار وعناد و استکبار وعدم تامل او در حجج روشن
و نشانهای فَمَا لَهُ پس نیست مر او را مِنْ هَادٍ هیچ راه نماینده که او را براه راست رساند یا هر کس را که خدای در ان روز از راه
بهشت بگرداند پس بهدایت بجانب بهشت نخواهد رسید وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ و بتحقیق که امد شما را یوسف بن یعقوب علیه السلام
مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ پیش از موسی بحجتهای بینه و دلایل ناطقه بر صدق قول وهب بن منبه واکثر مفسران برانند که فرعون
زمان موسی همان فرعون زمان یوسف بود بواسطه آنکه اسب قیمتی که از فرعون زمانها بود داشت بعد از مردن بدعای یوسف زنده گشت
فرعون ظاهرا با او ایمان آورده بود بعد از موت او از دین او برگشت و تا زمان موسی عمر یافت پس جبرئیل گفت پیش از زمان موسی
آمد شما را بمعجزات بینه که از انجمله زنده کردن فرس بود و شهادت طفل بر برائت او از خیانت او با زلیخا و نزد دیگران فرعون
موسی از اولاد فرعون یوسف بود و چه حق تعالی یوسف بن ابراهیم بن یوسف را برسالت بدیشان فرستاد و مدت بیست سال در میان
ایشان دعوت کرد و معجزات بایشان نمود ایشان همه منکر وی بودند پس جبرئیل از ان خبر داد که یوسف بشما مبعوث گشت فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ
پس همیشه شما بودید در گمان مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ از انچه آورده بود بشما از توحید و احکام دینیه و امور شرعیه حَتَّى إِذَا هَلَكَ
تا انگه چون فوت شد قُلْتُمْ گفتید با یکدیگر بدون حجتی بلکه بمحض تقلید لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ هرگز نخواهد انگیخت خدای مِنْ بَعْدِهِ
رَسُولًا از پس او فرستاده یعنی چون انکار یوسف نمودیم و قول او را نشنیدیم دیگری نخواهد آمد که دعوی رسالت کند بجهة انکه قول او را
نیز نشنویم و منکر او شویم پس برگو خود ثابت قدم شدید و در ضلالت ماندید مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ هر کس را که او از حد خود در
گذرنده است در عناد و انکار مُرْتَابٌ شک دارنده در انچه معجزات بینه شاهد آنست از توحید و نبوت و بجهة توغل در تقلید
و عدم تامل و تفکر در معجزات و بینات فرو میگذارد او را در گمراهی الَّذِينَ يُجَادِلُونَ آنانکه جدال میکنند
با منکران فِي آيَاتِ اللَّهِ در رفع آیتهای خدا و پوشیدن آن بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ بی حجتی و برهانی که آمده باشد بایشان كَبُرَ
بزرگست جدال ایشان مَقْتًا از روی بغض و عداوت عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا نزد خدا و نزد انانکه گرویده اند بخدا

كَذَلِكَ همچنانکه شما بجهة اسراف و شک گمراه شدید همچنین يُضِلُّ اللَّهُ گمراه میگرداند خدای بوادی ضلالت و فرو میگذارد در حیرت

٨

و رسول بی جدال بسیار دشمن میدارد جدال ایشان را و بر ایشان لعنت میکند و مومنان نیز دشمن ایشانند و تبرا میکنند از ایشان كَذَلِكَ
همچنانکه مهر نهاد خدای بر قلوب این جماعت تا علامت کفر ایشان باشد همچنین يَطْبَعُ اللَّهُ مهر مینهد خدای جهت انکه عَلَى كُلِّ
قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ بر دل هر شخصی که از فرمان برداری سرکشیده باشد جَبَّارٍ گردن کشی که خود را از غیر برتر داند تا این مهر علامت
دشمنکان ایشان باشد از مومنان شناسند و چون جبرئیل وعظ و نصیحت را باینجا رسانید و فرعون ترسید که این فضایح در اهل مجلس
اثر کند پس مردم را از این و دیگر مشغول گردانید وَقَالَ فِرْعَوْنُ و گفت فرعون بوزیر خود يَا هَامَانُ ابْنِ لِي ای هامان بنا کن برای من
او نما بجلة تا بنا کنند از برای من صَرْحًا بنای بلند برافراشته بگچ و آجر لَعَلِّي باشد که من أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ برسم براهها موصله یعنی
أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ براههای آسمان یا بدرهای ان تا بجهت آن از آسمانی بآسمان دیگر روم فَأَطَّلِعَ پس مطلع شوم و بنگرم إِلَى
إِلَهِ مُوسَى سوی خدای موسی تا مشرف شوم بر احوال او و اوضاع او را معلوم کنم بر جهت دعوی موسی که در خبر دادن از خدای آسمان وَإِنِّي
لَأَظُنُّهُ و بدرستیکه من هر آینه گمان میبرم موسی را كَاذِبًا دروغ گوی در دعوی رسالت تا در انکار او را خدای هست که او مدبر کار آسمانهاست
و مراد او از این گفتار تلبیس بود در جاهلان قوم خود چه او عالم بود بانکه محال است باسمان رفتن پس اغاز صرح بنا کرد موسی از این
حال مناجات کرد و حضرت ذو الجلال خطاب آمد که غمگین مشو و ببین که با او چه خواهم کرد پس چون تمام کرد بامر ایزد آن صرح خراب کرد
چنانکه تفصیل آن در سوره قصص مذکور شد وَكَذَلِكَ زُيِّنَ و همچنانکه آراسته میکرد شیطان اعمال قبیحه را در نظر سایر کفار لِفِرْعَوْنَ
نیز شیطان بیاراست برای فرعون سُوءُ عَمَلِهِ بدی کردار او را وَصُدَّ و باز داشته شد بتلبیس ابلیس او را باز داشت عَنِ السَّبِيلِ
از راه راست و طریق صواب وَمَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ و نبود مکر فرعون در صرح بنا و تلبیس ان بر قوم یا کید او در ابطال آیات موسی إِلَّا
فِي تَبَابٍ مگر در زیان کاری و تباهی وَقَالَ الَّذِي آمَنَ و گفت انکس که گرویده بود یعنی حزقیل بعد از نصیحت فرعون يَا قَوْمِ
اتَّبِعُونِ ای گروه من پیروی کنید مرا أَهْدِكُمْ تا بنمایم شما را سَبِيلَ الرَّشَادِ راه راست و طریق سداد که آن ایمانست بوحدت
خدا و نبوت موسی يَا قَوْمِ ای گروه من طریق سداد اینست که إِنَّمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا جز این نیست که این زندگانی دنیای دنی
مَتَاعٌ برخورداریی اندکست که زود انقطاع بپذیرد و بهنگام تمامی آن عنقریب به اره حوادث بریده شود و وزر و وبال آن باقی ماند
وَإِنَّ الْآخِرَةَ و بدرستیکه سرای دیگر هِيَ دَارُ الْقَرَارِ آنست که سرای آرام گرفتن و جاوید بودن که هیچ اثر از زوال نیست در آن
انتقالی برخلاف این سرای فانیه که جای ارتحال است و محل آوارگی مکان قرار پس منزه شوید از متاع فانی و از سرای باقی اختیار کنید
مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً هر که بکند کردار بد فَلَا يُجْزَى پس پاداش داده نشود إِلَّا مِثْلَهَا مگر مانند آن چه زیاده بر آن ظلم است

کرده عدالت است از ایجاد پس برابر روا نباشد وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا و هر که بکند کردار شایسته مِنْ ذَكَرٍ از مرد یا زن
وَهُوَ مُؤْمِنٌ و حال آنکه او مؤمن باشد چه قبول اعمال فرع ایمانست فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه که بزیور صلاح آراسته باشند
يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ در آورده شوند به بهشت و حفص بفتح یا و ضم خا میخواند یعنی در آیند به بهشت يُرْزَقُونَ فِيهَا روزی
داده شوند در آن از انواع فواکه طیبه و اطعمه لذیذه و مشارب خوش مزه بِغَيْرِ حِسَابٍ بی حساب و شماره یا باندازه کردار
پس ثواب اعمال صالحه اضعاف مضاعفه زیاده خواهد بود بر قدر استحقاق چون آل فرعون از این سخنان الهام کردند که حزبیل مومن ایمان
آورده و از عبادت فرعون دست باز داشته زبان بملامت بر او دراز کردند و گفتند عجب است از تو که فرعون را میگذاری و پرستش کسی
دیگر اختیار میکنی حزبیل دیگر باره در صدد نصیحت در آمده گفت وَيَا قَوْمِ مَا لِي و ای گروه من مرا چه رسیده که من أَدْعُوكُمْ
إِلَى النَّجَاةِ میخوانم شما را بسوی فعلی که موجب رهائی یافتن است از عذاب خدا و آن ایمان آوردنست و پیروی من و
تَدْعُونَنِي إِلَى النَّارِ و میخوانید مرا بسوی عملی که سبب وصول است به آتش دوزخ یعنی پرستش فرعون تَدْعُونَنِي میخوانید مرا لِأَكْفُرَ
بِاللَّهِ تا کافر شوم بخدا وَأُشْرِكَ بِهِ و شریک گردانم با او مَا لَيْسَ لِي آنچیزی را که نیست مرا بِهِ عِلْمٌ بخدائی او و دانش یعنی
چون علم بربوبیت او ندارم و معبودیت غیر او مراد آنست پس چگونه دیگری را با او شریک سازم وَأَنَا أَدْعُوكُمْ و من میخوانم
شما را إِلَى الْعَزِيزِ بخدائی که غالبست و قادر بر تعذیب کافران الْغَفَّارِ آمرزنده و محو کننده خطاهای اهل ایمان یعنی شما را
بکسی دعوت میکنم که متجمع صفات الوهیت است از کمال قدرت و غلبیت و علم و اراده و تمکن مجازات و بر تعذیب و غفران
نیز او را در کمال جلال الله لَا جَرَمَ بحقیقت که شما میگوئید ملکه ثابت است بلا شبه أَنَّمَا تَدْعُونَنِي إِلَيْهِ آنچه شما میخوانید مرا بسوی آن
لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ نیست او را خواندنی یعنی حق است که آلهه شما را اقرار بپرستش الوهیت نیست فِي الدُّنْيَا وَلَا فِي الْآخِرَةِ
نه در دنیا و نه در آن سرای دیگر که آخرتست بجهت بطلان دعوی آن وَأَنَّ مَرَدَّنَا إِلَى اللَّهِ و اینکه بازگشت همه ما و شما بسوی خدا
باشد یعنی هر کدام از ما بعد از موت بجزا و براءت اعتقاد و اعمال حسنه و سیئه خواهد رسید وَأَنَّ الْمُسْرِفِينَ و آنکه اسراف کنندگان و از
حد برون رفتگان بسبب شرک و ریختن خون ناحق و غیر آن هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ ایشانند یاران آتش دوزخ و ملازمان بر آن فَسَتَذْكُرُونَ
پس زود باشد که یاد کنید یعنی در وقت مشاهده عذاب و معاینه عقاب شما را یاد آید مَا أَقُولُ لَكُمْ راستی آنچه شما را میگویم از نصیحت
و موعظه وَأُفَوِّضُ أَمْرِي و باز میگذارم کار خود را إِلَى اللَّهِ بخدا و بر او توکل میکنم و به لطف او اعتماد مینمایم تا مرا از شما نگاه دارد
إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بدرستی که خدای تعالی بینا است بِالْعِبَادِ به بندگان خود یعنی دانا با فعال ایشان از طاعت و معصیت فَوَقَاهُ اللَّهُ

اوانثی ح

النجوة ح

پس نگاه داشت او را خدای تعالی سَيِّئَاتِ مَا مَكَرُوا از بدیهای آنچه مکر کردند و اندیشیدند در باره قتل او و در تبیان روایت آمده
که حزبیل اظهار ایمان کرد فرعون بقتل او امر فرمود او بگریخت و میان دو کوه فرار نمود و در میان کوهها که در آن نواحی بود متحصن گشت و بعبادت و طاعت
مشغول شد حق تعالی سباع الجبال را امر کرد تا محافظت او در آمده پاسبانی او میکردند و این از میامن تفویض وی بود و در بعضی
تفاسیر مذکور است که فرعون بعضی از خواص خود را فرستاد تا او را بیاورند و به سیاست رسانند ایشان چون آنجا رسیدند وی در نماز بود
و محافظت سباع را دیدند و ترسان گشتند و نزد فرعون آمده حال را عرض نمودند فرعون از ترس آنکه مبادا این سخن باسماع
مردمان رسد بقتل ایشان امر نمود وَحَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ و فرو گرفت بگروه و کسان فرعون از این مقصد که بقتل حزبیل رفته بودند سُوءُ
الْعَذَابِ بدی عذاب که قتل است و گفته اند مراد بآل فرعون جمیع اتباع اویند از قبطیان و سوء العذاب غرق شدن ایشانست در دنیا
و آتش دوزخ در عقبی چنانکه میفرماید که النَّارُ یعنی فرا گرفت آل فرعون را آتش دوزخ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا در حالتی که عرض کرده میشوند
بر آن آتش غُدُوًّا وَعَشِيًّا در صبحگاه و شامگاه مراد از عرض ایشانست در قبور در این دو وقت و از حضرت امام جعفر صادق
مرویست که این عرض آتش و رد دنیاست پیش از آنکه قیام قیامت شود زیرا که در قیامت صبح و شام نخواهد بود و بعد از آن فرمود که غدا
و عشیا در دنیا متحقق است در این دو وقت و چون قیامت رسد در جهنم بعذاب ابدی گرفتار شوند که بکرات فتوری در آن واقع نشود و در بعضی
تفاسیر مذکور است که مکانی از آل فرعون در دوزخ داشته باشند هر روز در این دو وقت عذاب بر ایشان نمایند و مؤید آنست آنچه
نافع از ابن عمر روایت کند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که چون یکی از شما بمیرد مکان او در دوزخ یا در بهشت نامزد او باشد
هر روز در صبح و شام بر او عرض نمایند و میگویند که این منزل تو خواهد بود در آخرت و سدی از ابن مسعود روایت کرده که چون آل فرعون
در دریا غرق شدند ارواح ایشان را در شکم مرغان نقل کردند و هر روز آتش دوزخ را در بامداد و شبانگاه بر ایشان عرض میکنند تا روز
قیامت حماد و فرزی گوید که مرد خزاعی را پرسیدند که ما معاینه میبینیم که فوج فوج مرغان سفید از دریا بیرون می آیند و بجانب مغرب پرواز
و نماز شام باز میآیند سیاه در نهایت تیرگی گفت آن مرغانند که ارواح فرعونیان در حواصل ایشانست و هر روز در وقت صبح و شام
ایشان را بر دوزخ عرض میکنند و پرهای ایشان میسوزد و سیاه میگردد و شبانه خود می آیند تا روز قیامت رسد وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ
و روزی که قائم شود قیامت و ارواح ایشان با بدان باز آید حق تعالی امر نماید ملائکه را بتوسط و تبیان کعبه أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ
در آرید ای آل اتباع فرعون أَشَدَّ الْعَذَابِ در سخت تر از عذاب که عذاب جهنم است یا سخت ترین عذاب جهنم و حفص ادخلوا
میخواند بفتح همزه و کسر خا یعنی حق تعالی امر کند ملائکه را که در آرید فرعونیان را اشد العذاب تر از آنچه در آن بودند از عذاب دنیا پس بیان تخاصم اهل

دوزخ و ماجرای ایشان بکند وَاِذْ یَتَحَاجُّونَ و یاد کن المحمد وقتی که مخاصمه کنند دوزخیان فِی النَّارِ در آتش دوزخ و زبان
بمجادله بگشایند فَیَقُولُ الضُّعَفَاءُ پس گویند ضعیفان و زبونان قوم لِلَّذِینَ اسْتَکْبَرُوا مر آنانی را که گردنکش بودند
یعنی توابع مر متبوع را گویند اِنَّا کُنَّا لَکُمْ بدرستی که ما بودیم مر شما را تَبَعًا پیروان و فرمان برداران در آنچه ما را دعوت میکردید
از شرک و تکذیب یعنی سبب حول ما در دوزخ امتثال امر شما بود و چون رئیس و متبوعان لازم است که از اتباعان خود دفع اذیت
کنند فَهَلْ اَنْتُمْ پس آیا هستید شما مُغْنُونَ عَنَّا دفع کنندگان و بردارندگان از ما نَصِیبًا مِنَ النَّارِ بهره از آتش یعنی
هیچ میتوانید که جزوی از عذاب ما کم کنید قَالَ الَّذِینَ اسْتَکْبَرُوا گویند آنانکه گردنکش بودند در جواب ایشان اِنَّا کُلٌّ فِیهَا بدرستیکه
ما و شما همه در آتش بودیم پس چگونه از شما دفع عذاب کنیم و اگر ما را قدرت دفع بودی اول از نفسهای خود دفع عذاب میکردیم
اِنَّ اللّٰهَ قَدْ حَکَمَ بدرستی که خدای تعالی حکم کرده است بَیْنَ الْعِبَادِ میان بندگان خود هر یکی را بجائی که سزاوار است فرود آورده
پس دفع آن عذاب مقدور نباشد وَقَالَ الَّذِینَ فِی النَّارِ و گویند آنانکه در دوزخ باشند از متبوع و تابع بعد از نومیدی از عذاب
یکدیگر لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ مر خازنان دوزخ را یعنی ملائکه که موکل ایشان باشند که از برای ما ادْعُوا رَبَّکُمْ بخوانید پروردگار
خود را و از وی درخواست کنید یُخَفِّفْ عَنَّا تا سبک گرداند از ما یَوْمًا بمقدار روزی از روزهای دنیا مِنَ الْعَذَابِ از
عذاب چیزی را که ما اندکی استراحت کنیم و چون خزنه جهنم کلام ایشان را بشنوند قَالُوا گویند بر وجه توبیخ و الزام حجت اَوَلَمْ
تَکُ آیا نبودی در دنیا تَأْتِیکُمْ رُسُلُکُمْ که آمدند بشما پیغمبران و فرستادگان شما بِالْبَیِّنَاتِ بحجتهای روشن و دلیلهای
هویدا بر نبوت و توحید قَالُوا بَلَی گویند آری آمدند بما و اظهار دعوت کردند و معجزات روشن نمودند لیکن ما تکذیب ایشان کردیم
و فرمان ایشان نبردیم قَالُوا گویند خازنان بر وجه نومیدگردانیدن ایشان از اجابت دعا که فَادْعُوا پس بخوانید خدا را و از او
تخفیف عذاب خواهید که ما رخصت نداریم که از برای شما دعا کنیم پس اهل دوزخ اگر چه دانسته باشند که دعای ایشان موجب تخفیف
نیست اما بجهت عدم طاقت بر آتش فریاد بر آورند و زاری کنند وَمَا دُعَاءُ الْکَافِرِینَ و نیست دعای ناگرویدگان
که اهل دوزخند اِلَّا فِی ضَلَالٍ مگر در ضایع و بطلان و عدم اجابت بعد از آن خبر میدهد از نصرت دادن رسولان و مؤمنان
از کافران و میگوید که اِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا بدرستیکه ما هر آینه یاری میدهیم پیغمبران خود را وَالَّذِینَ آمَنُوا و آنانکه گرویده اند
فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا در زندگانی دنیا و آن بحجت است و غالب شدن بر مجادله بحسب مقتضای حکمت و مصلحت و بالطاف و تأیید
و تقویت قلب و اهلاک عدو و بانتقام کشیدن از قتله ایشان چنانکه بقتل یحیی علیه السلام هفتاد هزار کس کشته شدند وَیَوْمَ یَقُومُ الْاَشْهَادُ

ویز



۱۵

و نیز یاری دهیم پیغمبران و مؤمنان را در روزی که قایم شوند گواهان یعنی روز قیامت اقامت شهادت کنند بر بطلان کافران و از
برای حقیقت اهل ایمان و ایشان انبیا باشند و ملائکه و مؤمنان و نزد مجاهد حفظه اند که گواهی دهند برای رسولان به تبلیغ و بر کفار به تکذیب
و گویند مراد گواهی دادن پیغمبر است که ادای شهادت نمایند برای اطاعت مؤمنان و بر کفر مشرکان و یا مراد امت سید انبیاست ص
که بر کفار اهل عناد و انکار و اهل شرک گواهی دهند یَوْمَ لَا یَنْفَعُ الظَّالِمِینَ در روزی که سود نکند ستمکاران را مَعْذِرَتُهُمْ
عذر آوردن ایشان چه عذر باطل بحجه قبول نمیرسد وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ و مر ایشان راست لعنت که دوری است از رحمت حق و مستلزم
دوام عقوبت وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ و مر ایشان راست سرای بد یعنی سقر جهنم که ابعد درکات است و بعد از آن در نصرت موسی و قوم او
میفرماید که وَلَقَدْ آتَیْنَا مُوسَی الْهُدَی و بدرستی که ما دادیم موسی بن عمران را راه نمودن یعنی آنچه بآن راه یافته شوند در دین و از معجزات
نبوت موسی [illegible] و توریه و احکام شرایع وَاَوْرَثْنَا و میراث دادیم از پس موسی بَنِی اِسْرَائِیلَ فرزندان یعقوب را که از توابع موسی بودند
یعنی باز گذاشتیم در میان ایشان الْکِتَابَ توریه را که جامع ادله و احکام بود بر وحدت ذات و معرفت صفات حضرت عزت
و مشتمل بر احکام شریعت هُدًی وَذِکْرَی بجهت راه نمودن و پند دادن لِاُولِی الْاَلْبَابِ مر خداوندان عقول خالصه را چه ایشان
بسیار منتفع شدند بمواعظ آن و چون نصرت [illegible] است بر تحمل اذیت و بلیت از این جهت حضرت رسالت را خطاب میکند که فَاصْبِرْ
پس صبر کن بر آزار کفار قریش چنانکه موسی بر ایذاء از فرعون شکیبائی نمود اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ بدرستی که وعده خدا بنصرت پیغمبران و
اهلاک دشمنان ایشان حَقٌّ درست و راست و تخلف از آن ممکن نه و بقضیه موسی و فرعون استشهاد این معنی نمای وَاسْتَغْفِرْ
لِذَنْبِکَ و طلب آمرزش کن از خدای تعالی برای تدارک و تلافی آنچه واقع شده باشد از تو از ترک مندوبات و چون باجماع اهل
صادقین صلوات الله علیهم اجمعین عصمت لازمه انبیاست که مستلزم عدم صدور ذنوب کبیره و صغیره است از آنها پس استغفار محمول است
بر ترک اولی یا محض تعبد یا موجب زیادتی درجه او باشد یا بجهت آنکه امت با او اقتدا نموده در طریق استغفار سلوک نمایند و یا
مراد از ذنب گناه امت باشد یعنی استغفار کن برای [illegible] بردن امت مراد مر ترا وَسَبِّحْ و تسبیح کن بتسبیحی مقرون بِحَمْدِ
رَبِّکَ بسپاس پروردگار خود بِالْعَشِیِّ وَالْاِبْکَارِ شبانگاه و بامداد یعنی بگو سبحان الله و بحمده و مراد آنست که همیشه
مواظبت نمای بر تنزیه ذات او سبحانه از صفات ناقصه و شکر گذاری او از نعم و یا نماز گذار در این دو وقت یعنی مراد نماز شام
و خفتن و صبح باشد و مجاهد در تفسیر آن فرموده که نماز گذار پروردگار خود را از زوال شمس تا شب و از طلوع صبح تا برآمدن آفتاب
پس مراد نماز صبح و ظهر و عصر باشد و مروی است از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که حق سبحانه و تعالی فرموده که یاد کن بعد از نماز صبح ساعتی

[illegible] ج

وبعد از تبیین ساعتی تا کفایت تو کنم آنچه مقصود ماست و اجابت نمایم آنچه حاجت تست ابن عباس فرموده که مراد صلوة خمس است
زیرا که عشا بعد از زوال است مطلقا پس شامل شبین و سین و شام و ضحی باشد و دلیل کار فی تنالات که وقت نماز بامداد است
آورده اند که جماعت یهود بحضرت رسالت صلی الله علیه وآله جدال میکردند و میگفتند که تو صاحب ما نیستی بلکه آن ابو یوسف مسیح بن
داود است یعنی دجال که پادشاهی او به بر و بحر رسد و جویهای آب با او روان شود و سلطنت بما باز گرداند و این است
از آیات خدای سبحانه و تعالی این آیه فرستاد إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ هر آینه آنانکه جدال میکنند و منازعه مینمایند
فِي آيَاتِ اللَّهِ در آیتهای خدا که از جمله آن ظهور دجال است که از علامات آخر الزمان است إِنْ فِي صُدُورِهِمْ نیست در

بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ بی حجتی که آمده باشد ایشان را از حجج عقلیه و نقلیه که دلالت کند بر صحت دعوی ایشان بر حقیقت نبوت دجال و بطلان دعوی تو

سینهای ایشان إِلَّا كِبْرٌ مگر کبر و تکبری یا آرزوی حکومت در دل دارند و هوای سلطنت در سر و تمنای ایشان آنست که نبوت در
میان ایشان باشد مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ نیستند ایشان رسنده بآن نبی و بآن تمنا نرسند و خدای تعالی ایشان را ذلیل
و خوار گرداند فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ پس پناه گیر بخدا از مکیدت ایشان و از فتنه دجال که یکی از مخلوقات است إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ
هر آینه او است شنوا باقوال ایشان و گفتار تو الْبَصِيرُ بینا بافعال ایشان و کردار تو پس او ناصر تست بر ایشان و نگه دارد ترا
از شرارت ایشان و چون مجادله ایشان مشتمل بر انکار بعث بود که مدار مجادله است بعد از آن میفرماید که لَخَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ (از بعث)
هر آینه آفریدن آسمانها و زمین أَكْبَرُ بزرگتر است نزد شما مِنْ خَلْقِ النَّاسِ از آفریدن آدمیان پس اگر قادر باشد اولا
بخلق آسمان و زمین بی اصل و ماده با وجود عظمت و بسط هر آینه قادر خواهد بود بر آفریدن ایشان ثانیا از اصل و ماده وَلَكِنَّ
أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ و لیکن بیشتر مردمان نمیدانند که این آفریدن آسان تر است چه بجهة فرط غفلت و اتباع هوا
تامل در آن نمیکنند و مراد که در حکایت دجال اسماء بنت زید چنین روایت کند که جمعی احوال آن از حضرت رسول صلی الله علیه وآله
پرسیدند فرمود که او آدمی است از آدمیان قد بلند است و جثه قوی تر و یک چشم دارد و آیات ظهور او آنست که در سه سال
پیش از خروج وی قحط مستولی شود و سال اول آسمان از آنچه بارد ثلث باز گیرد و زمین از آنچه رویاند ثلث نگاه دارد و در سال دوم
دو ثلث باز گیرد و بعد از آن نه از آسمان باران آید و نه از زمین گیاه روید از چرندگان از گرسنگی بمیرند اسما گفت که روزی
رسول صلی الله علیه وآله خطبه خواند و بیشتر خطبه در آن روز حکایت دجال بود و از آن جمله فرمود ای مومنان در زمین هیچ فتنه از فتنه
دجال زیاده نیست و خدای هیچ پیغمبری را نفرستاده الا که امت او را تخویف از دجال نمود و من پیغمبر آخر الزمانم و شما امت آخرین لیکن که
در روزگار شما بیرون آید و اگر من باشم او را دفع [illegible] ام قائم و اگر شما باشید جهد کنید تا او را ملزم سازید و چون وقت خروج او رسد

درمیان



و درمیان دو کوه شام و عراق بیرون آید و لشکر خود را از چپ و راست پراکنده سازد و دعوی نبوت کند و بعد از دعوی نبوت دعوی
خدائی کند و در میان چشمهای او نوشته باشد که تو بنده از رحمت خدای تعالی دوری و هر مومن که او را ببیند آب دهن در روی او
اندازد و با وی سحر بسیار باشد و بیشتر خلق متابعت او کنند مگر کسی که حق تعالی او را از آن نگاه دارد و با وی بهشتی و دوزخی باشد
و هر مومن که در دوزخ او کشند راه یابد بی که فواتح بخواند تا آتش او سردی اثر نکند و مدت ملک او چهل سال باشد و بعضی از آن
روزها مقابل چند سال باشد و بعضی دیگر کمتر از سال و برخی مقدار چند ماه و برخی دیگر برابر هفته و بعضی مقدار روزی و برخی دیگر مقابل ساعتی
و روز آخر بمقدار رفتن آتش باشد بچوب خشک و دیوان همراه داشته باشد که بصورت آدمیان متمثل شوند پس یکی را گوید که
اگر پدر و مادر ترا زنده کنم مرا بربوبیت من اقرار کنی گوید آری فی الحال از دیوان یکی بصورت ابوین وی متشکل شوند و گویند
ای فرزند متابعت وی کن که آن خدای کائنات است القصه همه شهرها را مسخر کند مگر مکه و مدینه و چون قصد آنجا کند از هر کنار فرشته بیاید و وی را
از آن منع کند آنگاه زلزله پدید شود و هیچ منافق در مدینه نماند الا که بیرون آید و بمتابعت دجال اختیار کند و مردم آن روز را یوم
الاخلاص گویند ام شریک گفت یا رسول الله آن روز مومنان کجا باشند فرمود پناه به بیت المقدس دهند و دجال بیاید و آن را حصار کند
صاحب الزمان که قائم آل محمد است بروایتی ظاهر شود و در وقت نماز بامداد اذان و اقامت بگوید و با ایشان بنماز مشغول شود
و چون از نماز فارغ شود عیسی علیه السلام از آسمان فرود آید و در نماز ظهر اقتدا بآنحضرت کند پس در شهر لد بینند و با دجال هفتاد هزار
جهود مسلح باشند و چون عیسی از آن شهر بیرون آید دجال بگریزد و در راه در حوالی مشرق بگیرند و بکشند و لشکرش و پس حصارها منهدم شود
خدای تعالی آن حصارها را بجنبش آورد تا با مومنان گویند که دشمنان شما در پس ما گریخته اند از مومنان و داد از کفار بخواهند و
حق تعالی حقد و حسد از دل مومنان بر دارد تا همه یکدیگر را دوست داشته باشند بعد از آن هیچ کافر در عرصه جهان نماند و خدای تعالی
چندان برکت بدهد که در زمان آدم بود و حدیثی که در باب خروج حضرت مهدی صلوات الله علیه از موافق و مخالف منقول است
اینست که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله فرموده که باقی نماند از دنیا مگر یک روز که خدای تعالی آن روز را دراز گرداند تا که بیرون آید
مردی که نام او نام من باشد و کنیت او کنیت من پر سازد زمین را از عدل و داد چنانکه پر شده باشد از جور و ستم و در اکثر تفاسیر
مسطور است که اگر کفار مکه در باب بعث مجادله میکردند و میگفتند که آن سخن خدا نیست و بعث محال است حق تعالی آیه
مذکوره را نازل ساخت یعنی آنانکه جدال کنند در بطلان آیتهای خدا و دفع آن کور شده اند که تحقق روشن داشته باشند در انکار
و تکذیب آن در صدور ایشان نیست مگر تکبر کردن بر محمد و اصحاب او و هر که از ایشان بمقتضای حب عظمت و تکبر خود رسند آن ریاست

باز به نوبت یا دفع آیات زیرا که خدای ایشان را ذلیل و مقهور گردانید پس المجید بیاورد که به خدا از شر ایشان بدرستی که خدا شنواست

و بینا بر قول و فعل ایشان و بصیر الجزاء و سزای خود رساند بعد از آن کشف احوال مومنان و کافران میکند باین طریق **وَمَا يَسْتَوِي**

**الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ** و برابر نیستند نابینا و بینا یعنی کافری که جاهل و غافل باشد از دلایل توحید بجهت عدم تفکر و تدبر در آن مساوی نیست

با مومنی که عاقل و عالم باشد بمعرفت او سبحانه **وَالَّذِينَ آمَنُوا** و برابر نیستند آنانکه گرویده اند **وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** و کرده اند

عملهای شایسته **وَلَا الْمُسِيءُ** و نه بدکار نه روزگار یعنی مومن و صالح مساوی کافر و فاسق نیست چه اول ساکن درجات عالیه است

با نواع کرامت و ثانی مقیم درکات اهانت **قَلِيلًا مَا تَتَذَكَّرُونَ** اندک پندی می پذیرند مردمان مراد آنست که تذکر کافران بسیار

اندکست **إِنَّ السَّاعَةَ لَآتِيَةٌ** بدرستی که قیامت هر آینه آینده است **لَا رَيْبَ فِيهَا** هیچ شکی نیست در آن بجهت وضوح دلایل عقلیه

و نقلیه بر وقوع آن و اجماع رسل بر وعده آن **وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ** و لیکن بیشترین مردمان **لَا يُؤْمِنُونَ** نمیگروند بنشأه قیامت

بجهت ترغیب بندگان در قبول ایمان میگوید **وَقَالَ رَبُّكُمُ** و گفت پروردگار شما **ادْعُونِي** بخوانید مرا در جمیع مقاصد و مرغبات

و وقوع بلیات **أَسْتَجِبْ لَكُمْ** تا اجابت کنم از برای شما اگر مقتضی مصلحت باشد محققان گفته اند دعا لازم است لفظا و قصدا دعا را

معلق بشرط مصلحت سازد و اگر نه در بطلان قبح خواهد بود چه درین صورت ممکن است که دعا چیزی بود که مستلزم مفسده باشد و نزد بعضی

از مفسران معنی آنست که بپرستید و یکتا دانید مرا تا ثواب دهم شما را و قول اول اظهر است **إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ** بدرستی که آنانکه

سرکشی کنند **عَنْ عِبَادَتِي** از پرستیدن من و یا از خواندن من و توجه نمودن بمن **سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ** زود باشد که در آورده باشند

و حفص بفتح یا و ضم خا خوانده یعنی در آیند بدوزخ **دَاخِرِينَ** در حالتی که ذلیلان و خوار شدگان باشند از ابن عباس منقولست که دعا

بدترین عبادتست و معاویة بن عمار روایت کند که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم که چه میفرمائی در حق دو مرد که هر دو بمسجد روند

یکی بیشتر اوقات در دعا صرف نماید و یکی دیگر اکثر اوقات در نماز باشد و مود که هر دو خوبست گفتم یا ابن رسول الله میخواهم که بدانم که کدام

از این افضل باشد فرمود که دعای او اکثر است نشنیده که حق تعالی فرموده ادعونی استجب لکم ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون

جهنم داخرین بعد از آن فرمود که دعا عبادت کبری است و زراره روایت کند که از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه السلام که مراد از

عبادت دعاست فرمود بلی و دعا افضل است از عبادات و حنان بن سدیر از پدر خود روایت کرده که از حضرت امام محمد باقر صلوات الله

پرسیدم که کدام عبادت افضل است فرمود که هیچ چیز نزد او سبحانه دوستتر از آن نیست که خلق از او سوال کند در رفع حاجات و فاقه و آنچه نزد

اوست از و طلبد و بعکس از آن دشمن تر نیست که از عبادت استکبار کند و از او طلب ننماید آنچه نزد اوست پس آیه دال است بر عظمت و قدرت

عدم مشغولی نظر در آیات آن بجهت ...





۱۲

در دعا و نیز از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه نقل است که حضرت امیرالمومنین علی صلوات الله علیه فرمود که دوسترین اعمال نزد او سبحانه

دعاست و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله منقولست که در حوائج خود رجوع با و سبحانه و تعالی نمایید و تضرع تمام کنید که دعا مغز عبادتست

و هیچ مومنی نیست که خدای را بخواند الا که حاجت او روا شود یا در عقبی یا در دنیا اگر بجهت مصلحتی حاجت او روا نشود آن دعا کفاره گناهان او

خواهد بود و دوم که مستحق آن باشد و از حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه نقل کرده اند که هر گاه بلائی متوجه بنده شود و او دعا کند نزدیک تر وجب

از کشف بلا کند و اگر دعا نکند آن بلا بر او فرود آید در مرتبه تمادی لازم او شود پس بر شما باد که همیشه دعا کنید و بتضرع تمام خدا را بخوانید و سلیمان

بن عثمان از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که روز قیامت دو مرد که عمل ایشان مساوی یکدیگر باشد به بهشت روند درجه یکی بلندتر از درجه

دیگری گردانند گوید بار خدایا بچه سبب این مرد مرتبه تقدم بر ما گرداند و حال آنکه عمل ما یکسان بود خطاب آید که او دعا میکرد در حوائج و مقاصد خود و سوال میکرد

و تو دعا نمیکردی و از من طلب چیزی نمیکردی پس بجهت ترغیب در توحید میفرماید که **اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ** خدای بحق آنکس است که بیافرید **لَكُمُ اللَّيْلَ**

برای شما شب تاریک را **لِتَسْكُنُوا فِيهِ** تا ساکن شوید در وی و آسایش کنید از تعب حرکات روز **وَالنَّهَارَ** و خلق فرمود روز را **مُبْصِرًا**

سبب روشنائی و در کمال نورانیت تا ببینید در او چیزها را و بجهت آن مواضع حاجات خود در او بسهولت بشناسید و کسب معیشت کنید

**إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ** بدرستی که خدای تعالی هر آینه خداوند بخشش بزرگست و فضل کننده بسیار **عَلَى النَّاسِ** بر آدمیان باز آوردن شب و روز

که مصالح ایشان بآن باز بسته است **وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ** و لیکن بیشترین مردمان **لَا يَشْكُرُونَ** سپاس داری این نعمت نمیکنند بجهت غلط

جهالت و غفلت **ذَلِكُمُ اللَّهُ** آنکه ممیز است باین افعال خاصه که غیری شریک او نیست در آن خدای بحق است **رَبُّكُمْ** که پروردگار شماست

**خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ** آفریننده همه چیزهاست که از آسمانها و زمینها و ما بینهما **لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ** نیست هیچ معبودی سزای پرستش مگر او **فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ**

پس چگونه و بچه وجه برگردانیده میشوید از عبادت و پرستش غیر او روی می آورید با وجود وضوح دلالت بر توحید او و ربوبیت او سبحانه **كَذَلِكَ**

همچنانکه برگردانیده شده اند از دین اسلام **يُؤْفَكُ الَّذِينَ كَانُوا** برگردانیده میشوند یعنی رؤسای اکفار کفر را آنانکه بودند **بِآيَاتِ اللَّهِ**

**يَجْحَدُونَ** بآیتهای خدای تعالی انکار میکردند و از قبول آن ابا مینمودند **اللَّهُ الَّذِي** خدای بحق آنکس است که **جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ**

گردانید برای شما زمین **قَرَارًا** مستقری که آرام میگیرید بر آن **وَالسَّمَاءَ بِنَاءً** و آسمان را بنا افراشته و قبه برداشته بر بالای زمین **وَصَوَّرَكُمْ**

و صورت بنگاشت شما را **فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ** پس نیکو گردانید صورتهای شما را چه صورت انسانی بهترین صورتهاست ابن عباس

فرموده که احسن صورت با نتصاب قامت است و اکل طعام بیدین یا آنکه مراد تناسب اعضاست و استعداد آن برای اکتساب صنایع و کمالات

**وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ** و روزی داد شما را از طعامهای پاکیزه یعنی از انواع فواکه لذیذه و غذاهای مستطیبه یا روزی حلال

ذلکم انکم ما عرانیں شتیابان حق

عطا فرمود ذٰلِكُمُ اللّٰهُ رَبُّكُمْ خدای شما است که آورد کار شماست فَتَبَارَكَ اللّٰهُ پس بزرگوار و برترست خدای که رَبُّ الْعَالَمِينَ
پروردگار عالمیانست از جن و انس و ملایکه و غیر آن چه ما سوای الله در مقام مفتقرند بالذات و مربوب در معرض زوال هُوَ الْحَيُّ او
اوست زنده‌ای که منسوب بحیوة ابدیه لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ نیست هیچ معبودی که سزاوار پرستش باشد مگر او فَادْعُوهُ پس بخوانید و بپرستید
او را مُخْلِصِينَ در حالتی که پاکیزه سازندگان باشید لَهُ الدِّينَ برای او دین خود را از شرک در طاعت او و از ریا و بگوئید
برای این هدایت عظمی و نعمت کبری الْحَمْدُ لِلّٰهِ همه ستایش و سپاس مر خدای راست رَبِّ الْعَالَمِينَ پروردگار عالمیانست از
ابن عباس مرویست که هر که این کلمه توحید بر زبان راند باید که در عقب آن بگوید الحمد لله رب العالمین چون کفار مکه ترغیب حضرت میکردند
بدین خود حضرت حق تعالی فرمود که قُلْ بگو ای محمد مر مشرکان را إِنِّي نُهِيتُ بدرستی که من نهی کرده شده‌ام و باز داشته از آنکه أَنْ أَعْبُدَ
الَّذِينَ آنانکه پرستم آنان را تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ می پرستید شما بجز از خدای بحق لَمَّا جَاءَنِيَ الْبَيِّنَاتُ آنگاه که آمد بمن
حجج بینه و آیات ظاهره مِنْ رَبِّي از نزد پروردگار من وَأُمِرْتُ أَنْ أُسْلِمَ و امر کرده شده‌ام بگردن نهادن تسلیم و انقیاد نمایم
لِرَبِّ الْعَالَمِينَ مر پروردگار عالمیان را هُوَ الَّذِي او کسی است که آفریننده شما هست خَلَقَكُمْ آفرید شما را یعنی آدم را
که اصل شماست و اصل خلقت شماست مِنْ تُرَابٍ از خاک ثُمَّ پس شما را که فرزندان اویید مِنْ نُطْفَةٍ از آب منی ثُمَّ مِنْ
عَلَقَةٍ از خون بسته کرده بعد از چهل روز با آن صورت مشکل میگردد ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ پس بیرون آورد هر یکی از شما را از رحم مادر
طِفْلًا در حالتی که کودکید ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ پس بعد از طفولیت نما میدهد شما را تا که رسید بسختی تن قوت خود
که آن از سی تا چهل است و این از سی سالگیست تا چهل سالگی ثُمَّ لِتَكُونُوا شُيُوخًا بعد از جوانی و ... بگذارد شما را تا پیر شوید
پیران وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّىٰ و برخی از شما کسی هست که قبض روح او میشود مِنْ قَبْلُ پیش از پیری یا جوانی وَلِتَبْلُغُوا و قبل میکند
پس سستی دیگر پیش از پیری جنب تا رسید أَجَلًا مُسَمًّى بمدتی نام برده شده که او وقت موت است وَلَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ و تا
شاید که تعقل از آفرینش خود و در انتقال خود از درجه بدرجه و تا این تغیرات عارف شوید بخالق خود هُوَ الَّذِي او کسی است که محض
قدرت خود يُحْيِي وَيُمِيتُ زنده میگرداند و می میراند شما را فَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا پس چون حکم کند بامری یعنی بکاری که اراده کند
کاری بعید آورد از زنده کردن و میرانیدن و سایر مقدورات فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ پس جز این نیست که میگوید مر آن امر را كُنْ
بباش فَيَكُونُ پس میباشد بلا تاخیر و بی احتیاج آلتی و رنجی و کلفتی چون قدرت ذاتیه موقوف اسباب نیست و چون کفار با وجود
کثرت دلایل و حجج در مقام جدال و عناد بودند از این جهت بعد از ذکر بینات [illegible] بتهدید ایشان میگوید أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ ای بینا

ومنکم



۱۳

و می نگری بسوی آنانکه يُجَادِلُونَ جدال و نزاع میکنند فِي آيَاتِ اللّٰهِ در آیتهای واضح خدای که حجج قرآنیه و سایر معجزات نبویه است
أَنَّىٰ يُصْرَفُونَ چگونه و بچه نوع بر گردانیده میشوند از تصدیق کردن بآن با وجود وفور دلایل و آیات الَّذِينَ كَذَّبُوا آن مجادلان
آنانند که تکذیب کردند و منکر شدند بِالْكِتَابِ بقرآن و عمل بودن بآن وَبِمَا أَرْسَلْنَا بِهِ و بآنچه فرستادیم بآن جز رُسُلَنَا
پیغمبران خود را از کتب آسمانی و احکام شرایع فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانند عاقبت تکذیب خود را و خاصیت آن و وقت آن را
إِذِ الْأَغْلَالُ وقتی که غلهای آتشین فِي أَعْنَاقِهِمْ در گردنهای ایشان باشند وَالسَّلَاسِلُ و زنجیرها در گردن کفار باشند
يُسْحَبُونَ در حالتی که کشیده میشوند بآن فِي الْحَمِيمِ در آب جوشان یا بزنجیرها کشیده میشوند در آن بغایت گرم وهب بن منبه از حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت میکند که حق تعالی در دوزخ ابر سیاه بیافریند و دوزخیان را گویند شما را چه آرزوست ایشان گویند آرزوی آب
سرد داریم حق تعالی امر کند بجای باران غلها و سلسلها بر ایشان ببارد و بندها بر بندهای ایشان آید و غلها بر غلها پس بند بر بند
و غل بر غل آید آنگاه از آن ابر آتش ببارد در دوزخ گرم شود ثُمَّ فِي النَّارِ و بعد از آن در آتش دوزخ يُسْجَرُونَ سوخته شوند ثُمَّ
قِيلَ لَهُمْ بعد از آن گفته شود مر ایشان را از جانب ملائکه از روی توبیخ با ایشان گویند أَيْنَ مَا كُنْتُمْ کجا اند آنکه بودید شما تُشْرِكُونَ انباز
میگرفتید ایشان را و می پرستیدید مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز از خدای و از ایشان توقع نفع و دفع ضرر داشتید و دعوی میکردید که هؤلاء شفعاؤنا
عند الله گویند دوزخیان که آن سرکشان ضَلُّوا عَنَّا گم شدند از ما و نمی بینیم ایشان را و این حکایت قبل از آن باشد که معبودان خود رسند
و یا مراد آنست که ضایع شدند از امداد ایشان توقع مدد داشتیم و ایشان مارا در این عذاب و نکال و عقاب بکار نشد و هیچ نفعی
بما نرسانیدند پس گویا از ما غایب اند اگر چه بحسب ظاهر حاضراند بَلْ لَمْ نَكُنْ بلکه بر ما ظاهر گشت که نبودیم نَدْعُو مِنْ قَبْلُ که خوانده
باشیم پیش از این در دنیا شَيْئًا چیزی که معبود باشد یعنی غرض از عبادت آنست که از جانب معبود آن نفعی بما رسد و چون دانستیم که
از آن نفعی و دفع ضرری متصور نیست پس بر ما ظاهر شد که ایشان در پیش الام هیچ نبودند و ما ایشان را چیزی نپنداشتیم كَذٰلِكَ همچنانکه
خدای تعالی مجادلان را گمراه کرد يُضِلُّ اللّٰهُ الْكَافِرِينَ فرو میگذارد خدای تعالی جمیع کافران را تا در آخرت راه نبرند بچیزی که از آن نفع
گیرند ذٰلِكُمْ این عذاب که دارند شما امروز بِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ بسبب آنست که بودید شاد شده و مغرور بخوشحال فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ
در زمین یعنی در دنیا بچیزی که حق نبود از عبادت بتان و تکذیب رسولان و عداوت مؤمنان وَبِمَا كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ و بسبب آنکه بودید که
بسیار شادی میکردید ... ادْخُلُوا درآیید ای اهل کفر و طغیان أَبْوَابَ جَهَنَّمَ درهای هفتگانه دوزخ
که برای شما منقسم شده یعنی هر طایفه بدرکه درآیید خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاوید باشید در آن فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ

پس بد آرام گاه است کاران کنندگان ترا و طاغیان را در درکه آخرین دوزخ که جهنم است و چون برای ارباب شرک و عناد انواع عذاب جهنم مهیاست
فَاصْبِرْ پس شکیبائی کن ای محمد بر ایذای قوم و بر طریق حق و منهج انذار و تخویف ثابت قدم باش اگرچه مستلزم اذیت و مشقت
باشد إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ هر تحقیق که وعده خدا به نصرت اولیا و اهلاک اعدا در دنیا و عقبی حَقٌّ درست و راست است بلاشبهه
واقع خواهد شد فَإِمَّا نُرِيَنَّكَ پس چون اگر بنمائیم ترا در زمان حیوة بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ برخی از آنچه وعده
میدهیم ایشان را از عذاب و عقاب پس آن جزای ایشان است اینجا مگر در جنگ بدر واقع شد از قتل و اسر أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ یا اگر
بمیرانیم ترا و بجوار رحمت خود در آوریم پیش از ظهور آن عذاب فَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ پس بسوی ما بازگردانیده خواهند شد و در
قیامت جزای خود خواهند یافت بی هیچ وجه ایشان را واگذاشت نخواهیم کرد آورده اند که کفار از روی جدال از حضرت رسالت ص
اقتراح آیات میکردند چون روان کردن چشمها و ظاهر کردن بستانهای مرتب بانواع میوها و حضور ایشان به بالای آسمان
رفتن و غیر آن چنانکه در سوره بنی اسرائیل مذکور شد حق سبحانه آیه فرستاد وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا و بتحقیق که فرستادیم پیغمبران را مِنْ
قَبْلِكَ مِنْهُمْ پیش از زمان تو که بعضی از ایشان مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ آنها اند که خوانده ایم قصه ایشان را بر تو و نام برده ایم ایشان را
نزد تو و دانسته است و مشهور اند وَمِنْهُمْ و برخی دیگر از ایشان مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ آنها اند که نخوانده ایم قصه ایشان را یا نام ایشان را
بر تو دانسته چون الیسع و عزیر و بعضی دیگر از آن قبیل اند که نه نام ایشان را بر تو گفته ایم و نه قصه ایشان بر تو خوانده ایم و مجموع انبیا در روایت
مشهور صد و بیست و چهار هزار بوده اند و دانستن بایشان مشروط به تعیین عدد و معرفت نیست و در هر ایشان نیست وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ
و نبود مر هیچ پیغمبر را أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ که بیارد و معجزه که از نشان نبوت او باشد إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بدستور خدای تعالی و بفرمان او
پس مقترحان معاند شما از پیغمبر اقتراح معجزات میکنند و حال آنکه هیچ پیغمبر مستقل نبوت نبود در اظهار معجزه بدون اذن من و عدم
اذن من در معجزات مذکوره جهت آنست که حکمت و مصلحت من مقتضی عدم وقوع آنست اگرچه عیان شما میکند فَإِذَا جَاءَ
أَمْرُ اللَّهِ پس چون بیاید فرمان خدای بعذاب اقتراح بعد از وضوح دلالت بر صدق نبوت سید الرسل قُضِيَ بِالْحَقِّ حکم کرده شود
بر سبیل راستی میان اهل ایمان و کفار و سایر ابرار و فجار بنحوی که مبطل معذب گردد و مؤمن محق نجات یابد وَخَسِرَ هُنَالِكَ و زیان کنند
آنجا الْمُبْطِلُونَ اهل بطلان یعنی معاندان که بعد از دیدن معجزه که دلالت بر نبوت میکند دیگر اقتراح معجزه میکنند و با وجود این در صدد
ابطال آنند و در آن روز از جنت محروم باشند و معذب بانواع عقوبت پس بحجت الزام حجت اهل انکار بعد از ثبت خود میکنند
اللَّهُ الَّذِي خدای بحق و معبود مطلق آنست که جَعَلَ لَكُمُ الْأَنْعَامَ که بیافرید برای منفعت شما جنس چهارپایان را از شتر و گاو و گوسفند

۱۴

و اسب و استر لِتَرْكَبُوا مِنْهَا تا سوار شوید بعضی از آنها را وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ و برخی از آنها را میخورید چون گوسفند و بعضی
دیگر قابلیت هر دو دارند چون شتر و گاو وَلَكُمْ فِيهَا و مر شما راست در چهارپایان مَنَافِعُ منفعت بسیار چون شیر و پشم
و موی و غیر آن وَلِتَبْلُغُوا عَلَيْهَا و آفرید ایشان را جهت آنکه تا برسید بسوار شدن بر آنها بعضی از آنها حَاجَةً فِي
صُدُورِكُمْ بحاجتی که در سینهای شماست از تجارت کردن در بلاد متقاربه و متباعده و زیارت کردن و حج گذاردن و سایر
امور دینیه و دنیویه وَعَلَيْهَا و بر چهارپایان دیگر یعنی شتران که کشتی بیابانند وَعَلَى الْفُلْكِ و بر کشتیهای دریا تُحْمَلُونَ
برداشته میشوید چونکه حق تعالی عالم بود باحتیاج عباد بسلوک بر و بحر پس مرکب بجهت بر و بحر تعیین فرمود وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ
و مینماید خدای شما را نشانهای قدرت خود که دلالت میکند بر قدرت و نظر رحمت فَأَيَّ آيَاتِ اللَّهِ پس کدام آیه از آیتهای
خدای تُنْكِرُونَ انکار میکنید چه هیچ کدام از آنها از غایت ظهور قابل انکار نیست پس در تهدید اهل انکار میفرماید که أَفَلَمْ
يَسِيرُوا آیا سیر نکردند منکران قدرت فِي الْأَرْضِ در زمین عاد و ثمود در وقت تجارت بیمن و شام فَيَنْظُرُوا كَيْفَ
كَانَ تا بنگرند که چگونه بود عَاقِبَةُ الَّذِينَ سرانجام کارهای آنکه مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان بودند كَانُوا بودند آن امم خالیه
أَكْثَرَ مِنْهُمْ بیشتر از ایشان از روی عدد و عدت وَأَشَدَّ قُوَّةً و سخت تر از روی قوت و توانائی وَآثَارًا
فِي الْأَرْضِ و از روی نشانهای در روی زمین که آن قصور مشیده و قلاع مرتفعه و حصون عالیه است فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ
پس دفع نکرد و باز نداشت از ایشان عذاب را مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ آنچه بودند که میکردند از جمع مال و سپاه و بنیان فَلَمَّا
جَاءَتْهُمْ پس آن هنگام که آمدند بدیشان رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ پیغمبران ایشان بمعجزات بینه و آیات ظاهره فَرِحُوا
بِمَا عِنْدَهُمْ شاد شدند بآنچه نزدیک ایشان بود مِنَ الْعِلْمِ از دانش خود و استحقار علم رسولان کردند مراد از علم ایشان عقاید
باطله و شبهات فاسده ایشان بود چون اعتقاد بعدم بعث و تعذیب و عدم وقوع قیامت و غیر آن نمودند و یا علم مکاسب و تجارات
اعتقاد کردن بسبب مهارت ایشان در آن که هیچ علمی در جنب نفع و فواید بعلم ایشان نمی رسد و یا علم طبایع و تنجیم و فلاسفه و دهریه
چنانکه در خبر است که حکمای یونان هرگاه وحی انبیا را استماع میکردند استحقار آن مینمودند و در دفع تضعیف آن میکوشیدند و نسبت علم
خود را احمل بر جهل میکردند و در روایت آمده که چون موسی ع اظهار دعوت نمود سقراط حکیم را گفتند که چرا بسوی مهاجرت نمیکنی
تا از وی کسب علوم دینیه کنی گفت ما الجبلة تذهیب آراسته ایم و بنور صلاح نفس آراسته محتاج تهذیب کسی نیستم حاصل که کفار بعلم خود
در تدبیر دنیا یا علوم تابع مغرور شده استغنا کردند بعلوم دینیه وَحَاقَ بِهِمْ و فرود آمد و احاطه نمود بدیشان مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ

تا برسید حج

قرآن المجید بودند که آن استهزا میکردند **فَلَمَّا رَأَوْا** پس آنگاه که دیدند **بَأْسَنَا** سختی عذاب ما را ملجا شدند **قَالُوا آمَنَّا**
گفتند ایمان آوردیم و گرویدیم **بِاللَّهِ وَحْدَهُ** بخدای یگانه و یکتا **وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ** و کافر شدیم بانچه بودیم که
بآن **مُشْرِكِينَ** شریک آورندگان **فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ** پس نبود که سود کند ایشانرا **إِيمَانُهُمْ** گرویدن ایشان **لَمَّا رَأَوْا**
**بَأْسَنَا** آن هنگام که دیدند شدت عذاب ما را زیرا که در وقت معاینه عذاب تکلیف مرتفع است و صحت قبول ایمان فرع زمان
تکلیف است پس در حین یأس ممتنع باشد قبول ایمان **سُنَّتَ اللَّهِ** طریقه سنت نهاده است خدای تعالی عدم صحت قبول ایمان را
در حین یأس سنت نهادنی **الَّتِي قَدْ خَلَتْ** که گذشته است آن سنت **فِي عِبَادِهِ** در میان بندگان او و از امم ماضیه یعنی این طریقه
مستمر بوده در جاحدان **وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ** و زیان کار شدند در زمان دیدن عذاب ناگرویدگان بجهت عدم نفع ایمان در آن زمان هنالك
ابی بن کعب روایت کند از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که هر که سوره

حم سجده را قرائت کند بهر حرفی از آن ده حسنه در نامه اعمال او ثبت نمایند و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت
که هر که این سوره را تلاوت کند روز قیامت نور او مقدار مد بصر باشد و در انروز شادمان باشد و در دنیا محمود بود چنانچه مردمان
بر احوال او رشک برند و رحمت خدای تعالی شامل او گردد و چون حق سبحانه و تعالی اقسام باختتام سوره مؤمن کرد بذکر منکران افتتاح
این سوره نیز بر قبیل ان کار او میفرماید **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ حم** برخی از اقوال علما در تفسیر این
دو حرف در سوره مؤمن گذشت و حم اکرم سوره است پس مثل اینست که **تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ** این سوره فرستاده
شده است از جانب خدای بخشنده بجمیع بندگان و مهربان بمؤمنان و از ان معنی خاص برین تلیح است که دوستان این قرآن از جانب
خدای بخشاینده مهربانست **كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ** کتابیست تفصیل داده شده است آیتهای آن در معانی
مختلفه از احکام و امثال و مواعظ و امر و نهی و ترغیب و ترهیب و وعد و وعید و حلال و حرام **قُرْآنًا عَرَبِيًّا** این بلغت عرب
نزل شده **لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ** مر آن گروهی که بدانند احکام آنرا **بَشِيرًا** در حالتی که مژده دهنده است مر جاعت را که بدانند و بآن
عمل کنند **وَنَذِيرًا** و بیم کننده مر دوزخ مر آن ها را که بآن نگروند و با وجود این صفات جلیله **فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ** پس روی برتافتند
از آن بیشتر و آن **فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ** پس ایشان نمی‌شنوند بسمع قبول بجهت عدم تأمل و تدبر ایشان در آن **وَقَالُوا**
**قُلُوبُنَا** و گفتند منکران که دلهای ما **فِي أَكِنَّةٍ** در پوششها اند **مِمَّا تَدْعُونَا** از آنچه میخوانی ما را **إِلَيْهِ** بسوی آن
یعنی قرآن را درک نمی‌نماییم **وَفِي آذَانِنَا** و در گوشهای ما **وَقْرٌ** گرانی است از استماع قرآن پس المجید بر ایمان نمیشنویم **وَمِنْ بَيْنِنَا**

وبینک



**وَبَيْنِكَ** و میان ما و میان تو **حِجَابٌ** پرده ایست که مانع رسیدن ماست بتو این تمثیل تباعد قلوب ایشانست از تعقل المجید
مر ایشان مجوز نشد از آیات شنوان و عدم اعتقاد ایشان بان بر وجهی که گوییا دلهای ایشان در پرده است و در گوشهای ایشان گرانی
که هیچ چیز نمیشنوند و در تفسیر طبرسی مذکورست که ابو جهل پرده را در میان خود و میان پیغمبر بر دوخت و در پس آن رفت حاجبا
و گفت المجید **فَاعْمَلْ** پس عمل کن بر دین و مذهب خویش **إِنَّنَا عَامِلُونَ** هر آینه ما عمل کننده ایم بر کیش و ملت خود و یا کوشش
کن در ابطال امر ما ما نیز در ابطال امر تو تقصیر نکنیم تا تو کار کن برای رحمت خود که ما برای دنیای خود عمل میکنیم و چون مشرکان
تعنت و تحکم از حد بردند حق تعالی رسول خود را امر کرد که **قُلْ** بگو المجید مر این جماعت را که مر ما را **إِنَّمَا أَنَا** جز این نیست که من
**بَشَرٌ مِثْلُكُمْ** آدمیم مانند شما یعنی از جنس شما نه از جنس ملک و نه از جنسی که فهم ایشانرا در نیابید و فهم نکنید و بجز بشر را
دعوت نکنم اگر گوشهای شما از آن گرانست داشته باشد و طبع از آن متنفر باشد بلکه مضمون دعوت من اینست **يُوحَىٰ إِلَيَّ**
وحی کرده میشود بسوی من این که **أَنَّمَا إِلَٰهُكُمْ** جز این نیست که خدای شما **إِلَٰهٌ وَاحِدٌ** خدای یگانه است که هیچ شریکی نیست
او را **فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ** پس استقامت ورزید و راست بایستید در توجه بسوی او یعنی بر توحید و اعتقاد و اخلاص و طاعت
بکجهت شوید **وَاسْتَغْفِرُوهُ** و آمرزش طلبید از او و از سوء عقیدت که شرکست یا از گناهان که بعد از اسلام کنید توبه رفع
نماید **وَوَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ** و سختی عذاب بزرگ است مر کافرانرا **الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ** آنانکه نمیدهند
زکوة بجهت بخل و عدم شفقت بر بندگان که اعظم ذنوبست **وَهُمْ بِالْآخِرَةِ** و حال آنکه ایشان بسرای دیگر یعنی از بعث و نشور
و حساب قیامت **هُمْ كَافِرُونَ** ایشان ناگرویدگان این آیه صریح دال است بر وجوب زکوة لیکن ادای آن در حال
صحیح نیست زیرا که منافی اخلاص و قربتست و بعض از اهل تفسیر معنی این آیه را بر این وجه حمل کرده اند که کفار اعتقاد ندارند
بر زکوة دادن و اعتراف بآن نمیکنند یا دلالت بر توحید که زکوة نفس است بکلمه لا اله الا الله نمایند و بعد از وعید ایشان بر اهم وعد بر جماعت
مؤمنان اهل ایمان نهاده و نمود **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا** هر آینه آنانکه ایمان آورده اند **وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** و کرده اند
کارهای شایسته و ستوده **لَهُمْ أَجْرٌ** مر ایشانراست مزدی بر ایمان و عمل صالح **غَيْرُ مَمْنُونٍ** که منت نهاده نشود بر ایشان
یعنی ایشان را بر دادن آن اجر منت نکنند زیرا که منت نوع تفضل است و اجر عمل را بسیل وجوب و در اکثر تفاسیر ممنون
بمعنی مقطوع است یعنی مزدی نابریده و ناکاسته که هرگز منقطع نشود و نقصان نپذیرد و چون ناگرویدگانرا بجهة توبیخ کفار میفرماید **قُلْ** بگو المجید
مر آن کافران را **أَئِنَّكُمْ لَتَكْفُرُونَ** آیا شما کافر میشوید این کلام از سبیل تعجب است یعنی چگونه و بچه وجه کافر میشوید **بِالَّذِي**

خلق الارض بآن کس که بیافرید زمین را فی یومین در دو روزی که یکشنبه بود و دوشنبه و مرویست که در روز یکشنبه اصل زمین را
آفرید و در روز دوشنبه از انبساط بخشید و در اکثر تفاسیر مذکورست که مراد مقدار دو روزست یا دو نوبت که در هر نوبت
انچه میخواست بی تسرع وجهی آفرید و بر اهل تقدیر میفرماید که انچه یکفید بگوی که چگونه کافر میشوید بکسی که قادرست بر خلق زمین در دو روز
وتجعلون له و میگردانید از برای خدای او اندادا همتایان یعنی بسا زید از برای او امثال که در نهایت عجزند ذلک
آن قادری که زمین را آفرید رب العالمین پروردگار عالمیانست و آفریننده جمیع ممکنات وجعل فیها و آفرید در
روی زمین رواسی کوههای بلند پایه را من فوقها از زبر زمین تا منافع ان به بندگان برسد و براینان ظاهر شود فایده آفریدن
آن وبارک فیها و برکت کرد دران بهایمی بسیار گردانید منافع انرا از معادن و منابع و از نباتات و انجا برون زرع
و غرس وقدر فیها و تقدیر کرد در زمین اقواتها روزیهای اهل زمین یعنی مهیا ساخت دران برای هر نوعی از جنس حیوانات
انچه بان معیشت کنند یا مخصوص بعضی مخصوص ساخت حدوث هر قوتی انقطار از اقطار چون گندم و جو و برنج و خرما و ذرات و
امثال ان که هر یکی غالب قوت بلدی اند فی اربعة ایام در تتمه چهار روز یعنی در دو روز دیگر که ان سه شنبه و چهارشنبه بود و این کلام
از قبیل انست که کسی گوید بیشتر کردم از بصره تا بغداد در مدت ده روز و تا کوفه در مدت پانزده روز یعنی در تتمه ده روز تا پانزده روز
که پنج روزست سواء آن یکی نه تو دیگری بود یعنی چهار روز تمام بی زیاده و نقصان دانفصحی چهار روز للسائلین مر پرسندگان را
مقوا این جوابست و جماعتی را که سوال کنند که خلق زمین و تقدیر انچه دروست در چند روز بود و عکرمه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده
که حق سبحانه و تعالی زمین را در روز یکشنبه و دوشنبه خلق نمود و کوهها را در سه شنبه و انجا را و میوه ها را در چهارشنبه و سموات را در پنجشنبه
و شمس و قمر و نجوم و ملایکه و آدم را در روز جمعه ثم استوی بعد از ان قصد کرد بروجه استقامت الی السماء بسوی آفریدن آسمان
یعنی حکمت اهل او شد که بعد از خلق اجرام سفلیه خلق آسمان لطیف علویه نماید بقدرت غالبه بی صارفی که او را از آفریدن ان منحرف گرداند
وهی دخان و حال آنکه آسمان دران روز دودی بود یعنی بخار آب بمثابه دود و در اکثر تفاسیر مذکورست که حق تعالی از خلق اجسام
عالم علوی و سفلی جوهری سبز بیافرید و بنظر هیبت در او نگریست آب شد بعد از ان آتش بر و مسلط کرد و بند تا بجوش آمد و کف و بخاری
برون آورد و بر روی آب بر آمد بعد از ان آب را بسته ساخت پس از ان بخار مرتفع آسمان را خلق کرد و عرش را بالای ان برد
و از ان آب بسته زمین را بیافرید و چون خلق آسمان و زمین بود فقال لها وللارض پس گفت مر آسمان و زمین را ائتیا
بیایید یا بجهه شما را داده ایم طوعا در حالی که زمان بری از ماننده از روی رغبت او کرها یا کراهت دارنده باشید یعنی از طوع و

رغبت



رغبت و اگر کراهت که شمارا بانچه خواهیم چاره نیست مراد اظهار کمال اقتدار و وجوب وقوع مراد اوست بروجهی که گویا مأمور
مطیع بند که فعل امر مطاع بر ایشان وارد نشود نه انکه این سوال از سبیل حقیقت باشد پس از این قسم مجاز تمثیل است انچه از ابن عباس
مرویست که حق تعالی آسمان را گفت که ماه و ستارگان که در ذات تو خلق کرده ام ظاهر ساز و زمین را فرمود که انهار و اشجار خود را بیرون
آر قالتا گفتند آسمان و زمین هر دو اتینا آمدیم بانچه فرمودی طائعین در حالی که فرمان برنده گانیم و نزد بعضی انست که حق تعالی
زمین و آسمان را از قدرت بر تکلم داد بعد از ان با ایشان خطاب کرد و بنا بر این سوال و جواب بر حقیقت خود باشند و در خبر آمده که او سبحانه
خطاب بر زمین کرد اول موضع کعبه بجواب ائتینا طائعین تکلم نمود و بعد از ان اجزای دیگر در پی آن بود و بر همین ترتیب تا تمام اجزای
زمین اعتراف بطوع خود نمودند و بجهت این ان موضع را کعبه و قبله نام کرد فقضیهن پس حکم کرد ایشانرا که آسمان و زمین را و برید جهت
از خلق ان سبع سموات در حالی که هفت آسمان بودند فی یومین در مدت دو روز که پنجشنبه و جمعه بود و گویند حق تعالی روز پنجشنبه
جرم سموات را آفرید و در روز جمعه شمس و قمر را و در ساعت آخر ان آدم را و همین روز قیامت قایم شود واوحی فی کل سماء و وحی فرمود
در هر آسمان امرها کار او را یعنی مقرر کرد در شان هر فلکی انچه از ایشان آید از تدبیرات و مصالح یا الهام کرد اهل هر یکی از آسمانها که عبادت
بجا آورند وزینا السماء الدنیا و آرایش دادیم آسمان نزدیکتر را که آسمان اول است بمصابیح بچراغهای یعنی ستارگان که مانند چراغها
درخشانند چه بسبب لطافت ان جمیع کواکب مرئی میشوند و اگر چه بعضی از انها در آسمانهای دیگر باشند وحفظا و نگاه داشتیم آسمانرا
نگاه داشتنی از شیاطین که دعیه شنیدن سخن ملایکه داشته باشند ذلک انچه مذکور شد از ابداع و صنایع تقدیر العزیز اندازه کردن
و آفریدن خداوند غالبست که بقدرت کامله در ملک خود هر چه خواهد کند العلیم دانا بمصالح آفرینش چه خلق سموات سبع از دخان و تزیین
آن بمصابیح دلالتی تمام دارد بر کمال علم و قدرت او ای محمد فان اعرضوا پس اگر روی برگردانند مشرکان از ایمان با وجود این حجج
بینه بر وحدانیت و قدرت ما فقل پس بگو بجهت تهدید ایشان را انذرتکم بیم کردم و ترسانیدم شما را صاعقة از عقوبت
مدهوش سازنده و هلاک کننده که در سرعت وقوع گوییا که صاعقه آتشست مثل صاعقة عاد مانند عقوبت عاد وثمود
و قوم ثمود که صیحه جبرئیل علیه السلام بود و نزول ان عقوبت بر ایشان اذ جاءتهم الرسل وقتی بود که آمده بودند بایشان پیغمبران
یعنی هود و صالح من بین ایدیهم از پیش روی ایشان ومن خلفهم و از پس ایشان یعنی از جمیع جوانب ایشان در آمده و در ارشاد
حیلت و هر باب دریغ ایشان جد و جهد کردند و کوشش نموده گاهی برفق و زمانی بعنف و ساعتی بنصیحت و یا آنکه رسولان
بایشان آمده بودند از جانب ماضی و مستقبل یعنی چون که خبر پیغمبران متقدم بایشان رسیده بود و در پیغمبران که بعد از ایشان دعوی نبوت کنند

چون هود و صالح و جز ایشان نبی بوده بودند پس از پیش و پس ایشان آمدند و مضمون دعوت ایشان این بود که أَلَّا تَعْبُدُوا مپرستید
و عبادت مکنید إِلَّا اللَّهَ مگر خدای تعالی را و در عبادت او غیری را شریک مگردانید قَالُوا گفتند کافران در جواب ایشان از روی
تکذیب لَوْ شَاءَ رَبُّنَا اگر خواستی پروردگار ما که ایمان می آوردیم و غیر او را شریک او نسازیم لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً هر آینه
فرستادی فرشتگان را تا ما را به نوع توحید و دعوت کردندی نه شما را از جنس مائید فَإِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ پس ما بانچه شما بان چیزی
که فرستاده شده اید بِهِ كَافِرُونَ منکرانیم زیرا که شما مانند ما ادمیانید هیچ فضلی و زیادتی بر ما ندارید پس تفصیل ایشان
میفرماید فَأَمَّا عَادٌ پس اما قوم عاد فَاسْتَكْبَرُوا پس گردن کشی و تعظم نمودند بر اهل هود فِي الْأَرْضِ در زمین احقاف که بلاد
یمن است بِغَيْرِ الْحَقِّ بناسزا و ناروا یعنی استحقاق آن نداشتند چه تجبر و عتو ایشان بجهت محض کفر و صریح ظلم بود و پس هود علیه السلام
تهدید ایشان کرد به نزول عذاب پس ایشان از روی استکبار التفات نکردند و بقوت و بسطت خود مغرور شدند وَقَالُوا و گفتند
بهود و مومنان علیهم مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً کیست سخت تر از ما قوة از روی توانایی و زور آوری و در خبر است که قوت ایشان بمثابه بود که سنگ عظیم را
از کوه بیرون کشیدندی حاصل که بجهت قوت و شوکت و جسارت خود مغرور گشته از تهدید او اندیشه نکردند و گفتند چون مجلس
در عالم نوبت ما رسد پس برفع عذاب قادر خواهیم بود حق تعالی در قول ایشان رد میفرماید أَوَلَمْ يَرَوْا آیا ندانستند آن مغروران که
بتوانایی خود أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ آن خدائی که بیافرید ایشان را هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ او سخت تر است از ایشان قُوَّةً از روی
قوت و قدرت چه او قادر بالذات است و توانائی هر چیزی که غیر او راست از آن توانائی اوست پس قادر باشد بر انزال عقاب و هلاک
ایشان وَكَانُوا و بودند از روی استکبار بِآيَاتِنَا بنشانهای او قدرت ما يَجْحَدُونَ جحود میکردند و در انکار می بودند با وجود
علم ایشان بحقیقت آن فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ پس فرستادیم بر ایشان رِيحًا صَرْصَرًا بادی سخت که آواز مهیب آن هلاک شدند
یا بادی سخت سرد و نهایت سردی که ایشان را هلاک ساخت فِي أَيَّامٍ نَحِسَاتٍ در روزهای شوم که آن آخر ماه شوال است
از بامداد روز چهارشنبه تا آخر روز و هفت شب است که فرمود سبع لیال و ثمانیة ایام حسوما و در آثار آمده که نزول عذاب جمیع امم
مکذبه در روز چهارشنبه بود از ضحاک منقولست که حق تعالی اول باران را از ایشان تا هفت سال باز گرفت و در این مدت صلا
با دو ساکن نشد بعد از آن با در گرفت گرد ایشان را مستاصل کرد و از جابر بن عبد الله انصاری روایت است که چون حق تعالی اراده
خیری کند بنیان باران و از و هر یک باد و اگر باد و هر یک باران خیانکند در ایام مذکور باد صرصر را فرستادیم لِنُذِيقَهُمْ عَذَابَ
الْخِزْيِ تا بچشانیم ایشان را عذاب رسوائی و خواری فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا یعنی با وجود قوت و شوکت همه خوار

و دلیل

17 و ذلیل گردانیدیم و هلاک کردیم وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ و هر آینه عذاب آن سرای که دوزخ است أَخْزَى رسوا سازنده تر و خوار
کننده تر است وَهُمْ لَا يُنْصَرُونَ و ایشان را یاری داده نشوند نه بان روز به دفع عذاب از جابر بن عبد الله انصاری مرویست که
ابو جهل بعضی از اکابر قریش را طلب کرده گفت که محمد بلیس است کس که شعر و کهانه و سحر دانند نزد وی باید فرستاد تا با او مکالمه کند تا
احوال او را تکلیف روی نموده اعلام نماید عتبه گفت من این علوم را نیک دانسته ام مردم و با او گفت و شنید نمایم و آنچه از وی ظاهر شود
شما را اعلام نمایم پس او نزد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا محمد تو بهتری یا هاشم و عبد المطلب و عبد الله که از پدران
تو و بهتران خاندانت اگر ما بیگردند پس تو را چه بر آن داشته که زبان به دشنام ایشان گشوده و ما را گمراه میدانی اگر مراد تو ریاست است
ما ترا پیشوای خود گردانیم و لوای حکومت بر سر تو بر افرازیم و خطبه سلطنت بنام تو بخوانیم و اگر غرض تو نکاح کردن است با کار
جمیله هر کدام از دختران قریش که تو اختیار کنی بتزویج تو در آوریم و اگر مدعای تو مال است چندان چندان زر سرخ و سفید بتو دهیم که
هرگز در قریش کسی و هیچکس بتوانگری تو نرسد حضرت این گفتار را شنید و هیچ نگفت چون سخن را تمام کرد در جواب او فرمود که
بسم الله الرحمن الرحیم حم تنزیل من الرحمن الرحیم تا آنجا که فاما عاد فاستکبروا فی الارض بغیر الحق عتبه دست بر دهان مبارک آنحضرت نهاد
و گفت بحق خویشی که با هم داریم که خاموش شو و رسول ساکت شد عتبه برخاست و بخانه خود رفت و نزد قریش نرفت ایشان گفتند عتبه
که باز نرفت مبادا که او نیز دین خویش برگشته باشد و دین محمد میل نموده یا آنکه محمد او را طعامی و شرابی داده باشد و او فریب خورده
پس برخاستند و بخانه عتبه آمدند و گفتند چرا از پیش ما نیامدی همانا از دین خویش برگشتی یا طعام او را خوردی و به شوق از و قبول
نمودی عتبه از این سخن بر آشفت و گفت مال من از مال شما بیشتر است و احتیاج من از استیلای من بیش زیاده و چه احتیاج بطعام کسی
دیگر و نیکو گوید که او را مال نیست پس چگونه کسی را از او شوق باشد و لیکن من نزد او رفتم و با او سخن چند گفتم او در جواب من
کلامی خواند که نه شعر بود و نه کهانت و نه آنچه از آنحضرت شنیده بودم به ایشان خواند پس گفت من دست بر دهن او نهادم و او را
سوگند دادم که دیگر نخواند و شما میدانید که محمد هرگز دروغ نگفته است پس ترسیدم که عذاب نازل شود و هلاکت ما و شما باشد و خایف
و سرگردان از خانه وی بیرون آمدم القصه حق تعالی ذکر احوال هود و قوم او در صدد قصه ثمود در آورده میفرماید وَأَمَّا ثَمُودُ و اما قبیله
ثمود که قوم صالح بودند فَهَدَيْنَاهُمْ پس دلالت کردیم ایشان را براه راست و بوسیله حجج و ارسال رسل و بنمودیم بایشان طریق
ضلالت و رشاد که نوله و هدیناه النجدین فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى پس برگزیدند نابینائی را یعنی جهالت و ضلالت و کفر را عَلَى الْهُدَى
بر راه راست ایمان فَأَخَذَتْهُمْ پس فرو گرفت ایشان را صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ قارعه عذاب و صیحت عقاب خوار کننده

مراد بجه صیحه جبرئیل است که بیک لحظه ایشان هلاک شدند بما کانوا یکسبون بسبب آنچه بودند که کسب میکردند از تکذیب صالح و عقر ناقه
ونجینا الذین آمنوا و برهانیدیم از آن صاعقه آنها را که گرویده بودند بصالح وکانوا یتقون و بودند که پرهیز میکردند از
شرک و معاصی از عقوبت دنیویه برایم مکذبه احوال اخرویه مطلق کفره را بیان میفرماید ویوم یحشر و یاد کن آنچه را روزیکه حشر کرده شود
اعداء الله دشمنان خدای از خلق اولین و آخرین الی النار بسوی آتش دوزخ فهم یوزعون پس ایشان باز داشته شوند یعنی
پیشینیان را نگاه دارند تا پسینیان به ایشان رسند آنگاه ایشان را بجهات مختلفه روانه کنند حتی اذا ما جاؤها تا آنگه چون
بیایند باتش دوزخ شهد علیهم گواهی دهد بر ایشان سمعهم گوشهای ایشان بآنچه شنیده باشند از دعوت حق وابصارهم
و دیده های ایشان بآنچه دیده باشند از آیات دالّه بر وحدانیت و ایمان نیاورده باشند وجلودهم و پوستهای ایشان یعنی جوارح
ایشان بآنچه مباشر آن شده باشند از اعمال قبیحه و در روایت آمده که اول عضوی که تکلم کند ران چپ و دست راست بود و بعضی
دیگر برآنند که مراد بجلود فروج ایشانست که بر ایشان گواهی دهند از فعل زنا بما کانوا یعملون بآنچه عمل میکردند در دنیا و شهادت
جوارح یا باین وجه است که حق تعالی دهان و کام و زبان بایشان ایجاد فرماید بعد از آن ایشان را ملجی سازد باعتراف نمودن و گواهی دادن
بر صاحب خود و یا بایجاد کلام کند در ایشان مانند ایجاد کلام در درخت و یا ظاهر سازد در ایشان علاماتی که دلالت کند بر آنچه کرده اند
پس بزبان حال ناطق شوند وقالوا و گویند کافران بر وجه توبیخ لجلودهم مر اعضاهای خود را که گواهی بر ایشان داده شوند لم
شهدتم علینا چرا گواهی دادید بر ما و حال آنکه ما در دنیا آفات را از شما دفع میکردیم و الحال در صدد آن بودیم که عذاب از شما
باز داریم قالوا گویند اعضای ایشان که ما را عتاب مکنید که ما باختیار خود ناطق نشدیم بلکه انطقنا الله الذی بسخن در آورده ما را
آن خدایی که بقدرت کامله انطق کل شیء بسخن در آورده است هر چیز را از انسان او تکلم است وهو خلقکم و او بیافرید شما را
اول مرة نخستین بار و از عدم بوجود آورد والیه ترجعون و بسوی او باز گردانیده شدید برای جزا یعنی از قدرت خدای
که قادر است بر انطاق مردمان و بر خلق شما در اول بار و باعاده و ارجاع شما بسوی جزا عجیب و غریب نیست که ما را منطق
در آورده وما کنتم تستترون و در آن روز خدا امر کند ملائکه را تا بایشان گویند بر سبیل الزام که خدا ضدی و حمیدی شما بود
و نبود در شما که پوشیده شوید و مختفی نمائید خود را از بیم علم او ان یشهد علیکم از آنکه گواهی دهد بر اعمال شما سمعکم ولا
ابصارکم گوشهای شما و چشمهای شما ولا جلودکم و نه پوستهای شما این کلام بجهت آن گویند که کفار در دنیا در پس پرده
و دیوار معاصی میکردند بر دار ارتکاب فواحش بجهت ترس در سوائی و گمان نمیبردند که اعضای ایشان بر ایشان گواهی نمیدهند ولکن

ظننتم

18 ظننتم و لیکن گمان داشتید ان الله لا یعلم آنکه خدای نمیداند کثیرا مما تعملون بسیاری از آنچه میکنید تا جهت این
در قبایح جرأت میکردید ابن عباس گوید که روزی من خود را باستار کعبه پوشیده بودم سه کس بیامدند یکی صفوان که از ربیعه بود و دیگری امیه
و عبدالله ثقفی که از قریش بودند مکالمه آغاز کردند و گفتند آیا آنچه ما گوییم خدای تعالی شنود یکی گفت اگر بلند گوییم شنود یکی گفت اگر بلند شنود آهسته
نیز شنود من حضرت رسول را از این خبر دادم این آیه آمد و آیه دیگر بعد از و وذلکم ظنکم و این دعوی شما بعدم علم خدا باکثر اشیا گمان شما
الذی ظننتم آنچه را که گمان می بردید در دنیا بربکم بآفریدگار خود اردیکم هلاک کرد شما را از آن گمان بد فاصبحتم من الخاسرین
پس گشتید از زیان کاران چه بجهت فساد این اعتقاد سرمایه نجات را هلاک ساختید پس بنده مؤمن باید که در اوقات خلوات
خوف و خشیت او در ارتکاب معاصی کمتر از علانیه نباشد بلکه خوف سری او از زیاده باشد تا در سلک این جماعت نباشد و از
حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه مرویست که بنده مؤمن بر وجهی باشد باید که از خدای خود ترسد که گویا مشرف است بر دوزخ
و در امید برحمت خدا امیدوار باشد که گویا از اهل جنتست پس این آیه را تلاوت نمود و بعد از آن گفت که خدای تعالی نزد ظن بنده خود است
اگر ظن او خیر است خیر بدو رساند و اگر شر است او را بشر رساند و در حدیث آمده که باید هیچکس از شما نمیرد مگر که بخدا گمان نیکو برد
هر گروهی که بخدا گمان بد برند خدای تعالی ایشان را هلاک کند آنگه این آیه را تلاوت نمود که وذلکم ظنکم الذی ظننتم بربکم اردیکم فاصبحتم من الخاسرین
فان یصبروا پس اگر شکیبایی کنند این کافران بر کمان با آلام عقوبت نیران و از اظهار شکایت و استغاثه امساک نمایند فا
لنار مثوی لهم پس آتش دوزخ قرارگاه است مر ایشان را یعنی صبر ایشان بر آن هرگز نفع بایشان نرساند و همیشه در دوزخ
معذب باشند وان یستعتبوا و اگر طلب رضای خدا کنند و از خدا در خواهند که از عذاب و خشم رجوع بخوشنودی
نماید تا از آن مضیق شده از عذاب خلاص شوند وماهم من المعتبین پس نباشند ایشان از اجابت کرده شدگان
در طلب خشنودی خدا یعنی اگر جزع و فزع خواهند که خدای از ایشان راضی گردد و خشم و عتاب را از ایشان رفع نماید هرگز از ایشان
خشنودی نشود و دفع عذاب از ایشان ننماید وقیضنا لهم و تقدیر کردیم برای مشرکان قرناء دوستان و همنشینان
از شیاطین یعنی چون ایشان در کفر خود اصرار کردند تا بآیات بینه بوجه ظاهره بعناد و استکبار کردند و با وجود علم ایشان پس ایشان را
در بادیه خذلان فرو گذاشتیم و مدد توفیق از ایشان باز گرفتیم و نزد این حال سوای شیاطین قرینی و همنشینی ایشان را باقی نماند
خلاصه معنی آنست که ما ایشان را وا گذاشتیم بجهت عناد و جحود تا عوض ایشان قرنائی که امر مقارنت ایشان واقع شده بود از صلحا
و اتقیا شیاطین قرین ایشان شدند نه از اهل صلاح فزینوا لهم پس بیارا ستند برای ایشان ما بین ایدیهم آنچه در پیش

بس

تحتوا

این است از اطعمه و اشربه و متابعت شهوات نفسانیه تا در طلب آن مستمر شدند **و ما خلفهم** و آنچه از پس ایشانست
از امور اخرویه از بعث و نشور و بهشت و دوزخ است یعنی عدم وقوع آن را در خاطر ایشان در آوردند تا انکار آن کردند
**و حق علیهم القول** و واجب گشت بر ایشان یعنی کلمه عذاب **فی امم قد خلت** در حالتی که بودند از جمله امتان که
گذشته بودند **من قبلهم** پیش از ایشان **من الجن و الانس** از دیوان و آدمیان یعنی ایشان در ارتکاب قبایح و تکذیب
رسل در سلک امم سابقه بودند و در شماره ایشان مراد است که همچنانکه امم مکذبه مستحق عذاب بودند **انهم کانوا** بدرستی که ایشان
هستند **خاسرین** زیانکاران و زیان زدگان چه سعادت سرمدی را بشقاوت ابدی بدل کرده اند و نقد تمام عیار
معرفت را بزر مغشوش فروختند از ابن عباس مرویست که رؤسای قریش چون از معارضه قرآن عاجز گشتند و ترسیدند که اکثر اعراب
از جواب بیابند و استماع آن نموده ایمان آرند پس با اتباع خود متفق شدند بر آنکه چون حضرت رسالت قرآن خواند نوعی کنند
که از تلاوت آن باز ماند پس آنحضرت هرگاه بقرآن خواندن مشغول شدی جمعی از ایشان در مقام تعرض در آمده آواز بلند کشیدند
سخنان هرزه میگفتند و صفیر میزدند و دست بر هم میکوفتند و رجز و شعرها میخواندند حق تعالی این آیه فرستاد که **و قال الذین کفروا**
و گفتند آنانکه کافر شدند یعنی مشرکان مکه با یکدیگر میگفتند **لا تسمعوا** مشنوید و گوش فرا مدارید **لهذا القرآن** مر شنیدن
این قرآن را **و الغوا فیه** و سخن بیهوده گوئید در میان خواندن آن در روی محمد **لعلکم تغلبون**
تا شاید که غلبه کنید بر تلاوت او و او را از خواندن و اصحاب او را از شنیدن باز دارید **فلنذیقن الذین کفروا**
پس هر آینه بچشانیم آنان را که کافر شدند یعنی گروهی را که گروه قایل این اند یا جمیع کفار را **عذابا شدیدا** عذابی سخت
در کیفیت و کمیت **و لنجزینهم** و هر آینه پاداش دهیم ایشان را **اسوأ الذی کانوا** بدترین جزای آنچه بودند که **یعملون**
میکردند از روی جهالت و عناد و عصبیت و مجازات دهیم ایشان را با قبح وجوه بر اقبح معاصی که آن کفر و شرک است و بروایت
ابن عباس عذاب شدید در روز بدر بود از اسر و قتل و رسوائی در آخرت **ذلک** آن نوع عذاب **جزاء اعداء الله**
پاداش دشمنان حضرت عزت است که در روز بدر واقع شد **النار** یعنی آتش دوزخ در آخرت مر کافران را **فیها**
**دار الخلد** که در آن آتش سرای جاودانیست که دایم در آنجا باشند که هرگز از آنجا بیرون نیایند **جزاء** پاداش میدهیم پاداش دادنی
**بما کانوا بآیاتنا** بسبب آنچه بودند که بآیات کلام ما **یجحدون** انکار میکردند بجهت آنکه سخن لغو
در میان آن می انداختند **و قال الذین کفروا** و گویند آنانکه کافر شدند در حینی که در آتش دوزخ معذب باشند **ربنا**

ارنا

۱۹ **ربنا ارنا الذین** ای پروردگار ما بنما با ما آن دو کس **اضلانا** که گمراه کردند ما را و از دین بر گردانیدند **من الجن و الانس** از دیوان
و آدمیان یعنی بنما با ما شیاطین جن که اعوان ابلیس اند و شیاطین جن که رؤسای ما بودند و از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام منقولست که
شیاطین جن ابلیس است که بنیاد جمیع ابالست و مبدع اساس شرک و کفر است و شیاطین انس قابیل است که احداث بنای قتل
و حسد است پس مراد است که بنما با این دو کس را که با ضلال ما اقدام نموده راه راست بیرون رفتیم و مرتکب شرک و کفر و قتل و سایر فسقی شدیم
**نجعلهما** تا بگردانیم ایشان را **تحت اقدامنا** در زیر پایهای خود و لگدکوب کنیم و انتقام کشیم یا مکان ایشان زیادتر در درکات دوزخ
اسفل است در او بریم **لیکونا من الاسفلین** تا گردند از جمله فروتران و بعد از ذکر وعید کافران در وعد مؤمنان شروع مینماید که
**ان الذین قالوا** بدرستی که آنانکه گفتند **ربنا الله** پروردگار ما خدای یگانه است یعنی بوحدانیت او معترف شدند و بجمیع ما جاء
به النبی تصدیق نمودند **ثم استقاموا** پس بر آن راست ایستادند و اصلا از آن منحرف نشدند تا هنگام موت انس از حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده که بسیار مردمان که قایل کلمه ربنا الله باشند و اکثر ایشان کافر گردند پس هر که معترف باین کلمه باشد
تا نزد هنگام موت او بر طریقه استقامت سفیان بن عبد الله ثقفی نقل کرده که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسیدم که مرا خصلتی
تعلیم کن که بآن تمسک نموده شوم فرمود که قل الله ربی ثم استقم گفتم یا رسول الله مخوف ترین چیزی که از آن احتراز باید کرد چه چیز است حضرت
زبان خود را بگرفت و گفت اینکه زبان خود را نگاه داری و ابن عباس از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام نقل کرده که فرمود اینست که اداء
فرایض استقامت ورزید و بر آن مستمر باشید تا وقت مرگ محمد بن فضیل از حضرت امام علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه
پرسیدم که استقامت بچه معنی است فرمود که والله هی ما انتم علیه بخدای سوگند که استقامت آن چیزیست که شما بر آنید یعنی
مستقیم شدن بر متابعت اهل بیت علیهم السلام تا وقت انقضاء اجل و از حسن بصری منقولست که استقامت آنست که بر اوامر
و نواهی خدا عمل کند و در آن خللی راه ندهد و سفیان گفته که گفتار مطابق کردار سازد و فضیل عیاض برآنست که از دنیا دور شود
و رغبت بامور آخرت نماید و در خبر است که روزی رسول صلی الله علیه و آله قرآن تلاوت مینمود و میگریست گفتند یا رسول الله از
ترس خدا گریه میکنی فرمود آری مرا طریقی فرستادند که مانند تیزی شمشیر است و اگر بر وی راست روم نجات یابم و اگر اندکی از آن
منحرف شوم هلاک گردم **تتنزل علیهم الملائکة** فرود آیند بر مؤمنان مستقیم فرشتگان نزد موت یا در وقت خروج
از قبر یا در قیامت و از وکیع بن جراح مرویست که فرشتگان در سه موضع بر مستقیم فرود آیند و گویند **الا تخافوا** که مترسید
از لحوق توقع نکرده که عذاب است و عقاب **و لا تحزنوا** و اندوهگین مباشید از فوت ثواب و یا از زوال آخرت غمگین

باشید از آنچه در پس خود گذاشته اید از اهل و ولد که خدا کار ایشان میسازد و یا غم مخورید بر گناهان خود که خدای تعالی همه را عفو کند و از
جمیع آن درگذرد وَأَبْشِرُوا و شاد شوید به بشارت بِالْجَنَّةِ الَّتِي بآن بهشتی که در دنیا كُنْتُمْ تُوعَدُونَ بودید که
وعده داده میشدید بر زبان پیغمبران نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ ما دوستان شما ایم و یاوران و نصرت کنندگان شما فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی
دنیا چه شما را از آفات و عاهات نگاه داشتیم و در طریق خیر و صلاح دلالت میکردیم در نقیض شیاطین که شما را بکفر و فسق و معصیت اضلال
میکردند وَفِي الْآخِرَةِ و دوستان شما ایم در آن سرای که آخرت است و شفاعت [illegible] و امام محمد باقر صلوات الله علیه
فرموده که معنی آنست که ما حراست شما میکردیم در دنیا از انواع بلیات نزد موت و از وساوس شیطان و در آخرت شما را ارشاد [illegible] زیان
و رسانیدن به درجات جنان وَلَكُمْ فِيهَا و شما راست در آخرت مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ و در آنچه آرزو کند نفسهای شما از مستلذات
و در صنوف کرامات وَلَكُمْ فِيهَا و شما راست در عقبی مَا تَدَّعُونَ آن چیزی را که دعوی کنید و ادعا نمایید که از ماست و هیچکس
با شما در آن منازعه ننماید و شما راست در آخرت آنچه آرزو کنید از بقای حیات و دوام نعمت که هرگز آسیب فنا و انقطاع نپذیرد
نُزُلًا در حالتی که آنچه بشما وعده داده شده اید از نعمتهای نفیس پیشکشی باشند مِنْ غَفُورٍ از خدای که آمرزنده گناهانست رَحِيمٍ
مهربان بر جمیع مؤمنان و لفظ نزلا اشعار است بر آنکه نعمتهای آمال استحقاقات نیست بلکه آنچه بایشان عطا کرده میشود [illegible]
[illegible] کلیه که [illegible] ضیافت ترتیب کنند [illegible] و وعید [illegible] رد قول کفار لا تسمعوا لهذا القرآن والغوا فیه زبان میکشودند
در شان عالیشان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله میفرماید که وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا و کیست نیکوتر از روی گفتار مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ
از کسی که خواند مردمان را به پرستش خدای وَعَمِلَ صَالِحًا و بکند کاری شایسته یعنی با وجود گفتار آراسته کردار پسندیده داشته باشد
وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ و گوید [illegible] که من از [illegible] و از زمان مقاتل و جمعی از مفسران
گفته اند که مراد باین آیه ائمه معصومین اند صلوات الله علیهم که داعی خلق اند بمنهج حق و در بعضی تفاسیر آورده که چون بلال بانگ نماز آغاز کردی
یهود گفتندی [illegible] و زبان [illegible] حق تعالی این آیه فرستاد پس این آیه در شان
مؤذنانست که مظهر شعار اسلام اند و عمل صالح ایشان آنست که در میان اذان و اقامت دو رکعت نماز بگذارند و این از عکرمه منقولست
و گویند مراد علما و فقها اند که احکام اصول و فروع دینیه مردم را تعلیم میدهند و عمل صالح ایشان آنست که بعلم خود عمل کنند و در مقاسات مکاره
که از مرام [illegible] بعد از آن الجنه ترغیب [illegible] ترغیب ایمان میفرماید که وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ و برابر نیست
ملت نیکو که توحید است و دین اسلام وَلَا السَّيِّئَةُ و ملتی بد که شرکست و کفر و مجازات و مکافات چه اول موجب رفع درجاتست





۲۰ و ثانی سبب هبوط درکات یا برابر نیستند اعمال حسنه و افعال سیئه یا خصلت حسنه مثل خصلت سیئه نیست پس مساوی نیست حلم و غضب
و رفق و عنف و علم و جهل و مدارا و غلظت و عفو و اسائت و غیر ذلک در تفسیر [illegible] و تبیان و عین المعانی مذکور است که حسنه
دعوت رسالت و آل رسول صلوات الله علیهم و سیئه دشمنی ایشان و بعد از مدح حسنه و ذم سیئه تعلیم رسول خود میفرماید که ادْفَعْ دفع کن الجهد
سیئه را بِالَّتِي بآن حسنه که [illegible] هِيَ أَحْسَنُ آن نیکوتر است یعنی غضب را بحلم تسکین ده و گناه را بعفو و [illegible] را بتغافل و کلام
سخن باطل را پس مراد حسن زیادتی مطلقست و دفع کن بدی را بحسنه که نیکوتر باشد از حسنه دیگر یعنی هر گاه دو حسنه را بیابی سیئه را بآن حسنه
دفع کن مثلا اگر شخصی با تو بدی کند پس حسنه آنست که او را عفو کنی و احسن آنکه بعوض آن با او احسان نمایی و حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه فرموده که حسنه تقیه است و سیئه فاش کردن مذهب و [illegible] فرموده که هر گاه تو دفع سیئه نمایی بحسن فَإِذَا
الَّذِي پس آن هنگام آنکس که بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ میان تو و میان او دشمنیست كَأَنَّهُ وَلِيٌّ گویا دوست کارساز بوده
در دین حَمِيمٌ خویش مهربان در نسب یعنی بسبب خلق حسن دشمن که در دین [illegible] دوست شفیق تو گردد و یار همراه او
وَمَا يُلَقَّاهَا و داده نشود این خصلت که مقابل بدی به نیکیست إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا مگر آنانکه شکیبایی نمایند بر مکروهات و
اذیات و نفس را از انتقام منع کرده خشم را فرو خورده وَمَا يُلَقَّاهَا و عطا کرده نشود این خلیقه حسنه و نتیجه پسندیده
إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ که خداوند بهره بزرگ و نصیب وافر است از عقل و یا از ثواب ذخیره از کمال ایمان و یا از تمامیت نفس
باخلاق حسنه وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ و اگر رسد بتو مِنَ الشَّيْطَانِ از وسوسه ابلیس بر سبیل نَزْغٌ خار خاری یعنی اگر [illegible] شیطان
بتو رساند و وسوسه دهد در ترک این خصلت پسندیده فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ پس پناه جوی بخدای إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ بدرستی که
خدا اوست شنوا گفتار کسی را که بگفتار استعیذ بالله مترنم شود الْعَلِيمُ دانا به نیت صالح بعد از آن در بیان دلالات قدرت
و وحدت خود میفرماید وَمِنْ آيَاتِهِ و از جملهٔ نشانهای قدرت الهی اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ شب و روز است که متعاقب یکدیگرند
روز برای کسب معیشت و شب از جهت استراحت وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ و یکی دیگر آفتاب و ماه که تقدیر ایشان به وجه استقرار است و تدبیر
ایشان بنظام مستمر است پس هر یک باندازه معین آیند و میروند لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ سجده مکنید مر آفتاب را وَلَا لِلْقَمَرِ و نه ماه را
چه ایشان مانند شما مخلوق اند و مسخر و مامور پس بمرتبه معبودیت نداشته باشند وَاسْجُدُوا لِلَّهِ و سجده کنید مر خدای را الَّذِي خَلَقَهُنَّ
آن خدای که آفرید این شب و روز و ماه و آفتاب را إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ اگر هستید که از روی وحدانیت مر او را تَعْبُدُونَ می پرستید
یعنی اگر قصد عبادت خدای دارید پس با وجود این دلایل او را پرستش نمایید نه غیر او را فَإِنِ اسْتَكْبَرُوا پس اگر سرکشی کنند از سجده کردن

سجده واجب

خدای و از عبادت او با وجود دلایل واضحه بر وجوب پرستش او تعزز ورزند پس ایشانرا در وادی ضلالت و بهاء غوایت واگذارد فَالَّذِینَ
عِنْدَ رَبِّکَ پس آنانکه نزدیک پروردگار تواند از اصناف ملائکه یُسَبِّحُونَ لَهُ تسبیح و تحمید میکنند مر او را بِاللَّیْلِ وَ
النَّهَارِ شب و روز یعنی پیوسته بطاعت او مشغولند وَهُمْ لَا یَسْأَمُونَ و ایشان ملول و ملکی نمیشوند از کثرت عبادت
و بسیاری طاعت این سجده از عزایم اربعه است و از ابن مسعود و حسن بصری و عمر بن علا منقولست که وجوب سجده نزد آخر آیه اولی است
ان کنتم ایاه تعبدون است زیرا که ذکر سجود در این آیه بتحقیق پیوست و از ابن عباس و ابن مسیب مرویست که موضع سجده نزد آیه ثانیه است
که آن وهم لا یسأمون است زیرا که تمامیت معنی اینجا است و قول اول از ائمه هدی صلوات الله علیهم منقولست وَمِنْ آیَاتِهِ و از جمله
نشانهای که دال است بر ربوبیت او آنست أَنَّکَ تَرَى الْأَرْضَ که تو می بینی زمین را خَاشِعَةً ذلیل و خوار از روی زردی
و خشکی فَإِذَا أَنْزَلْنَا پس چون فرو فرستیم عَلَیْهَا الْمَاءَ بر آن زمین آب باران اهْتَزَّتْ بجنبش در آید از روی نشاط
وَرَبَتْ و بر آید از خرمی و آماده شود تا از میان آن نباتات و ریاحین بروید و بزیب و آراسته گردد إِنَّ الَّذِی أَحْیَاهَا
بدرستیکه آنکس که براین وجه زنده گردانید زمین مرده را لَمُحْیِی الْمَوْتَى هر اینه زنده کرداننده مردگانست در آخرت إِنَّهُ عَلَى کُلِّ
شَیْءٍ بدرستیکه او بر همه چیز از احیا و اماتت قَدِیرٌ توانا است چه قدرت ذاتیه او نسبت بجمیع مقدورات مساویست جهت
اشتراک علت در جمیع ممکنات که امکانست و آنان در بند منکران بعث میشوند إِنَّ الَّذِینَ یُلْحِدُونَ بدرستیکه آنانکه میل میکنند
از نهج مستقیم و بر میگردند از صراط قویم بسبب طعن و تحریف و تاویل باطل و الغای کلام لغو فِی آیَاتِنَا در آیتهای کتاب ما ای اهل
الحال لَا یَخْفَوْنَ عَلَیْنَا پوشیده نمیشوند بر ما اشخاص و اقوال ایشان هر رای بینیم و افعال ایشان را میشنویم پس جزا از طعن و تحریف
و سایر الحاد و الغای کلام لغو بایشان خواهیم رسانید أَفَمَنْ یُلْقَى فِی النَّارِ آیا کسیکه انداخته شود در آتش یعنی اهل الحاد
نه قابل بر حسن باشند خَیْرٌ أَمْ مَنْ بهتر است یا کسیکه یَأْتِی آمِنًا بیاید ایمن یعنی در آتش و دوزخ نرود یَوْمَ الْقِیَامَةِ
در روز رستخیز یعنی در آن هر دو در مرتبه مساوی هم نباشند چه اول مستوجب نزول درکه هاویه است و ثانی مستحق صعود بر
درجه عالیه مراد جمیع کافران ملحد و مؤمنان موحد اند پس بجهت زیادتی وعید و تهدید شدید در باره کافران ملحد عنید مر ایشانرا
اهل الحاد و جحود و عناد اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ بکنید آنچه میخواهید إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بدرستیکه خدای تعالی بهر آنچه میکنید
بَصِیرٌ بیناست و هیچ چیز از قول و فعل شما بر وی پوشیده و پنهان نیست پس بر آن جزا و سزا خواهد داد إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا
بِالذِّکْرِ بدرستیکه آنانکه کافر شدند بقرآن که مذکر است یا دادن و ذکر موجب است لَمَّا جَاءَهُمْ هنگامیکه آمد بایشان محقق میشوند





هر با بافعال و اقوال و یا معذب نمیشوند بهلاکت و انواع نکال إِنَّهُ لَکِتَابٌ بدرستیکه قرآن هر اینه کتابیست عَزِیزٌ ارجمند
گران نزد حضرت باری و گویند که قرآن بجهت آن عزیز است که کلام رب عزیز است که ملک عزیز برسول عزیز آورده برای امت عزیز
یا نامه دوست بنزدیک دوست و نامه دوستان نزد دوستان عزیز میباشد و عزیز است که هیچکس قادر نیست که مثل آنرا بیاورد
و یا آنکه باعتبار آنست که محفوظست از تغییر و تبدیل و تحریف و یا بآن اعتبار که در اتم صفات و احکام است و یا آنکه وجوب
که او امر و نواهی از اعزاز دارند و تجاوز نکنند لَا یَأْتِیهِ الْبَاطِلُ نیاید بآن هیچ باطل مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ از پیش وی وَلَا
مِنْ خَلْفِهِ و نه از پس وی یعنی از هیچ جهت باطل بسوی آن راه نیابد پس بطعن طاعن و تاویل مبطل مطعون و متاول نگردد چه
هر که در صدد طعن و ابطال در آمد قول او محوق و تاویل و مضمحل و نابود شد و بافتح وجه هلاک گردید و بعذاب ابدی و عقوبت سرمدی
گرفتار گشت و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده که مراد آنست که در اخبار ماضیه و مستقبله آن دروغ نباشند بلکه جمیع خبرهای آن
مطابق واقع است و موافق نفس الامر یا پیش از وی هیچ کتابی نیامده که مبطل او بوده باشد و بعد از وی هیچ کتابی نیاید که حکم ببطلان آن
کند و این قول ابن عباس است و یا شیطان نتواند که از آن حرفی را ناقص سازد و یا کلام باطل در او زیاده کند پس زیاده و نقصان
در وی راه نیابد و بهیچ وجه راه تناقض و کذب و تعارض بر او گشوده نشود تَنْزِیلٌ فرو فرستاده شده است مِنْ حَکِیمٍ از نزد
خدای که بجمیع حکم و مصالح خلقان حَمِیدٍ ستوده شده بانعام نعم بر بندگان که از جمله آن انزال قرآن است که اعظم نعم است و چون
بسبب انکار کفار آثار غبار بر آیینه دل مبارک سید ابرار صلی الله علیه و آله می نشست حق تعالی بجهت تسلیه خاطر عاطر حبیب خود
فرموده مَا یُقَالُ لَکَ گفته نمیشود و غمگین نمیسازد این کافران معاند مر ترا إِلَّا مَا قَدْ قِیلَ مگر آنچه گفته شده بتحقیق کفار که گفته اند
لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِکَ مر فرستادگانرا که پیش از تو بوده اند از تکذیب و انکار پس از رنجهای ایشان اندوهناک مباش إِنَّ
رَبَّکَ بدرستیکه پروردگار تو لَذُو مَغْفِرَةٍ هر اینه خداوند آمرزش است مر مومنانرا که تصدیق نبوت بتوحید اعتراف نموده اند
و بنبوت تو تصدیق کرده وَذُو عِقَابٍ أَلِیمٍ و خداوند عقوبت دردناکست مر کافران جاحد و مکذبان معاند را آورده اند که کفار
قریش گفتند که قرآن چرا بلغت عجم نازل نشد و یا چرا بعضی از آن عربی بود و بعضی عجمی آیه آمد که وَلَوْ جَعَلْنَاهُ و اگر میگردانیدیم این
کتاب را که حسن ذکر است قُرْآنًا أَعْجَمِیًّا قرآن بغیر لغت عرب از روی انکار قَالُوا هر اینه میگفتندی کافران عرب لَوْلَا
فُصِّلَتْ چرا مفصل و مبین نشده آیَاتُهُ آیتهای کتاب بزبان عرب تا ما فهم کنیم أَأَعْجَمِیٌّ آیا کلام عجمیست وَعَرَبِیٌّ
و مخاطب عربی حاصل که ما بلغت ایشان انزال کتب نمودیم و از حضرت ایشان رسول فرستادیم تا در حجت ابلغ باشد و از برای معذرت

اقطع واین کرانش میکویند که مکتوب الیهم عربی باشند وکتاب عجمی بجهت ذلک تکذیب و انکار نمایند قُلْ بگو ای محمد ایشانرا که

هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا آن کتاب مر آنان را که گرویده اند هُدًى راه نماینده است بطریق حق وَشِفَاءٌ و شفا دهنده از انچه در

سینهای ایشانست از امراض شک و شبهه یا از جمیع امراض ظاهره و باطنه وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ و آنانکه نمیگروند فِي آذَانِهِمْ

در گوشهای ایشانست از شنیدن ان کتاب وَقْرٌ گرانی است یعنی اگرچه خود در او نیست میدهند و گوش ایشان نمیشنود در حکم کرانند وَهُوَ عَلَيْهِمْ

و ان کتاب برایشان عَمًى پوشنده است یعنی از دیدن آن آیات خود را کور میسازند مراد انست که چون ایشان از آیات باهره و حجج ظاهره ان

نفع نمیگیرند پس گویا کری و کوری مانع شنیدن و دیدن ایشانست از ان أُولَٰئِكَ يُنَادَوْنَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ آن گروه را از

شنیدن قران و دیدن حقیقت ان کر و کور بند ندا کرده میشوند مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ از جای دور یعنی ایشان در بعد افهام و شدت اعراض

از قران مانند کسی است که اورا از مسافت دور و دراز خوانند وا و نه آواز خواننده را شنود و نه او را بیند مراد انست که همچنانکه ندای

خواننده بنحو یکی برساند همچنین خواننده قران بر کافران فایده نمیبخشد پس برای تسلیه حضرت رسالت صلی الله علیه واله از جحود کفار میفرماید

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ و بتحقیق که دادیم موسی را توریه فَاخْتُلِفَ فِيهِ پس اختلاف کرده شد در ان یعنی ایمان

او بعضی باور داشتند و بعضی تکذیب کردند همچنانکه قوم تو که در قران اختلاف نموده بعضی تصدیق کردند و گروهی را تکذیب نمودند

وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ و اگر نه کلمه بودی که پیش گذشته است مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو با در تاخیر عذاب از قوم تو یعنی و ما

کان الله لیعذبهم وانت فیهم در وعده قیامت و حصول حضرت در ان کاقال الساعة موعدهم لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ هر اینه حکم

کرده شدی میان ایشان بعذاب استیصال در دنیا وَإِنَّهُمْ و هر اینه کافران عرب لَفِي شَكٍّ مِنْهُ هر اینه در کاند از قران

مُرِيبٍ کافی که موقع ریبت است یعنی ظن غالب ایشانست که آن کذب است بر سبیل احتجاج با اهل جحود میفرماید که مَنْ عَمِلَ

صَالِحًا هر که بکند کاری شایسته و کرداری از طاعات و عبادات فَلِنَفْسِهِ پس از برای نفس اوست یعنی منفعت ثواب

ان راجع است باو نه بغیر او وَمَنْ أَسَاءَ و هر که عمل بد کند از فسق و معصیت فَعَلَيْهَا پس بر اوست یعنی وبال و عقاب ان

ملحق باو وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ و نیست پروردگار تو ستم کننده لِلْعَبِيدِ مر بندگان را که از جزای عمل مکافات نکند و ثواب طاعت

کسی بغیری دهد و بجهت معصیت شخصی غیری را عقوبت فرماید و اختیار ظلام که صیغه مبالغه است بر ظالم اشعارست بر انکه صدور ظلم

قلیل کسی که غنی مطلق باشد و عالم بقبح آن در نهایت عظمت است چه جای صدور ظلم عظیم و دیگر مواخذه کسی بگناه غیری و اثابه

شخصی بطاعت دیگری ظلمی عظیم است آورده اند که کفار قریش بحضرت رسالت صلی الله علیه واله گفتند ای تو بیمی و وعیدی کردی مارا بکی از عذاب

اخروی صادق





اخروی صادق بگو که قیامت کی خواهد بود آیه آمد إِلَيْهِ يُرَدُّ بسوی خدا باز گردانیده میشود عِلْمُ السَّاعَةِ دانش وقت قیامت

نه بغیر او پس جز او هیچکس عالم نیست در چه زمانی قایم شود وَمَا تَخْرُجُ مِنْ ثَمَرَاتٍ و بیرون نیاید هیچ میوه و حفص ثمرة خوانده

یعنی که هیچکدام از انواع بیرون نیاید مِنْ أَكْمَامِهَا از غلافهای خود وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَى و بار نگیرد هیچ ماده از انسان

و غیران از حیوانات وَلَا تَضَعُ و ننهد بار خود در هیچ وقت إِلَّا بِعِلْمِهِ مگر در وقتی که مقرونست بدانش خدای یعنی همچنانکه

علم قیامت خاص اوست علم ثمار مخصوص است باو از حیثیت کمیت و کیفیت و کبر و صغر و طعوم و روایح و الوان و غیران

و از کیفیت انتقال اطفال در ارحام و ذکورة و انوثت و تمامیت و ناقصیت و حسن و قبح و عدد ایام حمل و ساعت ان وَيَوْمَ

يُنَادِيهِمْ و روزی که خواند خدای مشرکان را از روی توبیخ از ایشان سوال کند أَيْنَ شُرَكَائِي کجا اند انبازان من که بزعم

و قول خود اعتقاد شریکان من میداشتند و میگفتند قَالُوا آذَنَّاكَ گویند مشرکان که اعلام کردیم ترا مَا مِنَّا مِنْ شَهِيدٍ

که نیست از ما هیچ گواهی دهنده بر شرکت ایشان زیرا که از ایشان تبرا کرده ایم و از روی یقین اعتراف کردیم به یگانگی وَضَلَّ عَنْهُمْ و گم

شد از ایشان یعنی از مشرکان مَا كَانُوا يَدْعُونَ آنچه بودند که می پرستیدند مِنْ قَبْلُ پیش از قیامت یعنی بتانی که در دنیا

پرستیدندی در ان روز نبینند وَظَنُّوا ایمانهم و یقین دانند مشرکان که نیست مر ایشان را مِنْ مَحِيصٍ هیچ گریزگاهی از

عذاب و قیام ظن در مقام یقین در جزی که گذشته باشند بسیار شایع است پس در مذمت دنیویه ایشان میگوید لَا يَسْأَمُ

الْإِنْسَانُ ملول نشود کافر مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ از خواهش نیکویها در این جهان چون نعمت و وسعت و خوشحالی و دولت

وَإِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ و اگر رسد و برا بدی چون درویشی و بیماری و پریشانی و کدورت فَيَئُوسٌ پس او ناامید شده است

یعنی بسیار نومید از روح و رحمت قَنُوطٌ بسیار ظاهر کننده ناامیدی از رحمت حضرت باری و یا ناامید است از اجابت دعا

و هر کافر به پروردگار خود وَلَئِنْ أَذَقْنَاهُ و هر اینه اگر بچشانیم او را رَحْمَةً مِنَّا بخشش از نزد خود چون غنی و صحت

مِنْ بَعْدِ ضَرَّاءَ پس از ان سختی که مسته رسیده باشد بدو از بیماری و درویشی لَيَقُولَنَّ هَٰذَا لِي هر اینه گوید این نیکی

برای منست یعنی بجهت عمل نیک مستحق ام یا انکه این نیکی دایم مرا خواهد بود و زوال بدو نخواهد شد وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ و گمان

نمیبرم قیامت را قَائِمَةً بر خواسته یعنی حاضر شده مراد انکار اوست از حشر و نشر وَلَئِنْ رُجِعْتُ و هر اینه اگر

بازگردانیده شود إِلَىٰ رَبِّي بسوی پروردگار خود یعنی اگر بالفرض قیامت قایم شود همچنانکه زعم مسلمانانست در ان انگیزانند

إِنَّ لِي عِنْدَهُ هر بستی که مرا باشد نزدیک خدای لَلْحُسْنَىٰ حالتی نیکو از انچه امروز دارم در انصاف که است و نوبه کم ثابت است

پس انواع نعم اخرویه نیز برین قیاس خواهد بود و از من منفک نخواهد شد نقلی از حسن بن محمد بن علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم
نقل میکنند که کافر را دو تمنای عجیب است یکی در دنیا که میگوید که در دنیا لذت مرا خواهد بود و یکی در عقبی که خواهد گفت یا لیتنی کنت ترابا
و هیچکدام ازین دو تمنا وجود نخواهد گرفت پس حق تعالی در جواب ایشان کافر میفرماید که فَلَنُنَبِّئَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا پس هر آینه اخبار
کنیم انانرا که کافر بوده اند بِمَا عَمِلُوا بانچه کرده اند از اعمال قبیحه که موجب عقوبت در آیات یعنی بنمائیم بایشان عکس آنچه اعتقاد کرده بودند
از اختصاص نعمت و کرامت ایشان بجنت و فساد ظن ایشان بصدور اعمال حسنه ایشان وَلَنُذِيقَنَّهُمْ و هر آینه بچشانیم ایشانرا مِنْ
عَذَابٍ غَلِيظٍ از عذابی درشت و سخت که از غایت کثرت گویا بر بالای یکدیگر انباشته که ممکن نباشد خلاص از آن ایشانرا وَإِذَا
أَنْعَمْنَا و چون انعام کنیم و اعطاء نعمت از صحت و ثروت بکنیم عَلَى الْإِنْسَانِ بر آدمی که کافر نعمت باشد أَعْرَضَ روی
بگرداند از شکر گذاری و بجهت مغرور شدن باین نعمت اصلا تصور نعمت نکند و منعم حقیقی خود را فراموش کند وَنَأَى بِجَانِبِهِ
و دور دارد نفس خود را از ادای شکر گذاری و در عزلت نکند بنعم حضرت باری بجهت تجبر و تکبر وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ و هرگاه
برسد او را بدی از بیماری و تنگدستی فَذُو دُعَاءٍ پس او آنگاه خداوند دعای عَرِيضٍ عرض کننده بسیار است یعنی روی
آورنده است بدرگاه و مداوم دعا و گریه و تضرع و چون امتداد عریض در دو جهت است و امتداد طویل در یک جهت از این جهة
اختیار بر طویل نموده تا ابلغ باشد در کثرت دعا و استمرار آن قُلْ بگو ای محمد مر این کفار را که کافر نعمت اند أَرَأَيْتُمْ آیا دیدید شما
یعنی اگر بصیرت دارید مرا خبر دهید إِنْ كَانَ اگر باشد قرآن در نفس الامر مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزد خدای تعالی ثُمَّ كَفَرْتُمْ بِهِ
پس کافر شوید بدان بی تأملی و اتباع ادله مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ هُوَ که گمراه تر باشد از آنکس که او فِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ
در خلافی باشد دور از اصلاح یعنی که باشد گمراه تر از شما که همیشه تکذیب و انکار میکنید و در بعضی تفاسیر آورده اند که ابو جهل
حضرت رسول را گفت آیتی بما بنما تا بتصدیق تو کنیم آنحضرت ماه را بدو نیم کرد ابو جهل گفت ای قریش محمد سحر کرده از نزد ما حجره را
با طراف و نواحی مکه فرستید تا از مردمان جواب معلوم کنند که این صورت را دیده اند پس آیا قصد آمدند و از آن معجزه پرسیدند پس
رسولان با طراف و جوانب روانه کردند همه مردمان که در اکناف آفاق بودند از دیدن شق قمر خبر دادند ابو جهل گفت هذا سحر مستمر
این جادوئیست که همه آفاق را فرا گرفته و بجمیع جوانب رسیده حق تعالی این آیه فرستاد سَنُرِيهِمْ زود باشد که بنمائیم
کفار مکه را آيَاتِنَا نشانهای قدرت خود را فِي الْآفَاقِ در کنارهای جهان وَفِي أَنْفُسِهِمْ و در نفسهای ایشان یعنی اهل مکه
مراد آنست که انکشاف شق قمر نکنیم بلکه مکرر آیات با اهل مکه و نواحی ان باز نمائیم حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ تا روشن گردد مر ایشانرا

انّه





أَنَّهُ الْحَقُّ که رسولان ما حق است یعنی البته بس است ترا پروردگار تو أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بدل ترکیب است یعنی آیا نه کفایت ترا
میکند آنکه او بر همه چیزها شَهِيدٌ گواه است مراد آنست که گواه شدن او بر همه چیز ما کفایت است در تبیین ادله که بحجه
کافی و وافی باشند از دلایل وحدت و آیات قدرت حاصل معنی آنست که اگر کفار انکار نبوت تو کنند حق تعالی کافیست که بر صدق
نبوت تو گواه باشد بدین وجه که دلایل واضحه نامبر بر صدق دعوی تو [illegible] آنکه علما را در معنی آفاق و انفس اختلاف است یکی آنکه مذکور شد
دوم آنکه مراد آنست که بنمائیم بر ایشان حجج و دلایل توحید و قدرت خود را در آفاق عالم و اقطار آسمان از شمس و قمر و نباتات
و اشجار و جبال و در نفسهای ایشان از لطافت صنعت و بدایع حکمت و حسن صورت و احکام خلقت با عصاب و رباطات
و عروق و الحاد و عروق ظاهره و باطنه تا ظاهر شود مر ایشانرا که خالق آفاق و انفس معبود حق است و در الوهیت یکتاست
و در علم و قدرت بی همتا و این قول عطا و ابن زید است سیم بنمائیم بایشان دلایل خود را بر صحت نبوت محمد در آفاق یعنی اقطار مکه
بفتح قری و حصون و قلاع و بلاد و در بلاد او بنصرت و معاونت اصحاب او چنانکه اندک عزیز بودند و بعد از آن از برای جمیع
اهل اسلام چون غلبت ایشان بر بلاد یمن و روم و فارس و شرق و غرب و تسلط و توفیق ایشان بر جمیع آکاسره و قیاصره و غالب
شدن قلیل بر کثیر و اضعاف ایشان بر اقویا و انتشار دعوت اسلام بر اقطار معموره و بسط دولت دین محمد در اقاصی و نواحی
بر وجهی که خارق عادت است و بیرون از دایره معهود است و مراد انفسهم فتح مکه است بعد از قحط و خوف و قتل و این فتح و نصرت
آفاقی بجهت آنست که تا ظاهر شود بر ساکنان مکه و اقطار آن که قرآن حق است و از نزد خدا است که معبود مطلق است چه ایشان
بسبب غلبیت و تسلط آنحضرت بر مکه و اقطار آن که دانستند قرآن حق است و از نزد خدای یگانه است بعد از آنکه هیچ ناظری بمبادی
نهایت عارف نشده باشد که او مؤید من عند الله است و این قول سدی و مجاهد و حسن بصری است چهارم مراد از وفی الآفاق وقایعی است
که بر امم مکذبه ماضیه واقع شده از خسف و غرق و صیحه و ریح صرصر و غیر آن وفی انفسهم واقعه روز بدر و مانند آن از قتل و اسر
مرویست [illegible] آیات آفاق آثار امم ماضیه است که تکذیب رسولان خود کردند و در سایر مخلوقات که در جمیع بلاد بوده اند و آیات
انفس ایشان از نطفه بعلقه و علقه بمضغه و مضغه بعظام و بعد از آن انبات لحوم و اشعار بران پس از آن انتقال ایشان از
جنینیت بطفولیت و شباب و از شباب بکهولت و شیخوخیت و از تزاید عقل و تمیز تزاید نسیان و تنزل آن در وقت
توغل ایشان در سن و احوال و این قول ابن جریج است ششم آیات آفاقی غلبه دین اسلام است بوقت ظهور حضرت رسالت پناه
صلوات الله علیه و انفس الخ از زمان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله واقع شده از فتح مکه و این قول [illegible] هفتم آنکه مراد از آفاق اهرام بنیانست

دانفس بلاک ایران هشتم آفاق اختلاف ازمنه و امکنه است و تفاوت آن و در نفس تفاوت کل در احوال و امزجه و نزد
ارباب تحقیق آفاق عالم کبیر است و نفس الجمله در عالم صغیر است نسبت بآنکه از دلایل قدرت در عالم کبیر است نمودار آن
در عالم صغیر است و از الجمله اخلاط اربعه که از آیات انفس است نمونه فصول اربعه است که از آیات آفاق است و بر این قیاس
قوی اربعه نمونه از امزاج اربعه است و عروق اربعه که اکحل و قیفال و باسلیق و ابطل است مانند انهار اربعه است که سیحون و
جیحون و نیل و فرات است و چشم مثل ابر است که گاهی گریانست و گاهی نه همچنین در آفاق شمس و قمر است و در انفس حس و صورت
و فکر و در آفاق کواکب و نجوم و در انفس عجایب علوم و در آفاق سحابات و غموم و در انفس نوایب و هموم در آفاق
خاطف است در انفس عروق و رجفه در آفاق جبال شامخه در انفس آمال راسخه در آفاق عیون نابعه در انفس عیون دامعه در آفاق
جواهر و معادن در انفس ظواهر و بواطن پس الجمله مفصلا در عالم است مجملا در انسان و انسان مندرج است و لهذا گفته اند که
انسان عالم صغیر است مجمل و عالم انسان کبیر مفصل پس علم بانسان شدن بحقیقت عالم صغیر مستتبع عالمیت بجمیع عالم
و آن مستلزم معرفت حق تعالی است و از اینجاست که حضرت امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه فرموده که من عرف نفسه فقد عرف ربه
الا انهم بدانید بدرستی که کافران في مرية در شک و ریب اند من لقاء ربهم در رسیدن ثواب و عقاب
پروردگار خود در روز جزا الا انه بدانید بدرستی که او بكل شيء محيط بهمه چیزها در رسنده است از روی علم شامل
و قدرت کامل مجمل و مفصل اشیا و ظواهر و بواطن آن عالم و بنا بر حجتی که هیچ چیز از و پوشیده و پنهان نیست پس با احوال
هر کس دانا خواهد بود و بمقدار الجزای عمل کما حقه خواهد رسانید
ابی بن کعب از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که این سوره بخواند از جمله کسانی که فرشتگان بر او صلوات کنند و از برای او امرزش
خواهند و در روز قیامت یوسف بن عمیره از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کند که هر که سوره حم عسق تلاوت کند
خدای تعالی روز قیامت روی او را چون ماه شب چهارده گرداند و او را از رحمت خود بهره دهد و با او خطاب کند که بنده من
مداومت بسوره حم عسق مینمودی و حال آنکه نمی دانستی که ثواب آن در چه مرتبه است الاعلم بثواب آن بیشتر که از خواندن
آن ملال نیافتی و دایم در خواندن آن مواظبت مینمودی پس ملایکه را امر کند که او را به بهشت برید و در بهترین اماکن جای دهید
دوستان او را در بهشت برند ~~و در بهترین اماکن جای دهند~~ در قصری که ابواب او و شرفه او و درج آن از یاقوت سرخ باشد
زود آورند و صفا و لطافت آن قصر چنین باشد که ظاهر او از باطن او و باطن او از ظاهر او دیده توان کرد و هزار حور عین و هزار ولدان که مثل

لآلی



٢٤

لآلی منثور باشند نام زد او کرده اند با سایر نعمت و انواع مکرمت بدانکه چون حق تعالی بذکر قرآن ختم حم سجده کرد افتتاح
این سوره نیز بذکر آن کرد و فرمود بسم الله الرحمن الرحیم حم عسق انفتاده در حدیث که حم عسق اسمی است
از اسمای قرآن و لهذا در وجه تفصیل این از حوامیم بعسق گفته که افتتاح جمیع سوره حوامیم بذکر کتابت الا این سوره پس در وضع کتاب
عسق واقع شده که ما تحجب معنی دلالت کند بر کتاب و از سعید بن جبیر منقولست که حا از رحمن است و میم از مجید و عین از علیم و سین از
قدوس و قاف از قاهر و یا اشارتست باسم حکیم و علیم و سمیع و قدیر و یا آیات بصفت حلم و مجد و علم و سنا و قدرت و گویند این حروف
رموز کت بال عطایای که حق تعالی بحضرت انبیا ارزانی داشته حا حوض مورود یعنی حوض کوثر که تشنه لبان آفت که آن حاضر کرده
دوستان اهل بیت رسول را از آن سیراب کنند و میم ملک ممدود که از شرق و غرب بتصرف است عالی است او در آید و عین
عز ممدود که اعز انشیات و سین سنای مشهور او که مرتبه هیچ احدی برفعت مرتبه آن نرسد و قاف مقام محمود او در شب معراج
او ادنی است و در روز قیامت که آن شفاعت کبری است و نزد عطا حا آیات بحرب و میم بتحویل ملک و دول و عین بتدبر
و شهور و سین باستیصال کفار سین بسیار غلا و قاف بقدرت غلبیت خدا را به ملوک دنیا و گر بن عبد الله گفته که حا
حربیست که میان قریش و اعدای ایشان واقع شده و میم ملک بنی امیه و عین علو عباسیان و سین سنای مهدی و قاف قوم
عیسی در وقتی که از آسمان فرود آید برفاقت ... را پراکنده و کلیسیا را خراب کند و ثعلبی نیز از ابن عباس نقل کرده که از حضرت
امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام این کلمه را استفسار نمودند فرمود که حا حرب است و میم مهلکه و عین عذاب و قاف قذف
و مؤید این قول است که بعد از نزول این آیه اثر اندوه بر چهره مبارک حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ظاهر شد گفتند یا رسول الله
چرا دل تنگ شدی گفت مرا خبر دادند به بلاهای که با امت خود آید که آن خسفست و مسخ و قذف و امثال آن از خروج دجال
و سایر وقایع که در زمان خروج مهدی آل محمد و نزول عیسی پیدا شود پس مراد حی ملک علامات است سید انام علیه الصلوة و السلام بوقوع حوادث
و حدوث وقایع و فتن که از او ظاهر شود كذلك مثل الجمله این سوره است از معانی يوحي اليك پیوسته وحی میکند بسوی تو
والى الذين من قبلك و بسوی آنانکه پیش از تو بوده اند از سایر رسولان الله العزيز خدای که غالبست بر جمیع اشیا بس هیچکس
از ازال آن وحی او را باز نتواند داشت الحكيم دانا بهمه احوال کسی که سزاوار نزول وحی است مراد است که عادت الله جاری گشته
بانکه مضمون این سوره را که توحید است و تصدیق به بعث و نشور و بجمیع پیغمبران فرو الهام فایده این معانی را در قرآن و سایر کتب
سماویه مکرر فرماید و بجهت تنبیه بلیغ و لطف عمیم نسبت به بندگان اولین و آخرین و عطا از ابن عباس روایت کند که هیچ پیغمبری نبود حق تعالی

باو کتاب فرستاد که اکثر معانی این سوره را بالتمام این آیات دران درج نموده لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ مراوراست آنچه در آسمانهاست از
امور علویه وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از اشیای سفلیه وَهُوَ الْعَلِيُّ و اوست بلند مرتبه از جهتی که عقل و دریش بکنه رفعت
شان او نرسد الْعَظِيمُ بزرگواریست که بر به فهم تیزرو بگرد سرادقات عظمت و جلال قدر او پی نبرد تَكَادُ السَّمَاوَاتُ
نزدیک شده که آسمانها از غایت هیبت و عظمت جلال او واز استعظام دعوی که نسبت دادند ولد باو و بابنت و باشریک یَتَفَطَّرْنَ مِنْ
فَوْقِهِنَّ شکافته شود از زبر یکدیگر یعنی مبدا شکافتن از عرش و کرسی باشد و باین ترتیب تا باسمان دنیا و چون اجرام علویه
با وجود بابه رفعت از جهت سطوت عظمت او قریب بانشقاق باشد پس کره این سفلیه بطریق اولی وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ و جمع
فرشتگان تنزیه ذات او سبحانه میکنند از انچه سزاوار او نیست مقترن بِحَمْدِ رَبِّهِمْ بسپاس داری و شکرگذاری پروردگار خود یعنی
تسبیح و حمد با هم میگویند یا یکی نفی ناسزا کند و دیگری اثبات سزاوار را از حضرت امام جعفر صادق علیه منقولست که درین مقام مراد
ملائکه حمله عرش اند که همیشه بتسبیح و تحمید او سبحانه مترنم می باشند وَيَسْتَغْفِرُونَ و امرزش مطلبند از و لِمَنْ فِي الْأَرْضِ برای کسی
که در زمین اند از مومنان نه کافران جز ایشان رحمت و مغفرت خدا ایشان را نرسد أَلَا إِنَّ اللَّهَ به بدید بر ستی که خدای تعالی هُوَ
الْغَفُورُ اوست آمرزنده گناه بندگان الرَّحِيمُ مهربان بر ایشان بقبول توبه و انابت از وفور رحمت و غفران او ست
که فرشتگان را باستغفار گنه کاران امر فرموده و بعد ازان از اهمال کفار خبر میدهد وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا و انانکه فرا گرفتند
برای خود مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ بجز از خدای دوستان مراویرا کا اند اصنام معبود امثر کانند اللَّهُ حَفِيظٌ عَلَيْهِمْ خدای
نگاهبان است بر اعمال و اقوال و احوال ایشان و هیچ چیز از انها بر وی فوت نشود پس همه را جزای خود رساند وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ و نیستی
تو ای محمد بر ایشان بِوَكِيلٍ کماشته شده یعنی بر تو واجب نیست که موکل ایشان باشی و محافظت اعمال ایشان کنی پس از کفر و عناد
ایشان دل تنگ مشو بر تو همین دعوتست و تبلیغ احکام شریعت وَكَذَلِكَ و مثل آنچه که مذکور شد از محافظت حق تعالی با فعال
کفار و عدم وجوب محافظت و مثل این وحی کردن أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وحی کردیم بسوی تو قُرْآنًا عَرَبِيًّا در حالتی
که این قرآنیست بلغت عرب که لغت قوم تست لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرَى تا بیم کنی بدان اهل مکه را که ام بلدان است چه انبساط
همه زمین از تحت آن شده وَمَنْ حَوْلَهَا و کسانیرا که گرد اند تا نهایت ربع مسکون وَتُنْذِرَ و بیم کنی همه ایشانرا يَوْمَ
الْجَمْعِ از عذاب روز جمع که در ان همه مردان یعنی روز قیامت لَا رَيْبَ فِيهِ هیچ شکی نیست در آمدن آن که وعده ازانکه همه خلایق
در موقف جمع باشند واز حساب فارغ گشته انها را متفرق سازند فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ یعنی ازایشان گروهی باشند که ایشانرا بجنت

برند بجهت عبادت و طاعت و ایشان مومنان موحدانند وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ و برخی دیگر گروهی باشند که ایشانرا در دوزخ اندازند
بجهت عناد و عدم انقیاد و ایشان مشرکان ملحدند از عبدالله عمرو روایتست که روزی رسول خدا صلعم از خانه برون آمد و دو صحیفه در دست
داشت و گفت با بن عمرو دانسته که این صحیفها چیست گفتم نه یا رسول الله گفت آنچه در دست راست دارم نامه ایست که اسامی جمیع نیکو
کاران که اهل بهشت اند دران ثبت است که هیچ ازان زیاده و کم نشود و آنچه که در دست چپ دارم نامه ایست که نامهای همه بدکاران
که اصحاب دوزخ اند دران مندرج است و هیچ ازان زیاده و کم نگردد و انگاه این آیه تلاوت نمود که فریق فی الجنة و فریق فی السعیر
وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدای بسبیل جبر و قهر همه خلقانرا در ملت اسلام در آوردی لَجَعَلَهُمْ هر آینه کرد ایشانرا از روی
الجا أُمَّةً وَاحِدَةً گروهی یکتا بر جاده هدایت و نظیر اینست قوله تعالی و لو شئنا لآتینا کل نفس هدیها وَلَكِنْ يُدْخِلُ
ولیکن در می آورد مَنْ يَشَاءُ هر که میخواهد از اهل توحید و عبادت فِي رَحْمَتِهِ در بهشت خود زیرا که حکمت او سبحانه و تعالی
تقاضای آن میکند که همه مردانرا مکلف گرداند و بنای کار ایشانرا بر اختیار نهد تا هر کس که از روی اختیار بامر و نواهی او
انقیاد نموده مستحق بهشت شود و هر که طریق کفر و عناد اختیار کند مستوجب دوزخ گردد پس بنای ثواب و عقاب بر تکلیفست
در زمان اختیار وَالظَّالِمُونَ وستمکاران یعنی اهل کفر و ضلالت مَا لَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ نیست مر ایشانرا هیچ دوستی که متولی کار ایشان
گردد وَلَا نَصِيرٍ و نه یاری که عذاب از ایشان باز دارد أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ نه چنانست که کفار قبول کنند یعنی توحید
آنرا معترف نشوند بلکه فرا گرفتند بجز از خدای بحق أَوْلِيَاءَ دوستان که نباشند و سایر معبودان باطله که اصلا نفع و ضرر از ایشان
متصور نیست و ادراک داده در رندکه برای خود دوست فرا گیرند که نفع و ضرر از ایشان دفع کند فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ پس خدای بحق اوست
که بحسب حقیقت مستحق ولایتست نه غیر او چه او سبحانه دوستیست که دوست خود را بواز دوستی گری اینها کند پس لازم و واجبست
که دوستی با او کنند نه با غیر او وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَى و او زنده گرداند مردگانرا بقدرت کامله نه اصنام که در نهایت عجزند
و در کمال نقص وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ و او بر همه چیزی قَدِيرٌ توانا است بخلاف معبودان باطله از اصناف اصنام که برهیچ
چیز قدرت ندارند در دفع نفع و ضرر عاجز مطلقند بعد ازان حکایت قول رسول خود میکند نسبت بمومنان وَمَا اخْتَلَفْتُمْ و هر چه
اختلاف میکنید ای مومنان فِيهِ مِنْ شَيْءٍ در ان یا کافران از هر چیز از امور دینیه و دنیویه فَحُكْمُهُ پس حکم ان مختلف فیه
مفوض است إِلَى اللَّهِ بسوی خدای یعنی در روز قیامت که میزان عدل را نصب کنند حق تعالی حکم خواهد کرد تحقیقت
محق و بطلان باطل میان شما و ایشان و مراد از حکم ثواب دادن محقین است که اهل ایمانند و عقوبت مبطلین که مشرکانند

بعض ذٰلِكُمُ آنکس که حقیقت حکم صفت اوست اللّٰهُ رَبِّي خدای بحق است که پروردگار منست عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ بروی
بجز او توکل کردم در رد اعدای دین در همه امور و جمیع مهمات خود را بوی بازگذاشتم وَإِلَيْهِ أُنِيبُ و بسوی او بازگردنده میشوم
نه بجز او چه مرجع بندگان بسوی اوست فَاطِرُ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ او شکافنده و بیرون آورنده است از عدم آسمانها و زمینها را
جَعَلَ لَكُمْ آفرید برای شما مِنْ أَنْفُسِكُمْ از جنس نفسهای شما أَزْوَاجًا جفتها که زنانند تا با ایشان انس گیرید و از ایشان
اولاد و اتباع حاصل کنید وَمِنَ الْأَنْعَامِ و خلق نمود از برای عیش شما چهارپایان أَزْوَاجًا جفتهای گوناگون از برای هر یک زوجی
تعیین نمود تا سبب توالد و تناسل ایشان باشد يَذْرَؤُكُمْ بسیار میگرداند شما را و انعام را فِيهِ درین تدبیر یعنی در خلق ازواج
که نشأ از ازواج باشد و یا بسیار گرداند شما را در تزاوج و توالد و تناسل و چون ایجاد آسمان و زمین و تکثیر خلایق به تزاوج متعدد و حکمی
نیست بغیر از ذات احدیت از این جهت بعد از این میفرماید که لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ نیست مثل او چیزی لفظ مثل درین کلام مثل
مثلک لا یبخل کنایتست چه بدلایل عقلیه و سمعیه او را مثلی نیست تا نفی چیزی کند که مانند مثل او باشد پس کلمه در معنی لیس
کالاینیس باشد و گویند بمعنی صفت باشد و معنی آنست که نیست مانند صفتی زیرا که جمیع صفات نظر بصفات کمال الهیه صفت او
ناقصند پس مثل صفات او نباشد وَهُوَ السَّمِيعُ و اوست شنوا مر جمیع الحجه شنیدنی است و الْبَصِيرُ بینا بدرجه دیدنی بود لَهُ
مَقَالِيدُ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ مر اوراست کلیدهای خزاین آسمانها و زمینها پس خزاین ارزاق سماوی که باران است و گنجهای ارزاق زمین
که نباتات در قبضه اقتدار اوست يَبْسُطُ الرِّزْقَ گشاده میگرداند روزی را لِمَنْ يَشَاءُ برای هر که بخواهد بر وفق مصلحت
وَيَقْدِرُ و تنگ میسازد بر هر که اراده دارد بر طبق حکمت إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بدرستی که خدای تعالی بهر چیزی از دقایق استحقاق قبض
و بسط ارزاق عَلِيمٌ داناست پس بر وجه استحقاق انزال ارزاق میکند و بعد از نعمت دنیویه بیان نعمت اسلام میکند و میگوید
شَرَعَ بیان کرد و روشن ساخت خدای تعالی لَكُمْ مِنَ الدِّينِ برای شما از دینی که متمسک باشند به مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا
آنچه امر کرده بود بدان نوح پیغمبر را وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ و آنچه آن را وحی کردیم تو مَا وَصَّيْنَا بِهِ آنچه امر کرده بودیم بآن إِبْرَاهِيمَ
وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ این سه پیغمبر از اصول دین یعنی خدا بهر سه ساخت از برای شما اصول دینی که مشترکست میان دین نوح و محمد و انبیاء که
در میان این دو واقع شده اند از ارباب شرایع و آن توحید است و تصدیق بجمیع رسولان و کتب ایشان و روز آخرت و
مضمون آن وحیست أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ آنکه ثابت کنید و بپای دارید دین را که ایمانست بانچه تصدیق آن واجب باشد
از اصول دینیه وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ و متفرق و پراکنده مشوید در آن یعنی اختلاف مکنید در اصول دین اما فروع شرایع مختلفات





۲۶ بحسب اختلاف ازمنه و مصالح که در آن متعلقست لکل جعلنا منکم شرعة و منهاجا كَبُرَ بزرگست و دشوار و گران عَلَى الْمُشْرِكِينَ
بر مشرکان آنکه کاش مَا تَدْعُوهُمْ آنچه میخوانی ایشان را إِلَيْهِ بسوی آن از توحید و اخلاص و نفی شرک اللّٰهُ يَجْتَبِي
خدای برمیگزیند و جمع میفرماید إِلَيْهِ بسوی آنچه تو میخوانی ایشان را بدان از دین اسلام مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد از آنان که منقاد
باشند یا برمیگزیند برای خود بجهت رسالت هر که را اراده دارد وَيَهْدِي إِلَيْهِ و راه مینماید بتوفیق و ارشاد بدین حق مَنْ يُنِيبُ هر کرا
که بازگردد و روی آورد بسوی وی یعنی هر که از همه اعراض کند و او را خواهد او را بوی راه نماید یا انکه راه گشته به وفا یدو
ثواب دهد و هر که بنیت خالص با و رجوع کند وَمَا تَفَرَّقُوا و پراکنده نشدند اهل ادیان و ملتها از امم پیغمبران چون عاد و ثمود و اهل
انجیل و غیر آن که از دین برگشتند إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ مگر از پس آنکه آمد به ایشان از اخبار پیغمبران مثل آیات تورات
و انجیل بعد از علم ایشان با آنکه تفرق محض ضلالت است و هر چند متفرق شدند و برگشتند از ایمان بَغْيًا از روی ستمکاری
و جباری بود که واقع شده بود بَيْنَهُمْ میان ایشان یا از روی طلب جاه و ریاست یا از وجه حسد بردن بر یکدیگر و گویند مردمان بعد از
هلاک کافران بعد از طوفان بر یک ملت بودند و چون مدتها بر ایشان بگذشت اختلاف در میان ایشان واقع شد و نزد این حال پیغمبران
بر ایشان مبعوث گشتند و در شأن جماعتی که بحق و تجرد حسد با ایشان گرویدند و یا اهل کتاب زمان حضرت رسالت اختلاف کردند
در حق آنحضرت یعنی بعد از آنکه با ایشان آمد طریق علم بمبعوث بعثت آنحضرت و صحت نبوت او پس عدول کردند از نبوت و در آن بجهت
ظلم و عداوت و حسد و حرص بر طلب دنیا وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ و اگر نبودی سخنی پیش گرفته در تاخیر عذاب مِنْ رَبِّكَ از
پروردگار تو إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى تا مدت نامبرده شده و مقرر گشته لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ هر آینه حکم کرده شدی میان ایشان باستیصال
کافر و نجات مؤمن محق وَإِنَّ الَّذِينَ أُورِثُوا الْكِتَابَ و بدرستی که آنها که میراث داده شده اند کتاب یعنی قرآن مِنْ بَعْدِهِمْ
از پس امم ماضیه که قوم نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بودند مراد یهود و نصاری زمان آنحضرت اند که از پس آبا و اجداد خود قرآن بایشان
آمد و یا مراد مشرکان عهد رسول اند که از پس اهل کتاب قرآن به ایشان آمد لَفِي شَكٍّ مِنْهُ هر آینه در شکند از قرآن یا از دین
یا از پیغمبر مُرِيبٍ شکی ریبت افکنده که ظن است یعنی ظن غالب ایشان آنست که قرآن یا دین اسلام بر حق نیست فَلِذٰلِكَ
پس بجهت این تفرق و اختلاف که از ایشان صادر گشته فَادْعُ پس بخوان مردمان را باتفاق و ایتلاف بر ملت حق که دین اسلام است
تا تفرقه و اختلاف و شک از ایشان زایل شود وَاسْتَقِمْ و مستقیم باش بر دعوت و تبلیغ طریق شریعت كَمَا أُمِرْتَ
چنانکه مامور شده بدین دین عمل بمقتضای آن الکن یعنی وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ و پیروی مکن هواهای مختلفه و آرزوهای باطله ایشان را

دعبیان آورده که ولید بن مغیره حضرت رسالت صلی الله علیه وآله گفت از این دعوت خود رجوع نمای تا نیمه املاک خود را بتو بخشم
و شیبة بن عتبه گفت اگر از دین خود برگردی دختر خود را بنکاح تو در آورم حق تعالی این آیه فرستاد که در تبلیغ دعوت توحید ثابت قدم باش
و بر دین اسلام استقامت نمای و متابعت اهوای ایشان مکن وَقُلْ آمَنْتُ و بگو ای محمد که من گرویده ام بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ
بآن چیزی که فرستاده است خدای تعالی مِنْ كِتَابٍ از جنس همه کتاب یعنی بکتابها که بمن و بر انبیای سابق نازل شده
ایمان آورده ام و مضمون آنها امر است بتوحید و اخلاص و تبرا از شرک پس چگونه تابع شما شوم وَأُمِرْتُ و دیگر امر کرده شده ام
یعنی مرا فرموده اند لِأَعْدِلَ بآنکه عدل کنم و طریقه سویت مرعی دارم بَيْنَكُمُ میان شما یعنی جمیع اشراف و ارذال را بدین خود
و توحید خدا خوانم و اصلا از تبلیغ دعوت و اداء احکام شریعت منحرف نشوم و نیز با کفار بگو که شما معترفید بآنکه اللَّهُ رَبُّنَا
وَرَبُّكُمْ خدای پروردگار ما و او نیز کارساز شماست لَنَا أَعْمَالُنَا ما راست جزای کردارهای ما وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ و شما راست
پاداش عملهای شما لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ هیچ خصومتی نیست میان ما و میان شما مراد آنست که حجت ظهور حق بجای احتجاج و
خصومت را مجال نماند پس اگر کسی بخلاف خلاف میل کند بر سبیل عناد و مکابره خواهد بود بعد از آن در تهدید کفار میفرماید
که بگو با ایشان که اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا خدا جمع کند میان ما در روز قیامت و انتقام ما را از شما بکشد وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ و بسوی اوست
بازگشت همه اهل حق را بدرجات رضوان رساند و اهل باطل را بدرکات نیران وَالَّذِينَ يُحَاجُّونَ و آنانکه مخاصمت میکنند
از کفار و مجادله میورزند با پیغمبر و سایر مسلمانان فِي اللَّهِ در دین خدای مِنْ بَعْدِ مَا اسْتُجِيبَ از پس آنکه اجابت کرده
شده یعنی ایشان کرده باشند لَهُ مر وی را یا آن او در روز میثاق و ربوبیت او تصدیق کرده که گویند مراد یهود
نصاری اند که بعد از استماع نعوت محمد در تورات و دیدن معجزات باهره داله بر حجت نبوت او را العین مشاهده کردند در توریة
بوی ایمان آوردند و چون مبعوث گشت بحجت حقه حسد بوی نگرویدند در مقام مخاصمه در آمدند حُجَّتُهُمْ حجت ایشان
بر رد نبوت او دَاحِضَةٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ باطل است و زایل نزد پروردگار ایشان چه بعد از وضوح حجت و ظهور دلائل حجت نبوت
حجت ایشان عناد محض و محض عناد است وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ و بر ایشان است خشم خدای بجهت مجادله کردن در ابطال حق
وَلَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ و مر ایشان راست عذابی سخت که آن آتش دوزخ است ظاهر گفته که این جماعت آنان بودند که میگفتند کتاب
ما پیش از کتاب شماست و رسول ما پیش از رسول شما پس ما بهتر از شمائیم اللَّهُ الَّذِي خدای بحق آنکس است که أَنْزَلَ الْكِتَابَ
فرو فرستاد جنس کتب را یا قرآن را از آسمان بِالْحَقِّ براستی و درستی در خبر دادن از ماضی و مستقبل یا در اوامر و نواهی و سایر فرایض





الحق وَالْمِيزَانَ و انزال نمود طریق شرع را که عدالت حقیقت است تا بندگان در جمیع امور سویت مرعی دارند و گویند مراد از میزان
ترازوی معروفست که بآن چیزها سنجند پس مراد با انزال امر کردن او بجهت آن و تعلیم کیفیت وضع انسان بآن تا حیف و میلی
در بیع و مشتری واقع نشود وَمَا يُدْرِيكَ و چه چیز دانا گرداند ترا ای مکلف و بجه شناسا ساخت ترا بقیامت و چه دانی
لَعَلَّ السَّاعَةَ شاید که وقت قیام قیامت قَرِيبٌ نزدیک بود و لعل در کلام خدا بمنزله یقین است یعنی البته ساعتی که در آن
قیامت قایم گردد نزدیک است پس بمتابعت کلام خدا کن و شریعت او که محض عدالت است عمل کن پس از مسامحات روزی که
اعمال تو در میزان قسط سنجیده شود و حکمت در اخفاء وقت قیامت آنست که تا بندگان از همه جهت خوف و استعداد خود سازند
و بتوبه و انابت مبادرت کنند چه اگر وقت قیام قیامت معلوم باشد ایشان پیش از وقوع آن به قبایح مشغول شوند و اعتماد بر
تلافی آن بتوبه در حین وقوع قیامت کنند يَسْتَعْجِلُ بِهَا شتاب زدگی میکنند بها بوقت قیامت یعنی آمدن آن
از روی استهزاء و تکذیب الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا آنانکه منکرند مر آن را وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویده اند بخدا و تصدیق
نموده اند بخاتم الانبیا مُشْفِقُونَ مِنْهَا ترسان و هراسانند از قیامت بجهت عدم علم ایشان به عواقب امور خود از محاسبه
و مجازات وَيَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ و میدانند که آمدن قیامت درست است و محقق الوقوع أَلَا إِنَّ الَّذِينَ بدانید از روی
یقین و بررسی کرا آنکه يُمَارُونَ مخاصمه و مجادله میکنند از روی انکار فِي السَّاعَةِ در آمدن قیامت لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ
هر آینه در گمراهی اند دور از حق و صواب چه دلالت کتب بر وقوع قیامت حق است اللَّهُ لَطِيفٌ خدا بسیار نیکو
کار است بِعِبَادِهِ ببندگان خود و بر وجهی که از کثرت و فور آن عقول از ادراک کلیات آن قاصرند و از تمام رسیدن
جزویات آن عاجز يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ روزی میدهد هر کرا میخواهد بحسب مصلحت خفیه پس مخصوص میسازد هر یکی از بندگان را
بنوعی از نعمت و صنفی از کرامت که مقتضی حکمت او باشد چنانکه یکی را ولد عطا میفرماید و دیگری را نعمت که صاحب ولد
نزاده حاصل که همه کان مرزوق اند و هیچکدام از خوان احسان او خالی نیستند پس هر یکی بنوعی محظوظ و بهره مندند اگرچه در ضیق
وسعت و قلت و کثرت بتفاوت مراتب اند وَهُوَ الْقَوِيُّ و اوست بسیار توانا در لطف و رحمت الْعَزِيزُ
غالب در اراده بر وجه حکمت و مصلحت و هر کس که در مشیت مراد او کرای او شتسته مَنْ كَانَ يُرِيدُ هر که باشد که
اراده نماید در دنیا حَرْثَ الْآخِرَةِ کشت آن سرای را یعنی که موجب سرای آخرت او باشد پس بجهت این در این سرای
تخم ایمان در زمین دل بکارد و به آب عمل صالح بپرورش در آورد و ثمرات از عرصه قیامت بردارد نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ

بیفزاییم مراورا در کشت خراو یعنی میدهیم اورا العوض از ده تا هفتصد و زیاده بران وَمَن كَانَ يُرِيدُ و هرکه باشد که خواهد
حَرْثَ الدُّنْيَا کشت دنیارا یعنی بقصد اصلی او وازان حصول امتعه دنیویه باشد نُؤْتِهِ مِنْهَا میدهیم اورا بعضی از دنیا
بر حسب مقتضی حکمت و مصلحت وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ ونیست مر اورا در سرای آخرت مِن نَّصِيبٍ هیچ بهره مراد مشرکانند که همت
ایشان مصروف بر جمع امتعه دنیویه حاصل که هرکه کاری از برای آخرت کند در عمل خود موفق شود میان من برکات آن
بروزگار او رسد و در آخرت حساب او مضاعف گردد و هرکه عمل او از برای دنیا باشد روزی مقدر با و رسد اما نه زیاده بران
وحی که مدعای او باشد و اورا در آخرت هیچ حظی ولذتی نباشد و گویند این آیه در حق اهل جهاد واقع شده که بعضی
از ایشان منافقان بودند که بقصد غنیمت بغزا میرفتند وجمعی که از اهل ایمان بودند بقصد ثواب جهاد میکردند حق تعالی فرمود
که هرکه ثواب بقصد جهاد کند او را باشد سهم غانمین و ثواب آخرت و هرکه قصد غنیمت نماید محروم نانم بلکه حکمی سهمی که نصیب
او باشد باو رسد ولیکن او را از ثواب آخرت نصیبی نباشد و مرویست از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که هرکه بهمت
آخرت کاری کند حق تعالی در دنیا پراکندگی های او را جمع کند و دل او را بی نیاز گرداند از غیر و دنیا با و اقبال کند و هرکه به
نیت دنیا عملی کند حق تعالی جمعیت او را به پراکندگی مبدل کند و فقر را نصب العین او کرداند و خود دنیا باو رسد مگر آنچه از برای
او مقدر شده باشد و حسن بصری گفته که چون دنیا تابع اعمال آخرت است بدون عکس پس هرکه از برای آخرت کاری کند بثواب
اخروی رسد و دنیا نیز بتبعیت او میدهند و هرکه از برای دنیا عمل کند نصیب دنیا باو رسد و او را هیچ حظی از ثواب
آخرت نباشد و بعد ازان در توبیخ کفار میفرماید که أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ بلکه آیا مر کافرانرا انبازانند یعنی الهه ایشانرا
شیاطین اند که در انواع معاصی شریک ایشانند شَرَعُوا لَهُم وضع کرده اند برای ایشان یعنی آراسته اند در قلوب ایشان
مِّنَ الدِّينِ از کیش باطل و طریق مضل مَا لَمْ يَأْذَن بِهِ اللَّهُ آنچه اذن نداده و نفرموده بان خدای تعالی از شرک
و انکار بعث و عمل برای دنیا و تحریم بحیره و سائبه و در امثال این وَلَوْلَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ و اگر نه سخن حتمی بودی که آن
قضای صلاح سابق است بتاخیر مکافات یا اگر نه سبق وعده بودی یا آنکه فصل یعنی حکم بحق میان ایشان در روز قیامت
لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ هر آینه حکم کرده شدی میان کافران و میان مؤمنان و مشرکان در حال که بودندی وَإِنَّ الظَّالِمِينَ
و بدرستی که ستمکاران که کافرانند لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ مر ایشانراست روز قیامت عذاب دردناک که هرگز منقطع نشود
تَرَى الظَّالِمِينَ میبینی مشرکانرا در روز قیامت مُشْفِقِينَ بسیار ترسنده و هراسان مِمَّا كَسَبُوا از جزای آنچه کرده اند



از انواع قبایح وَهُوَ وَاقِعٌ بِهِمْ و حال آنکه جزای اعمال قبیحه ایشان زود آینده و رسنده باشد بایشان خواه از آن بترسند
یا نترسند یا نه چه خوف و اقع عذاب از ایشان نشود وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویده اند و با خلاص در زبان وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
و کرده اند کارهای ستوده فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ در مرغزارهای بهشتها باشند یعنی در مواضع خوشتر از بقعهای بهشت
از حیثیت انواع اشجار سبزه و نباتات تازه لَهُم مر ایشانراست در بهشت مَا يَشَاءُونَ آنچه خواهند و آرزو کنند
عِندَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار خود مراد قرب مرتبه است نه قرب مسافت ذَٰلِكَ آنچه مذکور شد از اضافه راحت اهل بهشت
هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ آن است فضل بزرگ و نعمت بسیار که در جنب آن نعیم فانی دنیا بغایت حقیر است ولی اعتبار ذَٰلِكَ
الَّذِي آن ثواب بزرگ و عظیم آن چیزیست که يُبَشِّرُ اللَّهُ مژده میدهد خدای مر آن عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا بندگان خودرا
که بگرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردار های شایسته تا بسبب این سرور و بهجت در مراسم عبادت افزایند و در وظایف
طاعت جد و جهد به تقدیم رسانند و در کشاف و غیره آورده اند که روزی انصار اظهار افتخار میکردند بر آنکه ابن عباس و برادر
عباس بر ایشان آنکه ما افضل و مزیت ثابت است بر شما رسول صلی الله علیه و آله چون این سخن بشنید بمجلس ایشان در آمد و فرمود
ای معاشر انصار نه مثل شما ذلیل بودید خدای تعالی شما را بوسیله من عزیز گردانید گفتند بلی یا رسول الله فرمود که نه شما گمراه بودید
که حق تعالی بمن شمارا هدایت داد گفتند بلی یا رسول الله بعد ازان فرمود چرا جواب من نمیدهید گفتند چه بگوییم یا رسول الله
فرمود که در جواب من بگویید که نه قوم تو اخراج کردند ترا در پناه ما آمدی از نزد خود پس ما ترا جای دادیم و در پناه خود در آوردیم
نه قوم تو تکذیب تو کردند و ما تصدیق کردیم نه قوم ترا مخذول کردند پس ما ترا نصرت دادیم و برهمین طریق حضرت رسالت
تعداد صفات جمیله ایشان مینمود تا که همه بزانو در آمدند و گفتند یا رسول الله تن و جان ما فدای تو باد و ما آنکه داریم از آن
خدا و رسول است اگر اجازت فرمایی اموال خود را بطیب نفس بجا و آن عتبه تسلیم کنیم تا در حوایج خود صرف نمایی
و خاطر عاطر ترا از ممر اخراجات فراغی حاصل شود این آیه آمد قُل بگو ای محمد مر اهل ایمانرا لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ نمیخواهم
از شما بر تبلیغ احکام الهی أَجْرًا مزدی و دیگر بر امر بمعروف و نهی از منکر توقع اجری از شما ندارم و هیچ چیزی نیز از برای دعوت
از دست خود طلب مزدی نکرده بلکه ثعلبی از قتاده نقل کرده که جمعی از مشرکان در مجلسی نشسته با یکدیگر میگفتند که هیچ میدانید که
محمد برای دعوت طمع مزدی دارد یا نه این آیه آمد که بگو من در دعوت اسلام از شما هیچ مزدی نطلبم إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ
لیکن طلب میکنم از شما دوستی ثابت و متمکن در اهل قرابت یعنی همین توقع دارم که خویشان نزدیک مرا دوست دارید و تعظیم ایشان را

از جمله واجبات شمرید و مراعات ایشانرا از لوازم دانید و دل ایشانرا میازارید و زبان نرنجانید و فی الحقیقة این مودت اجر
تبلیغ نیست زیرا که هیچ بطنی از قریش نیست مگر سررشته قرابت ایشان با حضرت منتهی میشود پس حقیقت مآل مودت قرابت
آنحضرت راجع بمودت قرابت ایشان باشد و دیگر آنکه مودت اهل البیت پیغمبر صلی الله علیه و آله تکلیفیست از خدای تعالی بندگان
تا ایشان مستحق ثواب شوند پس چگونه آن اجر تبلیغ بود و در کشاف آورده که چون این آیه نازل شد صحابه از پیغمبر صلی الله علیه و آله
پرسیدند که یا رسول الله من قرابتک الذین وجبت علینا مودتهم یعنی اقارب تو که حق تعالی مودت ایشانرا بر ما فرض کرده کیستند
جواب داد و فرمود که علی ابن ابی طالب و حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام و احمد حنبل که رئیس اهل سنت است
و ثعلبی نیز که از مشاهیر اهل سنت است در تفسیر خود تصریح نموده که مراد از اقارب سید انبیا که مردمان مامورند بمحبت ایشان
علی ابن ابی طالب و فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام است و شهر بن حوشب از ام سلمه روایت کند که سید انبیا روزی بحضرت فاطمه زهرا
گفت ای فاطمه شوهر خود و دو پسر خود امام حسن و امام حسین را نزد من آور فاطمه ایشانرا بیاورد پس چون حاضر شدند سر در
عالم کلیم بر ایشان انداخت و فرمود که خداوندا این چهار از اهل بیت منند ایشانرا الصلوات و برکات خود بنواز و بر ایشان
رحمت کن ام سلمه گوید که چون این دعا از حضرت سید انبیا شنیدم گوشه کلیم را برداشتم و میخواستم که در زیر آن کلیم در آیم حضرت رسول
از دست من بکشید و دو بار فرمود که ای ام سلمه تو زن نیکو کاری اما رتبه آن نداری که در مقام و منزلت اهل بیت من
باشی و کواشی در تفسیر خود آورده که یوسف بن مهران از ضحاک و عکرمه که از مشاهیر مفسرند نقل کرده که معنی آیه اینست که ای محمد
بگو که من از برای ارشاد شما بمعروف ولی شما از شما مزدی نمیخواهم که شما ملاحظه خاطر من کرده احترام اقارب من کنید و چون
با بر و شاید بتعظیم ایشانرا واجبی مرعی دارید و این اقارب من علی ابن ابی طالب و فاطمه و امام حسن و امام حسین و ذریه
این هر دو پس بنابر این روایت ذریه امام حسن و امام حسین نیز از اقارب سید انبیا باشند و محبت ایشان بر خلقان
فرض بود و صاحب کشاف در تفسیر خود آورده و مؤید این قول مذکورست آنچه زید بن علی از پدر خود و از جد خویش و از حضرت
امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت کرده که آنحضرت گفت که ای رسول خدا شکایت کردم از حسد مردمی که بر من حسد داشتند فرمود که یا علی تو
راضی نیستی که از چهارم چهار کس باشی اول کسی که در بهشت رود من باشم و فاطمه و امام حسن و امام حسین و [illegible] ذریت
و اولاد ما از پس و پیش و نیز در کشاف مذکورست که از حضرت رسالت مرویست که بهشت حرام کرده شده است بر کسی که ظلم کند
بر اهل بیت من و هر که آزار رساند در عترت من و هر که نیکوئی کند بیکی از اولاد عبدالمطلب و او را مکافات نخواهد کرد بر آن پس



۲۹ مکافات آن خواهم کرد بر آن عمل وقتی که ملاقات کند با من در روز قیامت و ثعلبی که از اصحاب حدیث است و از مشاهیر اهل سنت است
در ابطال قول آنکس که گفته این آیه منسوخ است در تفسیر خود آورده که محبت و مودت اهل البیت از جمله اصول دین و ارکان
اسلام است و خلاف این کفر است و منشا خروج از اسلام و مستلزم ناصبیست پس چگونه آن منسوخ باشد و دلیل بر این اینست که
عبدالله بن حامد اصفهانی باسناد خود روایت کرده از جریر بن عبدالله البجلی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که بمیرد
بر دوستی آل محمد شهید مرده باشد و هر که بر دوستی آل محمد بمیرد تائب مرده باشد و هر که بر محبت آل محمد بمیرد مغفور مرده باشد و هر که
بر دوستی آل محمد بمیرد کامل الایمان مرده باشد و هر که بمیرد بر محبت آل محمد مرحوم مرده باشد و هر که بر دوستی آل محمد بمیرد ملک الموت
او را مژده دهد بهشت و بعد از آن منکر و نکیر و هر که بمیرد بر مودت آل محمد در بهشت به ناز و نعمت باشد همچنانکه عروس را
بزینت و ناز و نعمت بخانه شوهرش برند و هر که بمیرد بر محبت آل محمد دو در از بهشت در قبر از برای او گشاده شود و هر که
بر محبت آل محمد بمیرد قبر او زیارتگاه ملائکه رحمت باشد و هر که بمیرد بر دوستی آل محمد بر طریق سنت و جماعت مرده باشد
و هر که بر دشمنی آل محمد بمیرد در روز قیامت در میان هر دو چشم او نوشته باشد که این نومید است از رحمت خدای و هر که
بر دشمنی آل محمد بمیرد کافر مرده باشد و هر که بمیرد بر بغض آل محمد بوی بهشت نشنود و چون دوستی اهل بیت باین رتبه بود پس
منسوخیت آیه مذکوره محال باشد و مزد ادای رسالت نبود و در کتاب شواهد التنزیل مرفوع با بو امامه باهلی مذکورست
که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که حق تعالی انبیا را از اشجار مختلف خلق کرده است و من و علی را از شجر واحده ایجاد نموده
من اصل آن شجره ام و علی فرع آن و فاطمه شکوفه آن و حسن و حسین میوهای آن و شیعیان ایشان اوراق آن و هر که
متمسک ببعضی از آن اغصان شود او ناجی گردد و هر که از آن منحرف گردد بهلاکت ابدی رسد و اگر بنده محبت ما را نیافته
باشد اگر هزار سال در میان صفا و مروه عبادت کند پس هزار سال دیگر عبادت کند تا مرتبه که از کثرت عبادت مانند
مشک کهنه شود حق تعالی او را سرنگون در دوزخ اندازد و بعد از آن این آیه را تلاوت فرمود که قل لا اسئلکم علیه اجرا الا
المودة فی القربی مذا و ان از حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود که در اول حم عسق آیتی نازل
شده در شان ما که هر که حفظ مودت ما نکند از اهل ایمان نیست پس این آیه تلاوت فرمود که قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة
فی القربی وَمَن یَقتَرِف حَسَنَةً و هر که کسب کند نیکی را یعنی چیزی را که موجب قربت باشد نَزِد لَهُ زیاده کنیم
مر او را فیها حُسنًا در آن حسنه نیکی او را یعنی مضاعف سازیم ثواب آن حسنه را اِنَّ اللهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای آمرزنده است

و سیئات بندگان را شَکُورٌ جزا دهنده مطیعان را بتوفیق ثواب و تفضل دادن بر ایشان زیاده بر قدر استحقاق اجر
نمائی از سدی نقل کرده که اقتراف حسنه مودت اهل بیت است علیهم السلام و مرویست که امام حسن بن علی علیهما السلام روزی در
اثنای خطبه انمود که من از آن اهل بیتم که حق تعالی مودت ایشان را فرض نموده بر هر که مسلمانست پس این آیه را تلاوت نمود
تا آخر و اکثر انمود که اقتراف حسنه مودت ماست که اهل بیتیم و اسمعیل بن عبد الخالق از حضرت امام جعفر صادق ع روایت
کرده که این آیه در حق دوستی ما که اهل بیت نازل شده و در صاحب کشف ایم و ذکر غفران و شکر بعد از اقتراف مودت اهل البیت
دلالت صریح دارد بر مغفرت خطایای محبان اهل بیت و قبول توبه و طاعت از ایشان و لهذا در حدیث وارد شده که حب
اهل البیت لیحبط الذنوب عن العباد کما تحبط الریح الشدیده الورق من الشجرة یعنی دوستی ما که اهل بیت مینمایم می ریزاند
گناهان را از بندگان همچنانکه می ریزاند باد سخت برگ را از درخت آورده اند که چون آیه فرض مودت نازل آمد اهل کر
در اعتقاد راسخ نبودند رسول را متهم ساختند باین که مراد او زینت کردن ما را با اهل بیت خود ترغیب میباید تا در حکومت
و امارت منقاد ایشان شویم حق تعالی رد قول ایشان نموده فرمود که جنابت که ایشان گمان میبرند که محمد این سخن را بر خود
افترا کرده أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى بلکه میگویند ایشان افترا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغ بر عدم انزال آیه مودت
فَإِنْ يَشَإِ اللَّهُ پس اگر خواهد خدای يَخْتِمْ عَلَى قَلْبِكَ مهر نهد بر دل تو و قرآن را از دل تو فراموش کرداند اگر قصد افترا کنی پس
نزد این حال چگونه قادر باشی بر افترا و مثل آیتیست که و لو تقول علینا بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین ... و مقاتل
معنی آیتست که اگر خواهد خدای مهر نهد بر دل تو تا آنچه او اسناد میکرد افترا بتو ضرری نرسد وَيَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ و محو کند خدا
و نابود سازد دیگری و باز بستن را وَيُحِقُّ الْحَقَّ و ثابت کرداند حق را بِكَلِمَاتِهِ بسخنان خود که وحی است با نقضان اگر خطا ره
بدان کشیده نشود در سرعت و دون تو ... چنانچه در جای دیگر انموده که بل نقذف بالحق علی الباطل فیدمغه إِنَّهُ عَلِيمٌ
بدرستیکه خدای داناست بِذَاتِ الصُّدُورِ بدانچه در دلها خطور کند و در سینها پنهان باشد یعنی صدق تو و سخن افترای ایشان
بر تو پوشیده نیست پس بر حسب اعتقاد هر یک و بر همه را جزا خواهد داد و عبد الله عباس گفت که چون خدای تعالی این آیه فرستاد اهل
افترا از آن اندیشه ناصواب پشیمان شدند بجانب نبوت آب آمدند و در دست و پای آنحضرت افتادند و گفتند
ما گواهی میدهیم که تو درستگوی در جمیع اقوال و ما از این اندیشه بر توبه کردیم و تجدید ایمان نمودیم این آیه آمد وَهُوَ الَّذِي
و او است آنکسی که بمحض فضل يَقْبَلُ التَّوْبَةَ قبول میکند توبه را عَنْ عِبَادِهِ از بندگان خود یعنی هر گاه بنده باز گردد

و از گناه نادم شود و عزم جزم کند بر عدم عود بر گناه توبه از وی در پذیرد وَيَعْفُو و فرو میگذارد و عفو میکند عَنِ السَّيِّئَاتِ
از بدیها اگر چه ذنوب کبیره باشد یعنی بعد از توبه جمیع جرمها را از ایشان در میگذراند وَيَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ و میداند آنچه میکنید
از نیکی و بدی و حفظ تا بخواهد یعنی خدای میداند از گناه و توبه پس هر یکی را بجزای سزای خود میرساند بدانکه توبه عبارتست از ندامت
بر معاصی ماضیه و عزم بر عدم عود در ازمنه مستقبله و آن باجماع واجبست بجهة وجوب ندم بر ارتکاب قبیح در اخلال بواجب بجهت وجوب
دفع ضرر که آن عقابست یا وقوع خوف آن و چون دفع ضرر واجبست پس چیزی که دفع ضرر باشد نیز واجب باشد جابر بن
عبد الله انصاری روایت کرده که اعرابی در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله در آمد و دو رکعت نماز بگذارد و گفت اللهم انی
استغفرك و اتوب الیک حضرت امیر المؤمنین ع گفت ای اعرابی سرعت زبان تو باستغفار سبب توبه مکذبان است از این نوع
توبه مکن گفت یا امیر المؤمنین معنی توبه چیست فرمود آنکه آنرا شش شرطست شرط اول ندامت از گناه گذشته دوم قضا کردن
فرایض که از تو فوت شده سیم رد مظالم باصحاب خود و از سر طاعت همچنانکه تربیت آن داده در معصیت یعنی چشانیدن
نفس تلخی عبادت را همچنانکه چشانیده لذت معصیت را چهارم گریه کردن بدل هر خنده که از تو صادر شده پنجم تغیر لباس و مکان که در آن
معصیت کرده و ششم ... درین که این شروط کمال توبه است زیرا که در تحقیق اصل توبه ندامتست بر معصیت و عزم بر عدم عود در زمان
آینده ابو هریره از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که خدای تعالی بتوبه بنده مؤمن خشنودتر است از کسی که چیزی گم کند و باز بیابد
و زنی نازاینده که فرزند آورد و یا تشنه که آب بیابد و هر که توبه نصوح کند حق تعالی او را از یاد کرام الکاتبین ببرد و از بقاع سموات
و ارضین رفع نماید وَيَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا و اجابت میکند دعا را از برای آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده باشند
عملهای پسندیده اگر حکمت مقتضی آن باشد وَيَزِيدُهُمْ و زیاده میکند ایشانرا از مسئول مِنْ فَضْلِهِ از فضل عمیم خود وَ
الْكَافِرُونَ لَهُمْ و کافرانرا است عَذَابٌ شَدِيدٌ عذاب سخت که دائم است در کمیت و کیفیت بدل الجزاء و آن عطا کرده باشند
از ثواب و تفضل امری از ابراهیم ادهم پرسیدند که چیست ما را که دعا میکنیم و اثر اجابت از آن نمی بینیم فرمود که زیرا که حق تعالی
شما را میخواند و شما اجابت او نمیکنید پس این آیه را بر خواند و یستجیب الذین آمنوا تا آخر و از ابن عباس منقولست که معنی آنست که حق تعالی
اذن شفاعت میدهد ایشانرا در حق برادران مؤمن و زیاده میکند ایشانرا از فضل خود باین وجه که قبول شفاعت ایشان در حق
برادران او میکند و مرویست از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که مراد از زیادتی قبول شفاعت مؤمن است در حق شخصی که مستوجب نار باشند
و در دنیا بشفیع خود احسان نموده باشند و از حسنات بن ارث که از اصحاب صفه است روایت کرده اند که او گفت که چون

مالهای بسیار بی‌نظیر و بی قیاس مشاهده کردیم در خاطر ما گذشت که چه باشد که توانگر شویم تا از دست فقر و فاقه خلاص یابیم
و در احسان کشوده مردمانرا بهره از ان محظوظ کردیم آیه آمد وَلَوْ بَسَطَ اللّٰهُ الرِّزْقَ و اگر گسترانیدی خدای و فراخ ساختی روزی را
لِعِبَادِهِ برای بندگان خود همه را بطریق اختصار بیرون برفتندی فِي الْأَرْضِ در زمین و استعلال و استقلال
و استیلای تکبر لازم حال خود ساختندی و کبر و فساد در پیشه خود میکردندی و این خاصیت در اکثر طبایع است در جهان و لهذا
بعضی از صلحای امت با وجود کثرت رزق خللی در اعمال و انحرافی در اطوار ایشان پیدا نمیشود بلکه در طریق که باید سلوک میکنند و
زیادتی احوال و اصلاح طاعت ایشان میشود و چون اکثر مردمان از خبث نفس و سهو و کسب بر ایشان غالبست و بجانب
هوا و هوس مایل در دنیا در این باب افزون افساد ایشانست پس اگر حق تعالی بسط روزی فرمودی باغی و طاغی شدندی
پس بجهة این طریق بسط را مسدود ساخت و بروفق حکمت قسمت ارزاق فرمود وَلٰكِنْ يُنَزِّلُ بِقَدَرٍ ولیکن فرو میفرستد
روزی را باندازه مَا يَشَاءُ آنچه میخواهد یعنی تقدیر معین که بروفق مصلحت و در خور حال ایشان باشد إِنَّهُ بِعِبَادِهِ بدرستی که
خدای به بندگان خود خَبِيرٌ داناست باحوال ایشان بَصِيرٌ بیناست بصلاح ایشان یعنی احوال و اوضاع همه ایشانرا میداند و می بیند
پس اگر ابروفق مصالح روزی میدهد و انس از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده که جبرئیل گفت که حق تعالی میفرماید که از بندگان
من بعضی آنانند که صلاح ایشان در درویشیست اگر ایشانرا توانگر گردانم آثار فساد از ایشان ظاهر شود و برخی آنانند که مصلحت ایشان در توانگری
ایشانست که اگر بضیق معیشت مبتلا شوند تمام کار ایشان بتباهی انجامد و جمعی دیگر آنانند که صلاح در بیماری ایشانست که اگر تن درست
باشند موجب فساد باشند و گروهی دیگر آنانند که حکمت تقاضای تن درستی ایشان میکند که اگر بیمار باشند منشاء افساد ایشان باشند
و طایفه دیگر آنانند که از من بابی از ابواب عبادت میطلبند که اگر در آن بر ایشان بگشایم در ایشان عجب پیدا شود و سرانجام کار خود را
بسر حد تباهی میکشند پس فقر و غنی و منع و عطا و قبض و بسط و صحت و مرض بر طبق حکمت و مصلحت من است و هر گرا آنچه
خیر و صلاح ایشان در آنست میرسانم و چون معلوم شد که عدم بسط رزق بجهت مصالح عبادست پس حکمت و مصلحت در بسط
رزق جماعتی که بغی از ایشان صادر میشود یا آنست که منشاء بغی بسط نیست بلکه حال ایشان در صدور بغی در حالت بسط و فقر
مساوی است و یا آنست که اگر ایشان مبسوط الرزق نمی بودندی حال ایشان در بغی بدتر میبودی وَهُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ
و او آن کسی است که فرو میفرستد باران را که منفعت و نماء در پس آنست در قحط و خشکسالی مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا از پس آنکه
نومید شده باشند از آمدن آن وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ و منتشر و پراکنده میکند رحمت و وسعت خود را از برکات غیث و منافع آن

از انهار



۳۶ از انهار و حبوب یعنی باران را در جبال و صحاری منتشر میگرداند تا منشاء انبات نباتات و نمو اشجار شود و اقوات عباد
از آن حاصل گردد وَهُوَ الْوَلِيُّ و اوست متولی کار بندگان به نشر رحمت و احسان و مدد ایشان با ارسال امطار در اکناف
و اقطار الْحَمِيدُ ستوده زبان آفریدگان یا جزادهنده ستایش کنندگان وَمِنْ آيَاتِهِ و از جمله نشانهای قدرت الٰهی
خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آفرینش آسمانها و زمین است چه آنها بذات و صفات دلالت صریح دارند بر وجود صانع قادر حکیم
وَمَا بَثَّ و نیز از علامات قدرت اوست آفرینش آنچه پراکنده است فِيهِمَا در آسمانها و زمینها مِنْ دَابَّةٍ از جنس
جنبندگان یعنی جمیع آفریدگان وَهُوَ عَلَىٰ جَمْعِهِمْ و او سبحانه بر هم آوردن ایشان در عرصه محشر بعد از پراکندن ایشان إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ
هرگاه که خواهد تواناست و متمکن بران و عاجز از آن نه و ناتوان نه و بعد از تعداد نعمت عظیم بیان میکند که ایشان معاقب میشوند
بسبب معاصی خود و میگوید که وَمَا أَصَابَكُمْ و هرچه میرسد شما را ای بندگان مِنْ مُصِيبَةٍ از بلیت و آفت مالی و بدنی فَبِمَا
كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ پس بسبب الجزائی که کسب کرده دستهای شما از ارتکاب معصیت شماست وَيَعْفُو و عفو میکند و در میگذرد
عَنْ كَثِيرٍ از بسیاری گناهان این آیه مخصوص است بمجرمان و اگر بیگناهی را محنتی رسد و اطفال و مجانین اگر تلف شوند
سبب زیادتی اجر او خواهد بود و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که هیچ رگی عضوی بوده باشند الجند و فوق که
عضوی بخراشند و سنگی که بر پای آید الا به گناهیست که صاحب آن کرده باشند و مغفرت آن زیادتست از عذاب وی
و در بعضی تفاسیر آورده که حضرت امیر کبیر صلوات الله الملک الاکبر فرموده که امیدوارترین آیتی که خدای تعالی بما فرستاده این
آیتست زیرا که جزا داده در دنیا و گفته بسبب بعضی گناه مصیبت میرسانم و از بسیاری عفو میکنم و وی ازان کریم ترست
که گناهی را که یکبار عفو کرده باشد در دنیا باز دیگر بران عقوبت فرماید و در بعضی انس از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که چون
حق تعالی به بنده اراده خیری نماید تعجیل عقوبت او را در عقبی اندازد وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ و نیستید شما عاجز کنندگان
خدا فِي الْأَرْضِ در زمین از ایصال مصیبت بشما و از تعذیب مستحق وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ و نیست شما را جز
از خدا مِنْ وَلِيٍّ هیچ دوستی که متولی رحمت باشد و کارساز شما در دنیا وَلَا نَصِيرٍ و نه یاری که عذاب را از شما رفع نماید
در عقبی وَمِنْ آيَاتِهِ و از نشانهای داله بر اختصاص و صفاتی که غیر او را دران اثر نیست الْجَوَارِ فِي الْبَحْرِ کشتیهای
جاریست در دریا كَالْأَعْلَامِ مانند کوههای رفیع إِنْ يَشَأْ اگر خواهد خدای يُسْكِنِ الرِّيحَ ساکن کرداند
باد را که سبب رفتن کشتیست و چون آن باد ساکن کرد فَيَظْلَلْنَ پس گردند کشتیها رَوَاكِدَ عَلَىٰ ظَهْرِهِ ایستادگان

هبت دریا و اهل کشتی بسبب آن مضطرب گردند إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستیکه در تسخیر ریاح و اجرای کشتی و ساکن گردانیدن آن
لَآيَاتٍ هر اینه دلالتهای واضحه است لِكُلِّ صَبَّارٍ مر هر صبر کننده نفس خود را در نظر او در آیات خدا شَكُورٍ سپاس
دارنده نعمای او یا مر هر صبر کننده بر ایستادن کشتی و سپاس کننده بوقت جریان و یا نزد خروج از آن این هر دو وصف مؤمنان
مخلص است که همت خود را مصروف ساخته باشند بر صبر کردن بر مصایب و نوایب و شکر نمودن بر نعما و سایر رغایب و در
حدیث آمده که الایمان نصفان نصف صبر و نصف شکر أَوْ يُوبِقْهُنَّ یا اگر خواهد هلاک کند اهل کشتیها را یعنی اهالی
از اغراق سازد بِمَا كَسَبُوا بسبب آنچه اکتساب کرده باشند از معاصی وَيَعْفُ و درگذرد هلاکت را عَنْ كَثِيرٍ
از بسیاری از ایشان یعنی اگر خواهد هلاک کند بعضی را از روی مصاحله عقوبت نماید و نجات دهد برخی دیگر را بطریق عفو و
خلاص سپد هر تو شما نزا او هلاک میکند کاذن را تا انتقام کشد از ایشان وَيَعْلَمَ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ و تا بدانند آنانیکه خصومت
میکنند فِي آيَاتِنَا در دلایل قدرت ما مَا لَهُمْ نیست مر ایشانرا مِنْ مَحِيصٍ هیچ گریزگاهی نزد نزول عذاب
فَمَا أُوتِيتُمْ پس آنچه داده شده اید مِنْ شَيْءٍ از چیزی که تعلق بدنیا دارد از اموال و اولاد فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
پس آن برخورداری زندگانی دنیاست یعنی تا زنده اید از آن متمتع میشوید و بعد از موت از او دست خود میکشید و اصلا از آن
نفع نمیگیرید وَمَا عِنْدَ اللَّهِ و آنچه نزد خداست از ثواب آخرت و نعیم جنت خَيْرٌ وَأَبْقَى بهتر است و پاینده تر از روی
خلوص نفع و دوام آن لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنانرا که گرویده اند وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ و بر آفریدگار خود توکل میکنند
و امور خود را باو تفویض میکنند وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ و برای آنانکه پرهیز میکنند كَبَائِرَ الْإِثْمِ از گناهان بزرگ وَ
الْفَوَاحِشَ و از کارهای زشت وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ و چون خشم میگیرند مر مردمان بسبب اذیت و مکروهی که بایشان
میرسانند يَغْفِرُونَ ایشان درمیگذرند و باب عفو آتش غضب خود را فرو مینشانند فواحش جمع فاحشه است و آن افحش
قبایح است مانند شرک و هرچه مثل آن باشد و نزد بعضی زناست و مقاتل گفته که هر جرمیست که موجب حد باشد و عفو در
مسامحات که راجع بنفس عفو کننده باشد چه حقوق الله مانند ارتداد و شرب خمر و زنا و امثال آن امام را جایز نیست که
از آن عفو کند وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا و برای آنانکه اجابت کردند لِرَبِّهِمْ مر پروردگار خود را مراد انصارند که حضرت رسالت صلی
بایمان خواند ایشانرا فی الحال بطوع و رغبت قبول آن کردند وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و بپای داشتند نماز را در اوقات
خود با شرایط و ارکان و چون ایشان پیش از مهاجرت حضرت رسالت از مکه معظمه بمدینه مشرفه بی مشورت یکدیگر در هیچ امری

قیام



۳۲

قیام نمی نمودند بجهت میان مشورت بود که در خانه ابو ایوب جمع شده اتفاق نمودند برایمان آوردن بحضرت رسالت و نصرت
دادن او و از این جهت حق تعالی در مدح ایشان فرمود که وَأَمْرُهُمْ شُورَى و کار ایشان مشورت کردن است بَيْنَهُمْ میان یکدیگر یعنی
هر کاری که کنند بصواب دید یکدیگر کنند بجهت وفور تدبر و تضبط ایشان در امور و اصلا متفرق نشوند در آن وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ
و از آنچه عطا کردیم ایشانرا از اموال مباحه يُنْفِقُونَ نفقه میکنند در مرضات او صرف میکنند از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
روایت آمده که بجنت نشود بنده اگر بمشورت در امری شروع کند و هر کس نیک بجنت نشود اگر خودی خود در امری قیام نماید و نیز
فرموده که نومید نگردد هر که استخاره میکند و پشیمان نشود هر که مشورت کند و نیز فرمود که هیچ مردی مشورت نکند الا که هدایت
کرده شود بطریق صواب وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ و برای آنانکه چون رسد ایشانرا ستمی از کفار هُمْ يَنْتَصِرُونَ ایشان
انصاف بستانند از دشمنان خود و انتقام بکشند و سر بذلت و خواری فرو نیاورند زیرا که انتقام از کفار فرض است و جهاد کردن
با ایشان واجب و لازم بحقیقی این آیه را تلاوت نمود گفت ایشان کراهت داشته باشند از آنکه نفس خود را ذلیل کنند تا فساق
جرات نکنند و نسبت در آنکه هر که اخذ حق کند بدون تعدی از حد آنکه مطیع امور خواهد بود و هر که مطیع محمود است از عطا منقولست
که مراد باین مؤمنانی بوده اند که کفار ایشانرا از مکه اخراج کردند و چون حق تعالی تمکین ایشان داد در بلاد انتقام خود را از ایشان
کشیدند مؤمنان بر دو صنف اند صنفی شیوه ایشان عفو است و آیه اذا ما غضبوا هم یغفرون در حق ایشانست و صنفی دیگر روش
ایشان انتصار است و این آیه در شان ایشانست پس در بیان حد انتصار میفرماید که وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ و پاداش کردار بد
سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا کردار بدیست مثل آن بدون زیاده خواه قصاص جراحت باشد یا قول قبیح و تسمیه جزا بسیئه از ازدواج است
و یا باعتبار سو مسلم از جزای سیئه فَمَنْ عَفَا پس هر که درگذرد از ستمکار خود که از اهل ایمان باشد و ترک انتقام نماید از و
وَأَصْلَحَ و با اصلاح آرد میان خود و میان عدوی خود فَأَجْرُهُ پس مزد او در روز قیامت عَلَى اللَّهِ بر خدای تعالی است
و بیان از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که چون روز قیامت باشد منادی ندا کند که هر که او را بر خدای
اجریست گو برخیزد و حق خود از او بستاند پس جمعی برخیزند ملایکه بایشان گویند شما را بر خدای چه اجر است ایشان گویند ما جماعتیم
که عفو کردیم از کسانی که ظلم کردند بر ما پس ملایکه بایشان گویند ادخلوا الجنة بغیر حساب در خلد شوید در بهشت بدون حساب
اعمال إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ بدرستیکه خدا دوست نمیدارد ظالمانرا و ستمکارانرا یعنی کسانی که ابتدا کنند بستم و یا در انتقام
از حد درگذرند وَلَمَنِ انْتَصَرَ و هر آینه هر که کینه کشد از ستمکار بَعْدَ ظُلْمِهِ پس از ستم کردن با او فَأُولَئِكَ پس آن گروه

منتصر پس از ظلم کردن ظلم بر ایشان ما علیهم من سبیل نیست بر ایشان هیچ راهی بمعاتبه و معاقبه ما و ایشان را گناهی نیست
در انتصار انما السبیل جز این نیست که راه عتاب و عقاب علی الذین یظلمون الناس بر کسانیست که ستم کنند بر مردمان
ابتدا و یبغون فی الارض و از دنی جویند در زمین و از حد بیرون روند بغیر الحق بی دلیل حقیقت و حجتی بلکه بجهت
تکبر و فساد دینی نمودند اولئک آن گروه موصوف بظلم و ستم و بغی لهم عذاب الیم مر ایشانراست عذابی دردناک
که در دوزخ است ولمن صبر و هر آینه هر که شکیبائی ورزد و تحمل نماید بر آزار ظلمه و غفر و درگذرد از مظالم ایشان
و در صدد انتقام نباشد ان ذلک بدرستی که این صبر و غفران از دل لمن عزم الامور هر آینه از کارهائیست که مجزوم است
یعنی جماعتی که موصوفند بکمال ایمان و مزیت احسان و قصد ایشان جزم است برین نوع کارها و این از جمله مجزومات و ملزومات
میدهند چه همه کس را این قوت نباشد که جفا کشند و وفا کنند ومن یضلل الله و هر که را فرو گذارد خدای در وادی ضلالت
و خذلان و نظر لطف از و باز گیرد بسبب جحود و انکار او با وجود دلائل ظاهره بر طریق حکم و یا حکم کند بضلالت او کند و یا
او را از راه ثابت بگرداند و بچنگال عقوبت و نکال کند فما له من ولی پس نیست مر او را هیچ دوستی و یاوری که کار
سازی او کند من بعده از پس فرو گذاشتن خدای او را وتری الظالمین و ببینی تو ای بیننده ستمکاران را لما راوا
العذاب آن هنگام که ببینند عذاب را در روز قیامت یقولون هل الی مرد گویند در آن ساعت که آیا هست
سوی بازگشتن بدنیا من سبیل هیچ راهی تا برویم و در تدارک مافات کوشیم این کلام را از غایت جزع و فزع گویند و آگاه
نباشند که ایشان را رجوع بدنیا ممکن نیست وتریهم و ببینی ستمکاران را در آن روز یعرضون علیها که عرض
کرده شوند بر آتش دوزخ خاشعین در حالتی که فروتنان و حقیران باشند من الذل از جهت خواری و رسوائی ینظرون
نگاه خواهند کرد بسوی آتش من طرف خفی از گوشه چشم یعنی بجهت هول و هیبت آتش دوزخ زهره ایشان آب شده باشند
که تیز نگاه کنند بلکه بیکبار چشم باز نگاه کنند و ابن عباس گوید خفی بدلیل نظر کرده یعنی از روی مذلت و خواری وقال
الذین آمنوا و گویند آنانکه گرویده اند در وقت مشاهده عذاب و عقوبت کافران و خسران ایشان ان الخاسرین
بدرستی که آنانکه زیان کارانند الذین خسروا آنانند که زیان کردند انفسهم واهلیهم نفسهای خود و در حق کسان
خود یوم القیمة در روز رستخیز چه بسبب عادت نفسهای خود را مستحق دوزخ ساختند و بجهت اضلال کسان
خود را منع از ایمان کردند و ایشان نیز بجهت آن مستوجب نیران گشتند و یا بجهت که از دولت دیدار حوران که ایمان آورده باشند

۲۴۳ محروم ماندند پس در قیامت نه اهل خود را ببینند و نه نفسهای خود را در آسایشی و رحمتی یابند و گویند مراد با اهل حور العین
که نام زد ایشان بوده باشند بر تقدیر قبول ایمان الا ان الذین بدانید که بدرستی که ستمکاران که منکر ایمانند فی عذاب
مقیم در عذابی اند که پیوسته و دایم در آن باشند و هرگز انقطاع نپذیرد وما کان لهم و نباشند مر کافران را
من اولیاء هیچ دوستان که در دفع عذاب ینصرونهم یاری کنند ایشان را من دون الله بجز از خدای یعنی غیر از خدای هیچ
کس دیگر عذاب از ایشان باز نتواند داشت پس همیشه در عقبه عقاب و چنگال نکال گرفتار خواهند بود ومن یضلل الله و هر که را
فرو گذارد خدای در ضلالت و خذلان بجهت جحود یا عناد و یا هر که خدا او را از راه ثابت بگرداند یا حکم کند بضلالت او
فما له من سبیل پس نیست مر او را هیچ راه رستگاری و چون کمال حال اهل ضلال عقاب و نکال است استجیبوا لربکم
اجابت کنید ای بندگان مر پروردگار خود را یعنی قبول اوامر کنید و بوحدت او معترف شوید و احکام شرع او متابعت کنید
من قبل ان یاتی پیش از آنکه بیاید یوم لا مرد له روزی که باز گردانیدنی نیست مر آن را من الله از
نزد خدای یعنی خدا از آن در نگذرد بلکه البته واقع شود چه او بجای وقوع آن حکم کرده پس آن روز را بیچاره نباشند مراد روز
قیامت است ما لکم من ملجا نیست شما را هیچ پناهی و گریزگاهی یومئذ و در آن روز تا ملتجی بآن گردند
و از عذاب برهند وما لکم من نکیر و نیست شما را هیچ انکاری در آنچه کرده باشید یعنی انکار اعمال خود نتوانید بود
زیرا که حفظه و کرام الکاتبین در صحیفه اعمال ثبت کرده باشند و اعضا و جوارح شما نیز بران گواهی خواهند داد پس چگونه
انکار آن ممکن باشد بعد از آن بجهت تسلیه خاطر عاطر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله میفرماید فان اعرضوا پس اگر
روی بگردانند مشرکان از جانب ایمان فما ارسلناک علیهم پس نفرستادیم ترا بر ایشان حفیظا نگاهبانی
که با جبار و اکراه ایشان را از کفر باز داری و در دایره ایمان در آری پس اندوهگین مباش ان علیک نیست بر تو ای محمد
الا البلاغ مگر رسانیدن احکام دین و تو بجهت شرط بلاغت برسانی وانا اذا و بدرستی که ما چون اذقنا الانسان
بچشانیم آدمی را یعنی عطا فرمائیم باو منا رحمة از نزدیک خود بخششی از صحت و غنی فرح بها خوشحال شود
بدان و شادی کند وان تصبهم سیئة و اگر برسد ایشان را گناهی بدی چون بیماری و تنگدستی و بر ایشان بما قدمت
ایدیهم بسبب آنچه پیش فرستاده است دستهای ایشان از اعمال قبیحه فان الانسان پس بدرستی که آدمی در این هنگام
کفور سخت ناسپاس است و اصلا تامل و تفکر در سبب نعمت و شکران نمیکند و بعد از زوال آن نعمت و اصابت بلیت نمودن

بجه بیان الکریمه و نعت و بلیت بمشیت و اراده دست میفرماید که لله ملک السموات والارض مر خدایرا
پادشاهی آسمانها و زمینها یخلق ما یشاء می آفریند آنچه میخواهد یهب لمن یشاء یعنی می بخشد هر کرا میخواهد
اناثا دختران نه پسران ویهب لمن یشاء الذکور و می بخشد هر کرا اراده میکند پسران نه دختران او یزوجهم
یا جفت میگرداند ایشانرا ذکرانا واناثا پسران و دختران یعنی هم پسر می بخشد و هم دختر بانی طریق که از
هر بطنی پسری و دختری میدهد و یا از بطنی دو پسر و از بطنی دیگر دو دختر یا از بطنی دختری و از بطنی دیگر پسری
ویجعل من یشاء و میگرداند هر کرا میخواهد از زنان و مردان عقیما نازاینده یا نزاینده انه علیم بدرستی که خدای
تعالی داناست بمصلحت دادن و ندادن فرزند قدیر توانا بانچه میبخشد و منع مینماید پس همه کارها بحکمت و اختیار میکند
حاصل که حق تعالی احوال بندگان را مختلف ساخته است در اولاد بحسب مقتضی مشیت پس بعضی را یک صنف عنایت میکند
که آن ذکورست یا اناث و بعض را هر دو صنف عطا میفرماید و جماعتی دیگر را هیچ کدام نمیدهد و تقدیم اناث بر ذکور با وجود
شرافت ذکور بر اناث و تقدیم آن بر آن بحسب ذات بسبب اکثریت اناث است بر ذکور و بسبب تکثیر نسل
الصبح … از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده که از یمن و برکت زن است که اول زاییدن او دختر آورد
و بعد از آن پسر چنانچه حق تعالی تقدیم اناث بر ذکور نموده آورده اند که یهود حضرت رسول را گفتند چرا حق تعالی بی واسطه با تو
سخن نمیگوید تا در دیگری چنانچه با موسی سخن میگفت موسی او را دیده آنحضرت در جواب فرمود که موسی سخن خدا را شنید اما او را
ندید آیه آمد که وما کان لبشر نیست و نشاید مر آدمی را ان یکلمه الله آنکه سخن گوید خدا با او بروجهی که آنکس وی را
ببیند بلکه سخن کردن خدا با آدمی نیست الا وحیا که وحی آن کلامی است خفی که بسرعت دریابند بطریق الهام و یا
بالقای او در منام چنانچه داود زبور را الهام کرد و ابراهیم را امر کرد بذبح اسمعیل در منام او من وراء حجاب یا سخن
گوید از پس پرده بانی وجه که آوازی شنوده شود و کسی دیده نشود چنانچه با موسی سخن گفت و او در پس حجاب نور بود در
موضع آورده که حق تعالی در شب معراج با حضرت رسالت صلعم سخن گفت در وراء حجاب که یکی از زر سرخ بود و دیگری از مروارید
سفید و مسافت میان هر دو حجاب هفتاد ساله راه بود او یرسل رسولا یا بفرستد رسولی را که آن بشر از جنس ملایکه
باشد چون جبرئیل فیوحی پس القای کلام میکند آن رسول با آن بشر باذنه بفرمودن خدای تعالی ما یشاء آنچه خواهد
خدای عز و جل انه علی بدرستی که خدای برترست از دیده شدن بچشم و جدا از صفات مخلوقات یا غالب است در احوال

وحی



۳۴

وحی حکیم درانا بافعال و اقوال او که مقتضی حکمت باشد پس بروجه حکمت و مصلحت گاهی بواسطه سخن گوید و گاهی بی واسطه
از عایشه روایت که حضرت رسول صلعم فرمود که کاذبست هر که بگوید که خدای خود را دید یا بیند او بهتان عظیم بر خدای خود نهاده
وکذلک و همچنانکه وحی کردیم به پیغمبران اوحینا الیک وحی کردیم بسوی تو روحا از آن را که با آن قلوب حیات می یابد
همچنانکه بدن بروح من امرنا بفرمان خود گویند مراد بروح جبرئیل است یا ملکیست عظیم از جبرئیل که در حین حیوة آنحضرت همیشه
ملازم او بود و از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهما منقولست که آن ملک بعد از حضرت رسالت صلعم
صعود نکرد باسمان بلکه ملازم حال ائمه است و از ما جدا نمیشود تا خروج قایم علیه السلام از آنگاه و از دنیا رحلت نماید به آسمان رود و بعد
از تقدیم … سخن بر آن حضرت میفرماید که ما کنت تدری نبودی تو که بدانی پیش از وحی ما الکتاب که چه چیزست قرآن
یعنی قبل از نزول قرآن علم به آن نداشتی ولا الایمان و نه دانستی دعوت کردن مردم را بشرایع و احکام عالم نبودی اگر چه قبل
از بعثت بوسیله دلایل عقلیه باصول ایمان عالم بودی ولکن جعلناه ولیکن گردانیدیم این کتاب را یا ایمان را
نورا نهدی به روشنایی که راه مینماید بآن من نشاء هر کرا خواهیم من عبادنا از بندگان خود کاهی که … دلالة
… کنند وانک و بدرستی که تو بوسیله وحی ما لتهدی هر اینه میخوانی مردمان را باسلام و هدایت مینمائی الی صراط مستقیم
بسوی راه راست که رساننده است بحق پس در تفسیر صراط میگوید صراط الله الذی راه راست خدایی است له ما فی
السموات که مراو راست آنچه در آسمانهاست وما فی الارض و آنچه در زمینهاست از روی خلقیت و ملکیت الا الی الله
میرسد بسوی خدا تصیر الامور بازگشت همه کارهای خلایق در آخرت و همه کس از ثواب اعمال جزا خواهد داد اسمعیل بن جعفر
گوید که در وقتی در مصحف افتاده بود چنین الا ان الی الله تصیر الامور و همچنین مصحف دیگر در باب انفال دیده بود که آیه مذکوره
بسم الله الرحمن الرحیم حم ابی بن کعب از حضرت سرور عالم محمد المصطفی صلی الله علیه و آله
روایت کرده که جماعتی که سوره زخرف را در دنیا تلاوت کرده باشند در روز قیامت باین ندا کنند که یا عباد لا خوف علیکم
الیوم ولا انتم تحزنون ادخلوا الجنة بغیر حساب و ابو بصیر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده که هر که این سوره را
مداومت بخواندن نماید خدای تعالی او را در لحد از هوام زمین و فشار قبر نگاه دارد و ایمن گرداند او را تا روز محشر
و چون بمحشر شود این سوره بصورت زیبا نزد او برآید و او را بامان خدا در بهشت در آورد و … انکه چون حق تعالی ختم سوره حم عسق کرد
مذکور آن وحی افتتاح این سوره نیز بوحی داشته و نمود بسم الله الرحمن الرحیم حم سوگند بهای حسنی

کرمبادی اللغا باین مظفر باشند وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ وبقران روشن و هویدا از حیثیت وضوح معانی ان بر کافه انام یا از
اعتبار بیح و الحجه دال بر نزول از نزد کلام ملک علام و یا روشن کننده احکام اسلام و یا اشکارا سازنده قواعد حلال و حرام جواب
قسم اینکه إِنَّا جَعَلْنَاهُ بدرستی که ما کردانیدیم این کتاب را قُرْآنًا عَرَبِيًّا قرانی بلغت عرب لَعَلَّكُمْ تا شاید که شما که اهل عرب اید تَعْقِلُونَ
در یابید ازو و بغور معانی ان رسیده بدان منتفع شوید و یا بسبب وفور اثار فصاحت و کثرت اطوار بلاغت و جزالت ان بصحت نبوت
پیغمبر ما عالم کردید وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ و بدرستی که ان در اصل همه کتابها لَدَيْنَا که نزدیک ماست یعنی در لوح المحفوظ منسخ جمیع کتب
منزل است و محفوظ از تغیر و تبدیل لَعَلِيٌّ هر اینه بزرکوار است و عالی مقدار از روی اعجاز و وفور فصاحت و جزالت یا
از حیثیت منسوخیت کتب سالفه بدان و یا بوجوب اودست عمل بان تا روز قیامت حَكِيمٌ محکم کرده شده از تطرق باطل
ناقص و طران نسخ یا ظاهر او مد حکمت بالغه و مظهر اللحق و نواب بعد از ان انکار خطاب میفرماید که با اهل جحود و عناد میکوید أَفَنَضْرِبُ
آیا باز کذاریم شما را پس باز داریم عَنْكُمُ الذِّكْرَ از شما قران را صَفْحًا باز داشتنی و یا معزول و ساریم شما را از انزال
قران و الزام حجت بجهت اعراض کردن شما از ان أَنْ كُنْتُمْ بجهت انکه هستید شما قَوْمًا مُسْرِفِينَ کروهی از حد بیرون روندکان
و در وادی ضلالت و غوایت ذو رفتکان یعنی اینکه شما در تکذیب قران افزایند و بجهت عناد و انکار ان نمایند از انزال ان
باز نخواهیم ایستاد و شما را باز نخواهیم کذاشت در تیه جهالت بلکه بیاری ان را فرو خواهیم فرستاد تا شما را الزام حجت نمایم وَكَمْ أَرْسَلْنَا
مِنْ نَبِيٍّ و بسا چندا و فرستادیم از جنس پیغمبران فِي الْأَوَّلِينَ در میان پیشینیان که بصف اسراف و اشراک بودند و بلوط غوایت و جهالت
و کفر و عناد متصف و با وجود این اصرار عناد و انکار ایشان مانع نشد در ارسال رسل بلکه بجهت الزام حجت مکرر پیغمبران را بایشان فرستادیم
وَمَا يَأْتِيهِمْ و نمی آمد معاندان مِنْ نَبِيٍّ هیچ فرستاده از نزد یک إِلَّا كَانُوا بِهِ مکر بودند ایشان با و يَسْتَهْزِئُونَ استهزا میکردند
چنانکه معاندان قریش نسبت بتو میکنند فَأَهْلَكْنَا پس هلاک ساختیم بسبب استهزا و سخریت کروهی را أَشَدَّ مِنْهُمْ که سخت
تر از این مسرفان بودند بَطْشًا از روی قوت و توانایی یعنی جماعتی را که در قوت و شوکت از مسرفان زمان تو در پیش
بودند ایشان را هلاک ساختیم و شدت و شوکت ایشان مانع از تعذیب ما جز نشد پس مسرفان عصر تو بطریق اولی ما را عاجز
نتوانند ساخت پس باید که ایشان بقوت و شوکت خود مغرور نشوند وَمَضَى و کذشته است در قران مواضع متعدد مَثَلُ
الْأَوَّلِينَ قصه و داستان پیشینیان که با پیغمبر خود چه عمل کردند و ما ایشان را بچه نوع از عذاب معذب کردیم بعد از ان رسیل الزام
حجت بر مشرکان میفرماید که وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ و هر اینه اکر بپرسی مشرکان عهد خود را مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ که کرا آفریدست


٣٥

آسمانها و زمینها را و ابداع و اختراع انها نموده لَيَقُولُنَّ هر اینه کویند بر وجه اعتراف و اذعان خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ آفریدست انها را
خدای که غالب است بر همه چیزها بر وجهی که هیچ چیز او را مسلوب نتواند ساخت نه در ایجاد مکونات و نه عزان الْعَلِيمُ دانا به
مصالح خلقان و عالم با حوال اشیا بر وجه انتظام و اتساق آیه مخبرست بغایت جهالت و ضلالت چه با وجود انکه مقرند که
خالق جمیع اشیا بر وجه حقیقت او کجا نه است ترک عبادت او نموده بعبادت بتان که عاجز مطلق اند ارتکاب میکنند پس بجهت
زیادتی حجت برایشان میفرماید که الَّذِي جَعَلَ خالق جمیع مبدعات ان خدا است که کردانید لَكُمُ الْأَرْضَ برای شما زمین را از
روی قوت مَهْدًا ساطی کسترده تا مستقر شما باشد وَجَعَلَ لَكُمْ و آفرید و پیدا کرد برای شما فِيهَا سُبُلًا در زمین
راهها که سلوک میکنید در ان لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ تا شاید که شما راه یابید بطریق بلادی که مقصد شماست یا مهتدی شوید بحکمت
صانع بواسطه نظر کردن وَالَّذِي نَزَّلَ و او ان خداوندی است که فرو فرستاد مِنَ السَّمَاءِ از آسمان یا از ابر مَاءً بِقَدَرٍ آبی
باندازه حاجت بر وفق مصلحت بلاد و عباد نه بر وجه افراط که سبب غرق باشد چون طوفان نوح و نه بر طریق تفریط که
مزارع را کافی نباشند فَأَنْشَرْنَا بِهِ پس زنده کردانیدیم بان آب بَلْدَةً مَيْتًا جایکاه مرده را یعنی زمین خشک شده را
باخراج کیاه زنده ساختیم كَذَلِكَ همچنانکه زمین مرده را زنده ساختیم بانبات نباتات همچنین تُخْرَجُونَ بیرون
آورده خواهید شد از قبور در وقت نشور پس از زنده شدن وَالَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ و دیکر خدای بحق کیست که از به
اصناف مخلوقات كُلَّهَا همه ان از حیوانات و نباتات و جمادات از واج در حیوانات که عبارت از ذکور و اناث است
و در نباتات و جمادات انواع متضاده چون شیرین و ترش و تلخ و شور و خشک و تر و کران و ثقیل آسمان و زمین و لیث
و دو زخ و شمس و قمر و غیر ان وَجَعَلَ لَكُمْ و پیدا کرد برای شما مِنَ الْفُلْكِ وَالْأَنْعَامِ از کشتیها و چاروا ها مَا تَرْكَبُونَ آنچه سوار
شوید در بر و بحر لِتَسْتَوُوا عَلَى ظُهُورِهِ تا راست شوید بر پشتهای ان مرکوب از کشتی و حیوان ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ
پس یاد کنید نعمت پروردکار خود را إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ چون راست نشیند بر ان یعنی وقتی که قرار کیرید بر پشت مرکبهای خود اعتراف
کنید بان نعمت و استعظام ان نموده بجمل ان مشغول شوید بعبادت وَتَقُولُوا و بکوئید سُبْحَانَ پاکی و منزه است از شائبه
وصمت مخلوقات الَّذِي سَخَّرَ لَنَا ان خدای که مسخر کردانید از برای ما و رام ساخت هَذَا این مرکوب را که کشتی است
یا حیوان تا در رکوب قطع بر و بحر کنیم وَمَا كُنَّا لَهُ و نبودیم ما این مرکوب را بقوت خود مُقْرِنِينَ طاقت دارنده کان بر ذمان
بر دارکردانیدن و ضبط نمودن ان و جون داب را خالی نیست از سر در امدن و سرکشی کردن و کشتی از شکستن و غرق شدن پس

در رفعان اسباب هلاکت است از این جهة تنبیه بندگان میفرماید که بعد از تحمید و تسبیح مستعد موت شده بگویند وَإِنَّا إِلَى رَبِّنَا
و هر یک که ما در عاقبت کار سوی پروردگار خود لَمُنْقَلِبُونَ هر آینه بازگردندگانیم بمرکب جنازه که آخرین مراکب دنیاست
و از حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب صلوات الله علیه مرویست که چون رسول صلی الله علیه و آله پای مبارک در رکاب نهادی
گفتی الحمد لله الذی علی کل نعمة سبحان الذی خلق الازواج کلها و جعل لکم من الفلک والانعام ما ترکبون تا قوله و انا الی ربنا
لمنقلبون پس سه تکبیر گفتی و بر بالای چهار پای راست بایستادی عیاشی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کند
که ذکر نعمت قرآن که در آن واقع شده است که بنده بگوید الحمد لله الذی هدینا للاسلام و علمنا القرآن و من علینا بمحمد ص
و بعد از آن آیه سبحان الذی سخر لنا تا آخر بخواند وَجَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ و با وجود این حال گردانیدند یعنی حکم کنند برای او سبحانه
از بندگان او جُزْءًا پاره از وی یعنی گویند که فرشتگان دختران اویند و چون که ولد جزئیست از والد از این جهة تسمیه ولد
نموده بجزء و از غایت جهالت کفار است که بعد از اقرار بخالقیت و غالبیت و عالمیت او از برای او اثبات ولد میکنند
و نمیدانند که ولادت از صفات اجسام است و او خالق همه جسمهاست پس چگونه نسبت اجسام باو توان داد إِنَّ الْإِنْسَانَ
بدرستیکه آدمی یعنی آن کسانی که از کفارند لَكَفُورٌ مُبِينٌ هر آینه بغایت ناسپاس است آشکارا چه نسبت ولد باو کفر است و کفر
اصل همه کفرانهاست أَمِ اتَّخَذَ آیا فرا گرفته است خدای خود مِمَّا يَخْلُقُ از آنچه می‌آفریند بَنَاتٍ دختران که در نهایت ضعف
و پستی اند وَأَصْفَاكُمْ و برگزید و خالص گردانید شما را بِالْبَنِينَ بخصوصیت پسران که اشرف و اکمل اند و کدام عاقل
اعتقاد کند که ولد خدا او نقص باشد از ولد بنده و بجهة انقصیت بنات است که انقص نسبیا اند نزد ایشان چنانچه میفرماید
وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ و چون خبر داده شود یکی از مشرکان که نسبت باو سبحانه میدهند چون قوم بنو ملیح بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَنِ بجنسی
که داده شده از برای خدای بخشاینده مَثَلًا شبه و مانندی یعنی بنات که ایشان او را الله را اتخاذ میکنند و حال آنکه چون
یکی از ایشان را گویند که تو را دختری متولد شد غمگین شود ظَلَّ وَجْهُهُ گردد روی او مُسْوَدًّا سیاه شده از غایت
اندوه و غم و محنت وَهُوَ كَظِيمٌ در حالتی که او پر است از خشم و اندوه یعنی غم و غصه در دل او موج زند و بجهة عدم قدرت
بر انتقام ازکان نسبت دختران باو تا این مرتبه غمگین میگردند پس چگونه و بچه وجه آنرا بخدا نسبت میکنند و چون عرب اهیت شجاعت
و فصاحت فخر ازنان و در غلبیت محبت و حصانت افتخار نموده اند و کسی که متصف باین صفت نبودی در زینت و تنعم
بسر بردی اجتناب کمال صفات دختران عروسیست که با زینت تمام در حجله نشسته نزد ایشان منکوسب و مخذول بودی از این

جهة





جهة حق تعالی از نسبت بنات باین صفات مذمومه منزه میکند و بجهة این توبیخ کفار میکند نسبت دادن الله اولاد و میفرماید که أَوَمَنْ
يُنَشَّأُ آیا میگردانند از برای خدای تعالی آنرا که نشو نما میدهد و بزرگ میشود و حفص بتشدید بر بنای الفعل میخواند بصیغه المجهول
که آیا داده اند کسی را که پرورده شده باشد فِي الْحِلْيَةِ در پیرایه یعنی زیب و زینت و زر و حریر و ناز و نعمت پرورش یافته باشد
وَهُوَ فِي الْخِصَامِ و او در وقت مخاصمه و مجادله داد سخن که ادای غَيْرُ مُبِينٍ که اظهار کننده حجت نباشد در وقت محاجه
تقریر حجت نتواند کرد بلکه بجهة نقصان عمل و عقل و ضعف رای تقریر حجت رخود کننده نداند پس آیا کسی که در این مرتبه باشد
حق تعالی او را الیق نسبت خود میکرد و در قتاده مرویست که کم زنی باشد که تکلم کند در اراده حجت نماید از برای خود مگر آنکه تکلم
بر او حجت باشد نه برای غیر او نزد ابن زید مراد بتانند که ایشان زر آراسته اند چون اعراب ساکن و گنگ نیست که نمی کنند الکن کنند چه
جای آنکه بحجت تکلم نمایند وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ و نام نهاده اند فرشتگان را که هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ که ایشان بندگان خدای
بخشاینده اند إِنَاثًا دختران یعنی بجهة فرط جهالت ملائکه را که در صوامع قدس اند بعبادت و طاعت او سبحانه مشغولند
دختران نام نهاده اند أَشَهِدُوا آیا حاضر بوده اند ایشان در آفرینش خدای را بیت تا ازین جهة ایشان خبر دهند چه علم بانوثت خَلْقَهُمْ
ایشان بدون این متصور نیست پس در تهدید ایشان میفرماید سَتُكْتَبُ زود باشد که نوشته شود شَهَادَتُهُمْ گواهی ایشان
در این باب وَيُسْأَلُونَ و پرسیده شود مر ایشان در روز حساب و بجهة شهادت کاذبه معاقب شوند بانواع عذاب آورده اند
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از بنو ملیح پرسید که شما چه میدانید که ملائکه زنانند گفتند از آبای خود شنیدیم و گواهی میدهیم که ایشان
هرگز دروغ نگفته اند حق تعالی این آیه فرستاد که عنقریب شهادت ایشان نوشته خواهد شد و عمل ایشان ثبت کنیم و ایشان را بجزای آن
رسانیم وَقَالُوا و گفتند بنو ملیح برسبیل مجادله نه از روی برهان و حجت لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ اگر خواستی خدای عالم مَا عَبَدْنَاهُمْ
نمی پرستیدیم ملائکه را مَا لَهُمْ بِذَلِكَ نیست ایشان را بآنچه میگویند مِنْ عِلْمٍ هیچ دانشی یعنی این سخن نه از روی دانش میگویند
بلکه نیست خواسته را حجت ساخته در تشنیع بر زبان آورند إِنْ هُمْ نیستند ایشان در این دعوی إِلَّا يَخْرُصُونَ مگر آنکه افترا
میکنند آیه دلیل است بر آنکه اهل شرک جبریاند و جبر دکر تو تنها نند و بعد از بیان عدم دلیل عقلی بر مدعای مذکور بیان
حجت نقلی میکند بر این وجه و میگوید أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا آیا داده ایم ایشان را کتابی مِنْ قَبْلِهِ پیش از قرآن که ناطق بوده باشد
بصحت مدعای ایشان فَهُمْ بِهِ پس ایشان بآن کتاب مُسْتَمْسِكُونَ چنگ در زدگان باشند بدان و احتجاج آورند کان
معلوم است که کتابی که مشتمل باشد بر این مدعا هیچ کس نیاورده پس ایشان بر مدعای خود نه دلیل عقلی دارند و نه حجت نقلی

بل بلکه در این دعا معترف بتقلید شده قالوا انا وجدنا گفتند هر آینه ما یافته‌ایم آباءنا علی امة پدران خود را
بر طریقت و مقصود و ملتی که اقتدا بآن نموده‌اند و درآن مدام و پیشوای خود ساخته‌ایم وانا علی آثارهم و هر آینه ما بر آثار ایشان
مهتدون راه یافتگانیم یعنی در این دعوی تابع پدران خودیم این آیه دال است بر آنکه بنو ملیح مشرک و مجره بوده‌اند و مقلد پس
بجهت تسلیهٔ خاطر عاطر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله درین باب میفرماید که وما ارسلنا و همچنین نفرستادیم ما من قبلک وکذلک
من قریة پیش از تو در دهی من نذیر هیچ بیم کننده که ایشان را از عقوبات الهی تخویف نموده و بتوحید بشارت نموده الا
قال مترفوها مگر گفتند متنعمان و توانگران آن ده که گرفت فرح نعمت ایشان را ببطر سرخ آورده بود و بجهت مشغول
شهوات و ملاهی از میثاق دین خود بیک کناره کشیده از تفکر و تامل در دلایل و حجج فارق البال شده یعنی بواسطهٔ این
در جواب پیغمبر خود گفتند که انا وجدنا آباءنا هر آینه ما یافته‌ایم پدران خود را علی امة بر دینی و کیشی وانا علی آثارهم و هر آینه
که در اعقاب ایشانیم مقتدون اقتدا کنندگانیم بر ایشان بی تخصیص و سیرتین مشهور است بر آنکه تنعم و حب بطالت ایشان
از نظر کردن در دلایل منحرف و در تقلید ساخته قل بگو ای محمد و حفص قال میخواند یعنی آن پیغمبر بعد از استماع این کلام از ایشان
گفت اولو جئتکم آیا متابعت پدران خود میکنید اگرچه آورده باشم شما را باهدی بدینی راست‌تر و بهدایت نزدیکتر
مما وجدتم علیه از آنچه یافته‌اند پدران شما آباءکم پدران خود را یعنی اگر بالفرض آنچه شما دعوی میکنید حق است و موصل اهتدی
من آنچه شما آورده‌ام احق و اصوب است بطریق هدایت و رشاد و متابعت آن اولی و واجب ایشان بجهت رسوخ تقلید
تقلید و فرط عناد و اقتناط پیغمبر خود از نظر کردن و تفکر نمودن ایشان قالوا گفتند در جواب پیغمبر انا بما ارسلتم به
هر آینه ما بآنچه فرستاده شده‌اید بر آن ای مدعیان نبوت کافرون ناگرویدگانیم فانتقمنا منهم پس انتقام کشیدیم
از این مقلدان بعذاب استیصال فانظر پس در نگر ای بیننده بدیده بصیرت کیف کان چگونه بود عاقبة المکذبین
سرانجام کار تکذیب کنندگان چه حق تعالی مذمت تقلید نموده مر اراده اتباع دلایل در عقب آن ذکر قصه ابراهیم ع نمود که
تابع حجت بوده موضع محجه و فرمود که واذ قال ابرهیم و یاد کن ای محمد که چون گفت ابراهیم خلیل بعد از خروج از غار
لابیه مر عم خویش را که بمنزله پدرش بود در تربیت و شفقت وقومه و مر گروه خود را که بعبادت بتان و ستارگان
مشغول بودند انني براء هر آینه من بیزارم مما تعبدون از آنچه پرستش میکنید الا الذی لیکن آن خدای که فطرني
بیافرید و پیدا کرد مرا فانه سیهدین پس هر آینه او زود باشد که راه راست نماید مرا بتوفیق دادن در نصب ادله وجعلها

وگردانید



وگردانید ابراهیم توحید را یعنی کلمه لا اله الا الله را یا کلمه اننی براء مما تعبدون الا الذی فطرني کلمة باقیة کلمه پاینده فی ۳۷
عقبه در عقب خود یعنی در میان فرزندان او و لهذا در میان اولاد او همیشه مجتبی بوده و پیوسته صاحب دعوتی در میان ایشان
مردم را بدین اسلام ترغیب مینمود لعلهم یرجعون تا شاید که همه اولاد او رجوع نمایند به پدر خود در توحید و خلاص و تبری
از شرک و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که مراد بکلمه باقیه که ابراهیم در میان اعقاب خود گذاشت امامتست
تا روز قیامت در میان او باقی خواهد بود و لهذا از رسول نقل است که مراد بعقب آن حضرت آل محمد اند صلوات الله علیهم
و بعد از ذکر قصه ابراهیم تعداد نعم خود میکند بر قریش و میگوید که من مکه و مشرک تعجیل بعقوبت ایشان نکردم بل متعت بلکه برخورداری
دادم هؤلاء وآباءهم این گروه را و پدران ایشان را بطول اعمار و طول شمار حتی جاءهم الحق تا زمانی که آمد
بدیشان سخن درست و راست که کلمه توحیدست و قرآن ورسول مبين و پیغمبری آشکارا بمعجزات ظاهره و بیان کننده
توحید بآیات بینه ولما جاءهم الحق و آن هنگام که آمد بدیشان سخن حق بجهت تنبیه ایشان از خواب غفلت و جهالت
اذعان نکردند و بوظایف شکرگزاری آن قیام ننمودند بلکه انکار و جحود در افزایده گردانیدند قالوا هذا گفتند این که
محمد آورده سحر جادوییست وانا به کافرون و هر آینه که ما بآن ناگرویدگانیم و باور نداریم که آن از نزد خدا
باشد پس استخفاف آن نمودند و با رسول آغاز مکابره و معانده نمودند و در کفر افزودند وقالوا لولا نزل و گفتند چرا فرستاده
نشد هذا القرآن این قرآن بر تقدیر آنکه از پیش خداست علی رجل من القریتین بر مردی که یکی از این دو دهست
یعنی مکه و طایف عظیم بزرگ قدر یعنی صاحب مال و منال و خدم و حشم مانند ولید بن مغیره و عتبة بن ربیع یا اخنس بن
شریق که از مکه اند یا عروة بن مسعود ثقفی یا حبیب بن عمرو ثقفی یا کنانة بن عبد یالیل که از طایف‌اند غرض کفار آن بوده
که چون منصبی جلیل القدر و عظیم المرتبه و با هیبت که نزد مردم می‌بود که از حیثیت جمع زخارف دنیویه و نفاذ حکم
و وفور خیل و حشم مر او را هر کس باشند و نمیدانستند که منصب رسالت شایسته شخصیست که متحلی بفضایل روحانی باشد و متجلی
بانوار کمال قدسی و متخلی از رذایل نفسانی نه صاحب حشمتی که جامع صفات سیئه باشد و متحلی از اخلاق سیئه از این جهت
حق تعالی انکار قول ایشان نموده فرمود که اهم یقسمون آیا ایشان بخش میکنند و قسمت مینمایند رحمت ربک رحمت پروردگار
ترا که نبوتست یعنی نه چنینست که مفاتیح رسالت در قبضه اقتدار ایشان باشند تا بهر که اراده نمایند فتح باب نبوت کنند نحن
قسمنا بینهم ما بخش کردیم در میان ایشان معیشتهم چیزی را که اسباب زندگانی ایشانست از ارزاق فی الحیوة

الدُّنْيَا در زندگانی دنیا و ایشان از تدبیر و تعیین آن عاجزند و هرگاه ایشان از قسمت ارزاق عاجز باشند با آنکه مخصوص
بمصالح دنیویه ایشانست پس چگونه در امر رسالت که اعلای مراتب انسانیه است تصرف نمایند و از نزد خویش قد متعلق سازند
و نیز جهت تأکید قول مذکور میفرماید که وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ و برداشتیم برخی از ایشان را یعنی ادنیا را فَوْقَ بَعْضٍ بر بالای برخی دیگر
دَرَجَاتٍ از روی مرتبه یا از سبب بسط ارزاق مشغوف و از جهت قبض آن ملهوف و یکی بحریت خورسند و دیگری
به بندگی در بند و شخصی به زور بازوی خود مغرور و دیگری به ضعف ناتوان ملول و نفور و این رفع و خفض و این قبض و بسط
لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا بجهت آنست که فرا گیرند برخی آدمیان برخی دیگر را سُخْرِيًّا مسخر سازنده و رام کننده در عمل تا یکدیگر را
کار فرمایند باین وجه که یکی بمال معاونت کند و دیگری باعمال مساعده دیگری نماید و بسبب این معاملات ایشان ساخته شود و معاش
ایشان بر ورخته گردد و موجب ائتلاف و استیناس همه ایشان شود و سبب انتظام قوم عالم گردد و نسبت به ائتلاف بعضی از
رفع و خفض و قبض و بسط بندگان متقاضی خلل است در عالم و وقوع مهالک و مفاسد در میان بنی آدم و هرگاه بسبب تفویض
تدبیر معیشت دنیه بندگان بعواقب امور ایشان لهلاک و فساد و افساد کشند پس چگونه امر نبوت که رحمت کبری است و رافت
عظمی است و واسطه حیازه محفوظ عقابست در قبضه تصرف ایشان توانند بود وَرَحْمَةُ رَبِّكَ و بخشش پروردگار تو یعنی
نبوت و درجه تابع آنست از فوز و نجات و وصول بر درجات خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ بهترست از آنچه جمع میکنند کافران
از حطام این جهان و از اسباب بزرگ خود دیده اند پس اخبار میفرماید از احوال این جهان و قلت مقدار آن در نزد حق سبحانه میفرماید
وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ و اگر نه کراهت و نخواستن آن بودی که گشتندی آدمیان أُمَّةً وَاحِدَةً یک گروه مجتمع در اختیار
کفر از ایمان و اختیار حب دنیا و حرص آن بر آن جهان لَجَعَلْنَا هر آینه میکردیم و میدادیم لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَٰنِ برای کسی که کافر گردد
بخدای بخشاینده لِبُيُوتِهِمْ مر خانهای ایشان را و این بدل اشتمال است از لمن یکفر یعنی هر آینه میکردیم مر خانهای کافران را
سُقُفًا مِنْ فِضَّةٍ سقفها از نقره وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا و نردبانها از نقره که بر بالای آن خانها يَظْهَرُونَ بر آیند که خود را
ظاهر سازند وَلِبُيُوتِهِمْ و مر خانهای ایشان را أَبْوَابًا وَسُرُرًا عَلَيْهَا درها و تختها که بر آن يَتَّكِئُونَ تکیه کنند همه از نقره
یعنی چون دنیا بنزد ما قدری و قیمتی ندارد پس اگر نه کراهت آن بودی که مردم در طلب دنیا جمع شدندی و طبایع ایشان بمحبت
آن مشغول شدندی و از عبادت و زهد بر داری باز ایستادندی و میل بکفر نمودندی سپاسی کردندی سقف خانها و نردبانها و
درهای خانها و تختهای کافران را همه از نقره کردی وَزُخْرُفًا و طلا ختمی یعنی اصل آن از نقره سفید و زخرف و آرایش آن



از زر سرخ و در بعض روایت حدیث مشهور که اگر دنیا مقدار بر پشه قدری میداشت هرگز یک شربت آب بکافر ندادی آیه دال
بر لطف الهی بر بندگان که او سبحانه متصدی امری نمیشود که موجب مفسدت باشد و مودی بکفر پس بطریق اولی اگر دو فاعل
کفر و فسق نباشند بعد از آن در تحقیر حطام دنیا و توفیر نعم عقبی میفرماید که وَإِنْ كُلُّ ذَٰلِكَ و نیست همه آنچه مذکور شد لَمَّا
مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مگر برخورداری زندگانی این سرای که در صدد زوال و فنا است وَالْآخِرَةُ و نعمت آخرت یعنی لذت
جاودانی عِنْدَ رَبِّكَ که نزد پروردگار تست لِلْمُتَّقِينَ مر پرهیزگاران راست که از الوان شرک و معاصی احتراز
نموده اند یا از مستلذات دنیا روی برتافته و بالکلیه متوجه عقبی شده و بعد از ذکر وعده متقیان در وعده کافران
میفرماید وَمَنْ يَعْشُ و هر که خود را کوری دارد عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَٰنِ از یاد کردن خدای که متصف بصفت رحمت است
با آنکه عارف باشد بحقیقت آن یعنی هر که چشم بپوشد و اعراض نماید از نظر کردن در برهان نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا تقدیر
کنیم از برای او دیوی را یعنی دیر بجهت آن تعامی و تجاهل بحال خود باز گذاریم و نظر التفات از وی باز گیریم پس تا زد این حال
شیطان بر او استیلا یابد فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ پس آن شیطان مر او را مصاحب و همنشین باشد و بوسوسه با غوا و اضلال
و وسوسه او مشغول کرده یکی از زهاد حکایت کند که یکی از مومنان جن دوست داشتم وقتی در مسجد نشسته بودم آن جنی با من گفت
که این مردم را چگونه می بینی گفتم بعضی را بخواب و بعضی را در خواب گفت آنچه در سرهای ایشانست می بینی گفتم نه چشمهای مرا
مرد مالید دیدم که بر سر هر یکی مرغی نشسته بعضی را بالهای خود بر چشم فرو گذاشته و بعضی را گاهی بالها فرو میگذارد و گاهی بر میدارد
گفتم این چیست گفت اینها شیاطین اند که بر سرهای ایشان نشسته اند و بر هر یکی بقدر غفلت وی بر او استیلا یافته اند پس این آیه
تلاوت کرد و من یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا فهو له قرین و چون عاشی و شیطان در این کلام اسم جنس اند از این جهت ضمیر
جمع بدان راجع داشته میفرماید وَإِنَّهُمْ و بدرستی که این دیوان لَيَصُدُّونَهُمْ هر آینه باز میدارند اهل عشا و کوری را عَنِ السَّبِيلِ از
راه خدای بحق وَيَحْسَبُونَ و می پندارند این عاشیان أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ که ایشان راه یافتگانند یا گمان برند کور دلان
از اهل هدایت اند بجهت اینکه مانند همه تابع زین خود باشند حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا تا وقتی که بیایند با ما این عاشی و شیطان
او بموقف جزا و حاکم عرصه محشر است و حفص جا با مفرد خوانده بصیغه وحدت یعنی بیاید آن عاشی و آن کسی که در جزاست عاشی در دین او را
در یک زنجیر کشیده به محشر آورند و بدوزخ افکنند مومی توارت اول است و از قتاده مرویست که شیطان که در دنیا قرین او باشد
در آخرت بر ملازم او بوده باشد تا که او را در دوزخ برد و چنانکه بنده مومن که فرشته موکل او بوده باشد و از و مفارقت نکند

تا که او را البته رساند و نزد بعضی مراد باین شیاطین انس اند که رؤسای کفار اند و مضل ایشان و بر این تقدیر چون عاشی و قرین
او هر دو در محشر حاضر شوند قالوا گوید عاشی با قرین خود یا لیت بینی و بینک ای کاشکی بودی میان من و میان تو بعد
المشرقین مسافت دوری میان مشرق و مغرب یعنی کاشکی بود مسافت میان من و تو مانند مسافتی که بودی که میان
مشرق و مغرب است تا هرگز ترا ندیدمی و تو مقرن من نمی شدی فبئس القرین و بد هم نشینی تو در اثنای این تمنا و غصه
سوزان خدا بعاصیان خطاب کند که ولن ینفعکم الیوم و سود نه بخشد شما را امروز این تمنا اذ ظلمتم چونکه واضح شد
که ستم کردید بر نفسهای خود و عدم نفع تمنای شما انکم بسبب آنست که شما هستید فی العذاب مشترکون در عذاب دوزخ
انباز ان بجهت آنکه در سبب عذاب شریک یکدیگر بودید و یا نفع نه دهد شما را این که در عذاب شریک گردید یعنی اشتراک شما در عذاب سبب
تخفیف عذاب از هیچ یک از شما نشود بلکه با وجود اشتراک هر یک از شما فوق طاقت خود بعذاب مبتلا شوید بخلاف آنکه در
دنیا با اشتراک یکدیگر در امور صعبه منتفع میشدید افانت تسمع الصم آیا تو ای محمد می شنوانی کران را او تهدی العمی
و یا راه می نمایی کوران را و من کان و آن را که باشد فی ضلال مبین در گمراهی روشن و هویدا یعنی نمیتوانی که شنوانی سخن
حق را یا بنمایی طریق هدایت را بانان که گوش هوش ایشان از شنیدن سخن حق گران است و دیده دل ایشان از ادراک راه
حق تیره و بی نور و قادر نیستی بر هدایت جماعتی که ضلالت و غوایت ایشان در کمال ظهور باشد بر وجهی که بر هیچ عاقل پوشیده
و پنهان نباشد خلاصه معنی آنست که چون قدرت نداری بر آنکه بطریق اجبار ایشان را بدین اسلام در آری پس در ابلاغ
اختصار نما و رنج و تعب بسیار بخاطر خود راه مده که ایشان مستوجب عقوبت و هلاکت اند فاما نذهبن بک و اگر ببریم ترا با
جوار رحمت خود پیش از آن که انتقام از ایشان کشی فانا منهم پس بدرستی که ما از ایشان منتقمون انتقام کشنده ایم
بعذاب و نکال در دنیا و عقبی او نرینک الذی یا اگر خواهیم که بنماییم بتو آنچه وعدناهم وعده داده ایم ایشان را از عذاب
و عقاب در زمان تو مثل قحط و روز بدر فانا علیهم پس بدرستی که در عذاب کردن ایشان در حیوة تو مقتدرون توانایم
پس لابد حال ایشان معذب خواهند شد و بچنگال نکال عذاب گرفتار خواهند شد یا در حیوة تو یا بعد از وفات تو مروی است که چون
آنحضرت را اخبار کردند از آنچه بعد از و واقع شود از فتن عظیمه اثر افزوده ملال بر جبین مبارک او ظاهر گشت و تا در حیوة بود
اثر ضحک و طلاقة وجه از و مشاهده نشد و صاحب طبرسی آورده که جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده که من در حجة
الوداع حاضر بودم حضرت رسول صلی الله علیه و آله خطاب باصحاب خود کرد و گفت باید که من شما را بعد از خود کافر نیابم یعنی باید که




پس از من برگردید و گردن یکدیگر را بشمشیر بزنید پس سوگند میخورم بخدا اگر بضرب رقاب یکدیگر مشغول شوید بیابید مرا در آنجا
که با شما محاربه کنم پس در پس خود نگاه کرد امیرالمومنین علی ابن ابی طالب را صلوات الله علیه دید گفت یا علی یا علی یا علی و در روایتی
صد بار این نام بزرگوار را مکرر فرمود جابر گفت فی الحال دیدم اثر وحی بر و ظاهر گشت و خدای تعالی بر اثر آن این آیه فرستاد فاما
نذهبن بک فانا منهم منتقمون بعلی ابن ابی طالب و آنچه در تفسیر اهل البیت مذکور است که فانا منهم منتقمون بعلی ابن ابی طالب مؤید
این قول است و چون کفار از این تنبیه متنبه نشدند و عناد بیشتر کردند حق تعالی رسول خود را فرمود که چون ایشان با تو در این مقام عند
فاستمسک پس چنگ در زن بالذی اوحی الیک بآنچیزی که وحی کرده شده است بسوی تو از آیات و احکام و اوامر و نواهی
و ملازم آن باش انک علی صراط مستقیم بدرستی که تو در راه راستی که اصلا کجی در آن راه نبود وانه و بتحقیق که آن
وحی یعنی قرآن لذکر لک هر آینه شرفی و عزتیست مر ترا ولقومک و مر گروه ترا از آنکه بشنوند باین برکت وسوف
تسئلون در زود باشد که پرسیده شوید ای بندگان از قیام نمودن بحق آن و تعظیم کردن احکام آن و شکرگذاری آن مقبول بدین
واسئل من ارسلنا و بپرس ای محمد از امم کسانی که فرستاده بودیم من قبلک من رسلنا پیش از تو از فرستادگان
یعنی از مومنان اهل کتاب که علمای دین ایشان بوده اند استفسار نمای یا از جمیع امم ایشان از یهود و نصاری سوال کن اجعلنا
آیا گردانیده ایم یعنی فرموده ایم در کتب منزله ایشان من دون الرحمن بجز خدای آمرزنده مهربان آلهة یعبدون
خدایان پرستیده شوند از او تا آن دیگران یعنی از ایشان بپرس که هیچ امر کرده ام بعبادت ایشان و در هیچ ملتی از ملل ایشان پرستش
بدون خدای معهود بوده مراد از این استشهاد است باجماع انبیا بر توحید زهری و سعید و ابن زید گفته اند که چون در شب معراج
حضرت رسول را بآسمان بردند جمیع رسل جمع شدند و در پس آنحضرت نماز گذاردند حق تعالی این آیه فرستاد و گفت بپرس از این رسولان
که پیش از تو فرستاده بودم که من هیچ کس را امر کرده ام بعبادت خدایانی که غیر من باشند و حضرت چون از ایشان اعلم بود سوال نکرد
چنانکه در بعضی آثار آمده که جبرئیل از میکائیل پرسید که چرا از انبیا این سوال نکرد میکائیل فرمود که یقین او از ان کاملتر بود و ایمان او
از آن محکمتر است که این سوال کند پس درین صورت این امر بسبیل اباحت باشد نه وجوب و سنت و محمد بن اسحق روایت کند
از ابو اسحق بن محمد ثعلبی که امام اصحاب حدیث است و از رؤسای اهل سنت که عبدالله عباس و ابن مسعود از حضرت رسول ص
روایت کرده اند که چون شب معراج مرا بآسمان بردند و انبیا جمع گردیدند و من با ایشان نشستم فرشته آمد که حضرت حق میفرماید که
از این پیغمبران بپرس که بچه چیز پیش از تو فرستاده اند رسول خطاب بایشان کرد که شما بچه چیز مبعوث شدید گفتند علی ولایتک

و ولایة علی ابن ابی طالب یعنی اقرار بدوستی تو و دوستی علی ابن ابی طالب فرستادهاند چه شما مولای اهل توحیدید و مقتدای
همه ایشان و چون اهل کتاب منتسب بموسی و عیسی بودند ازین جهة بعد از سؤال احوال رسل قصه ایشان را متصل ساخت بآن
و فرمود که وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ و بتحقیق که فرستادیم ما موسی را بِآيَاتِنَا بمعجزات خود که علامات روشن بود در صحت
نبوت او إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ بسوی فرعون و اشراف قوم او فَقَالَ إِنِّي رَسُولُ پس گفت موسی بدرستی که من فرستادهام
رَبِّ الْعَالَمِينَ از پروردگار عالمیان فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِآيَاتِنَا پس آن هنگام که آورد بدیشان نشانهای ما را چون عصا
و ید بیضا و طوفان و جراد و قمل و ضفادع و دم ناگاه إِذَا هُمْ مِنْهَا در آن وقت ایشان از آن يَضْحَكُونَ می
خندیدند یعنی در اول که آن را دیدند بی آنکه در آن تامل کنند بآن استهزا کردند و بآن مشغول شدند وَمَا نُرِيهِمْ و ننمودیم ایشان را
بر سبیل تعاقب مِنْ آيَةٍ هیچ نشانه که دلالت بر نبوت موسی کند از جراد و قمل و طوفان و امثال آن إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مگر آن بزرگتر
بود مِنْ أُخْتِهَا از مانند آن که پیش از آن بوده بود یعنی اگر مختص بود بنوعی از اعجاز که آن باعتبار منفصل بود بر اخت خود
که پیش از آن واقع شده بود و آیات تسعه موصوف بود بفضل و کبر بر وجهی که ترتیب یکدیگر بودند در فضل که مردمان در فضل
هر یک از آن اختلاف کردهاند یعنی تفضیل آیه طوفان بر جراد میکردند و بعضی بعکس و برخی ضفادع را اکبر از غیر آن میدانستند و بعضی
آیتی دیگر را باقی بر آن قیاس وَأَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ و فرا گرفتیم ایشان را بعذاب قحط و جراد و ضفادع و غیر آن لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ
تا شاید که ایشان بازگردند یعنی اراده آن که رجوع کنند از ملت باطله که موصل است بعذاب ابدیه و چون دانستند که این معجزات عین
عذاب ایشان است در مقام استغاثه درآمدند وَقَالُوا و گفتند بموسی يَا أَيُّهَ السَّاحِرُ ای مرد جادو که رسیدی بکمال العلم والسحر
و ذکر او بصیغه ساحر بجهت تعظیم بود چه علم سحر پیش ایشان علمی بزرگ و صفتی پسندیده بود یعنی ای مقدم بر علم سحر و غالب
بر تمام ساحران یا آنکه چون موسی را همیشه باین نام میخواندند در این وقت نیز بطریق عادت قدیم گفتند ادْعُ لَنَا رَبَّكَ
بخوان برای ما پروردگار خود را بِمَا عَهِدَ بآنچه عهد کرده است یعنی بعهدی که او راست عِنْدَكَ نزدیک تو و آن استجابت دعا است
بکمال ایمان و طاعت یا منصب نبوت چه این مستلزم اجابت دعاست یا ضامن شدن او در رفع عذاب از هر که مهتدی شود
پس در کشف عذاب از ما دعا کن و رو را بخوان إِنَّنَا لَمُهْتَدُونَ بدرستی که ما راه یافتهگانیم یعنی اگر عذاب از ما رفع شود ما ایمان
آوریم فَلَمَّا كَشَفْنَا پس آن هنگام که برداشتیم و بردیم عَنْهُمُ الْعَذَابَ از ایشان عذاب را بدعای موسی إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ
همان زمان ایشان عهد میشکستند و از آنچه گفته بودند برگشتند و بآن نایستادند چون فرعون اجابت دعای موسی و کشف برق و استیلای

اورا



او را و زیر و دست ما به نمود ترسید که مردم از وی برگردند و بموسی بگروند و مملکت و سلطنت از وی برگردد و استقلال او از
روی زمین برطرف گردد پس دام تلبیس گسترده دانه خداع در او تعبیه نمود باین وجه که همه قبطیان را در یک جا جمع کرد و بر بلندی
برآمد و عرض حشمت و بسط مملکت خود و اظهار حقارت موسی کرد بجهت آنکه مبادا به وَنَادَىٰ فِرْعَوْنُ و ندا کرد فرعون بنفس خود
فِي قَوْمِهِ در میان قوم خود قَالَ يَا قَوْمِ گفت ای بنی اسرائیل ای گروه من أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ آیا نیست مرا پادشاهی
شهر اسکندریه تا سرحد شام و روم و چون آب نیل بسه صد و شصت جوی منقسم میشد و چهار جوی بزرگ از آن که نهر الملک
و نهر طولون و نهر دمیاط و تنفیس میکشیدند در میان باغ او از زیر قصرها میرفت بعد از فخر کردن به پادشاهی خود افتخار نمود
باین جویها و گفت وَهَٰذِهِ الْأَنْهَارُ و آیا نیست این جویهای آب نیل تَجْرِي مِنْ تَحْتِي درین حال که میرود در زیر قصرهای من
یا بنیان این جویها در تحت تصرف منسد و بفرمان من أَفَلَا تُبْصِرُونَ آیا نمیبینید عظمت و حشمت مرا و ضعف و ذلت موسی را
پس بحقیقت که من بهترم از او ارفع باشد أَمْ أَنَا خَيْرٌ ملکه بل العزم مِنْ هَٰذَا الَّذِي از این کس که در ملک من است
هُوَ مَهِينٌ او خوار و بیمقدار است وَلَا يَكَادُ يُبِينُ و نزدیک نیست که روشن سازد سخن را یعنی بجهت بستگی زبان
او سخن را بر وجهی ادا نمی تواند کرد که مفهوم شود و مراد است که موسی را عقده و عبد از ان فوت طلاقت لسان و فصاحت
بیان که مستلزم کمال رجال است نیز ندارد پس چگونه از ارادت آن باشد که باین را بر دعوی نبوت کند از بعضی منقولست که حق تعالی
در حینی که موسی را پیش فرعون فرستاد عقده از زبان او برداشته بود چنانکه سؤال و احلل عقدة من لسانی و جواب قد اوتیت سؤلک
یا موسی بحضرت بران پس مراد فرعون ازین قول اختیار بود از لکنتی که پیش ازین داشت و گویند قوم فرعون موسی را پیش از
رسالت بر این وجه دیده بودند و دانسته و از رفع عقده خبر نداشتند و فرعون از این معنی با خبر بود و ازین جهة ذکر عقده را
سبب تنفیر ایشان کرده بود و از روی اهانت و اظهار این معنی نموده چنانکه گفته که بعد از رفع لکنت اندک ثقلی از آن
باقی مانده بود و ازین جهت فرعون او را باین سرزنش نمود و رسم آن زمان چنان بود که هر که را پیشوای خود میکردند دستوانه طلا
در دست او میکردند و طوق زر در گردن او قلاده میساختند از آن سبب بعد از اظهار شوکت و حشمت خود وصف موسی بمذلت
و حقارت و قلت انتصار با قوم خود گفت که اگر موسی راست میگوید که از نزد خدای تعالی برسالت در میان ما نامزد شده فَلَوْلَا
أُلْقِيَ عَلَيْهِ پس چرا افکنده نشد بر او أَسْوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ دستوانهای زر و سیم یعنی چرا خدای تعالی او را دستوانهای
زرین نداد أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ یا چرا نیامدند با او فرشتگان مُقْتَرِنِينَ در حالتی که پیوستگان باشند با او برای

اعانت او چه هر پادشاهی که ایلچی بجائی میفرستد جمعی را از خواص خدم خود بخدمت او نام زد میکند تا ممد و معاون او باشند
پس چگونه جایز بود که خدای تعالی مردی درویش را بی یار و مددکار برسالت فرستد فَاسْتَخَفَّ یعنی سبک عقل یافت فرعون
باین مقدمات واهیه و تسویلات رکیکه و تخیلات فاسده قَوْمَهُ گروه خود را در طاعت خود تا طلب حقیقت و لمیّه که دارد از ایشان
در مطاوعت کردن و منقاد شدن باو فَأَطَاعُوهُ پس فرمان بردند او را و از متابعت موسی بالکلیه روی برتافتند إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی
که ایشان یعنی قبطیان بودند قَوْمًا فَاسِقِينَ گروهی بیرون رفتگان از دایره عبودیت خدای و فرمان برداری او و ملکه خارج
از طریق عقل که بسبب آن قول فرعون را بر موسی ترجیح نموده بتبعیت او اختیار کردند فَلَمَّا آسَفُونَا پس آن هنگام که
بسیار غضبناک و خشمناک ساختند ما را بافراط بودن در عناد و عصیان و اسراف کردن در مکابره و طغیان انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ کینه کشیدیم
از ایشان از برای اولیای خود و مراد بغضب و رضای خدای اراده عذاب مجرمان است و اثابه مطیعان فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ پس غرق
ساختیم همه ایشان را در دریا فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَفًا پس گردانیدیم ایشان را در رفته کار آنانکه بعد از ایشان بوجود آیند یعنی ایشان را
پیشوای مشرکان آینده گردانیدیم تا اقتدا بایشان کنند و در استحقاق مثل عقاب ایشان شوند و گفته اند که ایشان را پیشوای منحرکان
دیدیم که دیدیم بشر و دوزخیان ساختیم وَمَثَلًا لِلْآخِرِينَ و گردانیدیم ایشان را مثل سایر و جاری برای پسینیان تا ازو باز گویند
و از قصه عجیبه ایشان عبرت گیرند و پند پذیر شوند و از آن جمله نظر کنند در آن که هر که بجیزی افتخار نماید و دل بندد سبب هلاکت او
همان چیز باشد چه فرعون بآب نیل فخر کرد و بهمان آب غرق شد وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ و چون زده شد پسر مریم مَثَلًا
مثلی یعنی ابن زبعری چون عیسی را مثل زد و محاوره کرد با تو به پرستش ترسایان او را إِذَا قَوْمُكَ آنگاه قوم تو یعنی کفار قریش
مِنْهُ يَصِدُّونَ از آن مثل او از بلند بر داشتند و آغاز فرح و خوشحالی کردند وَقَالُوا أَآلِهَتُنَا خَيْرٌ و گفتند آیا خدایان ما بهترند
أَمْ هُوَ یا عیسی هرگاه او حطب جهنم باشد آلهه ما کو نیز باشند مَا ضَرَبُوهُ لَكَ نزدند این مثل را برای تو إِلَّا جَدَلًا مگر
برای خصومت کردن و ستیزه نمودن نه برای تمیز حق از باطل بَلْ هُمْ بلکه ایشان در جمیع احوال قَوْمٌ خَصِمُونَ گروهی اند
شدید الخصومت و حریص بر لجاجت چه مراد حق تعالی از ما تعبدون و مقصود حضرت رسالت از آنکه شما و خدایان شما حطب دوزخید
بتان است نه غیر آن و محال است که مقصود خدا و رسول انبیا و ملائکه باشند و ابن زبعری بجهت خداع و خبث باطن جدال
و مکابره چون کلام خدا و رسول را دید که لفظ محتمل عموم است بآنکه عام بود که مراد بآن اصنام است نه غیر آن صرف معنی آن نمود
به شمول و عموم و آن را حمل کرد بر معبودی که سوای او سجاده است و حضرت چون دانست که مباحثه او عین عناد و محض مجادله است

در جواب ان



در جواب آن ساکت شدند و هیچ در مقابل آن نگفت با آنکه حق تعالی در جواب آن فرمود اِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَى و با
این آیه اعلام نمود که آیه مخصوص است باصنام و دیگر آنکه ظاهر قول و ما تعبدون از برای غیر ذوی العقول است پس شامل عقلا
نباشند و قولی دیگر در سبب نزول آیه آنست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله با صنادید قریش گفت که هیچ خیر نیست کسانی را
بدون خدای میپرستید جمعی گفتند که عیسی معبود ترسایانست و تو دعوی میکنی که او بنده صالح است پس در وی هیچ خیر نباشد قریش
از این سخن فریاد بر آوردند و آواز برکشیدند و گمان بردند که حضرت از این سخن الزام یافت پس آیه نازل شد و در تفسیر اهل
البیت علیهم السلام از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام نقل کرده اند که آنحضرت فرمود که روزی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتم
و او در میان جمعی از صنادید قریش نشسته بود و چون مرا دید زمانی در من نگاه کرد و گفت ای علی مثل تو در این امت مثل عیسی است
که قومی وی را دوست داشتند و در دوستی او غلو کردند و اعتقاد کردند بالوهیت او هلاک گشتند و گروهی وی را دشمن داشتند
و در دشمنی او افراط کردند هلاک گشتند و قومی در طریق اعتقاد سلوک نموده نجات یافتند و حال تو ای علی در این امت
چنین است زیرا که گروهی بالوهیت تو اذعان کنند و فرقه دیگر از این امت ترا دشمن دارند و جمعی در حق تو محبان
بیهوده و کلمات ناپسندیده گویند پس هلاک طایفه اولی در جانب افراط باشد و هلاک فرقه ثانیه در طرف تفریط
چون قریش این سخن شنیدند بر آشفتند و آن حضرت بخندیدند و گفتند محمد پسر عم خود را تشبیه میکند بانبیا و رسل این آیه نازل شد
که چون عیسی مثل زده شد یعنی چنانکه علی را مماثل عیسی کرد قوم تو از ضعیف العقل شدند از غایت حسد کلام ترا
غیر صحیح پنداشتند و خدای تعالی عالم است به استهزای ایشان و عدم تصدیق ایشان مقالت تو پس گفتند که هرگاه مماثل
عیسی باشد خدایان ما از عیسی بهتر خواهد بود و بیان نکردند این کلام را مگر بجهت جدال و عناد و نیز از ائمه هدی صلوات الله علیهم
منقولست که چون رسول صلی الله علیه و آله در جنگ سلاسل در حق حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که بخدای که اگر نه
آن بودی که می ترسم در آن جماعتی که از امت من اند در حق تو آن گویند که ترسایان در حق عیسی بن مریم گفتند من در حق تو آن
سخن گفتمی که هیچ گروه نگذشتی الا که خاک قدم ترا بر گرفتندی و بآن طلب شفا کردندی منافقان چون این کلام را از حضرت
امام شنیدند گفتند راضی نیست بابن عمه مثلا الا بالمسیح راضی نیست که پسر عم خود را مثل نزند الا بعیسی مریم حق تعالی این آیه نازل ساخت
بعد از آن در بیان حال و صفت کمال عیسی فرمود که إِنْ هُوَ نیست عیسی إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ مگر بنده که منت نهادیم
بر او بمنصب رسالت و بآفریدن او بدون پدر وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا و گردانیدیم او را داستان عجیب و غریب او را که مثل سایر است لِبَنِي

اسرائیل مر فرزندان یعقوب را یعنی ولادت او بدون پدر قصه عجیب است که در غرابت مثل است جاری شده در میان بنی اسرائیل
بر حجیت تشبیه بر کمال قدرت خود میفرماید وَلَوْ نَشَاءُ و اگر خواهیم یعنی اگر حکمت و مصلحت اقتضا کند لَجَعَلْنَا هر آینه
گردانیدیم مِنْكُمْ مَلَائِكَةً از شما فرشتگان یعنی شما را هلاک سازیم و بدل شما فرشتگان پیدا آوریم فِي الْأَرْضِ يَخْلُفُونَ در زمین
که از پی در آیند شما را یعنی عیسی اگرچه غریب و عجیب است لیکن خدای تعالی قادر است بر چیزی که عجب از آن باشد از اهلاک شما
یا از تولید ایشان از شما همچو تولید عیسی از انثی بدون پدری تا شما بسبب این احوال عارف شوید بقدرت او را و بدانید
که ملائکه همچو شما متصف اند بصفت امکان و بوسیله این عالم شوید بر آن که ذات قدیم او سبحانه متعالیست از انتساب
ملائکه باو وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسَّاعَةِ و به تحقیق که عیسی هر آینه از چیزی است که بآن دانسته شود نزدیک منارهٔ بیضا بر بالای
کوهی که از افیق خوانند دو جامه مصری پوشیده باشد و موی سر او در نهایت و طراوت بود و هر دو کف دست خود در
بالای بالهای دو فرشته نهاده و هر دو رخسارهٔ مبارکش عرق عرق شده بمرتبه که چون سر در پیش افکند قطرات از روی وی
ریزان گردد و چون سر بالا کند قطرها مثل مرواریدها بر روی وی روان شود و نفس او بهر کافر که رسد بمیرد و هر جا که چشم وی
بر آن افتد نفس وی بر آن رسد پس در طلب دجال روان گردد و در باب لد که موضعی است در ولایت شام باو در رسد و در دست
او حربه باشد این را بزند و او را بکشد پس صاحب الامر خروج کند و عیسی همه خنازیر را بقتل رساند و صلیب و اصنام نابود
و کنایس را خراب کند و همه کفار را بقتل رساند مگر جماعتی که ایمان آورند پس به بیت المقدس در آید و صاحب الامر صلوات الله علیه
در نماز صبح در رو دیت در نماز عصر بجهت اشاره باو کند که پیشتر آی و امامت نمای او دست صاحب الامر را بگیرد و گوید تو والی تری
ازین که باب الطراز ان و در صحیح مسلم از ابو جریح روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که عیسی نزول کند از آسمان پس امیر شما که
صاحب الامر است باو گوید که بیا و از برای ما در نماز امامت کن و او از قبول این امتناع نماید و گوید بعضی شما بر بعضی امیر اید یعنی
منصب امامت و امارت مخصوص شماست و حق تعالی این را بسبب تعظیم این امت مرحومه کرده است پس تو امامت کن و من اقتدا بتو کنم
و نیز از آنحضرت منقولست که چگونه باشید شما در آن روزی که پسر مریم در میان شما نزول کند و امام شما از شما باشد که امت میشنید
یعنی از اولاد و اطهار من امامت شما کند یعنی القصه در نماز اقتدا بآنحضرت کند و بعد از آن از آنجا بیرون آیند و یاجوج و ماجوج
خروج کنند و عیسی مؤمنان را بکوه طور برد و تحصن کرد و غرض از قول معلوم شد که ظهور عیسی از قرب قیامت است فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا
پس جدال منمایید بآنکه وقت آن یعنی قیامت وَاتَّبِعُونِ و پیروی کنید مرا یعنی تابع رسول من شوید هَذَا اینکه من امر شما را







بان دعوت میکنم صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ راه راستی است که سالک در آن بجاهای اگر راه نگردد و گویند ضمیر بها راجع بقرآن است و معنی آنست که قرآن
آن چیزی است که از آن علامت قیامت دانسته شود زیرا که حق تعالی در او بیان آن کرده و در علامات بندگان بوده و بعد از آن بندگان به تبعیت
طریق مستقیم بخدای ابا آن کرده و از اطاعت شیطان دوری نموده که وَلَا يَصُدَّنَّكُمُ الشَّيْطَانُ و البته باید که باز ندارد شما را شیطان از
سلوک راه راست بوسوسه و اغوا یعنی باید که متابعت او نکنید و قدم از راه مخالفت او بیرون ننهید إِنَّهُ لَكُمْ بدرستی که شیطان
مر شما را عَدُوٌّ مُبِينٌ دشمن آشکاراست و هویدا است بجهت توسط عداوت او است که پدر شما را از نزهتگاه جنان بیرون کرد
و فرزندان پدر محنت و بلیت این جهان تا بحد استیلا کرد پس بهیچ وجه تابع وسواس او نشوید تا شما را با آتش بر آن گرفتار نکند بعد
از آن احوال عیسی را در حین بعثت خبر بدهد وَلَمَّا جَاءَ عِيسَىٰ و آن هنگام که آمد عیسی بِالْبَيِّنَاتِ بحجج و معجزات و در حجه
و آیات انجیل و احکام او امر و نواهی حضرت ملک جلیل قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ گفت بتحقیق که آمده ام شما را بِالْحِكْمَةِ بشریعتی مشتمل
بحکمت و مصلحت وَلِأُبَيِّنَ لَكُمْ و برای آنکه بیان کنم و هویدا سازم برای شما بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ بعضی از آنچه اختلاف
میکنید در آن یعنی آن اختلاف را که متعلق باشد بامور دینی که مناط تکلیف است نه اختلافی که متعلق به دنیا داشته باشد و خارج
از دایره تکلیف باشد یا بیان میکنم احکامی را که شما در آن اختلاف میکنید نه همه احکام شرایع چه بعضی از احکام مختلفه که در توریه مصرح است
و در صلاح احتیاج به تبیین ندارد و وجه اول اصح است القصه عیسی گفت چون من برای شما تبیین احکام دینیه میکنم فَاتَّقُوا اللَّهَ
پس بترسید از عذاب خدای با اجتناب بودن از معصیت وَأَطِيعُونِ و فرمان برید مرا در آنچه شما را رسانم از جانب حضرت عزت
إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی او بوده و احکام شریعت را انشا کرده هُوَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ او است پروردگار من و او پروردگار شما فَا
اعْبُدُوهُ پس پرستش کنید او را بیگانگی و یکتائی هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ هست راه راست که اصلا کجی و انحراف و اعوجاج
نپذیرد و بوصول بجنت باشد فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ پس اختلاف کردند جمعی که فرق متعدده شدند بعد از عیسی چون یعقوبیه و نسطوریه
و ملکائیه و مرقوسیه و شمعونیه مِنْ بَيْنِهِمْ از میان آنهائی که مخاطب عیسی بودند در قول قد جئتکم بالحکمة یعنی آن احزاب مختلفه از جمله
کسانی بودند که عیسی مبعوث شده بود در میان ایشان فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا پس وای مر آنکسانی را که ستم کردند ازین احزاب مِنْ عَذَابِ
يَوْمٍ أَلِيمٍ از عذاب روزی که دردناک است عذاب او یعنی روز قیامت پس بجهت زیادتی تهدید ایشان میفرماید هَلْ يَنْظُرُونَ
انتظار نمیکشند احزاب بعد از قرآن و رسول إِلَّا السَّاعَةَ مگر قیامت را أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً اینکه بیاید بر ایشان ناگهان
یعنی منتظر نیستند مگر آمدن قیامت بر ایشان از روی فجأت وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و ایشان نه فهمند آن از سبب غفلت و مشغول

باور داشته و در انکار رجعت قیامت الْأَخِلَّاءُ يَوْمَئِذٍ که در دنیا دوستان یکدیگر بوده باشند در آن روز بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ
عَدُوٌّ بعضی از ایشان مر بعضی را در آن روز دشمن باشند إِلَّا الْمُتَّقِينَ مگر پرهیزکاران و متقیان از اهل ایمان که ایشان
در قیامت نیز دوستان هم باشند برای آنکه دوستی کافران و منافقان در دنیا برای معاونت یکدیگر بوده باشد بر کفر و معصیت
در آن روز محبت آن محبت و خلت منقطع شوند پس دشمن یکدیگر شوند و یلعن بعضهم بعضا و مؤمنان چون دوستی ایشان برای
طاعت خدا بوده باشد محبت این مرتبه اعلا و مرتبه عظمی رسند پس دوستی ایشان بحال خود باشد و مرویست که حضرت امیر المؤمنین ع
بعد از تلاوت این آیه فرمود که چون دو مؤمن در دنیا یکدیگر را دوست داشته باشند یکی بجوار رحمت خدا رود و گوید خدایا فلان دوست من بود
در اطاعت تو و اطاعت انبیای تو امر میفرمود در اوامر ترغیب میکرد و از مناهی زجر میفرمود و نظر لطف از وی باز مگیر و همچنانکه
مرا هدایت نمود او را بطریق هدایت مستقیم دار همچنانکه مرا گرامی داشت او را بکرامت عمیم خود نوازش و آن چون دو کافر با یکدیگر
دوستی کنند یکی از ایشان پیش از دیگری بمیرد و گوید بار خدایا فلان کس مرا از عبادت و طاعت تو منع میکرد و بفسق و معصیت تحریص مینمود
و میگفت بازگشتی و بازگشتی بخدا نخواهد بود بار خدایا نظر لطف از وی بردار و بانواع عذاب و اصناف عقاب او را معذب
ساز و مراد آنکه خلت در میان نوع بنی آدم از چهار وجه بیرون نیست دو از آن مستحسن است و منتج سعادت سرمدی و دو
مذموم و منتج شقاوت ابدی آن دو که مستحسن‌اند یکی خلت حقیقیست که از محبت روحانی خیزد و کشف آن بتناسب
ارواح است و تعارف آن چون محبت انبیا و اولیا و شهدا و اصفیا با یکدیگر دوم محبت قلبیست و آن مستند بتناسب اوصاف
کامله و اخلاق فاضله چون محبت صلحا و اتقیا و رحم یکدیگر و دوستی امم با انبیای عظام و ائمه هدی و اما آن دو محبت که مذموم‌اند
یکی بسبب تیسیر مصالح است چون محبت تجار و صنایع و دوستی خدام با مخادیم در باب حاجات با اغنیا دوم محبت نفسانیست
که مستند آن بلذت جسم و مشتهیات نفسیست چون در قیامت این دو نوع محبت مفقود باشند و غرض و غایت لا محصول
مستند آن محبت زوال پذیر شود و بدشمنی متبدل گردد پس باید که مقصود اهل ایمان از خلت و محبت با یکدیگر محض رضای الهی باشد
دیگر مشوب بمقصود دنیوی نه تا در روز حساب باین خطاب مستطاب سرافراز گردد که يَا عِبَادِ ای بندگان من لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ
هیچ ترس و هراسی نیست بر شما الْيَوْمَ در این روز از دیدن مکروهات وَلَا أَنتُمْ تَحْزَنُونَ و نه شما اندوهگین و غمگین شوید
بفوت آمال و مطلوبات و آن بندگان من آنها اند که بدولت این ندا عز و شرف مشرف شوند الَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا آن کسانی اند که
ایمان آورده اند بآیات کلام ما وَكَانُوا مُسْلِمِينَ و بوده اند گردن نهنده و خالص سازنده نفسهای خود را از شوب شرک و ریا و بروجه

اخلاص

۴۳

اخلاص کردن بندگان و آن ما در حدیث است که چون خلایق از قبور برخیزند اهل محشر باشند که ترسان و لرزان باشند تا که ندای لا خوف
علیکم الیوم بشنوند پس همه خلایق امیدوار شوند چون در عقب سماع الذین آمنوا بآیاتنا بیاید کافران قطع طمع از این امید نمایند پس منادی
ندا کند باهل ایمان و گوید که ادْخُلُوا الْجَنَّةَ در آیید در بهشت أَنتُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ شما و زنان مؤمنه شما تُحْبَرُونَ در حالتی
که سرور کرده شده باشید و چنان که اثر آن بر وجه شما ظاهر شود که تعرف فی وجوههم نضرة النعیم یا آن که گرامی داشته شده باشید بروجه بهشت
یا آرایش داده شوید بکمال جمال و غایت زینت يُطَافُ عَلَيْهِم گردانیده شود در آن مؤمنان که در بهشت در آمده باشند بِصِحَافٍ
بکاسهای پهن مِّن ذَهَبٍ از زر که از زر و از انواع اطعمه و اشربه آگاه باشند وَأَكْوَابٍ و کوزهای بی دسته و بی گوشه که از برای انواع
اشربه مهیا شده باشند در آثار آمده که بطون اهل بهشت از یک کاسه هفتاد نوع طعام خورند که در طعم غیر مکرر باشند و هیچکدام با دیگری هم مزه
و آمیخته نباشند و هر کوزه دارد انواع اشربه باشند عکرمه گفت که رسول صلی الله علیه وآله فرمود که شخصی که کمتر و زبون تر باشد از اهل بهشت و از همه
اهل الجنت زبون تر ادنی بود که در عقب او کسی به بهشت رود چون به بهشت در آید او را بالای فردوس برند که نگاه کند صد سال
راه ملک خود بیند که در آنجا قصرهای بسیار باشند از زر سرخ و خیمه‌های بشمار زده از مروارید و جواهر و در هر بامداد و شبانگاه هفتاد هزار صحیفه زرین
نزد وی آورند و در هر صحیفه لونی از طعام باشد که هر چند تناول کند اشتهای اول بحال خود باشد و اگر همه اهل دنیا پیش وی آیند
الجزء داده باشد همه را کفایت بود وَفِيهَا و در بهشت بود در آن نزد مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنفُسُ آنچه آرزو کند نفسهای ایشان و حفص
تشتهیها میخواند یعنی در بهشت باشد آنچه میل کند نفسها از انواع مشروبه و مطعومه و مشمومه و ملبوسه و غیر آن وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ و آنچه متلذذ
شود چشمها بنظر کردن در آن و در حدیث است که شخصی رسول را صلی الله علیه وآله گفت یا رسول الله من اسب را دوست میدارم در بهشت باشد
فرمود که هرچه دل تو خواهد و چشم از آن لذت یابد در بهشت فراهم بود و از آنجا ما مرویست که مردی باشد که در بهشت که
مرغ بریان نظر کند و گوید کاشکی این مرغ بریان بودی فی الحال بریان شود و نزد وی حاضر گردد تا از آن تناول کند و چون تناول کند آن مرغ شود
ابریق در دست او و در آید با چندان شراب که انقطاع نباشد از آن وَأَنتُمْ فِيهَا و شما ای مؤمنان در بهشت خَالِدُونَ
جاوید باشید در بهشت که از آن زوال به این خلود نشناسید وَتِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي و این بهشت موعود شده که بهشتی است
که از روز أُورِثْتُمُوهَا بمیراث داده شدید از آن بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ بسبب الجزاء بوده که در دنیا عمل میکردید از انواع طاعات
و خیرات و مبرات لَكُمْ فِيهَا مر شما راست در بهشت فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ میوه‌های بسیار چندین رنگ و طعم مِّنْهَا تَأْكُلُونَ
که بعضی از آن میخورید نه همه از آن جهت که کثرت اصناف و دوام انواع آن و در حدیث وارد شده که هیچ میوه از درخت بهشت نه چینند

نکرده و مثل آن فی الحال از همان کار روی دیده شود و بعد از آن در بیان مآل احوال کفار میفرماید که إِنَّ الْمُجْرِمِينَ بدرستی که کافران
که در طغیان اجرام کرده اند فِي عَذَابِ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ در عذاب دوزخ جاوید ماندگانند لَا يُفَتَّرُ عَنْهُمْ سست
گردانیده نشود عذاب از ایشان یعنی عذابی که از آن خو کرده اند ایشان باشد بر ایشان سبک کرده نشود و کم نکنند وَهُمْ فِيهِ و ایشان
در آن عذاب مُبْلِسُونَ نومید اند از نعمت و رحمت و خفت و ساکت از طلب فرج بجهت ناامیدی از خلاص منقول است
که هر یک از کافران را در تابوتی آتشین کنند و در آن بسته و در سازند و او مخلد در آنجا معذب باشد که کسی او را نبیند و نداند که جز او را
وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ و ستم نکردیم ایشان را بدان عذاب وَلَكِنْ كَانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ ولیکن بودند ایشان ستمکاران که کفر آوردند
و مرتکب انواع معاصی و قبایح شدند و چون از شدت عذاب بی طاقت شوند توجه بجانب خازنان دوزخ نمایند وَنَادَوْا و ندا
کنند باواز از روی جزع يَا مَالِكُ ای مالک درخواه کن لِيَقْضِ عَلَيْنَا تا حکم کند بر ما یعنی بمیراند ما را رَبُّكَ پروردگار تو
تا از این عذاب و عقاب خلاص شویم این استغاثه منافی و تخفیف ایشان نیست زیرا که ایشان در ازمنه متطاوله
ممتده معذب خواهند بود از طلب فرج و در بعض ساعات استغاثه خواهند نمود بجهت سختی عذاب و شدت عقوبت
از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که حق تعالی علت جوع بر دوزخیان اندازد و جوعی که از شدت آن عذاب دوزخ از یاد
ایشان برود و در این حال از مالک طلب موت کنند قَالَ گوید مالک در جواب ایشان بعد از هزار سال و در بعضی روایات گوید
بعد از چهل روز از روزهای آخرت إِنَّكُمْ مَاكِثُونَ بدرستی که شما درنگ کنندگانید یعنی جاوید ماندگانید در دوزخ
که نخواهید مرد و نه تخفیف عذاب از شما خواهد شد پس حق تعالی بعد از جواب مالک با ایشان گوید که لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ
بدرستی که آوردیم بشما یعنی فرستادیم سخن راست و درست را بر زبان پیغمبران خود وَلَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ و لیکن بیشترین شما
لِلْحَقِّ كَارِهُونَ مر سخن حق را ناخواهان بودید که از آن کراهت داشتید بجهت آنکه با باطل در دعه و راحت بودید
که در عوض نفس است و با حق در تعب و مشقت که مخالف اراده طبیعت است و شما تابع مرغوب شدید و در طریق عصیان
و طغیان سلوک نمودید بجهت این چشیدن عذاب و کشیدن عقاب لازم حال شما خواهد بود و چون کفار بجهت عناد
و انکار در دنیا اقتصار بر کراهت حق نکردند بلکه در صدد رد حق و اثبات باطل نیز بودند از این جهت حق تعالی در آن زمان
که خیانت کرده ایشان اکتفا بر انکار کردند أَمْ أَبْرَمُوا أَمْرًا بلکه محکم کرده بودند کاری را که آن رد حق بود و ابطال آن
بالکیدی را برای سزا فَإِنَّا مُبْرِمُونَ پس بدرستی که ما نیز در این روز محکم کنندگانیم کاری را برای مکافات ایشان که آن تعذیب

این نیست

۴۲

اینها نیست بعذاب نیران أَمْ يَحْسَبُونَ بلکه می پندارند ایشان أَنَّا لَا نَسْمَعُ آنکه ما نمی شنویم سِرَّهُمْ سخن پنهان
ایشان را که در دل خود داشتند وَنَجْوَاهُمْ و سخن آشکارای ایشان را که با یکدیگر مشورت میکردند در باب ابطال حق بَلَى
آری می شنویم از آن وَرُسُلُنَا و فرستادگان ما یعنی حفظه لَدَيْهِمْ که نزدیک ایشان بوده و موکل شده بر ایشان يَكْتُبُونَ
می نوشتند آنها را با ما چون سر ایشان بر فرشتگان آشکارا بود ما که خداوندیم چگونه پوشیده باشد پس بر وفق اقوال و اعمال
جزا و سزا در کنار ایشان می نهیم از یحیی بن معاذ رازی منقول است که هر که از مردمان گناه خود را پوشیده و در خفیه اظهار آن کند بر کسی
که متصف بصفت لا یخفی علیه شیء فی الارض ولا فی السماء است بتحقیق که حق تعالی را اهون ناظرین گردانیده و این از علامات
نفاق است و آورده اند که روزی نضر بن حارث جای نشسته بود و از صنادید عرب نزد او حاضر بودند در اثنای آن از قرآن خوض نموده
آغاز استهزا کردند و ولید بن مغیره را در آن وقت میل باسلام شده بود و همیشه ستایش قرآن میکرد گفت ای نضر بقرآن استهزا مکنید
بخدای که میگوید الا حق نضر گفت که محمد میگوید لا اله الا الله من هم میگویم لا اله الا الله اما بن اضافه میکنم که الملائکه بنات الله این سخن به
سمع رسید اندوهناک شد جبرئیل آمد و این آیه آورد قُلْ بگو ای محمد بجای عتاب قائل الملائکه بنات الله إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَٰنِ وَلَدٌ اگر
باشد خدای را فرزندی بجنانکه گمان می برید فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ پس من اول پرستندگانم یعنی اگر ببرهان صحیح و حجت روشن
ثابت شدی که خدا را ولدی هست پس اولین کسی که بطاعت و انقیاد او قیام نمودی و تعظیم او را بجای آوردی من بودمی چه لازم
پیغمبر است که او علم بشد بخدا و بانچه صحیح است اسناد او بدان و بانچه صحیح نیست و اولی بانچه حق تعظیم اوست و از جمله تعظیم والد
تعظیم ولد است پس اگر نشانه برهان قاطع بر ثبوت ولد کند من اول تعظیم کنندگان باشم و در طاعت و انقیاد او از شما سبق
و چون بر وجه یقین میدانم که او را فرزندی نیست لاجرم عبادت خود در او مخصوص ساخته ام با وجود پرستش هیچکس دیگر اقدام نمی
نمایم و چون که در این دعوی هیچ حجتی و برهانی ندارید پس چرا بعبادت غیر او اشتغال می نمائید سُبْحَانَ منزه و پاکست خدایی که
رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پروردگار آسمانها و زمینهاست رَبِّ الْعَرْشِ خداوند عرش عظیم عَمَّا يَصِفُونَ از آنچه وصف
میکنند کافران او را بآن از اوصاف ولد فَذَرْهُمْ پس بگذار ایشان را و دست باز دار يَخُوضُوا تا شروع کنند
در امر باطل وَيَلْعَبُوا و بازی کنند بحطام دنیا مشغول و مغرور شوند و در متابعت هوای خود مبادرت کنند حَتَّىٰ
يُلَاقُوا تا وقتی که ملاقات کنند و ببینند يَوْمَهُمُ الَّذِي روز ظهور حال خود را که آن روزی که يُوعَدُونَ وعده
داده شده بملاقات آن روز و آن قیامت است که کفار در آن روز بجزای افعال قبیحه و گفتار شنیعه خود رسند پس نفی آنکه ستاویه

و ادعیه میکند و استحقاق الوهیت بخود اختصاص میدهد و میگوید وَهُوَ الَّذِي و او آن خدائیست که فِي السَّمَاءِ إِلَٰهٌ
در آسمان معبود ملائکه است وَفِي الْأَرْضِ إِلَٰهٌ و در زمین معبود جن و انس یعنی او مستحق آنست که معبود جمیع مخلوقات باشند
و هر کس روی عبادت بجانب او آورد نه بغیر او وَهُوَ الْحَكِيمُ و او درست راست کار و درست گفتار و درست کردار در
تدبیر خلقان الْعَلِيمُ دانا بمصالح ایشان پس استحقاق الوهیت مخصوص او باشد وَتَبَارَكَ الَّذِي و بزرگوار است دائم
البرکات آن خدائی که لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مر او راست پادشاهی آسمانها و زمینها وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان آنهاست یعنی حکم
او بر همه اجزای مکونات جاریست پس کسیکه جمیع مکونات سفلی و علوی در تحت تصرف او باشند مستغنی خواهد بود از زن
گرفتن وَعِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ و نزدیک اوست دانستن ساعت قیامت که در آن قایم شود وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ و بسوی او
باز گردانیده شوید در روز بعث جزای اعمال و سزای اقوال و چون کفار غیر خدا را می پرستند بامید شفاعت الله حق تعالی
رد دعوی ایشان در این امر فرمود که وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ و مالک نباشند از روز و قدرت نداشته باشند آنها که يَدْعُونَ
مِن دُونِهِ می پرستند کافران ایشان را بجز از خدای الشَّفَاعَةَ در خواست کردن بجهت کس إِلَّا مَن شَهِدَ بِالْحَقِّ که
مگر کسی که داده باشند بر راستی یعنی گواهی بحق که توحید است وَهُمْ يَعْلَمُونَ و ایشان دانند بدل خود آنرا که بزبان گواهی
داده باشند یعنی گواهی ایشان از سر یقین بوده باشند چون ملائکه و عیسی و عزیر که از روی ایقان و اخلاص بکلمه شهادت
قایلند و سزاوارند که ایشان شفاعت کنند که آنرا کرمومنان که کار را یعنی ایشان را وَلَئِن سَأَلْتَهُم و هر آینه اگر بپرسی
تو از پرستندگان غیر خدای که مَنْ خَلَقَهُمْ کیست که آفریده ایشان را لَيَقُولُنَّ اللَّهُ هر آینه گویند که الله است جواز
غایت ظهور جواب بکذران نتوانند شد و انکار نتوانند کرد فَأَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ پس چگونه از دیده بر گردند از عبادت او
و بپرستش غیر او در وی می آورند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله هر چند در اثبات توحید و ابطال اشراک دلایل قاطعه اقامت
میکرد اهل شرک بیشتر در عناد و انکار اصرار می نمودند آنحضرت شکایت ایشان را بجناب احدیت عرض نمود آیه آمد وَقِيلِهِ
و نزد اوست دانستن قول رسول که میگفت يَا رَبِّ ای پروردگار من إِنَّ هَٰؤُلَاءِ بدرستی که این گروه منکران
معاند قَوْمٌ گروهی اند که بسبب فرط عناد و انکار لَّا يُؤْمِنُونَ نمیگروند بتوحید و با او قسم است و معنی آنست که سوگند
میخورم بگفتار رسول خود که آن کلمه عظیمه را ماست در حین شکایت قسم خود می جواب قسم انهکزان هؤلاء قوم لا یؤمنون
بعد از آن امر نمود بوی که فَاصْفَحْ عَنْهُمْ پس اعراض کن از دعوت ایشان و باز روی بگردان از مکافات ایشان وَقُلْ سَلَامٌ

بگو سلام

و با وجود اعتراف ایشان بالوهیت و خالقیت
او بکمال و ظهور آیات ... بر توحید و ابطال
اشراک و قدرت آورده اند چو



بگو سلام مبارکت و تودیع از شماست یعنی میان من و شما سلامتست از من زعم و دوارستکی از همه از دو بار
شماست سلام هجران و متارکه نه سلام تحیه و کرامت و حکم این آیه بآیة السیف منسوخ است اگر
بجهة تهدید ایشان فرمود که فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانند عاقبت شرک و کفر خود سلوک
که عذاب بر ایشان نازل شود در دنیا کوز بدر و در عقبی باتش بزرگ ان سورة الدخان تسع و خمسون
آیات ابی ابن کعب از رسول صلعم روایت کند هر که سورة الدخان در شب جمعه
تلاوت از جمیع گناهان مغفور شود و ابن مسعود از آن حضرت روایت کرده هر که این سوره را
در شب بخواند در روز آن شب هفتاد هزار فرشته برای او استغفار کنند و هر که قرائت
آن در روز کند آن شب هفتاد هزار فرشته برای او امرزش خواهند و نیز از آنحضرت روایت است
که هر که این سوره را در شب جمعه بخواند در صبح آن روز امرزیده گردد و ابو حمزه ثمالی از امام محمد
باقر صلوات الله علیه روایت کرده که هر که این سوره را در فرایض و نوافل بخواند حق تعالی او را
در روز قیامت از جمله امنان مبعوث سازد و در سایه عرش خودش جای دهد و حساب اعمال آن را
آسان گرداند و نامه اعمال آن را بدست راست او دهد و بدانکه چون حق تعالی سورة الزخرف را
اختتام نمود بوعید و تهدید دین این سوره را نیز بمثل آن افتتاح نمود با نذار و وعد عذاب شدید
و عقاب الیم و فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم حم وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ سوگند بحکمت و حکم
و حمایت و ملک و مجد و منت ما و باین کتاب روشن و هویدا و روشن کننده احکام حلال و حرام یعنی
قرآن که محل حکمت است و انعام إِنَّا أَنزَلْنَاهُ بدرستی که ما فرستادیم آن را فِي لَيْلَةٍ مُّبَارَكَةٍ در شب
با برکت و عظمت و از بزرگی و مبارکی این شبست که کتاب کریم رب قدیم که واسطه منافع دینیه و دنیویه
است و در این شب از لوح محفوظ باسمان دنیا نزول اجلال یافته و این نیز از برکات شبست که حضرت واهب
العطایا جسیم نعمات و تفضلات خود که هر سال بسیار بریات فایز میسازد و در این شب تقسیم میسازد
و آن جود برکت باقی میماند تا سال دیگر و خیرات و برکات این شب تا غایتست که در او استجاب
دعای جمیع بندگان میکند و بتوبه مغفرت گناهان را اشارت و نوید میدهد و ملائکه رحمت بر ایشان میفرستند
و فصل قضایا میکند که در آن سال واقع خواهد شد و مراد باین لیله مبارکه شب قدر است بقول ابن

و از قتاده عباس منقول است از امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات الله علیهما و قوله إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ
و شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ مؤید این است و دیگر مقوی این است مطابقهٔ فِيهَا
كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ بقوله تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ و اخبار
و روایاتی که در فضیلت شب قدر واقع شده و ثواب کسی که درین شب بطاعت و عبادت گذراند در سورهٔ
القدر مذکور خواهد شد و از عکرمه مرویست که مراد شب نیمهٔ شعبان است که آن را لیلهٔ صک و لیلهٔ مبارکه
و لیلهٔ رحمه گویند و تسمیه این براءت و صک جهت آن است که خدای تعالی درین شب استیفای مهمات
بندگان میکند و بر وفق آن برای هر کس براتی می نویسد همچنانکه پادشاهی هر سال استیفایی اخراج کند
بر طبق آن بر رعایا میدهد یا برای هر که درین شب عبادت کند برات آزادی از دوزخ می نویسد و تسمیه
این بلیلهٔ مبارکه و رحمه جهت آن است که درین شب حق تعالی بر بندگان بطریق برکه خود میکند و ایشان را
از خوان احسان و مکرمت خود نوازش میکند و از حضرت رسول صلعم روایت است که گفت جبرئیل بمن آمد
و گفت یا رسول سرها را به آسمان دار و بدعا اشتغال نمای گفتم یا جبرئیل این شب چه شب است گفت شبی است
که حق تعالی درهای آسمان را در گشوده همه کسان را بیامرزد مگر کاهن و ساحر و مشرک و کینه ور و مدمن خمر
و عاق والدین و مصر بر زنا و چون ربعی از شب بگذشت جبرئیل گفت یا رسول سر بر آسمان کن من سر برداشتم
درهای آسمان و درهای بهشت را گشاده دیدم بر در آسمان اول فرشته دیدم که ایستاده بود و میگفت
خوشحال آنکه درین شب رکوع کند و در دوم فرشته ایستاده بود و میگفت خوشحال خوشحال آنکس که درین شب
بسجود گذراند و در سیم فرشته ایستاده بود و میگفت خوشحال آنکه درین شب بدعا مشغول بود و در چهارم
فرشته ایستاده بود و میگفت خوشحال آنکه درین شب ذکر کند و در پنجم فرشته ایستاده و میگفت خوش
حال آنها که درین شب از خوف الهی بگریند و در ششم فرشته ایستاده بود و میگفت خوشحال
آنانکه درین شب از خوف بر مسلمانان تصدق و احسان نمایند و در هفتم فرشته ایستاده و میگفت که آیا هیچ
سایلی هست که مراد خود را بدرگاه ما عرض کند و آیا هیچ استغفار کننده هست که حاجت خود را عرض
کند تا اجابت کنیم من گفتم یا جبرئیل این درها تا کی گشاده خواهد بود گفت تا آنکه صبح برآید پس گفت خدای
تعالی درین شب بعدد موی گوسفندان بنی کلب بندگان را از آتش دوزخ آزاد کند و در روایت





آمده که خدای تعالی را درین شب از آن از دوزخ که زیاده از گوسفندان بنی کلب عایشه روایت کند که
شبی از شبهای نیمه ماه شعبان نوبت من بود و چون نصف بگذشت رسول از فراش بیرون رفت و من پنداشتم
که میل زن دیگر کرده از پی او روان شدم رسول را دیدم که بنماز مشغول شد پس رکعتی خفیف بگزارد و چون
برکوع رفت چندان توقف کرد که شب باخر رسید بعد از آن دیدم که بنماز مشغول شد پس رکعتی خفیف بگزارد
و چون برکوع رفت چندان و بسجود رفت ده گفت سَجَدَ لَكَ سَوَادِي وَآمَنَ بِكَ فُؤَادِي هٰذِهِ
يَدِي الَّتِي جَنَيْتُ بِهَا عَلَى نَفْسِي فَاغْفِرْ لِيَ الذَّنْبَ الْعَظِيمَ إِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذَّنْبَ الْعَظِيمَ إِلَّا الرَّبُّ الْعَظِيمُ أَعُوذُ
بِرِضَاكَ مِنْ سَخَطِكَ وَبِعَفْوِكَ مِنْ عُقُوبَتِكَ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْكَ لَا أُحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ چون فارغ شد در حجره
آمد گفتم یا رسول الله این چه شب بود گفت شب نیمه شعبان درین شب حق تعالی بندگان خود را که بعدد موی گوسفندان
بنی کلب باشد از زندان دوزخ برات آزادی بنویسد گفتم یا رسول الله اختصاص این عدد چیست فرمود از برای
آنکه این شب شب رحمت و غفران است و شب آزاد کردن بندگان از آتش دوزخ است و در کشاف آورده
که این شب مخصوص است به پنج خصلت اول تعیین ارزاق و قسمت آجال بر وجهی که مذکور شد دوم فضیلت عبادت
در آن چنانکه از سید عالم مرویست که هر که درین شب صد رکعت نماز بگذارد حق تعالی صد فرشته بسوی او فرستد
تا با وی باشند سی عدد او را بهشت وعده میدهند و سی عدد دیگر او را از عقاب ایمن میگردانند و سی عدد دیگر او را
از آفات دنیا باز میدارند و ده عدد دیگر از او دفع مکاید شیطان میکنند سیم نزول رحمت بر بندگان بعدد
موی گوسفندان بنی کلب چنانکه گذشته چهارم حصول مغفرت چنانکه نسبت ذکر یافت که غیر ساحر و مدمن خمر و عاق
والدین و مصر بر زنان آمرزیده گردد پنجم اعطای شفاعت جمیع امت با آن حضرت چنانکه در روایت آمده
که در شب سیزدهم شعبان حضرت رسول صلی الله درحق امت خود سؤال کرد شفاعت ثلث امت با او دادند و در شب
چهاردهم آن درین باب دعا فرمود و ثلاث شفاعت با او کرامت فرمودند و در شب پانزدهم مستدعا
فرمود شفاعت جمیع امت نامزد او گردند و از برکات این شب است که عادت الهی جاری گشته که درین شب
آب زمزم زیاده شود بر وجهی که مشاهده هر کس گردد و در مصابیح القلوب مذکور است که پیغمبر صلی الله علیه فرموده
که هر که شب نیمه شعبان را زنده دارد هرگز دلش نمیرد و این شبی است که آیا هی گناهی میآمرزند و بتوبهٔ جدید
محو میکنند و بقیاس انعامی مینمایند و بسجودی حوری عطا میفرمایند منادیان از حضرت جبروت ندا
میدهند که ای عاصیان بیایید تا شما را بیامرزیم ای سرکشان براه باز آیید تا شما را براه بهشت برسانیم

ای مجروحان جراحت گناه بیایید تا مرهم رحمت بر جراحت معصیت سازیم اگر زنده‌ای در این شب نفسی بزن
و اگر بیداری قدمی بردار بسوی دار القرار اگر هوشیاری توبه بیار و قطرهٔ چند آب از دیده ببار که آتش
دنیا را آب باران بکشد و آتش عقبی را آب دیدهٔ عاصیان در این شب برات سعادت برای اهل طاعت
نویسند و گناه اهل عصیان را به آب رحمت و مغفرت مغسول سازند    از سینه دمی برآر آخر تا کی و از دیده
نمی ببار آخر تا کی شعبان و رجب گذشت اینک رمضان ای غافل روزگار آخر تا کی الهی بحرمت این ماه
بالتعظیم و التکریم و بحرمت مصطفی شفیع یوم الدین و بحرمت سینه پر علم امیر المؤمنین و بکمال و منزلت ائمه معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین که ابواب رحمت و مغفرت بروی جمیع بندگانت گشاده گردان و همه را از خواب
غفلت بیدار گردان و بدرجات جنان برسان یا اله العالمین و یا خیر الناصرین و یا ارحم الراحمین آورده‌اند
که در شهر بغداد مردی بود مرید تعلق خاطری بجانب دختری داشت و بر مراد خود راه نمی یافت تا اتفاق
افتاد که شب برات بیکدیگر رسیدند مرد خواست که مراد خود را از وی حاصل کند دختر گفت غایت نا جوان مردی باشد
که همه مردم امشب آشنا باشند و ما بیگانه مرد گفت راست گفتی مرا نیز این معنی بخاطر گذشت القصه هر دو پای بر سر
نفس و هوا پرست نهاده از یکدیگر مفارقت کردند و روی بجانب جناب احدیت آوردند و تا بروز طاعت
کردند بامداد پدر دختر دست دختر گرفته نزد او آورد و گفت امشب حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم
که فرمود دختر را پیش فلان کس بر و بوی عقد بند پس آن زن و مرد به برکت و میمنت این شب در دنیا بدولت
مواصلت رسیدند و در عقبی از آتش نیران خلاص شده در روضهٔ رضوان قرار گرفتند بعد از بیان برکت این
شب فرموده که إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ بدرستی که ما هستیم بیم کنندگان بندگان بانزال قرآن در شبی که از جمله برکات
آن این است فِيهَا يُفْرَقُ در آن بیان کرده و فیصل داده میشود كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ هر کاری که حکم کرده شده است
در همه سال از قسمت ارزاق و جمیع منافع و مضار در دنیا چه حفظ و رفع و سخط و رضا و قبول و رد و شقاوت
و تعیین اعمار و غیر آن از سایر احوال بر وجهی که قابل زیاده و نقصان نباشد در هیچ حال و در روایت
آمده که در این شب نسخهٔ ارزاق را بمیکائیل دهند و نسخهٔ حروب و صواعق و خسف بجبرئیل و نسخهٔ اعمار را
باسرافیل و نسخهٔ مصایب را بعزرائیل باین امر حکم کرده أَمْرًا مِنْ عِنْدِنَا امری حاصل از نزد ما إِنَّا
كُنَّا مُرْسِلِينَ بدرستیکه ما هستیم فرستندگان یعنی فرستادیم قرآن را بجهت آنکه از عادت ماست فرستادن
پیغمبران با کتابها و دیگر بسوی بندگان رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ جهت بخشایشی از پروردگار خود بر خلقان و

الغم



و تفسیر آیه چنین کرده‌اند که ارسال کننده‌ایم ترا که محمدی بجهت تا آخر که قوله تعالی وَمَا أَرْسَلْنَاكَ
إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ بدرستی که خدا شنوا است دعای بندگان را با جمیع کلمات
ایشان الْعَلِيمُ دانا بمصالح ایشان یا بهمه نیات ایشان رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بدل
ربک است یعنی بجهت بخشایشی از جانب پروردگار آسمانها و زمینها وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان
آنهاست إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ اگر هستید یقین کنندگان و تحقیق نمایندگان علوم پس عالم خواهید
بود بربوبیت و الوهیت لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ نیست هیچ موجودی مستحق پرستش مگر او يُحْيِي زنده
میگرداند بعد از موت وَيُمِيتُ و میمیراند بعد از حیات رَبُّكُمْ پروردگار شماست وَرَبُّ
آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ و پروردگار پدران نخستین شما و چون کفار بربوبیت او سبحانه مقر بودند
و علم او سبحانه بهمه اشیا و یا بارسال جمیع رسل و کتب اعتراف نمیکردند و آن مستلزم عدم یقین ایشان است
بربوبیت او سبحانه ازین جهت نفی یقین ایشان درین باب فرموده که بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ
بلکه ایشان در شک و شبهه‌اند و در آنچه ما با آن خبر داده‌ایم و بیان کردیم بازی و استهزا و لعب میکنند
و چون بنصیحت و موعظه براه راست نیایند فَارْتَقِبْ پس انتظار بر ای ایشان يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ
روزی که بیاورد آسمان را بِدُخَانٍ مُبِينٍ دودی ظاهر و هویدا يَغْشَى النَّاسَ که فرا گیرد و احاطه
نماید همه مردمان را و ایشان بعد از مشاهده آن هَٰذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ این است عذاب دردناک
که خدای بر ما گماشته مفسران را در این دخان اختلاف است نزد بعضی مراد قحط است و جوع که بسبب دعای
پیغمبر بر کفار واقع شد چنانچه مسروق از عبد الله بن عبد الله مسعود روایت کند که چون قریش ایمان
نیاوردند و پیغمبر را ایذا و آزار رسانیدند رسول دست بدعا برداشت و گفت بار خدایا سخت گیر دران
گرفتن خود را بر بنی مضر و سالها قحط را لازم حال ایشان گردان مثل سالهای یوسف یعنی هفت سال
برایشان تنگ گیر حق تعالی اجابت فرمود هفت سال ایشان را بقحط و عذاب جوع مبتلا ساخت تا کار ایشان بجا
بآن انجامید که از غایت گرسنگی سگهای مرده و استخوانهای و استخوانهای آن میخوردند و سرگین و پشمهای شتر
با خون اکل مینمودند و بجهت شدت جوع بر سینه چشمهای ایشان خیره و تیره شده بود که میان خود و آسمان
مثل دخان و غبار میدیدند و اگر بیکدیگر سخن میکردند کلام هم را میشنیدند اما بجهت کثرت دخانیه هوا

در نظر ایشان یکدیگر را نمیدیدند یا بواسطهٔ قلت باران در آن سالها قحط غبار بسیار آمیخته میشود و بشکل دود پراکنده میشود در اقطار و نواحی و ازین جهت است که سال قحط را سنة الغبرا میگویند
و چون کار بنی مضر باین مرتبه رسید ابوسفیان با جمعی نزد رسول آمدند و گفتند ای محمد تو امر بصله رحم میکنی و قوم تو بقحط و گرسنگی هلاک میشوند پس سوگند خوردند که اگر دفع این عذاب شود در خواهی با همه مطیع تو شویم و بدین اسلام درآئیم حضرت روی نیاز بدرگاه بی نیاز آورده بزبان قوم دعا فرمود که ربنا ای پروردگار ما **اکشف عنا العذاب** بردار از ما این عذاب را **انا مؤمنون**
بدرستی که ما گروندگانیم بعد از رفع عذاب یعنی هرگاه عذاب منکشف کردد ایمان میآریم و چون بدعای حضرت جوع برطرف شد بنی مضر بر جوع خود مصر شدند و عناد و انکار زیاده کردند و نزد بعضی مفسران مراد دودیست که پیش از قیام قیامت ظاهر شود و همه زمین پر سازد مانند خانه که درو آتش کنند و انجا منفذی نباشد که ازان بیرون رود و در چشم و گوش کافران و منافقان رود چنانکه از سید عالم ع روایتست که اول علامت دخان باشد و نزول آتشی که از قعر شهر عدن بیرون آید که همه مردمان را بمحشر راند حذیفه گفت یا رسول الله صلی الله ع چه نوع دخان باشد حضرت این فرمود آیه تلاوت فرمود و بعد ازان فرمود که دودی باشد که مشرق و مغرب را پر سازد و چهل شبانه روز بماند و مومن ازان دود مانند کسی شود که زکام داشته باشد و کافر مانند کسی که مستی داشته باشد و آن دود از هر دو سوراخ بینی او و هر دو گوش او بیرون آید و از امیر المومنین ع منقولست که این دخان دودی بود که از آسمان پیدا شود پیش از روز قیامت و در گوشهای کافران درآید تا آنکه سر هر کافری مانند سر بریان شود که بریان کرده باشند و مومنان را بسبب آن زکامی عارض شود و همه زمین مثل خانه باشد که درو آتش افروخته و هیچ سوراخی و روزنهٔ آن را نباشد که دود ازان بیرون آید و نزد این حال ملایکه کفار گویند که این عذاب دردناک که حق تعالی بشما وعده داده بود ایشان بزبان بیچارگی رفع عذاب را از خدا درخواهند بوعدهٔ ایمان بعد از کشف عذاب اعتراف نمایند چون بعد از چهل روز دود مرتفع شود بر کفر خود اصرار کنند و حق تعالی با ملایکه گوید که یا ملایکه **انی لهم الذکری** چگونه بود مر ایشان را پند گرفتن باین مقدار عذاب ایمان و وفا کردن بوعدهٔ ایمان و اسلام **وقد جاءهم** و حال آنکه آمد بایشان **رسول**

**مبین** فرستاده هویدا یا آشکارا بآیات بینه یا ظاهر سازندهٔ معجزات ایشان بآن منکر شدند **ثم تولوا عنه** پس پشت کردند یعنی اعراض نمودند از ایمان آوردن باو **وقالوا** و گفتند در حق او **معلم** آموخته شده است یعنی جبر و یسار که غلام اعجمی اند قرآن بوی تعلیم میدهند **مجنون** دیوانه است دماغ او پریشان گشته بعضی گفتند که اعجمی بوی تعلیم قرآن میدهد و جمعی دیگر گفتند که او دیوانه است و از عقل دور افتاده که ترک ما با وجود این حال چون نزد وقوع دخان در آخر الزمان استغاثه نماید **انا کاشف العذاب قلیلا** بدرستی که ما کشف کنندهٔ عذاب ایشان باشیم در زمان اندک یعنی بعد از چهل روز رفع آن عذاب نمائیم از ایشان و ایشان بوعدهٔ خود وفا نکرده در کفر خود ثابت قدم باشند پس بایشان گوئیم که **انکم عائدون** بدرستی که شما رجوع کنندگانید ازین عذاب حقیر بعذاب کبیر که عذاب جهنم است **یوم نبطش البطشة الکبری** در روزی که بگیریم آنها را گرفتن بعذاب آتش مراد روز قیامت است **انا منتقمون** بدرستی که ما امروز انتقام کشنده ایم از ایشان
و چون حضرت رسالت را ص بسبب اصرار و عناد مشرکان مکه غبار اندوه بر خاطر عاطر می نشست حق تعالی بجهت تسلیه آن حضرت حکایت موسی و اذیت و جفای او از فرعون و فرعونیان و هلاک و غرق ایشان بجهت آن عناد و طغیان یاد داده میدهد **ولقد فتنا** و بدرستی که ما فتنه انداخته ایم **قبلهم** پیش از کفار قریش **قوم فرعون** گروه فرعون که قبطیان بودند یعنی ایشان را امتحان کردیم بامهال و توسیع ارزاق ایشان یاد منعم حقیقی نکرده در طغیان و کفر افزودند و بنی اسرائیل را ابتذال بندگی کردند و ایشان را بر کارهای سخت داشتند **وجاءهم رسول کریم** و آمد بایشان پیغمبری بزرگوار یعنی حضرت موسی ع که عظیم الشان بود و عالی مرتبه نزد حق تعالی بسبب طاعت و عبادت یا شریعت و بزرگوار بود نزد بنی اسرائیل که قوم او بودند یا خداوند فضل و شرف و حسب و نسب و اخلاق حسنه بود و برهان تقدیر موسی بر ایشان و گفت **ان ادوا** آنکه برسانید یعنی بفرستید **الی** بسوی من **عباد الله** بندگان خدا را یعنی بنی اسرائیل را که بدوام عذاب و شکنجه شما گرفتارند **انی لکم رسول امین** بدرستی که من شما را فرستاده ام که امینم بر آنچه تقدیر شده و مامور از جانب حق تعالی که بشما برسانم و اصلا آن را زیاده و کم نگردانم بلکه بهمان طریق بشما میرسانم و شما میز امینم که هرگز بخیانت متهم نبوده ام پس بر شما واجب است که اطاعت

امر من کنید وَأَنْ لَا تَعْلُوا عَلَى اللَّهِ و آنکه تکبر مکنید بر خدا بستم کردن بر اولیای او و یا سرکشی منمایید
بکفران نعم و عدم اطاعت او و استهانت برسول و وحی إِنِّي آتِيكُمْ بدرستی که من آرنده ام بشما بِسُلْطَانٍ
مُبِينٍ بحجتی روشن و هویدا بر صدق دعوی خود یعنی حجت واضحه که مظهر حق باشد و یا معجزات ظاهره که مبین
حجت نبوة و مصدق مقاله من بود چون موسی این سخن را بایشان رسانید زبان بستم گشودند و بقصد قتل و رجم
او برخاستند موسی چون این حال مشاهده کرد از شر ایشان بخدا استعاذه فرمود باین وجه وَإِنِّي عُذْتُ
بدرستی که من پناه گرفتم بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ به پروردگار خود و پروردگار شما أَنْ تَرْجُمُونِ از آنکه سنگسار
کنید یا بکشید یا دشنام دهید و ایذا رسانید وَإِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا لِي و اگر باور نمیدارید مرا برسالت و
دلیلی دیده بر من فَاعْتَزِلُونِ پس کناره کنید از من و خیر و شر خود را از من دور دارید یعنی مرا بگذارید و
در ایذا و آزار متعرض من مشوید ایشان بسخن موسی التفات نکرده بایذا مشغول گشتند فَدَعَا رَبَّهُ پس بخواند
پروردگار خود را أَنَّ هَٰؤُلَاءِ آنکه این گروه یعنی قبطیان قَوْمٌ مُجْرِمُونَ گروهی اند که مصر اند بر کفران
و طغیان حق تعالی دعای وی اجابت فرمود فَأَسْرِ بِعِبَادِي لَيْلًا پس گفت ببر بندگان مرا در شب
یعنی بنی اسرائیل که تابع تو اند در شب ازین شهر بیرون بر إِنَّكُمْ مُتَّبَعُونَ بدرستیکه شما از پی در آمده شده
گانید یعنی چون قوم فرعون و قوم او خبر بیرون آمدن شما را بشنوند در عقب شما روان شوند و وقتی که بر لب
دریا رسی عصا را بر دریا زن تا شکافته شود و راهها پیدا گردد و تو با بنی اسرائیل از آنجا بگذر و بآن طرف دریا
رو وَاتْرُكِ الْبَحْرَ و بگذار دریا را رَهْوًا ساکن و آرمیده بر همان وجه که راهها برو ظاهر شده یعنی
دیگر باره عصا را بران مزن تا بحال اول باز رود و مگذار قبطیان بدان در آیند و از آمدن ایشان اندیشه مکن
و خوف بخود راه مده إِنَّهُمْ بدرستیکه ایشان جُنْدٌ مُغْرَقُونَ لشکری اند غرق شده گان یعنی همه ایشان
در دریا غرق خواهند گشت پس چون فرعون بکنار دریا رسید راههای گشاده آن را بدید دانست که
بنی اسرائیل از دریا گذشتند و از غایت طغیان در آن معجزه تاملی نکرده با همه قوم خود در آن راهها
در آمد و چون میان دریا رسید حق تعالی آب دریا را بهم آورد و همه در زیر آب مستاصل گشتند و بعد از آن
حضرت ذو الجلال حبیب خود را خبر داد و از حال ایشان بعد از هلاک و استیصال و فرمود کَمْ تَرَكُوا بسیار
بگذاشتند قبطیان مِنْ جَنَّاتٍ از بوستانهای پر از اشجار وَعُيُونٍ و چشمهای پر از آب روان

ازمیان



از میان و کنار وَزُرُوعٍ و کشتهای بسیار وَمَقَامٍ كَرِيمٍ و مقامهای نیکو و عالی مقدار و منزلهای آراسته
و بزرگوار چون مجالس ملوک اعصار و سلاطین نامدار از ابن عباس منقول است که مراد باین منابر خطبای
ایشان است وَنَعْمَةٍ و دیگر گذاشتند تنعم برخورداری كَانُوا فِيهَا که بودند در آن فَاكِهِينَ متنعمان
و شادی کنندگان همچو تمتع در اکل با نواع فواکه كَذَٰلِكَ هم چنین است امر درباره اهل طغیان یا مثل
اخراج و اهلاک را بجا میآوریم در حق کسانی که طغیان ورزند و عاصی شوند وَأَوْرَثْنَاهَا و میراث
دادیم منازل و مساکن ایشان را قَوْمًا آخَرِينَ بگروهی دیگر از مردمان که در دین و قرابت و ولایت
مغایر ایشان بوده مراد بنی اسرائیل اند که حق تعالی بعد از هلاک قبطیان ملک و دیار آنها را بی تعب
و مشقت بایشان داد همچنانکه میراث بدون تعب بمستحق آن میرسد الله تصغیر و تحقیر و موت ایشان
نمود بآنکه فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ پس نگریست بر ایشان السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ زمین و آسمان یعنی
بر فوت ایشان هیچکس نگریست و آن را بجا بی نگرفت هم چنانکه بنقیض آن گویند که آفتاب و ماه
بفوت فلان بگریست و سیاه گشت و در و دیوار بگریه در آمد و این بر سبیل مبالغه است در وجوب جزع
و بکار رشید مراد آن است که حال ایشان نقیض حال کسیست که فوت او در نظر مردم عظیم نماید و در حق
او گویند که آسمان و زمین و در و دیوار در مفارقت او گریه کرد و یا معنی آن است که هیچکدام از اهل آسمان
و زمین بر ایشان گریه نکردند بجهت آنکه ایشان مغضوب و مسخوط اهل آسمان و زمین بودند و بعضی بر آنند
که این کنایت از آنکه ایشان را در زمین هیچ عمل صالح نبود که بآسمان مرتفع شود و مؤید این است
که انس بن مالک از حضرت رسالت ص روایت کرد که هیچ بنده مؤمن نباشد مگر که او را در آسمان دو در
بود دری که روزی او از آنجا بیرون آید و دری که عمل او از آنجا بالا رود پس چون این بنده فوت
شود این دو در از نزول رزق و عروج عمل محروم مانند و بر و بگریند و نیز از عبد الله بن عباس مرویست
که چون مومن فوت شود مصلای او و محل عبادت او و مصعد عمل و مهبط رزق او گریه کنند آورده اند
که چون موسی وفات کرد چهل صباح آسمان و زمین بگریست بر او و چون امام حسین ع شهید شد آسمان
بر و بگریه در آمد و از آن وقت هر شب بر او گریه میکنند و علامت گریه او این است که اطراف آسمان
سرخ میشود و گویند گریه آسمان چون گریه آدمیان است و سدی گفته که امام حسین شهید شد آسمان

بر و گریه کرد و گریهٔ او سرخی اطراف اوست و زراره بن اعین از ابی عبد الله روایت کرده که آسمان
بقتل یحیی بن زکریا و بر حسین علی علیه السلام چهل صباح گریست و گریه نکرد بر هیچکس مگر که بر این
دو شخص گفتم یا ابن رسول الله بکاء او چه طریق است فرمود در وقتی که طلوع میکرد و غروب مینمود سرخ بود
القصه چون فرعونیان را در روی زمین عمل نیکو نبود تا بر آسمان برند نه آسمان بر خون ایشان گریه
کرد و نه زمین وَمَا كَانُوا مُنظَرِينَ و نبودند مهلت داده شدگان از وقتی بوقتی دیگر یعنی چون
محل نزول عذاب در رسید اصلا توقفی و امهالی دران واقع نشد بلکه فی الحال مستاصل گشتند وَ
لَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ و بتحقیق که رهانیدیم گروه بنی اسرائیل را مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ از عذاب
خوار کننده که بر ایشان واقع شده بود مِن فِرْعَوْنَ از جانب فرعون و آن ذل بندگی بود و قتل
پسران و استخدام زنان و تکلیف مشقت اعمال بر ایشان إِنَّهُ كَانَ بدرستی که فرعون بود عَالِيًا
سرکشنده و خود را بلند سازنده مِّنَ الْمُسْرِفِينَ از جمله از حد در گذشتگان در کفر و طغیان وَلَقَدِ اخْتَرْ
نَاهُمْ و بدرستی که برگزیدیم موسی و بنی اسرائیل را عَلَىٰ عِلْمٍ عَلَى الْعَالَمِينَ بر حالتی که در دانشی بودیم
از ایشان یعنی بودیم با اینکه بنی اسرائیل مستحق اند که ایشان را برگزینیم و بر عالمیان زمان ایشان
چه اکثر انبیا در میان ایشان بودند و علما جمیع زمان بودند وَآتَيْنَاهُم مِّنَ الْآيَاتِ و دادیم
ایشان را از نشانهای قدرت خود مَا فِيهِ بَلَاءٌ مُّبِينٌ آنچه در و نعمتی آشکارا بود چون شکافتن
دریا و سایه ساختن ابر بر سر ایشان در بیابان تیه و انزال من و سلوی و خلاص گردانیدن ایشان از دست
فرعونیان و تسمیهٔ نعمت ببلا جهت آن است که حق تعالی آزمایش بندگان میکند در نعمت بشکرگذاری و
ناسپاسی همچنانکه در مصایب بشکیبائی و جزع و چون اول سوره در بیان احوال قریش بود و ایراد قصهٔ
فرعون و قوم او بجهت دلالت بود بر مماثلهٔ قریش بر ایشان در اصرار و انکار و توغل در ضلالت و
و استکبار ازین جهت باز سر رشته کلام را بذکر عناد و انکار قریش کشیده میفرماید که إِنَّ هَٰؤُلَاءِ
بدرستی که گروه قریش از فرط جهالت و شقاوت لَيَقُولُونَ هر آینه میگویند در جواب مومنان که با ایشان
میگفتند که بعد از مردن زنده شوید إِنْ هِيَ نیست عاقبت و خاتمه کار ما إِلَّا مَوْتَتُنَا الْأُولَىٰ وَمَا
نَحْنُ بِمُنشَرِينَ فَأْتُوا بِآبَائِنَا إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ مگر مرگ نخستین ما در دنیا یعنی بعد از ان حیوة

دیگر



دیگر نخواهد بود و نیستیم ما زنده کرده شدگان و برانگیختگان بعد از مرگ و اگر بعث و نشور خواهد
بود چنانچه شما دعوی میکنید پس بیارید پدران ما را یعنی از خدا در خواهید تا آنها را زنده گرداند
اگر هستید راست گویان در آنکه خدا قادر است بر اعاده اموات و گویند قایل این ابوجهل بود که حضرت
رسالت را صلی الله علیه و آله گفت اگر درین امر صادقی جد من قصی بن کلاب را زنده ساز
که او مرد صادق القول است تا احوال بعث و نشور را از وی بپرسیم و حضرت رسول صلعم بر وفق دعوی بعث
و غیر آن معجزات ظاهره و دلایل قاطعه مینمود و ایشان از جهت عناد و اصرار کفر در ایمان نظر نکرده
این سؤالات بیمعنی میکردند ازین جهت حق تعالی دیگر باره بتهدید ایشان در آمده میفرماید أَهُمْ خَيْرٌ
آیا قوم قریش بهترند در قوت و شوکت و شدت أَمْ قَوْمُ تُبَّعٍ وَالَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ یا قوم
تبع چون قوم نوح علیه السلام و عاد و ثمود و غیر آن و ایشان با وجود مزیت حشمت و ابهت بر قریش أَهْلَكْنَاهُمْ
هلاک کردیم ایشان را إِنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ بدرستی که بودند ایشان اسراف کنندگان در کفر و طغیان
و عناد و عصیان و از حد بیرون رفتگان در انکار بعث و نشور در ان جهان چون ایشان را بسبب اصرار
کفر و شرک و انکار بعث هلاک کردیم و بعذاب الیم گرفتار ساختیم پس قریش که بمراتب از ایشان ادنی
و انقص اند بطریق اولی که از چنگال انتقام عقوبهٔ عقاب ما رهائی نخواهند داشت و در اخبار آمده که تبع
ملکی بود از حمیر و کنیت او ابو ایوب و نام او سعد بن ملکا با حشم بسیار و تبع بیشمار از شرق تا غرب
عالم بگشت و اکثر بلاد عظیمه را بحوزه تصرف خود در آورد و ثمرقند را خراب نموده باز بنا کرد و بجهت کثرت
اتباع و خدم و حشم به تبع مسمی شد و گویند او ملک یمن بود و ملوک یمن را تبابعه گویند بجهت آنکه متبوع اند
هم چنانکه خاقان که اسم ملک ترکستان و قیصر که اسم ملک روم است و سهل بن سعد از پیغمبر صلی الله روایت کرده که
که دشنام مدهید تبع را زیرا که او اسلام آورد و از ابن عباس نقل است که رسول صلی الله علیه فرمود که تبع
پیغمبر بود و کعب بن احبار گفته که تبع مردی صالح بود و حق تعالی مذمت قوم او میکند نه او را و در
صحیح از امام جعفر بن محمد صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود که تبع با اوس و خزرج گفت شما بر حال
خود باشید تا پیغمبر آخر الزمان خروج کند و اما من او را در یابم و بخدمت او قیام نمایم و اگر اطاعت او
بر میان جان بندم و در روایتی آمده که تبع هر کتابی که بحکام می نوشت که بسم الله الذی خلق

اهل یمن

و بجز او بر او صحرا و ریگها بنام خدای که پادشاه خلق و زمین است و آفتاب و باد و سعید ابن جبیر گفت که اول
کسی که خانهٔ کعبه را پوشانید تبع بود و در آثار آمده که تبع در ابتداء حال آتش پرست بود وقتی در مدینه
او را اندیشه شد او قصد اهالی آنجا لشکر کرد و دو حبر از بنی قریظه که کعب و اسد نام داشتند این خبر شنیده
نزدیک وی رفتند و گفتند این حجرات [illegible] مدینه موضع هجرت پیغمبر آخر الزمان است و تعریف آن
حضرت کرده از سر قتل و غارت اهل مدینه درگذشت و در دست آن دو حبر مسلمان شد و با جمعی از
اهل کتاب متوجه یمن شد جمعی از بنی هذیل بسر راه وی آمدند و گفتند ما دلالت کنیم ترا بخانه که در او
گنجهاست از نقره و مروارید و زر گفت کی است گفتند در مکه و غرض ایشان آن بود که او قصد خانهٔ کعبه کند و هلاک
شود و قصه گنج با احبار در میان نهاد گفتند ای ملک زنهار که این کار مکن زیرا که آن شریف‌ترین بقعه‌هاست بر روی زمین
و هیچ کس قصد آن نکند مگر که هلاک شود پس ترا بخانه باید رفت و تعظیم آن خانه بجای آورد و هذیلیان را [illegible]
تبع برفت و خانه را پوشانید بجامه و شش هزار حیوان قربان کرد و از آنجا بیمن رفت قوم حمیر آغاز مخالفت
کردند و از دین او برگشته ابا نمودند [illegible] تبع و دلایل و حجتهای بر ایشان خواند و ایشان در انکار افزودند
و گفتند با آتش امتحان [illegible] و آتشی در دامن کوهی از کوههای یمن بود و چون دو کس را با یکدیگر دعوای بود
بر آن آتش [illegible] آنکه مبطل بودی بر وختی و محق را آفت نرسیدی [illegible] احبار با مصحف خود بنزول
آتش رفتند و بسلامت بیرون آمدند و کشیشان در آن داخل شدند و بسوختند و [illegible] در باب [illegible] ثبوت
پیوسته که تبع نامه نوشت بحضرت رسول صلی الله علیه و سلم و بشامول یهودی سپرد که اگر زنده بماند آن را بحضرت
خاتم الانبیاء رساند و الا باولاد خود سپرده وصیت نماید که بعرض فرزند میت یکم فرزندش مرسول الیه
که ابو ایوب انصاری بود آن را بلحاظ عرض رسانیدند و حضرت سه نوبت فرمود که مرحبا بالاخ
الصالح و از بعضی علما منقولست که اسعد تبعی که از تبابعه بود ایمان به پیغمبر آورده بود قبل از بعثت بهفتصد
سال و در بعضی دیگر از کتب تواریخ آورده‌اند که هزار و پنجاه سال قبل از هجرت که هزار و چهل سال
پیش از بعثت بوده باشد بحضرت رسالت ایمان آورده بود و القصه که حق تعالی بعد از تهدید کفار باستیصال
قوم تبع بر ایشان بسبب عتو و انکار عناد [illegible] حشر میکند با منوم وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضَ و نیافریدیم آسمان و زمین را وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان آنهاست لَاعِبِينَ

در حا



در حالتی که بازی کنان باشیم یعنی آن را بر وجه حکمت و مصلحت آفریده‌ایم نه ببازی و هرگاه که همه چیزها را
بجهت حکمت و مصلحت آفریده باشیم پس چگونه ایشان معطل و مهمل سازیم بدون ثواب و عقاب در روز
جزا مَا خَلَقْنَاهُمَا نیافریدیم و زمین را إِلَّا بِالْحَقِّ مگر بسبب حق که آن چیزی است که باعث
و داعی خلق اشیاست از مثوبت طاعت و عقوبت بر معصیت و امتحان ایشان را برابر [illegible]
و تمیز میان محسن و مسیء ایشان کقوله لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ
و لیکن بیشتر مردمان بسبب عدول از نظر و تأمل در خلق اشیا لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند که فعل حکیم
معرّا از حکمت و مصلحت نیست إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ بدرستی که روز جدا ساختن حق از باطل یا محق
از مبطل بسبب اختلاف جزا او سزا است مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ هنگام جمع شدن آدمیان است در حالتی
که همه مجتمع باشند در آن يَوْمَ لَا يُغْنِي روزی که دفع نکند مَوْلًى هیچ دوستی و خویشی عَنْ
مَوْلًى از دوست و خویش خود شَيْئًا چیزی از عذاب وَلَا هُمْ و نه آن دوستان و خویشان
يُنْصَرُونَ یاری کرده شوند از جانب دوستان خود در دفع عذاب إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ مگر
کسی که خدای رحم کرده باشد بر و بعفو کردن از و و اذن شفاعت دادن در حق او و مراد مومن [illegible]
[illegible] زیرا که جمیع اصناف کفار از دولت شفاعت بی نصیب‌اند و ناامید إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ
الرَّحِيمُ بدرستی که خدای تعالی غالبست بر تعذیب شخصی که در حق او عصیان نموده باشد پس نه اراده
تعذیب عاصی [illegible] یارای آن نباشد که یاری او دهد و او را از عذاب الهی برهاند مهربان
بر هر که اطاعت او کرده باشد و نیز در تهدید کفار میفرماید إِنَّ شَجَرَتَ الزَّقُّومِ بدرستی که درختهای
زقوم یعنی میوه‌ها و برگهای آن طَعَامُ الْأَثِيمِ خوردنی کسیست که اصرار کننده گناه باشد مراد کافر
معاند است بجهت دلالت ماقبل و ما بعد بدان و گویند باثیم ابوجهل است که [illegible] مکه را ممزوج کرده میخواند
و میگفت [illegible] ما را بآن تهدید میکند این است که زقوم میکنیم یعنی دهن خود را با [illegible]
پس حق تعالی رد قول او کرده میگوید که زقوم نه آن است که ابوجهل از جهل تصور آن کرده بلکه كَالْمُهْلِ
يَغْلِي فِي الْبُطُونِ مانند چیزی است که گداخته باشد بآتش مثل مس و روی و طلا و نقره و غیر آن جوشد
آن شجرهٔ زقوم در شکمهای کافران و [illegible] میخواند یعنی بجوشد آن طعام در شکمهای کافران

كَغَلْيِ الْحَمِيمِ مانند جوشیدن آب بغایت گرم وحشای و امعای ایشان را پاره میکند و بعد از ان پس حق تعالی زبانیه دوزخ را امر میکند کهٔ خُذُوهُ بگیرید این کنه کار تبه روزکار را فَاعْتِلُوهُ پس بکشید او را بعنف و قهر إِلَىٰ سَوَاءِ الْجَحِيمِ بمیانه دوزخ و تسمیه وسط بسوا جهت آن است که میان آن و میان هر یک از اطراف مساویست ثُمَّ صُبُّوا بعد ازان بریزید فَوْقَ رَأْسِهِ بالای سر او مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ از عذاب آب جوشان تا تمام ظاهر او باین آب گرم گداخته شود همچنانکه باطن او و ازز قوم که خورده است و بر سبیل تحکم و استهزا بگویید مران اثیم را که نزد قوم خود متعزز و متکرم بودند که ذُقْ بچش و بچش این عذاب را إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ بدرستی که تو ذو ارجمند نزد خود الْكَرِيمُ بزرگوار بزعم خود مرویست که ابو جهل بحضرت رسالت گفت که میان این دو کوه که محیطند کسی از من ارجمند و بزرگوارتری نیست پس تو و خدای تو توانای ندارید که بمن ضرری رسانید چون روز قیامت رسد حضرت رسالت بر سبیل استهزا و تحکم با و گوید که ای عزیز و کریم بچش این جحیم و آب حمیم و عذاب الیم را إِنَّ هَٰذَا بدرستی که این عذاب مَا كُنْتُمْ بِهِ تَمْتَرُونَ آن است که بودید که در دنیا شک میاوردید و اکنون معاینه دیدید بعد ازان در صفت مطیعان میفرماید که إِنَّ الْمُتَّقِينَ بدرستیکه پرهیزکاران فِي مَقَامٍ أَمِينٍ در جایگاه ایمن باشید یعنی در ان مکان متقیان ایمن باشید از آفت و محنت و بیم انتقال و زوال بر سبیل بدلیت تفسیر مقام امین میکند که فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ در بستانهای پر از اشجار و چشمهای جاری يَلْبَسُونَ می پوشند جامها را مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ از حریر نازک و دیبای سطبر بکه بافته شده مُتَقَابِلِينَ در حالتی که برابر یکدیگر نشسته باشند تا بدیدار یکدیگر انس گیرند که مقابلهٔ روز مهمانی باشد که در دار الجلال حق تعالی همه مؤمنان را بر سر یکخوان بنشانند بر وجهی که همه روی یکدیگر را بر بینند بزنان سفید روی و لطیف اندام کشاده چشم که حدقه آن در سیاهی باشد و سفیدی آن بغایت سفید باشد از جا هد نقلست که حور زنانی باشند بنهایت جمال و سفیدی روی ایشان بحدی بود که چشمها در دیدن ایشان حیران بمانند و صفای اعضای ایشان بروجهی که هر کس در ایشان نظر کند روی خود را در ان مشاهده کند و این متقیان يَدْعُونَ فِيهَا بِكُلِّ فَاكِهَةٍ آمِنِينَ طلب میکنند در بهشت از سر و خدمهٔ آن باحضار هر میوه که آرزو کنند در هر زمان و هر مکان در حالتی که ایمن باشند از مضرت که از تمر اکل عارض شود مانند تخم و اوجاع

و سایر اسقام باطنی باشند از خوف پوشیدن و منقطع آن لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَىٰ نچشند یعنی در نیابند در بهشت مرگ را مگر مرگ اول یعنی متقیان مرگ را در آخرت در نیابند لیکن مرگ اول را که در دنیاست در یافته اند یا چشیده در آخرت مرگ را مگر گاهی که ممکن باشد چشیدن موتهٔ اول و چشیدن ماضیه در زمان مستقبل محالست پس چشیدن مرگ که معلق است بران محال نیز محال باشد و گفته اند الا بمعنی بعد است یعنی بعد از مرگ اول که در دنیا چشیده باشند هیچ مرگ دیگر نچشند پس همیشه مخلد و جاوید باشند وَوَقَاهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ و نگاه دارد خدای آن مومنان را از عذاب آتش سوزان و بایشان نعمتی عطا کرده شود خلود جنت نعیم و نجات از عذاب جحیم فَضْلًا مِنْ رَبِّكَ عطا و فضلی حاصل از پروردگار تو یا بجهت تفضل از جانب خدای ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ آن حیات ابدی در جنان و صرف عذاب نیران آن است رستگاری بزرگ چه متضمن خلاصی است از جمیع مکاره و رسیدن بهمه مطالب فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ پس جز این نیست که آسان گردانیم قران را باین وجه که انزال کردیم آن را بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ بلغت سهولت افهام معانی ازان متذکر میشوند فَارْتَقِبْ پس منتظر باش آنچه بدیشان فرود آید إِنَّهُمْ مُرْتَقِبُونَ بدرستی که ایشان نیز انتظار کشنده اند تا چه چیز بتو حلول کند و بلاشبهه آنچه بتو خواهد رسید نصرت الهی خواهد بود که متبع عاقبت احسان است و آنچه بدیشان در خواهد آمد عذاب نامتناهی که لازم عاقبت اسا است سورة الجاثية مكية وسبع آيات مكه ابی بن کعب و ابی سعید از حضرت رسالت روایت کرده اند که هر که حم جاثیه را تلاوت نماید خدای تعالی در وقت حساب ستر عورت کند و از ترس و هیبت عذاب ایمن کرداند ابو بصیر از امام جعفر صادق روایت کرده که ثواب قاری این سوره آن است که هرگز آتش دوزخ نه بیند و زفیر و شهیق جهنم نشنود و در افق اعلا رفیق سید انبیا باشد و بدانکه چون حق تعالی ختم سوره دخان کرد که قران افتتاح این سوره نیز بذکر آن کرده و فرمود بسم الله الرحمن الرحیم
حم تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ و فرستاده فرستاده است این کتاب از نزد خدای که غالب است بر همه مکونات و درستکار و درست کردار در تدبیر موجودات و تقدیر مصالح کافه مخلوقات و گویند حم قسمست و تنزیل الکتاب صفت آن یعنی قسم بحم که این کتابیست که فرو فرستاده شده است از نزد خدای غالب در جمیع مطالب دانا در تقدیر جمیع مراتب جواب قسم اینکه إِنَّ فِي السَّمَاوَاتِ

والارض بدرستی که آسمانها از نجوم سیاره وکواکب ثابته ودر زمینها از جبال راسیه واشجار نابته
نامیه وسایر امور داله بر قدرت باهره ودلالت واضحه لآیات للمؤمنین هر آینه نشانهاست
برای گروندگان بوحدت پروردگار وقدرت صانع مختار وفی خلقکم ودر آفریدن شما بانچه دراوست
از بدایع صفت وعجایب خلقت واز حالات مختلفه وتغیر متجدده از ابتداء خلق در بطون امهات تا
انقضای آجال وما یبث من دابة ودر انچه پراکنده میسازد در زمین از جمیع جنبندگان
باختلاف اجناس واشکال وصور ومنافع ومقاصد مطلوبه ایشان آیات لقوم یوقنون علامتهاست
مر گروهی را که بایمان بدانند یعنی بآیتها استدلال کرده از سر یقین بوحدت وقدرت صانع عالم
شوند واختلاف اللیل والنهار ودر آمد شب وروز در عقب یکدیگر یا در اختلاف حال آن در طول وقصر
ونور وظلمت وما انزل الله وانچه فرو فرستاد خدای من السماء من رزق از آسمان
یا از ابر از روزی یعنی از باران که سبب روزیست فاحیا به الارض بعد موتها پس زنده گردانید
بآن باران زمین را پس از مردگی وخشکی آن وتصریف الریاح ودر گردانیدن بادها باختلاف جهات
که آن جنوب وشمال ودبور است یا بحسب تفاوت احوال آن در رحمت وعذاب آیات لقوم یعقلون
علامتهاست بر کمال قدرت مر گروهی را که تعقل کار فرمایند ودر این امور مذکوره نظر کنند تا عالم شوند بانکه
او سبحانه مدبر وحکیم وقادر وعلیم وغنی وقدیم است ملخص این هر سه آیه آنست که بندگان متقف هرگاه بنظر
صحیح در سموات وارضین نظر کنند تا عالم شوند بانکه نه اینها مصنوع عند ومصنوع را لابدست از صانع پس
باو سبحانه ایمان خواهند آورد وتصدیق باو خواهند نمود وبعد از ذکر ادله در تهدید کفار که از ان اعراض
نموده تفکر دران نمینمایند میفرماید تلک آیات الله ادله مقدسه دلایل قدرت خدایست یا آیتهای
مذکوره آیات قرآنست نتلوها علیک بالحق میخوانیم آنها را بر تو براستی ودرستی نه بباطل
وکجی وهرگاه که کفار بآیات الهی که در نهایت وضوح وظهورست انکار کنند واعتقاد ندارند فبای حدیث
بعد الله وآیاته یؤمنون پس بکدام سخن خدای ودلایل قدرت او ایمان میآرید وحفص بغیبت خوانده
یعنی بکدام حدیث تصدیق خواهید کرد بعد الله جهت مبالغه است وتعظیم ومراد بعد آیات الله است از قبیل
اعجبنی کرم زیدست ویل سختی عذاب یا چاه ویل که قعر جهنم است و پر از چرک وخون دوزخیان لکل افاک



برای هر کذابست اثیم بسیار گناه کننده مراد نضر بن حارث است یعنی در صفت او میفرماید که یسمع آیات الله
میشنود آیتهای کلام خدای را تتلی علیه که خوانده میشود بر وثم یصر مستکبرا پس اصرار میکند یعنی
ثابت قدم میشود در کفر وعصیان وعناد خود در حالتی که گردن کش است از ایمان آوردن بآن وبجهت عدم
انتفاع آن از وکان لم یسمعها گوییا هرگز نشنوده است آن را وهرگاه حال او از اصرار وعناد باین سر
مرتبه است فبشره پس بشارت ده او را ای محمد بعذاب الیم بعذاب دردناک لفظ بشارت در مقام انذار
استعارتست بتهکم کفار واذا علم وچون بداند من آیاتنا از آیتهای کتاب ما شیئا چیزی را بعد از استماع
آن یعنی چون برسد بما وآیات ما وبداند که از قرآنست اتخذها هزوا فرا گیرند آن را باستهزاء و
وافسوس وبخوبی با جاهلان روزگار جهت باز گوید که از حق وصواب منحرف باشد با آنکه هیچ چیز در ان نیابد که سببی
بهزل وسخریت داشته باشد چنانکه ابو جهل چون حدیث زقوم شنید بسخریت آن مشغول شد ومانند احتراز ابن
زبعری در قول الکم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم اولئک لهم عذاب مهین
آن گروه مستهزیان مر ایشانراست عذابی خوار کننده من ورائهم جهنم از پس روی ایشان
جهنم است یا از پس ایشان که بعد از آجال است وورا این معنی قبل وبعد شایع است در کلام عرب چه ورای
جهتست که از اینکس متواری ومخفی باشد خواه جهت خلف وخواه قدام ولا یغنی عنهم وباز ندارد از ایشان
ما کسبوا انچه کسب کرده باشند یعنی حاصل کرده وفراهم آورده از احوال واولاد شیئا چیزی را از عذاب
وعقاب ولا ما اتخذوا ونه انچه فرا گرفته باشند من دون الله بجز از خدای اولیاء دوستان
یعنی معبودان که بامید شفاعت ایشان پرستش کرده باشند ولهم ومر ایشانراست در جهنم عذاب عظیم
عذابی بزرگ که شدت آن از حد وحصر متجاوز باشد هذا این قرانرا که خواندیم آن را بر تو هدی کامل است
در راه راست نمودن والذین کفروا وآنانکه کافر شدند بآیات ربهم بآیتهای پروردگار خود که قرآنست
لهم عذاب من رجز الیم مر ایشانراست عذابی از رجز که سخترین عذابست دردناک والم رساننده
وحقیقت معنی رجز در ما تقدم مذکور شد پس در بیان توحید وقدرت خود میفرماید که الله خدای بحق الذی سخر
آنست که آرام کرد لکم البحر برای شما دریا را باین وجه که سطح آن راملس ساخت وکشتی را بر بالای آن
بداشت ومنع غوص شی نمود دران تا بغوطه جواهر ولالی را بچنگ میآرید هم چنانکه میفرماید لتجری الفلک

تا پرورد کشتها فیه در وی با موج بفرمان او ولتبتغوا تا طلب کنید و کویید من فضله از فضل و نعمت وانواع فواید در اصناف
عواید انرا از جواهر و مرجان ولآلی ولعلکم و تا شاید که شما تشکرون شکر ادا کویید بر نعم عظیمه وسخر لکم و مسخر ساخت
برای شما ما فی السموات انچه در آسمانهاست باعتبار نفع گرفتن یعنی از برای شما رام ساخت منافع انچه در ویست از آفتاب
وماه وستارگان وبرف وباران وما فی الارض وانچه در زمین است از دواب ودرختان وسایر وبها رجمیعا همه انها
منه در حالتی که حاصل است از جانب او نیز او ان فی ذالک بدرستی که انچه مذکور شد لایات هر آینه نشانهای قدرت
لقوم یتفکرون برای گروهی که تفکر کنند بران و بان راه برند بوجود صانع قادر علیم منفرد در قدرت آورده اند که
که در بدایت اسلام بعضی از اهل ایمان با کفار در مقام نصیحت و موعظه در آمده ایشان را باسلام دعوت
کردند و چون متنبه نشدند بایشان در طریق ملایمت سلوک نمودند و ایشان از فرط جهالت و عناد بلفظ
احتجاج نشده زبان بدشنام کشودند و هیچ از سخنان نالایق فروگذاشت نکردند و اهل ایمان در صدد آن شدند
که انتقام جفا از ایشان بکشند آیه آمد که قل للذین آمنوا یغفروا بگوای محمد مر آنهارا که گرویده اند
که عفو کنند و در گذرند یا عفو کنند و از سر انتقام در گذرند للذین لا یرجون مر انان را که توقع ندارند ایام الله
روزهای وقایع خدای بر دشمنان او یعنی روزهای که خدای در ان انزال عذاب نموده بر کافران و مشرکان
عرب وقایع عذاب و هلاک را بایام تعبیر کرد در روزهای که مقرر است از برای وقوع عذاب بر ایشان لیجزی
تا پاداش دهد خدای قوما گروهی را بما کانوا یکسبون بانچه هستند که کسب میکنند از کافر و مؤمن
و هر یک را بر وفق عمل عذاب و ثواب مرتب سازد چنانچه میفرماید که من عمل هر که بکند صالحا کرداری
شایسته از طاعت و احسان و مغفرت فلنفسه پس از برای نفس اوست چه ثواب آن کردار بدو عاید شود
نه غیر او ومن اساء و هر که کاری بکند از ستم و سایر معاصی فعلیها پس بر نفس اوست وزر و وبال ثم الی
ربکم پس بسوی پروردگار خود ترجعون باز گردیده خواهید شد یعنی مآل شما بجایگاهی محضر است که در ان
مالک نفع و ضرر و امر و نهی نیست مگر او سبحانه پس شمارا در ان روز بجزای کردار رساند و بر نیک و بد ثواب
و عقاب دهد و بعد از ذکر نعم و کفران اهل طغیان بیان احوال بنی اسرائیل میکند که در مقابله نعم طریق کفران
پیش گرفته می فرماید که ولقد آتینا و هر آینه دادیم بنی اسرائیل الکتاب فرزندان یعقوب را کتاب
توات والحکم و حکمت نظریه و عملیه در فصل و قطع خصومات و سایر امور دینیه والنبوة و پیغمبری یعنی

ایشان



ایشان را منصب حکومت و نبوت چون لقمان و داود و سلیمان و موسی و عیسی و در روایت آمده که در
قبیله اینقدار پیغمبر بوده که در میان بنی اسرائیل از زمان موسی تا عیسی و در جزوات که در میان ایشان هزار
پیغمبر مبعوث شده بود ورزقناهم من الطیبات وفضلناهم و روزی کردیم ایشان را
علی العالمین بر عالمیان زمان خود ایشان چه در آن روز انچه بایشان دادیم بغیر ایشان ندادیم و گویند
معنی آن است که بنی اسرائیل را بر جمیع مردمان اعصار تفضیل دادیم بکثرت انبیا در میان ایشان و دیگر
امت محمد مر ایشانند از حیثیت کثرت علما و مطیعان و اولاد پیغمبر آخر الزمان در میان ایشان و باعتبار
آنکه امت سید انبیا اند و اشیاع اهل بیت او وآتیناهم و عطا فرمودیم ایشان را بینات دلیلهای
روشن من الامر از کار دین و ملت و آن معجزات بینه و احکام دینیه بود یا مراد دلالات واضحه
که مبین امر پیغمبر آخر الزمان بود و موجب علم بمبعث او و آن ذکر علامات و صفات آن حضرت در توریت
وانجیل فما اختلفوا پس اختلاف کردند در ان امر الا من بعد ما جاءهم العلم مگر پس از آمد
بایشان دانشی که محقق حال بود و موجب رفع خلاف بغیا بینهم بجهت عداوتی ثابت در میان ایشان
که منشأ آن طلب ریاست بود و تکبر و آن وقت ایشان از اذعان نمودن بحق و یا اختلاف نکردند مگر
بعد از علم ایشان بنبوت محمد صلی الله علیه و سلم پس کتمان امر او کردند و انکار چیزی نمودند که در کتب ایشان است
از نعوت کمالات محمدی و صفات و جلال احمدی ان ربک بدرستی که پروردگار تو یقضی بینهم حکم
کند میان ایشان بمواخذه و مجازات یوم القیامة در روز رستخیز فیما کانوا فیه در ان چیزی که بودند
در ان یختلفون اختلاف کردند از انکار انبیا با وجود دلایل و معجزات با وجود ایشان در کلمات مشتبه در توریت
که نبی بود در نعت سید کاینات علیه افضل الصلوات ثم جعلناک پس گردانیدیم ای محمد صلی الله بعد از بنی
اسرائیل یعنی مقرر داشتیم سلوک نمودن تو علی شریعة من الامر بر طریقه که موصول است بجنت و نعیم
از امر دین اسلام فاتبعها پس پیروی کن آن شریعت را در عمل کردن بانچه بدلایل و حجج صحت آن
بوضوح پیوسته ولا تتبع و پیروی مکن اهواء الذین آرزوهای آنانکه لا یعلمون نمیدانند حق
یعنی حجتی بر اثبات کیش خود نمیدانند مراد آن است که اراده باطله جهال که رؤسای قریش اند پیروی مکن چه ایشان
تابع شهوات نفسانیه اند و پیوسته در صدد آنکه ترا از راه است که دین اسلام است برگردانند و بعبادت اصنام

ترغیب نمایند یا پیروی یهود مکن زیرا که ایشان تغییر تورات داده اند بجهت اتباع خود و حب ریاست
بر عوام النّاس إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان لَنْ يُغْنُوا عَنْكَ هرگز دفع نکنند از تو مِنَ اللَّهِ شَيْئًا از عذاب خدای چیزرا
که فرضا تابع ایشان شوی پس بر جاده شریعت اسلام ثابت قدم باش وَإِنَّ الظَّالِمِينَ وبتحقیق که ستمکاران بَعْضُهُمْ
أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ برخی از ایشان دوستان برخی دیگرند یعنی کفار باهم متفق اند بر دشمنی و یکدیگر را نصرت میدهند
بجهت عداوت نمودن بتو پس در اتباع اهوای ایشان با ایشان دوستی مکن چه ترا با ایشان جنسیتی نیست وَاللَّهُ
وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ وخدای بحق دوست پرهیزکاران است پس تو هم دوستی با ایشان کن نه با مشرکان و خدا حافظ
متقیان است ایشان را و ترا از کفار نصرت دهد پس از سر ایشان غمگین مشو هَذَا این قرآن با اتباع و پیروی شریعت
اسلام بَصَائِرُ لِلنَّاسِ بینائیهای دلست برای مردمان یعنی از آنچه است که مبصر وجه فلاح و نجات و مبین
امور دینیه تا بآن راه حق را بپسندند و در آن سلوک نمایند وَهُدًى و راه نماینده است از ضلالت بهدایت وَرَحْمَةٌ
و بخشش و نعمت از حضرت احدیت جل جلاله لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ مر هر گروهی را که مطمئن شوند از سیه ای ریب و شک
کفر گذشته طلب منزل یقین کنند تا از حضیض درکه عقاب باوج درجه ثواب رسند آورده اند که جمعی از مشرکان با اهل
ایمان میگفتند که اگر بعث و نشر واقعیست چنانکه زعم شماست ما آنجا نیز از شما بمال و جاه در پیش خواهیم بود هم چنانکه
در اینجا از شما افزونیم أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ آیا پنداشته اند آنانکه کسب کردند بدیها را که کفرست
و سایر معاصی أَنْ نَجْعَلَهُمْ آنکه بگردانیم ایشان را در نشأه آخرت كَالَّذِينَ آمَنُوا مانند آنها که گرویده اند
بخدا و رسول وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای شایسته یعنی هرگز مشرکان در مرتبه مؤمنان نخواهند بود آیا پنداشته اند
بدکاران که ما گردانیده ایم ایشان را سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ مساوی و یکسان در زندگی و مردگی یعنی نه این
چنین است که برابر باشند در حیات و ممات چه در دنیا بصحت بدن و وسعت رزق موسومند و در آخرت بانواع عقوبت
و نکال موصوف و گویند معنی آن است که چون کفار در حیوات بطاعت و عبادت اقدام نمی کنند پس زندگی ایشان
مساوی مردن است چه مقصود از حیوة طاعت است و این از ایشان مسلوبست و حفص سواء می خوانند بر حالیت یعنی نگردانیده ایم
کفار را مثل کسانی که ایمان آورده اند در حالتی که مساویست حیوة و ممات ایشان در حالتی زنده گی که طاعتست مماثل جزای
ایشانست در حالت مردگی که آن ثوابست و رسیدن بدرجه اعلا و کفار در دنیا مشغول معصیت اند و در عقبی معذب بانواع
عقوبت پس چگونه ایشان را حیات و ممات مانند مومنان گردانیده باشیم سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ پس بد حکمیت که ایشان

را



میکنند در تسویه حال خود بمومنان چه نتیجه کفر مغلوبیت در دنیا بدست اهل ایمان و مقهوریت ایشان در عقبی بسوختن آتش
نیران و ثمره ایمان غالبیت و نصرت ایشان در این جهان و مشرکان و فوز نجات ایشان در آنجهان و استقرار در روضه
جنان در روایت آمده که فضیل بن عیاض چون باین آیه میرسید آنرا مکرر میکرد و با خود میگفت کاهی فضیل کاشکی میدانستی
تو که داخل کدام ازین دو گروهی وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ و بیافرید خدای تعالی آسمانها و زمینها
براستی و درستی یعنی بعدل و داد گستری و مقتضای معدلت آن است که میان بدکار و نیکوکار و موحد و مشرک تفاوت
باشد وَلِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ و نیز خلق آسمان و زمین کرد تا پاداش داده شود هر نفسی بآنچه کسب کرده از طاعت
و معصیت وَهُمْ و ایشان یعنی عاملان خیر و شر لَا يُظْلَمُونَ ستم دیده نشوند یعنی نقص مطیعان ثواب و ازدیاد
عقاب عاصیان ننماید بلکه هر یکی را فراخور عمل جزا دهند از قریش مشغول است که قریش عزی را که سنگ سفیدی بود
پرستیدندی و عادت ایشان آن بودی که اگر چیزی دیدندی که بطبع ایشان راغب تر بودی در نظر ایشان
نیکوتر اول را بگذاشتندی و بعبادت آن مشغول شدندی حق تعالی برسبیل تعجب به پیغمبر خود گفت أَفَرَأَيْتَ آیا
می بینی مَنِ اتَّخَذَ إِلَٰهَهُ هَوَاهُ آن کس را که فرا گرفت خدای خود را از روی نفس خود یعنی در آنجا معبود تابع
هوای خود شدند نه تابع مقتضای عقل که حقیقت عبادتست از برای حق تعالی وَأَضَلَّهُ اللَّهُ و فرو گذاشت
خدای آن جاهد معاند را در وادی ضلالت و نظر لطف از او باز گرفت بسبب نزول تدبر او در ادله واضحه موصل
بهدایت یا حکم کرد بضلالت آن کس یا وضع علامات او نمود بر ضلالت او تا ملائکه بآن علامت علم بضلالت میدا
کرده برو لعن کنند یار افتاد او را در حقیقت ضلالت عَلَىٰ عِلْمٍ بر دانش ازلی که حضرت او را بود بر اصرار و عناد
او در کفر و عاقبت عباد او وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ و مهر نهاد بر گوش او وَقَلْبِهِ بر دل او وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ و گردانیده
یعنی وضع نمود بر بینائی او غِشَاوَةً پوششی یعنی علامتی بر سمع و قلب و بصر او وضع فرمود تا نشان کفر او باشد
و علامت او بر عدم استماع کلمات حقه و ادراک ادله نادیه و ابصار طریق منجیه فَمَنْ يَهْدِيهِ پس کیست که راه
نماید آنکس را مِنْ بَعْدِ اللَّهِ از پس راه نمودن خدای او را بجهت اتباع هوا و عدم تدبر او در ادله و در اجلال
خود گذاشتن یعنی هرگاه بهدایت خدای که در ادله ظهور و وضوح است مهتدی نشوند پس هرگز امید واری ما اهتدی
او نخواهد بود أَفَلَا تَذَكَّرُونَ آیا پس پند پذیر نمیشوند یعنی متذکر و متعظ شوید تا بمعرفت او سبحانه رسید ابو
امامه از رسول صلی الله علیه روایت کرده که زیر آسمان هیچ معبودی پرستیده نشده نزد خدای بدتر از هوای نفس

دو دشمن تر داشته باشد زیرا که مثل معبودان باطل است و سبب مشغول شدن بجمیع امور منهیه و در حدیث آمده
که عاقل آن است که حساب نفس خود کند و عملی برای مرگ پیشه سازد و عاجز آن است که نفس خود را تابع
هوای خود گرداند و تمنای بهشت کند از وهب بن منبه نقل است که هرگاه ترا دو کار پیش آید و ندانی
که کدام بهتر است آن را اختیار کن که از هوا دورتر است بعد از آن از حال منکران بعث خبر میدهد
که وَقَالُوا و گفتند اهل عناد و انکار مَا هِيَ نیست زندگانی إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا مگر زندگانی
دنیا که در اوئیم نَمُوتُ وَنَحْيَا میمیریم و زنده میشویم یعنی از ما میمیرند و بعضی متولد میشوند یا میمیریم بنفس خود
و زنده میمانیم ببقای اولاد و محتمل است که قایلان این کلام را مذهب اهل تناسخ باشد چه اعتقاد اکثر بت
پرستان آن است که هر که بمیرد روح او بجسد دیگر تعلق میگیرد و هم در دنیا ظهور میکند تا دیگر بار بمیرد و باز
بهمین طریقه باز میآید و بر هر تقدیر مشرکان گفتند که زندگانی دنیا ما را زندگانی دیگر نیست وَمَا يُهْلِكُنَا
و هلاک نمیکند ما را إِلَّا الدَّهْرُ مگر مرور زمان یعنی گردش لیل و نهار در مرور روزگار موثر است در هلاک
نفس ما نه آنکه ملک الموت بفرمان خدا قبض روح ما کند وَمَا لَهُمْ و نیست آن مشرکان را بِذَلِكَ بدین
گفتار و اعتبار مِنْ عِلْمٍ هیچ دانشی یعنی این موت و حیات را منحصر میدانند در دنیا و نسبت اهلاک را
بروزگار میکنند سخنی است که بدان هیچ دلیلی و حجتی ندارند بلکه محض تقلید و تقلید محض است و بدلایل عقلی
رجوع نمیکنند تا عالم شوند باینکه او سبحانه محیی عباد است در روز معاد معنی ایشان بحسب حقیقت جز آفریدگار
مهور اعصار و گردش لیل و نهار إِنْ هُمْ نیستند ایشان إِلَّا يَظُنُّونَ مگر که گمان میبرند یعنی عقاید
ایشان برین محض پندار است و علیهن عناد و اصرار و ابو عبیده گفته که مشرک و ملاحده جمیع حوادث و وقایع را
بروزگار اسناد میکردند از موت و حیات و صحت و مرض و فقر و غنا و هدایت و ضلالت و غیر آن
و آن را فاعل اینها میدانستند پس هر سختی و مصیبتی که بایشان میرسید روزگار را دشنام میدادند و ازین
معنی نهی فرمود که فاعل اینها حضرت کردگار است نه روزگار و لهذا حضرت رسول فرمود که روزگار را
که دشنام میدهید که روزگار خداست یعنی محدث حوادث و موقع وقایع خداست نه دهر پس فاعل آن را دشنام
میدهید و نیز در صفت ملحدان و منکران میفرماید که وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ و چون خوانده
شود بر ایشان آیتهای کتاب ما در حالتی که واضح الدلالات است بر آنچه مخالف معتقد ایشان است یا بینات آن

ما کان



مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ نباشد دلیل برهان ایشان در مقابله آن إِلَّا أَنْ قَالُوا ائْتُوا مگر آنکه گویند
بگویند بِآبَائِنَا پدران ما را یعنی زنده گردانید ایشان را إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان
در آنکه صدور این کلام از ایشان از روی جهالت بود زیرا که احیا موعود و موقوفست بوقت خاص که دار الجزاست
و نیز عدم احیای ایشان در دنیا بجهت آن است که استدعای مشرکان در این باب بر وجه اعتراض و عناد بود
از روی طلب رشد قُلِ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ بگو ای محمد صلعم در جواب ایشان که خدای زنده میسازد شما را ثُمَّ يُمِيتُكُمْ
پس میمیراند شما را در دنیا نزد انقضای آجال ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ پس جمع کند شما را در قبور إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ
تا روز رستخیز لَا رَيْبَ فِيهِ هیچ شکی نیست در آن بجهت قیام حجت بر آن پس شما را در آن روز مبعوث
سازد یعنی چونکه شما مقر اید که خداست که زنده میکند شما را و میمیراند پس بر شما لازم است که اعتراف کنید و
و تصدیق نمایید باینکه او سبحانه قادر است بر اعادت در روز قیامت چه هرگاه قادر باشد برین احیا و اماتت
قادر خواهد بود بر اعاده بلکه این نزد او آسان خواهد بود پس قدرت بر اعاده آبای شما نیز جاری باشد
وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند این را بجهت قلت تفکر و نظر
ایشان در آنچه احساس میکنند از دلایل قدرت پس در تعظیم خود میفرماید که وَلِلَّهِ و مر خدای راست مُلْكُ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمینها و هر که مالک جمیع مکونات باشد قادر خواهد بود
بر اعاده اجسام در روز قیامت بجهت پاداش دادن پس متحقق الوقوع باشد وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ
و روزی که قایم شود قیامت يَوْمَئِذٍ در آن روز يَخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ زیان کنند تبه کاران
که مشرکانند و زیان این باشد که بعوض درجات نعیم درجات جحیم بایشان دهند وَتَرَى و ببینی تو ای
محمد صلعم در آن روز كُلَّ أُمَّةٍ هر گروهی را جَاثِيَةً بزانو در آمده بر هیئت نشستن خصوم نزد قاضیان
و مومنان و کافران از هیبت آن روز بدین هیئت نشسته باشند و انتظار حساب کشند مرویست که در قیامت
ساعتی باشد که مقدار ده سال باشد از سالهای اینجهان همه خلق در آن زمان بزانو افتاده باشند
نفسی نفسی گویند و ابن عباس جاثیه را بمعنی مجتمعه تفسیر کرده یعنی در آن روز بینی هر گروهی را فراهم آورده
شده و قتاده نیز گفته که معنی آن است که در آن روز اهل ملل جماعت جماعت باشند كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى
كِتَابِهَا هر گروهی خوانده میشوند بنوشته خودشان بصحیفه عمل پس ایشان را گویند که الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ

امروز جزا داده خواهید شد ماکنتم تعملون بانچه بودید که عمل میکردید از افعال حسنه و اعمال سیئه
هذا کتابنا این کتاب ماست یعنی این کتابیست که کرام الکاتبین را بنوشتن آن امر نمودیم ینطق
سخن گوید یعنی گواهی دهد علیکم بر شما بانچه کرده باشید در دنیا بالحق براستی و درستی یعنی بی زیاده
و نقصان مراد آن است که صحیفه اعمال روشن سازد بر ایشان کردارهای ایشان را بر وجهی که گویا
ناطق است بآن و گویند مراد لوح محفوظست که جمیع اعمال عباد در ان مکتوب است و مجاهد از رسول صلعم
روایت کند که اول چیزی که خدای حق فرمود قلم بود و آن را از نور آفریده درازی آن پانصد ساله راه
انگه گفت بنویس هرچه خواهد بود یعنی اسامی جمیع بر و فاجر و هر رطب و یابس و غیر آن را از امور که حادث
شود تا روز قیامت در لوح ثبت نما پس این آیه تلاوت فرمود که هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق انا کنا
نستنسخ بدرستی که ما امر بنوشتن میکردیم حفظه را یعنی ایشان را میفرمودیم که می نوشتند ماکنتم تعملون
انچه میکردید در دنیا از سایر اعمال و اقوال تا بر وفق آن جزا داده شوید هم چنانکه میفرماید فاما الذین
امنوا پس اما آنانکه گرویده اند بخدا و بجمیع ما جاء به النبی صلعم وعملوا الصالحات و کردند کارهای
شایسته فیدخلهم پس درآرد ایشان را ربهم پروردگار ایشان فی رحمته در رحمت بی نهایت خود آن
روضه جنت است ذلک آن در آوردن ایشان در رحمت شامله هو الفوز المبین آن است رستگاری
آشکارا و ظفر هویدا واما الذین کفروا اما آنانکه نگرویده اند بخدا و رسول پس گویند مر ایشان را
افلم تکن آیا نبود مر شما رسولان ما پس نبود که آیاتی تتلی علیکم آیتهای کتاب ما که خوانده می شد
بر شما بالسنه آن رسولان فاستکبرتم پس تکبر کردید و آبا نمودید از ایمان آوردن بآن وکنتم و بودید
شما قوما مجرمین گروهی درگذر افراط کننده یعنی ناگرویده بخدا و رسول او واذا قیل و چون گفته
شد یعنی پیغمبر شما گفتند که ای قوم ان وعد الله حق بدرستی که وعده خدا بحشر و حساب و ثواب و عقاب
راست است و البته واقع خواهد شد و در ان شکی نیست والساعة لا ریب فیها و قیامت هیچ
شکی نیست در آمدن آن قلتم ما ندری گفتید بسبب انکار که ما نمیدانیم ما الساعة چه چیز است قیامت
ان نظن گمان نمیبریم بقیام قیامت الا ظنا مگر گمان بردنی یعنی اصلا ما را در ان یقینی نیست پس
بجهت تاکید نفی گفت وما نحن بمستیقنین و نیستیم بیقین دانان در وقوع قیامت وبدا

لهم

٥٧

لهم و ظاهر گردد مر ایشان را سیئات ما عملوا بدیهای انچه کرده باشند در دنیا یعنی در آخرت
بقبح عمل خود معترف شده باشند و بدی عاقبت خود ببینند وحاق بهم و فرود آمد بدیشان ما کانوا
به جزای انچه بودند که بآن یستهزءون استهزا میکردند از عقوبت قیامت وقیل و گفته میشود یعنی
خدای تعالی بواسطه ملائکه باوشان گوید که الیوم ننسیکم امروز فراموش کنیم یعنی واگذاریم شما را
در آتش و یاد نیاریم مانند چیزی که فراموش کنند و هرگز یاد نیارند کما نسیتم هم چنانکه شما فراموش
کردید یعنی یاد نیاوردید لقاء یومکم هذا دیدن این روز خود را و برای آن مهیا و مستعد
نشدید وماویکم النار و جایگاه شما آتش است ومالکم و نیست مر شما را در ان روز من
ناصرین از یاری کنندگان و مدد نمایندگان در دفع عذاب از شما ذلکم بانکم آن دفع عذاب
شما بسبب آن است کما اتخذتم آیات الله فرا گرفتید آیتهای کتاب خدای را یا دلایل قدرت او را
هزوا چیزی که بآن استهزا کنید وغرتکم الحیوة الدنیا و فریفته گردانید شما را زندگانی دنیا
یعنی بحیوة فانی فریب خورده از حیوة باقی غافل شدند فالیوم پس امروز لا یخرجون بیرون آورده
نشوید منها از آتش دوزخ ولاهم یستعتبون و نه ایشان طلب کرده شوند از عتبی یعنی چیزی که موجب
رضای پروردگار باشد که آن کسب طاعت و عبادت باشد تا موجب تخفیف عذاب شود زیرا که آخرت سرای
جزاست نه سرای تکلیف و چون تهدید عباد از روی کمال لطف است از جانب حق تعالی که مقرر بطاعت
و متبعد از معصیت پس موجب شکرگذاری باشد از اینجهت حمد را متفرع ساخته میگوید فلله الحمد
رب السموات ورب الارض رب العالمین پس خدایراست حمد و ثنا و ستایش آن خدای
که پروردگار آسمانهاست و آفریدگار زمینها و تربیت کننده عالمیان از جن و انس و وحوش و طیور و نباتات
و جمادات ذکر این صفات بجهت ترغیب بندگان است در شکرگذاری و هم چنین است قوله وله
الکبریاء و مر او راست بزرگواری و فرمان برداری بر وجهی که آثار کبریا و عظمت او ظاهر است فی
السموات والارض در آسمانها و زمینها وهو العزیز و اوست غالب بر همه مخلوقات یا
یا در انتقام کشیدن از کفار الحکیم دانا در تدبیر همه بندگان یا راست کردار در انچه میکند در حق
مومنان و سایر خبر در جزای کردار و در احادیث قدسیه وارد شده که الکبریاء ردائی

وَالْعَظَمَةُ اِزَارِي فَمَنْ نَازَعَنِي وَاحِدَةً مِنْهُمَا اَلْقَيْتُهُ جَهَنَّمَ سلطنت و بزرگی که لازم ذات
من است مثل رداء که مخصوص است بفوق بدن و آزار محبت یعنی هم چنانکه رداء و آزار محیط بدن است
کبریا و عظمت مستوجب ذات من است پس هر که در این دو صفت با من در مقام منازعت درآید او را
بیندازم در جهنم که طبقه آخرین دوزخست سُورَةُ الْاَحْقَافِ خمس وثلثون آیات مکیة ابوامامه
از ابی بن کعب روایت کند که پیغمبر صلعم فرمود که هر که سورة الاحقاف بخواند بعدد هر یکی که در دنیاست
ده حسنه باو دهند و ده سیئه محو کنند و ده درجه بردارند از امام جعفر صادق ع روایت است که هر که هر شب
جمعه این سوره بخواند خدای تعالی او را از ترس دنیا و فزع عقبی ایمن گرداند و در روضه جنان با ائمه
معصومین علیه السلام او را همنشین سازد و مخفی نیست که چون حق تعالی ختم سوره جاثیه نمود بذکر توحید
و ذم اهل شرک و وعید این سوره را نیز مفتتح ساخت بتوحید مشرکان عنید و فرمود که بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ
الرَّحِيمِ حٰمٓ تَنْزِيلُ الْكِتَابِ فرستادن این سوره فرستادن کتابیست مِنَ اللّٰهِ الْعَزِيزِ
از نزد خداوند غالب و یا فرستادن این کتاب از جانب خداییست که غالب است بر جمیع اشیا
در ذات و دانش الْحَكِيمِ حکم کننده بر کافه خلقان در جمیع کردار و گفتار مَا خَلَقْنَا السَّمٰوَاتِ
وَالْاَرْضَ و نیافریدیم آسمانها و زمینها را وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه در میان آنهاست از جمیع مخلوقات
و اصناف مکونات اِلَّا بِالْحَقِّ مگر که آن آفرین ملتبس بود براستی و درستی و متعلق بغرض صحیح که مقتضی
حکمت و مصلحت است نه از روی عبث و بطالت وَاَجَلٍ مُسَمًّى و نیافریدیم این اشیا را مگر ملتبس بتقدیر زمان
نام برده شده و مقدر و معین گشته و آن روز قیامتست که همه خلایق بآن منتهی میشوند یا مگر بتقدیر اجل
هر یک از آن اشیا که آن آخرت مدت بقای هر یک از انهاست که وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا اُنْذِرُوا
مُعْرِضُونَ و آنانکه کافر شدند و تصدیق نکردند بعث و آخرت از آنچه بیم کرده شده اند از اهوال آن روز
که بآن منتهی خواهد شد اعراض کنندگان قُلْ اَرَاَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ بگو ای محمد
که ای جاحد و منکر بعث و نشر آیا می بینید در خود و می یابید آن چیزی را که می پرستید بجز از خدای از سایر
معبودان اَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْاَرْضِ اگر نمائید بمن که چه آفریده اند از زمین و اجزای
آن اَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمٰوَاتِ یا آیا مر ایشان را شرکتی با خدای در آفریدن آسمانها یعنی خبر دهید





مرا از احوال خدایان خود و بعد از تامل نمودن شما در کار ایشان که ایشان را در آفریدن چیزی
از اجزای عالم مدخلی است تا بسبب آن مستحق عبادت شوند تخصیص انکار شرک در سموات جهت رفع
توهم آن است که وسایط را اثر کلی باشد در ایجاد حوادث سفلیه و چون ظاهر است که ایشان عاجز و معطلند
در حق آن هیچ تصرفی ندارند در آسمان و زمین پس چرا ایشان را در پرستش با خدا شریک میسازند
و انباز میگیرند اِئْتُونِي بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هٰذَا بیارید بمن کتابی که بشما آورده شده پیش از آوردن
قرآن که ناطق توحید است و مبطل شرک کتابی بجز از قرآن بیارید که مضمون این امر باشد یا شرک آوردن
در عبادت اَوْ اَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ یا بیارید بقیه از اثر علم یعنی خطی که بر شما
باقی مانده شده باشد از علوم پیشینیان یا روایتی از انبیای سابقه که دلالت کند بر استحقاق عبادت
ایشان را اگر هستید از راست گویان در دعوی خود این الزام است بعدم آنچه دلالت کند بر استحقاق
الوهیت از ادله تقلیدیه بعد از الزام ایشان بعدم آنچه مقتضی ایشان باشد از حجج عقلیه و چون مشرکان
با خود ملزم شدند باین حجت بر کفر خود اصرار نمودند حق تعالی در باره ضلالت ایشان فرمود وَمَنْ اَضَلُّ
مِمَّنْ يَدْعُوا و کیست گمراه تر از طریقه صواب راست از کسی که بخواند و بپرستد مِنْ دُونِ اللّٰهِ مَنْ لَا
يَسْتَجِيبُ لَهُ بجز از خدای آن را که اجابت نکند دعای او را و بفریاد او نرسد و اگرچه آنکس همیشه بخواندن
او مشغول باشد اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ تا بروز رستخیز یعنی اگر مشرک عمر یابد تا زمان قیامت و در مدت
عمر خود معبود آن را خواند و پرستش کند و از ایشان طلب حوائج خود کند و هرگز اثر استجابت از آن
بظهور نرسد وَهُمْ و معبودان باطل ایشان عَنْ دُعَائِهِمْ از پرستندگان خود غَافِلُونَ
بیخبرانند و جماداتند که از شعور هیچ بهره ندارند و چون نمیشنوند پس چگونه اجابت دعای ایشان کنند
وَاِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ اَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ و چون محشور شوند آدمیان
باشند آن معبودان باطل مر پرستندگان خود را دشمنان و باشند پرستش پرستندگان را ناگرویدگان یعنی
در روز قیامت ایشان را بنطق در آورند تا با عابدان خود آغاز عداوت کرده منکر شرک ایشان شوند
و تکذیب ایشان نمایند و بر همین قیاس جن و انس را که معبود گرفته باشند از ایشان بیزار شوند پس خایب
و خاسر شوند و تکذیب ~~ایشان نمایند و بر همین قیاس جن و انس~~ ... از معبودان خود پس در صفت اهل

اهل شرک میفرماید که وَاِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ
هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ و چون خوانده شود بر مشرکان آیتهای کتاب ما در حالتی که مبین و روشن است از روی
اعجاز گویند آنانکه نگرویده اند مر سخن حق را آن هنگام که آمد بایشان یعنی کفار از جهت عناد و انکار ملتفت
و متفکر نشده در شان آیات بینه قرانیه که متصف بصفت اعجاز است گویند که این جادوییست روشن و آشکارا
و با حیله ظاهر و هویدا پس ای محمد این که کفار اسناد سحر بقران می کنند و تعجب کن در اینکه ایشان اکتفا باین
نمیکنند اَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ بلکه میگویند که بربسته است محمد قران را بر خدای یعنی آن را از خود گفته
و بر خدا نسبت داده قُلْ اِنِ افْتَرَيْتُهُ بگوی ای محمد مر ایشان را که بر بافته ام قران را بر فرض محال پس آن
معصیتی باشد در غایت عظمت که مستلزم انواع عذاب باشد و چون آن عقوبت بمن نازل کرد فَلَا
تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئًا پس شما مالک نتوانید شد و قادر نخواهید بود برای من از عذاب خدای
چیزی را پس من چگونه بتصحیح و اشفاق برای شما در این امر خطیر که افتراست بر خدا جرات کنم و بر این معصیت
عظیم اقدام نمایم و باستظهار و استعانه کدام از شما خود را در مظنه عقوبت اندازم پس در وعید ایشان میفرماید
هُوَ اَعْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ خدای داناتر است بانچه شروع میکنند در ان از قدح و طعن در آیات
قران و اسناد سحر و افترا بان كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا کافیست خدای در حالتی که گواه است بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ میانه
من و شما برای من گواهی دهد بصدق کلام و بر شما بتکذیب و انکار و عناد و اصرار وَهُوَ الْغَفُورُ و اوست
آمرزنده کسی که از شرک و کفر رجوع کند الرَّحِيمُ مهربان بر کسی که بر ایمان ثابت قدم باشد چون کفار بر کیش
خود اصرار مینمودند و از سید ابرار صلعم معجز اقتراح میکردند و از انچه بان مامور نبود عنف از وی طلبیدند
حق تعالی فرمود که قُلْ بگوی ای محمد مر مشرکان که مَا كُنْتُ بِدْعًا نیستم نو پیدا شده مِنَ الرُّسُلِ از پیغمبران
یعنی من اول کسی نیستم که به پیغمبری مبعوث شده باشم چه پیش از من پیغمبران بوده اند پس اقتدا نمودم و انچه
ایشان امتان خود را بان دعوت میکرده اند از توحید و تصدیق بر بعث من نیز شما را بان می خوانم و هر معجزه
که بان مامور میشوم بشما مینمایم و بر غیر مامور قدرت ندارم پس چرا منکر نبوت میشوند وَمَا اَدْرِي مَا يُفْعَلُ
بِي وَلَا بِكُمْ و نمیدانم که چه خواهد کرد بمن از محنت و راحت و اقامت و هجرت و مقاتله و مصالحه و غلبیت
و مغلوبیت و نمیدانم که چه کند بشما از خسف و قذف و رجفه و قتل و اسر و جز آن اما از احوال آخرت با جزم

دانم



دانم بیقین میدانم که مومن موحد مستحق جنانست و کافر و ملحد سزاوار نیران اِنْ اَتَّبِعُ پیروی نمیکنم اِلَّا
مَا يُوحَى مگر آن چیزی که وحی کرده میشود اِلَيَّ بسوی من و زیاده بران علم ندارم و قادر نیستم وَمَا اَنَا
و نیستم من اِلَّا نَذِيرٌ مگر بیم کننده از عذاب خدا مُبِينٌ آشکارا کننده انذار بمعجزات ظاهر پس
بر اظهار آیات مقترحه بی امر الهی قدرت ندارم و از عواقب خود و خواتیم احوال شما در دنیا بدون وحی
خبر ندارم آورده اند که چون این آیه نازل شد مشرکان اظهار خوشحالی کردند گفتند کار ما و محمد نزد خدا
یکسانست چه هم چنانکه ما از عاقبت امر خود خبر نداریم او نیز از کار خاتمه خود بیخبر است حق تعالی این آیه فرستاد
که لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَاَخَّرَ چون این آیه آمد صحابه گفتند هَنِيئًا
لَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ترا معلوم شد که خدای با تو چه خواهد کرد و ما را معلوم نشد که با ما چه خواهد رفت آیه آمد
که لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ از ابن عباس منقول است که حضرت رسالت صلی الله و اصحاب
از کفار مکه بسیار ایذا و آزار میکشیدند یکشبی آنحضرت در واقعه دید که از مکه هجرت نموده بزمینی که در او
آب بسیار و درختان بیشمار بود و چون این واقعه را اعلام صحابه کرد گفتند یا رسول الله در چه روز باین سعادت
رسیم تا از جفای کفار خلاص شویم حضرت ایشان را بر صبر ترغیب نمود و چون جفای کفار از حد درگذشت بهجرت
تعجیل نمودند این آیه آمد که نمیدانم که من و شما مامور خواهیم شد از موطن شدن در مکه و ایذا و آزار کشیدن
از کفار یا بمهاجرت بزمینی پر گیاه و پر آب هم چنانکه در خواب دیدم و من عواقب امور شما را خود نمیدانم مگر
بوحی و چون درین باب وحی بمن نیامده پس صبر کنید تا هنگامی که وحی نازل شود و آن گاه بر انچه مامور
شوند بران عمل کنید بعد از ان بجهت تبکیت کفار میفرماید که قُلْ اَرَاَيْتُمْ بگوی ای محمد آیا چگونه میبینید
و میدانید که اِنْ كَانَ اگر باشد قران مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزد خدای وَكَفَرْتُمْ بِهِ و کافر شده باشید شما
بان وَشَهِدَ شَاهِدٌ و گواهی داده باشد گواهی مِنْ بَنِي اِسْرَائِيلَ از اولاد یعقوب یعنی از احبار
ایشان که عبد الله سلام است عَلَى مِثْلِهِ بر انچه مانند قران است و آن مصداق توراتست که مصدق قرانست
و مطابق معانی آن از توحید و وعید و وعد یعنی گفته باشد که تورات مصدق قران است در معانی مذکوره
کما قال وَاِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْاَوَّلِينَ و اِنَّ هَذَا لَفِي صُحُفِ الْاَوَّلِينَ فَآمَنَ پس ایمان آورده
باشد بان وَاسْتَكْبَرْتُمْ و سرکشی کرده باشید بان و تکبر ورزیده باشید بمنطوق آن پس نزد این حال آیا

شما ظالم نباشید بر خود و مستوجب عذاب نبوده باشید خلاصه معنی آن است که خبر دهید که اگر ثابت گردد نزول قرآن
از نزد خدای یا کفر شما بآن و جمع گردد شهادت اعلمی بنی اسرائیل بر نزول آن و ایمان او بآن و استکبار شما
ازان آیا از جملهٔ ستمکاران و گمراهان نخواهید بودن إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ
راه ننماید گروه ستمکاران را در سرای خذلان فرو میگذارد بجهت فرط عناد ایشان و عدم تفکر و تأمل
ایشان در دلایل قرآن و در کشاف آورده که انس روایت کرده که چون پیغمبر عم بمدینه آمد عبد الله سلام
نزد وی آمد و گفت ای محمد ترا از سه مسئله میپرسم که جواب آن را جز پیغمبر ندانند بگو تا اولین اشراط قیامت
چیست و نخستین طعامی که اهل بهشت خورند کدام است و فرزندان که متولد میشود چرا بعضی به پدر میمانند
و بعضی بمادر جبرئیل آمد و گفت که حقتعالی میفرماید که اول اشراط قیامت آن است که آتش از جانب مشرق
پیدا شود که همه مخلوق را از آنجا بمغرب راند و اول طعامی که اهل بهشت خورند جگر ماهی باشد و اگر آب
مرد سابق باشد بر آب زن فرزند مانند پدر باشد و اگر نه بعکس این بود و عبد الله سلام بعد از استماع
این جواب از سید انام عم گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و اشهد ان علیا
ولی الله حقا پس گفت یا رسول الله عادت جهودان است که بر مردمان بهتان نهند مبادا که چون علم اسلام
من پیدا کنند مرا متهم سازند بجهل و منکر علم من شوند و مرا اعلم و پیشوای خود ندانند پس پیش از آنکه اسلام
من بر ایشان ظاهر گردد احوال مرا از ایشان استفسار کن تا به علمیت من معترف شوند تا بعد از ظهور
اسلام من عذری نداشته باشند و انکار نتوانند کرد حضرت رسول صلعم جهودان را جمع کرد و گفت
چه میگوئید در حق عبد الله سلام گفتند سیدنا و ابن سیدنا و خیرنا و ابن خیرنا و اعلمنا و ابن اعلمنا گفت
اگر گواهی دهد بنبوت من و ایمان آورد بمن با وی موافقت میکنید گفتند معاذ الله که او بتو ایمان آرد
پس عبد الله سلام پیش ایشان فرا آمد گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و اشهد علیا
ولی الله یهودان گفتند شرنا و ابن شرنا این بدترین ماست و پسر بدترین ماست پس در نقص و عیب او
افتادند عبد الله گفت این بود که من ازان می ترسیدم سعد بن وقاص گفت نشنیدم از رسول که در حق
کسی گفته باشد که او از اهل بهشت است مگر عبد الله ابن سلام و در حق او نازل شد که وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ
بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَىٰ مِثْلِهِ و هم در کشاف آورده که چون جهینه و مزینه و اسلم و غفار که از قبایل عرب اند

اسلام آوردند بنو عامر و غطفان و اسد و اشجع گفتند اگر این دین اسلام خیر بودی ایشان بر ما سبقت نگرفتندی
بلکه پیش از ایشان قبول اسلام میکردیم آیه آمد که وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند آنانکه کافر شدند از بنی
عامر و امثال ایشان لِلَّذِينَ آمَنُوا برای آنانکه ایمان آوردند از جهینه و احزاب ایشان یعنی در حق
ایشان گفتند که لَوْ كَانَ خَيْرًا مَا سَبَقُونَا إِلَيْهِ اگر بودی ایمان بهتر از کیش ما در نفع آجل و عاجل پس
سبقت نگرفتندی بر ما و مسارعه نکردندی جهینه و اتباع ایشان که ارذال قبایلند و شبانان و بندگان
بسوی آن بلکه ما دران سابق بودمانی چه رتبه ما از ایشان بیشتر است و بزرگی و شهرت ما از ایشان بیشتر و
و در اکثر تفاسیر مذکور است که این آیه در بارهٔ یهودان نازل شد بعد از اسلام عبد الله بن سلام و اصحاب او
پس معنی آن است که رؤسای یهود گفتند اگر آنچه محمد عم آورده بهتر و نیکوتر بودی از کیش ما پیشی نگرفتندی
غیر ما بر ما چون ما از بزرگان قومیم و از رؤسای ایشان و نزد بعضی در شان عامه مشرکان است که در حق فقرای
اصحاب چون عمار و صهیب و ابن مسعود و غیرهم گفتند که اگر خیری در ایمان بودی این گدایان بر ما سبقت
نکردندی دران بلکه ما که اشراف عربیم بر ایشان سبقت می نمودیم وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا و چون راه راست نیافتند
مشرکان و یهودان بِهِ بقرآن یا بجمیع آنچه در آورده فَسَيَقُولُونَ پس زود باشد که بگویند هَٰذَا إِفْكٌ
قَدِيمٌ این دروغ کهنه است یعنی پیشینیان نیز مثل این افترای گفته اند و مانند این دروغی گفته پس
بجهت رد مشرکان و یهودان میفرماید که وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً و پیش از قرآن کتاب
موسی است یعنی تورات در حالتی که پیشوائیست که مردمان اقتدا کنند در دین خدای و سبب بخشش نعمت
دینویه و اخرویه نسبت بکسیکه بآن هدایت میشود بر وفق آن عمل کردند و بجهت آن بعثت حضرت رسول را
دران تحریف ننمودند وَهَٰذَا كِتَابٌ و این کتابیست مُصَدِّقٌ تصدیق کنندهٔ کتاب تورات یا جمیع
کتب منزله لِسَانًا عَرَبِيًّا در حالتی که بزبانیست تازی لِيُنْذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا تا بیم کنند آنان را که ستم کردند
بر نفسهای خود نسبت بسبب عصیان وَبُشْرَىٰ لِلْمُحْسِنِينَ و تا مژده دهنده باشد مر گرویدگان را بروضهٔ
رضوان و نجات از نیران إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا بدرستی که آنانکه گفتند رَبُّنَا اللَّهُ آفریدگار ما خدای حق است
و معبود مطلق ثُمَّ اسْتَقَامُوا پس ایستادند دران و عدول نکردند ازان تا حین موت فَلَا خَوْفٌ
عَلَيْهِمْ پس هیچ ترسی بر مؤمنان از رسیدن مکروهی بر ایشان وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نخسند ایشان

که اندوهگین شوند از فوت چیزی که مرغوب ایشان شود أُولَٰئِكَ آن گروه مستقیم أَصْحَابُ الْجَنَّةِ یاران
بهشت‌اند وملازمان آن خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاوید مانند کاشند دران وپاداش داده شوند جَزَاءً پاداش
دادنی بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بانچه بودند که عمل میکردند از اکتساب فضایل علمیه وعملیه وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ
ووصیت کردیم یعنی فرمودیم جنس آدمی را بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا بپدر ومادر خود نیکوئی کردن حَمَلَتْهُ أُمُّهُ
برداشته است او را مادر او در شکم خود كُرْهًا در حالتی که کاره حمل او بود در مشقت وسختی وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا
ونهاد یعنی تولید او در حالت رنج ومحنت وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ومدت حمل او تا زمان شیر باز کردنش ثَلَاثُونَ
شَهْرًا سی ماه است چون رضاع دو سال است كما قال وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ
كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ ولهذا امیرالمومنین ع به جمیع بین الآیتین کرده باین که مدت
حمل شش ماه است واین معمول فقهای ما است ونزد امامیه ارضاع تا بیست ویکماه واجب است وکمتر ازان حرام
وتا بیست وچهار ماه سنت وزیاده بران مباح لیکن اجرت زاید بر دو سال بر پدر واجب نیست وهمچنین
احکام سایر رضاع بران مترتب نمیگردد حاصل که آدمی بعد از وضع تا حین فصال از شیر مادر پرورش مییابد و
وبعد از شیر باز کردن مادر او را از شیر غذا بیت ازلی پرورده میشود حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ تا وقتی که رسید بنهایت
قوة واستحکام عقل خود که آن منتهی است بر چهل سالگی ونزد قتاده بسی وسه سالگی ونزد جمعی دیگر از هیجده تا
تا چهل ونزد بعض دیگر چهل سال تمام است که غایت قوه است وکمال عقل وتمیز ودر وقت انزال وحی بر انبیا
چه هیچ پیغمبری پیش از چهل سالگی وحی باو نرسیده وبنا بران قول وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً از قبیل عطف
تفسیری باشد یعنی وقتی که بنهایت قوه رسد ورسید بحد چهل سالگی که غایت توانائیست وبنا بران قول دیگر
اشده یعنی اول قوه ما است واربعین نهایت نهایت قوه غرض که آدمی که بحد کمال ایمان شد چون بچهل سالگی
رسید که نهایت قوه وعقل است قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي گفت ای پروردگار من یعنی از رشتان او آن است که
چون باین مرتبه رسد زبان بدعا گشاده گوید ای پروردگار من وای پروردگار من والهام ده مرا وموفق ساز
أَنْ أَشْكُرَ بانکه شکر گویم نِعْمَتَكَ الَّتِي نعمت عظیم ترا که بکرم عمیم أَنْعَمْتَ عَلَيَّ انعام کرده بر من وَعَلَىٰ
وَالِدَيَّ وبر مادر وپدر من که آن نعمت اسلام است وحیات وقدرت وزکا وغیره وشکر والد بر نعمت والدین
جهت شاهی آن نعمت باد ومستفید شدن او بآن وَأَنْ أَعْمَلَ ودیگر ملهم ساز مرا که عمل کنم صَالِحًا تَرْضَاهُ

ع

عملی ستوده که بپسندی آنرا وازان خوشنود گردی وَأَصْلِحْ لِي وبصلاح آر برای من یعنی صلاح را
جاری گردان فِي ذُرِّيَّتِي در میان فرزندان من وآن را راسخ ساز در ایشان تا در ضمن صلاح
باشند ودر مواقع فلاح دین وصلاحیت ایشان فوزی ونجاتی حاصل شود ویا کار مرا در ایشان بصلاح
آور که محل آن است که بدرگاه تو رجوع کنم یا ایشان را از برای من خلف صدق گردان وبرای خود
بندگان خالص تا همه ایشان بآب صلاحیت وتقوی دانه عمل را در زمین ارکان به پرورش در آورند
وبر آن را در مزرعهٔ آخرت بردارند إِنِّي بدرستی که من تُبْتُ إِلَيْكَ بازگشتم بسوی تو از هر چه غیر رضای تو
باشد یا مرا از عبادت تو باز دارد اولئك الذين وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ وبدرستی که من گردن
نهاده کانم وبا خلاص تام از فرمان برداران أُولَٰئِكَ الَّذِينَ آن گروهی که متصف باشند بایمان ودواعی
امور مذکوره از حضرت منان نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ قبول کرده شود از ایشان أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا
نیکوترین آنچه کرده‌اند مراد انواع طاعت است از اعمال واجبه ومستحبه دون مباحه اگرچه آن حسن است
اما مزیت احسان ندارد وثوابی بران مترتب نمیشود وَنَتَجَاوَزُ ودرگذرانیده میشود عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ
از گناهان ایشان بر سبیل تفضیل یا بعد از توبه وحفص هر دو فعل را بنون مفتوحه میخوانند که برای
متکلم است ونصب أَحْسَنَ که مفعول باشد یعنی ما قبول کنیم طاعت ایشان را ودرگذریم از بدی
ایشان فِي أَصْحَابِ الْجَنَّةِ در حالتی که میان اهل بهشت باشند ایشان وَعْدَ الصِّدْقِ وعده
داد خدای وعده دادنی راست در قبول طاعت ونجات از سیئات الَّذِي آن وعده که كَانُوا
يُوعَدُونَ بودند که در دنیا وعده داده میشدند بآن وآن این است که وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ
آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وبعد از [illegible]
در حقیقت کافر میفرماید که وَالَّذِي قَالَ وآن کس وآن کافری که گفت [illegible] پدر ومادر خود را در وقتی
که او را ترغیب نمایند بایمان وبگرویدن بحشر ونشر أُفٍّ لَكُمَا دلتنگی وکراهت [illegible] مر شما را أَتَعِدَانِنِي
آیا مرا وعده میدهید مرا أَنْ أُخْرَجَ که بیرون آورده شوم یعنی [illegible] انگیخته وزنده بیرون آورند
از قبر وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ وحال آنکه گذشته‌اند قرنهای بسیار مِنْ قَبْلِي پیش از من ویکی از ایشان باز
وزنده نشده یعنی هیچکس را تا غایت زنده نشده پس چگونه مرا باز آورند وبا قرون بسیار پیش از من که

که منکر حشر و نشر بودند پس چگونه بآن تصدیق کنم وَهُمَا يَسْتَغِيثَانِ اللَّهَ و پدر و مادر استغاثه کنند
بار اله ایمان را بفرزندان ایشان نماید و یا از خدا فریاد رس خواهند از و و از گفتار او و گویند باو لازم
حال تو گردانه خدای قائل وَيْلَكَ هلاک باد تر امر او حث و ترغیب اوست با یمان نه هلاکت او یعنی ترک
این سخن کن و از روی صدق و اخلاص آمِنْ ایمان آور بقیامت و احوال آن إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ
وعدهٔ خدا درست و راست است و البته واقع خواهد شد فَيَقُولُ پس گوید آنکس که مَا هَٰذَا نیست اینکه شما را
بآن وعده میدهید إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ مگر افسانهای پیشینیان و اباطیل و اکاذیب ایشان که
که در دفاتر نوشته اند و آن را اصلی و حقیقتی نیست أُولَٰئِكَ الَّذِينَ آن گروه منکر حشر گروهی اند حَقَّ
سزاوار شده و واجب گشته عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ بر ایشان کلمه عذاب فِي أُمَمٍ در حالتی که معدود اند در سلک گروهی
چند از کفار قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ که گذشته اند از ایشان مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ از دیوان و آدمیان
این کلام رد است بر قول کسانی که تجویز موت نمیکنند بر جنیان و نیز مؤید این است قوله إِنَّهُمْ بدرستی که امم
سابقه و اتباع ایشان که کفره قریش اند كَانُوا خَاسِرِينَ هستند زیان کاران در آن جهان این ایهام است
نسبت بهر کاری که عاق والدین باشد و منکر بعث و نشور اولٰئک الذین که خبر الذی است مقوی این است
وَلِكُلٍّ دَرَجَاتٌ و مر هر یکی را از مؤمن و جن و کافر مراتب و منازل است مِمَّا عَمِلُوا از جزای درجه
و منازل اهل ایمان وَلِيُوَفِّيَهُمْ و تا تمام کرداند مر ایشان را أَعْمَالَهُمْ جزای کردارهای ایشان وَهُمْ
لَا يُظْلَمُونَ و ایشان ستم رسیده نشوند بنقصان ثواب و زیادتی عقاب یعنی نه ثواب کمتر از استحقاق باشد
و نه عقاب زیاده بر آن وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا و یاد کن روزی را که عرض کرده شوند آنکه کفر ورزیده اند
بخدا و رسول و بعث و نشور عَلَى النَّارِ بر آتش دوزخ یعنی که ایشان را معذب سازند بآتش و گویند بایشان
در آن روز أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ بردید یعنی صرف نمودید چیزهای لذیذ خود را فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا
در زندگانی که شما داشتید در دنیا وَاسْتَمْتَعْتُمْ و برخورداری یافتید بِهَا بآن لذائذ طیبه یعنی بآن
استیفای لذات دنیا کردید و آن را بر اطناب آخرت اختیار کردید و آن را سرمایه آخرت ساختید
فَالْيَوْمَ پس امروز که قیامت است تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ جزا داده خواهید شد عذاب خواری
و رسوائی بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ بسبب آنچه بودید که تکبر میکردید در زمین از انقیاد

حق



حق و تکبر می نمودید بر انبیا و اولیا و معبود مطلق بِغَيْرِ الْحَقِّ بدون استحقاق یعنی بروش باطل و ناروا
و سرکشی می نمودید وَبِمَا كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ و بسبب آنچه بودید که بیرون میرفتید از حدود خدا و پای
از دایرهٔ فرمان بیرون می نهادید و سر بر خط فرمان می نهادید و چون استماع بطیبات و لذات این
جهان مستلزم قصور است در توجه باحوال آن جهان چه مشغولیت از آن چه کفار را بجهة اشتغال بآن از احوال
آخرت غافل شدند و از سعادت دایمی و نعمت ابدی عقبی محروم ماندند از این جهة خاتم النبیین و سید
الوصیین و ایشان چنین هر یک از ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین زهد و تقشف را اختیار کردند
و بالکلیه از ترفه و تنعم این جهان مجتنب شدند چنانکه از ابن مسعود روایت کرده اند که گفت روزی
بحجره رسول صلعم رفتم بعد از آنکه رخصت حاصل کرده بودم دیدم که آن حضرت بر حصیره بر بالای بوریا
که از لیف خرما بود تکیه فرموده بود بجهت کوتاهی بوریا یعنی از بدن اطهر او بر زمین واقع شده
بود و وسادهٔ از لیف خرما زیر سر نهاده سلام کردم و بنشستم و گفتم یا رسول الله تو برگزیده خدای و بهترین
جمیع مردمانی و با وجود این مرتبه عظیم که تو داری باین نوع میگذرانی و کسری و قیصر با آنکه مشرکند
و کافر بر بالای سریر طلا و نقره و فرش حریر و دیبا نشسته اند و بجمیع لذیذه طیبه دنیویه ممتع میشوند
فرمود آن جماعتی که از امتعه طیبه دنیویه ممتع اند تعجیل است طیبات ایشان در دنیا یعنی سریع الانقطاع
و عنقریب است فنا و زوال پذیرد و وبال آن بر ایشان میماند و طیبات ما موجّل است در عقبی بجهة
آنکه دایم الابد خواهد بود و اصلا گرد زوال بگرد آن نخواهد رسید و ستی گفته هرگاه رسول بسفر رفتی آخرین
کسی را که وداع کردی فاطمه زهرا بودی و چون بازگشتی اول کسی که با او ملاقات کردی فاطمه بودی روزی
از سفر بازگشتی فاطمه گلیمی از جوکه خانه از شرمیبی بدر خانه فرو گذاشته بود برای رعایت حرمت رسول صلعم
چون آن حضرت بدر حجره رسید و آن گلیم بدید بازگشت فاطمه زمانی انتظار کشید پس برخاست و بحجرهٔ
آن حضرت آمد و گفت یا رسول الله چرا ترک عادت فرمودی و این نوبت مرا محروم گردانیدی
فرمود من آمدم تا بدر سرای اما چون دیدم که پردهٔ با زینت فرو گذاشته بودی بازگشتم زیرا که آن رسم
جباران است و بسیار از آن متنفر دارم پس فرمود که آل محمد را با دنیا چه کار ایشان برای آخرت مخلوق
شده اند و آخرت برای ایشان آفریده شده فاطمه بعد از استماع این کلام از سید انام صلعم آن پرده

بروداشت و بعد از آن در تقشف و خشونت اوقات میگذرانید تا از زندان محنت روی به نزهتگاه
جنت آورد و در روایت که روزی حضرت رسول ص بحجرهٔ فاطمه ع رفت حسن و حسین را دید که دست ورنجنی
نقره در دست کرده بودند ایشان را نزد خود طلبید و آن را از دست ایشان بیرون کرد و ثوبان را گفت
این را بفروش و برای فاطمه گردن بندی بخر که از مهرهٔ یمانی باشد و از برای حسن و حسین دست ورنجنی که از عاج
بود پس فرمود کَرِهْتُ هؤُلاءِ اَهْلِ بَيْتِي لا يُحِبُّ اَنْ تَذْهَبُوا طَيِّبَاتِهِمْ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا
اینها که اهل بیت من اند دوست ندارم که لذات خود را در زندگانی دنیا اخذ نمایند و از آن تمتع گیرند
و در خبر است که روزی یکی از محبان طبقی حلوا ابریسم هدیه نزد امیر المؤمنین ع آورد و آن حضرت انگشت
مبارک بآن فرو برد و بیرون آورد و در آن نگریست و فرمود رنگ و بویش هر دو نیکوست اما ندانم که حلاوتش
در چه غایتست و طعمش در چه مرتبه پس انگشت مبارک را از آن پاک کرد و فرمود که این را از پیش من بر دارید
گفتند یا امیر المؤمنین بها نا مگر این بر تو حرام است فرمود نه ولیکن روا نیست که در حوالی من جمعی باشند
در نهایت گرسنگی و فقر و فاقه و من شکم خود را از حلوا آلوده سازم پس فرمود که اگر من سیر بخورم و بخسبم
مانند کسی باشم که شاعر در حق او گفته بیت وَحَسْبُكَ دَاءً اَنْ تَبِيتَ بِبِطْنَةٍ وَحَوْلَكَ اَكْبَادٌ تَحِنُّ
اِلَى الْقِدِّ یعنی درد همین ترا بس که در شب سیر بخسبی و در حوالی تو جگرها باشند که از غایت گرسنگی آرزومند پوستی
باشند که مضغ کنند و در بعضی از خطب نهج البلاغه مذکورست که آن حضرت فرموده که بخدا سوگند
که جامهٔ خود را چندین رقعه دوختم که شرمنده شدم از رقعه دوزندهٔ آن و قایلی بمن گفت که یا امیر المؤمنین
وقت آن است که این مدرعه را بیندازی گفتم باو که از من دور شو و مرا ازین منع مکن که در وقت بامداد
قومی که در شب سیر کننده باشند و ریاضت بجوا کشیده در وقت صباح محمود العاقبت شوند و بمنزل مراد رسنده
یعنی ایم چنانکه مسافر که در شب سیر میکند و ریاضت بجوا میکشد بمنزل مراد میرسد عارف نیز هر گاه در طریق
ریاضت سلوک مینماید و بر خار محنت که در آن سالک میکرد صبر مینماید بمنازل مقاصد میرسد و در روایت
آمده که رقعهٔ جامهٔ او گاهی از لیف خرما بودی و از محمد بن قیس منقولست که امام محمد باقر ع فرمود که بخدا
سوگند که امیر المؤمنین ع مانند بندگان در روی زمین طعام می خورد و در مجلس می نشست و خود ببازار میرفت
و دو جامه میخرید و بهتر آن را بغلام خود میداد و دون آن را خود اختیار میکرد و اگر آستین جامهٔ او دراز

می بود



می بود یا جامهٔ که از قد او در گذشت قطع آن میکرد و مدت شش سال حاکم بود و درین مدت خشت را
بر خشت و آجر را بر بالای آجری ننهاد و اصلا آن زر سرخ و سفید میراث نگذاشت و نان گندم و گوشت
بخورد و بمردم میداد و خود بقرص جو و روغن زیت و سرکه بسر میبرد و در روایت که اگر نان خورش
او زیت بود و یا از سرکه و اگر از آن ترقی میفرمود از شیر شتر تناول میفرمود و میگفت لا تَجْعَلُوا بُطُونَكُمْ مَقَابِرَ
الْحَيَوَانِ شکمهای خود را گورستان حیوان مسازید تا هیچ دو کاری که مرضی بود بر دست او نمیشد مگر آنکه
اشق از برای نفس خود اختیار میکرد و بکسب دست و عرق جبین هزار بنده را خرید و از برای رضای الهی
آزاد و طاعت او فوق طاعت مردمان بود و در شب هزار رکعت نماز میگذارد و اکثر روزها بروزه می بود
و در روایت آمده که آن حضرت از هیچ طعامی سیر نمی خورد و عبد الله بن رافع گوید روزی بخدمت آن حضرت
رفتم انبانی نزد آن حضرت نهاده بود سر او مهر کرده پس آن مهر را شکست و در آن نان خشک بود از جو که آن را
خورد کرده بودند آنگه کفی از آن تناول فرمود و من نیز در خوردن شراکت نمودم پس سر آن را مهر کرد و بجای
سر دم پس گفتم یا امیر المؤمنین مهر کردن سبب چیست فرمود خوف آن دارم که حسن و حسین بجهت شفقت
و مرحمت که بمن دارند روغن زیت بآن ممزوج کنند و من آن را بخورم نفس من از فرمان بیرون رود و جهد
این قوة طاعت او بر وجهی بود که علی بن الحسین ع پانزده سال بوضوی نماز شام نماز صبح را ادا فرمود
و پیشانی او از کثرت سجود بر وجهی رسیده بود که هشتاد پوست گذاشت و او را بجهت این ذو الثفنات خواندندی
و بجهت بسیاری طاعت و ریاضت بکیفیتی ضعیف شده بود که اگر بر پای میخواست مانند خوشه که باد او را
متحرک سازد میلرزید و با وجود این حال میگفت که هَيْهَاتَ این طاعتی و طَاعَةُ عَلِيٍّ چه دورست طاعت من
و طاعت علی و در خبر آمده که چون حضرت امیر المؤمنین ع شهید شد معاویه می خواست که ابو الاسود دئلی را
که از جمله موالیان آن حضرت بود استمالت نموده از موالات او بر گرداند پس همیشه هدیه و صله باو میفرستاد
روزی انواع حلواها باو فرستاد که در میان شهد مزعفر بود ابو الاسود دختری داشت بدوید و پارهٔ از آن در دهن
نهاد ابو الاسود را این بخاطر که اَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا پس دختر گفت که این را از دهن بینداز که زهر است
دختر گفت این بغایت شیرین است گفت نمیدانی که این را پسر هند فرستاده تا ما را از دوستی اهل بیت بر گرداند
دختر آنچه در دهان داشت بیفکند و گفت اَتَجِدُ عَنَّا بِالشَّهْدِ الْمُزَعْفَرِ مِنَ السَّيِّدِ الْمُطَهَّرِ یا قریب میدانم ماسو

بشهد مزعفر از دوستی سید مطهر و در آثار آمده که یکی از صحابه بجابر انصاری رسید جابر او را دید که پارهٔ
گوشت خریده بخانه میبرد پرسید این چیست گفت اهل من از من گوشت آرزو کرده اند گفت هرچه آرزو باشد
اگر شما او را قبول کنید میترسم که از اهل این آیه باشید که اذهبتم طیباتکم فی حیوٰتکم الدنیا مرویست
که روزی حضرت رسول صلعم نزد ارباب صفه آمد دید که بعضی جامه را بپوست مرقع کرده بودند و بعضی دیگر پوست
نمی یافتند که بر جامه خود رقعه زنند حضرت فرمود امروز شما را بهترست یا روزی که صباح در حله باشید و شب
در حلهٔ دیگر و در بامداد نوعی از طعام خورید و در شام نوعی دیگر و خانهای شما مزین و ملبس باشد بانسان که تلبیس
و تزیین کعبه کنند گفتند آن روز ما را بهتر باشد حضرت فرمود بل انتم الیوم خیر بلکه شما را امروز بهترست چه این
حال در منطق صعود است بر درجات جنان و آن حال در مواقع نزول بدرکات نیران القصه چون کفار عناد
و اصرار می نمودند و پیوسته در ایذا و آزار سید مختار میکوشیدند حق تعالی بجهت تسلیهٔ دل حضرت و تهدید
کفار قصه هود و مجادلهٔ او با عاد و استیصال ایشان یاد آن حضرت میدهد و میگوید واذکر اخا
عاد و یاد کن ای محمد صلعم برادر عاد را یعنی پیغمبری را که از قوم عاد بود و مراد هود است یعنی حال او
و قوم او با معاندان قریش بگو که اذ انذر قومه چون بیم کرد قوم خود را و از عذاب الهی تخویف
نمود بالاحقاف بموضع احقاف و آن ریگستانی بود نزد حضرموت که ولایت یمن است مشرف بر دریای
عمان و آن موضع را شجر گویند و احقاف جمع حقف است یعنی ریگستان دراز و بلند که از سمت استقامت
منحرف باشد و در یک آن موضع باین کیفیت بود و اصحاب آن اهل خیمها بودند از قبایل ارم و در آن بادیه می
نشستند و هود با نزار ایشان آمده وقد خلت النذر و در حالتی که گذشته بودند پیغمبران بیم کنندهٔ
من بین یدیه پیش از هود و من خلفه و از پس وی یعنی هود اولین پیغمبری نبود بلکه پیش از وی بس
از انبیا بر امم خود مبعوث شده بودند و ایشان را بر توحید دعوت کرده الا تعبدوا الا الله
بانکه مپرستید خدای را چه اوست که مستحق پرستش است نه غیر او انی اخاف علیکم بدرستی که من میترسم
بر شما عذاب یوم عظیم از عذاب روز بزرگ پر اهوال بسبب شامت شرک شما قالوا گفتند عادیان که ای
هود اجئتنا لتأفکنا آیا آمده بما که برگردانی ما را عن آلهتنا از پرستش خدایان یا تهدید یا وعید
فأتنا بما تعدنا پس بیار آنچه وعده میکنی ما را از نزول عذاب ان کنت من الصادقین

٦٤

اگر هستی از راست گویان درین وعده قال گفت هود که مرا علم به نزول عذاب نیست تا بتعجیل آن قیام
و اقدام نمایم انما العلم عند الله جز این نیست که علم بوقت نزول عذاب نزدیک خداست پس اگر
محل که حکمت او تقاضا کند انزال خواهد نمود و کار من همین است که شما را دعوت کنم وابلغکم و برسانم
بشما ما ارسلت به آنچه فرستاده شده ام بآن ولکنی اریکم و لیکن من می بینم شما را قوما
تجهلون گروهی که نمیدانید که رسول مبلغ و منذر میباشد نه معذب و مقترح یا جاهلید بآنچه صلاح و نجات
شما در آن است و استعجال عذاب که از فعل جهالت از من طلب میکنید ایشان بجهت فرط عناد از سخن
هود متنبه نشده بر ضلالت خود اصرار نمودند حق تعالی ارسال باران از ایشان باز گرفت تا بقحط و غلا
مبتلا شدند و هود با ایشان میگفت که ایمان آرید تا باران ببارد و ازین بلا خلاص شوید و اگر نه بلا
بر شما ریزان خواهد شد یکی از ایشان که قیس بن عتر نام داشت بر سبیل استهزا و عناد گفت ما را عذاب
باید نه خلاص باران آخر از قحطی و خشک سالی بتنگ آمده بجهت دفع بلا بمنای کعبه که در آن روز پشتهٔ ریگ
سرخ بود متوجه شدند و مرثد که یکی از رؤسای عاد بود و بهود ایمان داشت فرمود که بدعای شما باران
نخواهد آمد مگر که اطاعت هود کنید ایشان التفات بسخن او نکردند و او را بر جای محبوس ساختند بتعصبی
که در سورة الاعراف گذشت پس نزد آن موضع آمدند و عرض حاجات و طلب دفع آفات نمودند و استدعای
باران نمودند هاتفی آواز داد که یکی ازین ابرها اختیار کنید ایشان ابر سیاه که مظنهٔ باران بسیار است اختیار
کردند آن ابر با ایشان میآمد تا باحقاف رسید فلما رأوه پس آن هنگام که دیدند آن چیز را که موعود شده
بود از عذاب عارضا در حالتی که ابری بود پهن شده در افق آسمان مستقبل اودیتهم که روی
آورده بود بوادیهای ایشان قالوا گفتند از روی استبشار و بهجت که هذا عارض این ابریست پهن
ممطرنا که باران دهنده است بل هو بلکه آن ما استعجلتم به آن چیزیست که تعجیل میکردید از وقوع عذاب
و نزول عقاب پس پیغمبر آن میکند بانکه ریح آن بادیست فیها عذاب الیم در اوست عذاب دردناک
تدمر هلاک کند و نابود سازد آن باد از غایت شدت و سطوت کل شیء هر چیزی که هست از انفس و انعام
و اموال شما بامر ربها بفرمان پروردگار خود از عمر بن میمون مرویست که آن باد خیمها و شتران با اهل جها
ببالا میبرد و تا آنکه چون ملخ پران می نمود و در روایت آمده که اول کسی که آن عذاب را مشاهده کرد زنی

بود از ایشان و بعد از دیدن آن باشان گفت که بادی را می بینم که در و شعلهای آتش است و هود و مؤمنان را
از میان ایشان بیرون آورد و در حظیره برد و آن باد چون بر ایشان گذر کرد مروّح روح و ملایمت بود
ایشان بود و سبب التذاذ ایشان و در حیرت است که عادیان دیدند که باد مردمان و مواشی ایشان را در صحرا
پران میسازد و در آسمان و زمین بطیران در می آورد همه بخانهای خود رفتند و درها را ببستند باد
متوجه خانهای آنها شده درها و بناهای ایشان را از جای برکند و هفت شب و هشت روز ریگهای ریگ
احقاف را بر ایشان میریخت تا همه در زیر آن پنهان شدند و هلاک گشتند و بعد از ان آن ریگها را
از ایشان دور کرده بدنهای ایشان را بدریا افکند و بعضی گفته اند که آن باد اجساد ایشان را از زیر
خاک بیرون آورده بر کوه و کمر میزد تا پاره پاره شدند فَأَصْبَحُوا لَا يُرَى إِلَّا مَسَاكِنُهُمْ كَذَٰلِكَ
نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ پس گشتند در صبح در حالتی که دیده نمی شد یعنی اگر کسی بدیار ایشان گذر میکرد
نمیدید مگر مسکنهای ایشان را یعنی هلاک گشتند و منازل و مساکن ایشان خالی بماند هم چنانکه جزای ایشان
دادیم بعذاب استیصال پاداش میدهیم گروه کافران را که در معاصی توغل کرده اند و از حد بیرون رفته
آورده اند که چون رسالت پناه حضرت صلعم ابری دیدی که در او مظنهٔ باران بودی رنگ او متغیر گشتی و متحیر
و می نشستی و میرفتی و می آمدی او را گفتندی که یا رسول الله سبب اضطراب و خوف چیست فرمودی از ان
می ترسم که مبادا آن ابر مثل آن چیزی باشد که قوم عاد گفتند هَٰذَا عَارِضٌ مُمْطِرُنَا بعد از ان در تهدید
قریش میفرماید که وَلَقَدْ مَكَّنَّاهُمْ و بدرستی که تمکین دادیم قوم عاد را فِيمَا إِنْ مَكَّنَّاكُمْ در ان مشرکان
چیزی که تمکین ندادیم شما را ای کفار قریش فیه در ان چیز از قوت و شوکت و کثرت اموال و ترفه
احوال و طول اعمار و فرمان روائی وَجَعَلْنَا لَهُمْ و گردانیدیم از برای ایشان سَمْعًا گوش را
تا بشنوند وَأَبْصَارًا و چشمها را تا به بینند وَأَفْئِدَةً و دلها تا بآن دریابند ایشان بآن مورد حمید را
نکردند بلکه تعطیل آن زیرا که نه گوش بر استماع داشتند و نه بچشم آثار قدرت او را مشاهده کردند و نه بدل دلایل
وحدت خدای را متفکر کردند و نتیجت این بود که چون عذاب بر ایشان فرود آمد فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ
سَمْعُهُمْ وَلَا أَبْصَارُهُمْ وَلَا أَفْئِدَتُهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِذْ كَانُوا دفع نکرد و باز نداشت از ایشان
گوش ایشان و نه دیدهای ایشان و نه دلهای ایشان چیزی را از عذاب خدای زیرا که بوده که بجهت

تقلید

75

تقلید و عناد يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ انکار میکردند
آیتهای خدای را که از جمله آن معجزات بود و بگرد در آمد ایشان را آنچه بودند که بآن استهزا میکردند
از عذاب خدای وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا مَا حَوْلَكُمْ مِنَ الْقُرَىٰ و بدرستی که ما هلاک کردیم از اهل مکه آنچه
گرد اگرد شما بود از دهها و شهرها چون حجر و ثمود و سدوم که دیار لوط است و غیر آن وَصَرَّفْنَا الْآيَاتِ
لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ و گردانیده بودیم یعنی تکرار کرده بودیم آیتهای خود را بر اهل قری تا شاید که ایشان
از کفر باز گردند و بجهت اعراض نمودن از این آیات مستاصل شوند فَلَوْلَا نَصَرَهُمُ پس چرا نصرت نکردند
ایشان را الَّذِينَ اتَّخَذُوا آنانکه فرا گرفته بودند آن مشرکان ایشان را مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدای
قُرْبَانًا آنچیزی که متقرب شوند بآن بخدای آلِهَةً خدایان و معبودان خود یعنی نه چنان بود که شفاعت
ایشان کنند بلکه ضَلُّوا گم شدند و غایب گشتند عَنْهُمْ از نصرت ایشان یعنی نزد نزول عذاب نفع
بایشان نرسانیدند و تخفیف عذاب از ایشان نکردند پس نا امید گشتند از ایشان و ریسمان امید خود را
از نصرت ایشان منقطع ساختند وَذَٰلِكَ و فرا گرفتن بتان بخدای برای تقرب إِفْكُهُمْ دروغ ایشانست
وَمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ و آن چیزیست که بودند که بر می بافتند و بغیر حق الوهیت و شفاعت بمخلوق عاجز
میدادند مفسران از اهل نقل گفته اند که چون ابوطالب بجوار رحمت ایزدی پیوست رسول صلعم را بی یار و یاور
بماند و از مکه روی بطایف نهاد تا از قبیلهٔ بنی ثقیف طلب نصرت کند چون بطایف رسید بجمع ایشان
در آمد و ایشان را سه رئیس بود عبد یالیل و مسعود و حبیب پس نزد ایشان آمد و دعوی نبوت کرده
ایشان را بدین اسلام دعوت نمود و از ایشان درین باب نصرت طلبید ایشان منکر نبوت او شدند یکی
گفت ثیاب کعبه من دریده باشم اگر هرگز خدای ترا مبعوث ساخته باشد دیگری گفت آیا خدا عاجز است که غیر
ترا الخلقان فرستد آن شخص دیگر گفت که بخدا اگرچه که بعد ازین مجلس اگر با تو سخن کنم رسول صلعم چون تفرقی
من نمیکنید باری این حال را از این قوم پوشیده دارید تا برمن دلیر نگردند ایشان اجابت نکردند و زبان بطعن
و استهزا بگشودند و در فساد آن کوشیدند پس جهال و اطفال در پی آن حضرت افتادند و بانگ و فریاد میکردند
و سنگ بر او میزدند تا هر دو پای مبارک او را خون آلود ساختند و آن حضرت خود را در بستان یکی از سواران رسانید
و در زیر سایهٔ نخله بنشست و در انجا عتبه و شیبه که پسران ربیعه بودند حاضر بودند سفیهان چون ایشان را

برپیدند باز گشتند و آن حضرت نیز چون ایشان را بدید باز گشت زیرا که ایشان دشمن خدا و رسول بودند
دست بدعا برداشت و گفت بار خدایا شکایت بجناب تو میکنم از ضعف قوت خود و قلت حیلت
و کمتاهی و چون پسران ربیعه آن حال را بدیدند عرق مروت ایشان در حرکت آمده طبقی انگور بغلام
نصرانی دادند که عداس نام داشت و از اهل نینوی بود و او را نزد حضرت فرستادند غلام آن طبق را
نزد حضرت بر زمین نهاد و رسول صلعم بر بسم الله تکلم بخوردن آن مشغول شدند عداس گفت پس این
کلمه را اهل این شهر نمیگویند تو از کدام شهری فرمود من از مکه ام تو از کجائی و دین تو چیست غلام
گفت من مردی ام ترسا از اهل نینوی رسول فرمود در آن شهر مردی صالح بود که یونس بن متی نام داشت
غلام گفت تو یونس را چگونه میشناسی فرمود او برادر من بود و پیغمبر خدای بر بردگان چنانکه من پیغمبر
خدایم پس بعضی از خبر یونس را اخبار او نمود عداس چون این اخبار بشنید و در روی رسول نگریست آثار
صدق از جبهه مبارکش دریافت بسجده شکر قیام نمود پس برخاست و در دست و پای رسول خدا افتاده
و بوسه میزد و پسران ربیعه از دور آن حال را مشاهده میکردند یکی با دیگری گفت کیش غلام ترا باطل
کردانید و چون نزد ایشان آمد گفتند چه ترا برین داشت که سجده کردی و پای محمد را بوسه نهادی
و گفت از این کار البته باکی [illegible] بایستی این پیغمبر خداست زیرا که مرا از چیزی خبر داد که آن را جز
پیغمبر نداند ایشان خنده کردند و گفتند ای غلام دین خود را نگه دار که او مرد فریبنده است پس رسول
از آنجا متوجه مکه شد چون ببطن نخله رسید فرود آمد و در شب بنماز تهجد برخاست و بتلاوت قرآن مشغول شد
اتفاقا جمعی از جنیان از اهل نصیبین یا نینوی یا جزیره موصل که بیمن رفتندی گذار ایشان بانجا
افتاد بعد از استماع قرآن مجید را بحضرت نمودند و بوی ایمان آوردند و متوجه قبایل خود شدند و ایشان را
انذار کرده بایمان ترغیب نمودند چنانکه خدای تعالی حبیب خود را از آن خبر میدهد و اذ صرفنا
الیک و یاد کن ای محمد صلعم چون که بگردانیدیم یعنی میل دادیم بسوی تو نفرا من الجن گروهی از جن
و در بعضی تفاسیر از ابن عباس نقل کرده اند که ایشان هفت تن بوده اند شاصر و ناصر و وردان و حسی
و ازدایان و احقم و زوبعه که پسر ابلیس است و در لباب گفته که همه از بودند از قبیله بنی اقلیس
و اکثر برآنند که کمتر از ده بودند که اطلاق نفر بر مادون عشره است و مروی است که چون از صعود

آسمان

۹۷

بر آسمان ممنوع شدند و بشهاب مرجوم گشتند گفتند البته در عالم قضیه سانح شده و حادثه روی نموده
پس بعث کن بانه کس از اشراف ایشان که زوبعه از ایشان بود از نصیبین که بلدیست در اطراف
عالم بتجسس و تفحص آن قضیه مشغول شدند تا بتهامت رسیدند و در وادی نخله با رسول خدا ملاقات
کردند و استماع قرآن نمودند و دانستند که سبب ممانعت ایشان از صعود بر آسمان این است و از بعضی
مفسران مرویست که خدای تعالی رسول را امر کرد که انذار جنیان کند و قرآن بر ایشان خواند پس جمعی از ایشان را
بجانب آن حضرت فرستاد حضرت با اصحاب گفت که من مأمورم که قرآن را بر جنیان خوانم کیست که بمعیت
من اختیار کند و این کلمه را سه بار تکرار نمود عبد الله مسعود گفت در آن شب بغیر از من هیچکس دیگر قیام
آن حضرت نکرد پس همراه رفتیم تا بشعب حجون که بالای مکه است رسول خطی گرداگرد من کشید و گفت
ازین خط قدم بیرون منه تا من باز آیم پس رسول بر شیء ایستاده افتتاح قرآن کرد مرغان دیدم بمقدار
کرکس که می پریدند و می نشستند و ماران سیاه دیدم که می آمدند و میان من و پیغمبر حایل شدند و جلبت آواز
و صداهای ایشان عظیم آواز پیغمبر بگوش من نرسید و ترسی بسیار بر من غالب شد و اکثر خوف من از پیغمبر بود
و بعد از ساعتی مانند پارهای ابر سیاه از هم متفرق شدند و چون صبح شد رسول نزد من آمد و گفت
خفته گفتم نه یا رسول الله چه جای خفتن است چند بار بر آن شدم که بجهت ترس و وحشت فریاد کنم اما چون
میدیدم که تو ایشان را بعصا از من دور میکردی من ایمن شدم و از آن خط بیرون نیامدم فرمود اگر بیرون
می آمدی نقطه خطر بودی آنگاه گفت چه دیدی گفتم مردان سیاه رنگ که جامهای سفید پوشیده بودند فرمود
ایشان دوازده جنیان نصیبین بودند که استماع قرآن کردند و سوره که حضرت بر ایشان خوانده سوره
الفلق بود فرمود ایشان از من متاع خواستند ایشان را استخوان و پشک شتران و سرگین چارپایان دادم
گفتم یا رسول الله مردم آن به نجاست آلوده میسازند فرمود من نهی کردم که بآن استنجا کنند گفتم ایشان با استخوان
و سرگین چه کنند فرمود هیچ کس از ایشان استخوان برندارد مگر که مثل آن گوشت بر او بوده باشد در او یابد
و هیچ سرگین نباشد مگر که آن دانها که در او باشد مشاهده کنند القصه حق تعالی میفرماید که ایشان را متوجه
تو کردانیدیم یستمعون القرآن در حالتی که استماع قرآن میکردند فلما حضروه پس آن هنگام که حاضر
شدند نزد قرآن یعنی موضعی که استماع قرآن می توانست کرد یا نزدیک رسول قالوا گفتند بایکدیگر انصتوا

خاموش باشید تا بشنوید این کلام را و مرویست که از غایت حرص بر استماع قرآن بر بالای یکدیگر می افتادند
فَلَمَّا قُضِيَ و چون گذارده شد و قراءت آن با تمام رسید برسول ایمان آوردند و مسایل بسیار از آن حضرت
پرسیدند و رسول ایشان را برسالت جنیان که از قبایل ایشان بودند نامزد فرمود پس ایشان وَلَّوْا إِلَىٰ
قَوْمِهِم بازگشته بسوی قوم خود مُنذِرِينَ در حالتی که بیم کنندگان بودند و ترساننده قوم خود از روی
نصیحت و شفقت قَالُوا يَا قَوْمَنَا گفتند با قوم خود که ای گروه ما إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا بدرستی که ما شنیدیم کتابی را
که از نزد خدای أُنزِلَ فرو فرستاده شده مِن بَعْدِ مُوسَىٰ مُصَدِّقًا پس از کتاب موسی که تصدیق کننده است
لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مر آن چیزی را که پیش از آن بوده از کتب انبیا با موافق آنها و نزد بعضی از جنیان بودند که از نزول
انجیل خبر نداشتند یا آن را اعتبار نمیکردند چنانچه معتقد یهود است از این جهت گفتند من بعد موسی مصدقا
لما بین یدیه يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَىٰ طَرِيقٍ مُّسْتَقِيمٍ راه می نماید آن کتاب بسوی آنچه درست و راست است
از عقاید املیه حقیه و بسوی راه راست که موصل مطلوبست يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا ای گروه ما اجابت
کنید دَاعِيَ اللَّهِ خواننده خدا را یعنی محمد را که خلقان را بطریق هدایت دعوت کند وَآمِنُوا بِهِ و ایمان
آورید بخدا و او را اذعان نمائید يَغْفِرْ لَكُم تا بیامرزد خدای برای شما مِّن ذُنُوبِكُمْ بعضی از گناهان
شما یعنی گناهانی که غیر ظالم باشد چه مظالم بآن مغفور نمی شود وَيُجِرْكُم و برهاند شما را مِّنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ
از عذاب دردناک که برای کفار مهیاست وَمَن لَّا يُجِبْ دَاعِيَ اللَّهِ و هر که اجابت نکند خواننده
خدا را یعنی حضرت رسالت را و بجهت آن بر او عذاب نازل شود فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ پس نیست خدای را عاجز کننده
خدای از فوت پس او فِي الْأَرْضِ در زمین چه هیچ هربانی در زمین تا از عذاب آنجا پناه آورد وَلَيْسَ
لَهُ و نیست مر او را مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءُ بجز از خدای دوستان و مددکاران که منع عذاب کنند از او
أُولَٰئِكَ آن گروه اجابت ناکنندگان فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ در گمراهی هویدا اند یعنی ضلالتی که بر هر کس
واضح باشد زیرا که اجابت ننموده اند از اجابت آنکس که داعی خداست از علی بن ابراهیم مرویست که جنیان
بعد از استماع دعوت داعیان نزد پیغمبر صلی الله آمدند و بشرف اسلام مشرف شدند و آن حضرت شرایع
ایمان را تعلیم ایشان داد و حق تعالی در شان ایشان قل اوحی نازل گردانید و در جمیع اوقات نزد پیغمبر
تردد میکردند و احکام شریعت از او اخذ میکردند و آیه دلالتی صریح دارد بر آنکه آن حضرت همچنانکه

برانس



بر انس بود بر جن نیز مبعوث بود و هیچ پیغمبری بر جن و انس مبعوث نشده مگر خاتم الانبیا را لیکن
چون با انس در صفت تکلیف شریک باشند و حکم ایشان چون حکم ماست در ثواب و عقاب و تکلیف بر هر دو
یکسان است و بعد از تکلیف و ذکر اطاعت ایشان تنبیه میفرماید بر قدرت خود بر بعث بقوله أَوَلَمْ
يَرَوْا آیا ندیدند یعنی ندانستند منکران حشر و نشر أَنَّ اللَّهَ الَّذِي آنکه خدای تعالی بقدرت بالغه
خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید آسمانها و زمینها را وَلَمْ يَعْيَ و مانده نشد و در رنج نیفتاد
بِخَلْقِهِنَّ بآفریدن آنها بِقَادِرٍ تواناست عَلَىٰ أَن يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ بر آنکه زنده گرداند مردگان را
چه نقص و عجز بقدرت کامله او راه ندارد و خلاصه معنی آن است که آیا خدای که قدرت دارد و قدرت
او باین غایت باشد که جمیع سموات و ارضین ایجاد نماید ممکن است که قادر نباشد بر احیای موتی بَلَىٰ
آری قادر خواهد بود بر آنچه آن نسبت بایجاد علویات و سفلیات اهون و اسهل است پس چگونه بر آن
قدرت نداشته باشد إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بدرستی که او سبحانه بر همه چیزهای ممکنه تواناست پس
در وعید منکران حشر و غیر آن می فرماید وَيَوْمَ يُعْرَضُ و یاد کن روزی که عرض کرده شوند الَّذِينَ
كَفَرُوا آنانکه کافر شدند بحشر و غیر آن عَلَى النَّارِ بر آتش دوزخ پس ملائکه عذاب ایشان را گویند که أَلَيْسَ
هَٰذَا آیا نیست این عذاب بِالْحَقِّ درست و راست قَالُوا بَلَىٰ گویند آری حق است وَرَبِّنَا
و بحق پروردگار ما قَالَ گوید خدای یا مالک دوزخ با ایشان فَذُوقُوا الْعَذَابَ پس بچشید آن عذاب را
بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ بسبب آنچه بودید که منکر دیدید آن و سخن پیغمبران را باور نمیداشتید در این باب و چون
کفار بجهت عناد و اصرار آنچه پیغمبر تکلیف در باب معاد و غیر آن انکار میکردند و بجهت این عنادی بسیار
بر خاطر سید مختار می نشست و بسبب ایذا و آزار ایشان مضطرب میگشت از این جهت حضرت آفریدگار
حبیب خود را بثبات قدم و اصطبار امر میفرماید که فَاصْبِرْ پس صبر کن ای محمد بر جفای کفار كَمَا صَبَرَ
هم چنانکه صبر کردند أُولُو الْعَزْمِ خداوندان جد و ثبات و صبر مِنَ الرُّسُلِ از پیغمبران چه پیغمبران عازم بودند
بر ادای رسالت و تحمل اعبای ابلاغ و دعوت و لهذا از امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات الله
علیهما منقول است که اولوا العزم پنج اند که ناسخ شریعت غیر خودند نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلوات الله
علیهم اجمعین که ایشان را سادات النبیین گویند و ابن عباس و قتاده نیز قایل این قولند و نزد

مقاتل شش اند که در بلا صابر بودند اول نوح که در اذیت قوم پر صبر در سر کشیده بود و بر جفای ایشان
خود را هدف تیر ابتلا ساخته دوم ابراهیم که بر آتش نمرودی صبر نمود و در بوته امتحان که افروخته شده تمام
عیار بیرون آمد سیم اسمعیل که بر ذبح شکیبائی ورزید و از آن مر اصلا مضطرب نشد چهارم یعقوب که بر فقد
ولد و ذهاب بصر صبر نمود و بثبات قدم ورزید پنجم یوسف که در بلیت چاه و زندان و تعدی برادران در طریق شکیبائی
سلوک نمود و بجهت آن از حضیض چاه مذلت باوج جاه عزت رسید ششم ایوب که بر بیماری شکیبائی ورزید
و سدی بران است که اولوا العزم جماعتی بودند که بجهاد مامور شدند و اقوال دیگر درین باب حواله بمنهج
الصادقین است و اصح اقوال قول ابن عباس است که منقول است از ائمه صلوات الله علیهم حاصل که حق
تعالی پیغمبر خود را می فرماید که بر جفا و آزار قریش چون نوح باش و در صدق مانند ابراهیم و در وثوق چون
اسماعیل و در خشوع چون داود و در زهد شبیه عیسی ولا تستعجل و طلب شتاب زدگی مکن لهم برای کفار
قریش بنزول عذاب و وقوع عقاب چه در وقتی که حکمت و مصلحت مقتضی آن باشد بلا شبهه نازل خواهد شد
کانهم یوم یرون گوییا روزی که ایشان ببینند ما یوعدون آنچه وعده داده می شوند از عذاب
و عقوبت چنان پندارند که لم یلبثوا درنگ نکرده اند در دنیا الا ساعة من نهار مگر یک ساعت
از روز اگرچه در دنیا عمر دراز یافته اند یعنی طول لبث دنیا نسبت بعقوبت و اهوال قیامت بر ایشان
کوتاه نماید بلاغ آنچه مذکور شد درین سوره از مواعظ و مذاکر یا این قرآن و آنچه در وی است تبلیغ است
از حضرت رسالت یا کفایت نسبت بکافه بلیت فهل یهلک پس هلاک کرده خواهد شد بعذاب وقت
نزول آن الا القوم الفاسقون مگر گروه بیرون رفتگان از اتفاق و طاعت سعید بن جبیر از
عبد الله بن عباس روایت کرده که اگر وضع حمل زنی دشوار باشد این کلمات بابرکات را بنویسند بسم الله
الرحمن الرحیم لا اله الا الله الحلیم الکریم سبحان الله رب السموات والارض ورب العرش کانهم
یرون ما یوعدون لم یلبثوا الا ساعة من نهار بلاغ فهل یهلک الا القوم الفاسقون و او را
بشویند و بخورد او دهند وضع حملش آسان شود باذن الله تعالی سورة محمد ص ثلث و ثلثون آیات مکیة
ابی بن کعب از سید عالم صلی الله علیه نقل کرده که هر که سورۀ محمد را تلاوت کند بر خدای تعالی واجب شود که
که از انهار جنت او را آب دهد و ابو بصیر از امام جعفر صادق ع روایت کرده که هر مومنی که این سوره

کرام

٤٨

بخواند هرگز در دین خود شک نکند و همیشه از شرک و کفر محفوظ باشد تا بمیرد و بعد از فوت او خدای تعالی هزار
فرشته را بقبر او فرستد تا بر او نماز میگذارند و ثواب آن را باو میدهند و در حین حشر تشییع او کنند تا که
او را نزد خدای بموقف امن و امان حاضر سازند پس او دایم الابد در امان خدا و رسول باشند و نیز
از آن حضرت مروی است که هر که می خواهد حال ما و حال اعدای ما را بداند باید که سورۀ محمد را تلاوت کند
زیرا که در او آیتی در شان ما و آیتی در شان اعدای ماست و باید دانست که حق تعالی ختم سورۀ احقاف
نمود بوعید کفار افتتاح این سوره نیز نمود به تهدید فجار و فرمود بقوله تبارک و تعالی بسم الله الرحمن
الرحیم الذین کفروا آنانکه کافر شدند بوحدانیت خدا و نبوت رسول او وصدوا و باز ایستادند
و اعراض کردند عن سبیل الله از راه خدای که دین اسلام است یعنی در دین اسلام داخل نشدند
و اصلا بآن رغبت نکردند مراد شیاطین قریش اند مانند ابوجهل و نضر و عتبه که ضال و مضل بودند
و غاوی و بروایت مقاتل ایشان دوازده نفر بودند که مردمان را منع میکردند از ایمان آوردن و
تصدیق پیغمبر نمودن و از ابن عباس مرویست که مراد ده نفرند از مطعمان روز بدر که از روی ریا و شهرت
نه برای قربت صله رحم و فک اسیران و حفظ همسایگان و ضیافت لشکریان مرعی داشتند یعنی اعمال
ایشان را قبول ننمود یا مراد اهل کتابند که بر دین خود مصر بودند اضل اعمالهم باطل و نابود گردانید خدای
کردارهای ایشان را والذین آمنوا و آنانکه گرویدند بخدا و رسول از گروه قریش یا انصار
یا مومنان وعملوا الصالحات و کردند کارهای شایسته از اطعام و صله رحم و غیر آن بخلوص نیت و محض
قربت وآمنوا بما نزل علی محمد و گرویدند بآنچه فرستاده شد بر محمد ص که پیغمبر حمیده فعال ستوده خصالست
که آن قرآن معجز نظام است وهو الحق و قرآن راست و درست است من ربهم از نزد پروردگار
ایشان و بجهت کمال حقیقت آنست که هرگز قلم نسخ بران کشیده نشده کفر عنهم بپوشد خدای
و درگذرانید از آنهائی که متصف باین صفات شد سیئاتهم کردارهای بد ایشان یعنی از سر گناهان ایشان
درگذرد بجهت شرف ایمان و بوسیله توبه و انابت بکرم سبحان واصلح و بصلاح آورد بالهم
حال ایشان را در دین و دنیا و زنگ ضلال از دل مقبل ایشان بزداید تا در راه او عصیان نورزند ذلک
آن ضلال و اصلاح بان الذین کفروا بسبب آنست که آنانکه کافر شدند اتبعوا الباطل پیروی

پیروی کردند سخن حق را یعنی قرآن که نازل شده مِنْ رَبِّهِمْ از نزد پروردگار ایشان کَذَٰلِكَ
هم چنین یعنی بر همین طریق یَضْرِبُ اللَّهُ بیان میکند و روشن می سازد خدای لِلنَّاسِ برای مردمان
أَمْثَالَهُمْ و احوال ایشان را و اکثر بر آنند که ضمیر راجع بفریقین است یعنی حق تعالی بیان این دو گروه
میکند برای مردمان تا حق را از باطل و نیک را از بد فرق کنند و باین هر دو گروه عبرت گیرند مثل عمل
کفار که را اینده و اضلال را مثل خبث ایشان و اتباع حق را مثل اهل ایمان و تکفیر سیئات را
مثل قوت ایشان بعد از آن مؤمنان را بقتال کافران امر میکند و می گوید که چون کفار از کفر خود
باز نمی ایستند و بران اصرار میکنند و در الفت زیادت می افزایند وَإِذَا لَقِيتُمُ پس آنگاه که به بینید ای اهل
ایمان در وقت محاربه الَّذِينَ كَفَرُوا آنان را که نگرویدند فَضَرْبَ الرِّقَابِ پس بزنید گردن ایشان را زدن
گردن زدنی مراد مطلق کشتن است بهر نوعی که باشد لیکن چون اکثر قتل بضرب رقاب است ازین جهت جمیع
انواع قتل بران معبر شد پس مراد آن است که بکشید کفار را در حینی که حرب قایم باشد بهر نوعی که توانید
چون غرض قتل است نه تخصیص ضرب عنق حَتَّىٰ إِذَا أَثْخَنْتُمُوهُمْ تا چون بکثرت بحد ثخانت و غلظت
رسانید قتل ایشان را یعنی بسیار بکشید ایشان را و یا بجهت کثرت جراح ایشان را گران سازید
بر وجهی که بقیام حرب اقدام نمی توانند نمود فَشُدُّوا الْوَثَاقَ پس محکم کنید بند را یعنی بعد از اسر و گرفتاری
بند را بر دست و پای ایشان استوار کنید تا نگریزند فَإِمَّا مَنًّا پس یا منت بر ایشان نهید منت نهادنی
بَعْدُ از اسر و شدت وثاق یعنی بعد ازین حال ایشان را آزاد کنید بدون عوض وَإِمَّا فِدَاءً
و یا فدا گیرید از ایشان فدا گرفتنی پس مخیرید میان من و فدا حَتَّىٰ تَضَعَ الْحَرْبُ تا بنهند اهل حرب
أَوْزَارَهَا اسلحه حرب را که بدون آن قیام در حرب نتوان نمود یعنی این حکم شما را باقیست تا حینی که
منقضی شود حرب و باقی نماند مگر مسلمی یا مسالمی و گویند مراد آن است که بنهند اهل حرب شرک و معاصی خود را
که وزر و وبال ایشان است و بدین اسلام در آیند غرض که این احکام در این جاریست تا زمانی که باقی
نماند حرب با هیچ مشرکی بسبب زوال شوکت ایشان و تا زمان نزول عیسی ع از آسمان چه در آن زمان
حکم قتال در هیچ جا باقی نماند بجهة انتشار حکم اسلام بهمه اکناف و اطراف عالم و عدم بقای کفر میان بنی
آدم و در حدیث آمده که جهاد باقیست از زمان بعثت من تا آن زمان که کنند آخر امت با دجال ذلك

این است

این است کار حرب که مذکور شد و از ائمه هدی صلوات الله منقول است که هر اسیر را اگر بگیرند
پس از انقضای حرب امام مخیر است میان آنکه بکشد و یا دست و پا قطع کند بر خلاف هم و آنچنان
بگذارد تا هلاک شود و درین صورت او را من و فدا جایز نیست و بعد از قتال بدون انزال
عذاب استیصال بیان حکمت آن می کند وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ و اگر خواهد خدای لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ
انتقام کشد از کفار بعذاب استیصال از خسف و زجر و غرق و غیر آن بدون آنکه کارزار
کنند وَلَٰكِنْ و لیکن امر بجهاد و عدم اکتفا را و سبحانه از اهل عنا لِيَبْلُوَ بجهة آن است که بیازماید
بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ برخی از شما را به برخی یعنی معامله آزمایندگان کند باین وجه که مومن را ببلا
مبتلا کند تا جهاد کنند و ثواب عظیم یابند و کافر را مومن آزمایش کند تا بسبب عقوبت حرب
از کفر باز ایستند وَالَّذِينَ قُتِلُوا و آنانکه کارزار کنند و حفص قتلوا میخواند یعنی چون
کشته شوند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای تعالی فَلَنْ يُضِلَّ پس هرگز ضایع و باطل نگرداند خدای تعالی
أَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشان را بلکه جزای جهاد را بروجه اتم و اکمل بر ایشان رساند باین وجه
که سَيَهْدِيهِمْ زود باشد که راه نماید ایشان را بلکه جهادها در دنیا بکارهای خیر و ثواب و در آخرت
بدرجات فوز و ثواب وَيُصْلِحُ و بصلاح آورد از برای ایشان بَالَهُمْ حال ایشان در هر
دو جهان وَيُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ و در آورد ایشان را به بهشت عَرَّفَهَا لَهُمْ در حالتی که تعریف
کرده است درجات آن را در آخرت قبل از دخول با ایشان نماید تا در حین دخول بمنازل خود
چنان میدانند که سالها با نجا بوده اند و آمد و شد کرده اند و استیناس با آن پیدا کنند و یا حفظه
که در دنیا موکل بودند کامنند در آخرت در پیش ایشان روند و منازل و عطایا که نامزد ایشان بهم
باشد با ایشان تعریف کنند و نیز بجهة تحریص بر قتال نیز میفرماید که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
ای آنانکه گرویده اید إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ اگر یاری کنید خدای را یعنی دین او را و پیغمبر او را
بواسطه جهاد يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ یاری دهد خدای شما را بر دشمنان تا بر ایشان غالب شوید و منصور
و مظفر گردید وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ و استوار سازد قدمهای شما را یعنی دلیر گرداند شما را
و قوت دلهای شما را بجهة آن قدمها ثابت شود در مواطن جهاد یا شما را موافق سازد تا در قیام

قیام نمودن بحقوق اسلام و در مرور بر صراط در یوم القیامة ثابت قدم باشید از قتاده نقل است که بر خدای
واجب است که نصرت کسی دهد که بنصرت او مشغول است جهت آنکه فرموده ان ینصرکم الله ینصرکم و دیگر برو لازم است
که نعمت خود را بر شاکر زیاده سازد کما قال لئن شکرتم لأزیدنکم و نیز مرویست که شاکر خود را
یاد آورد کقوله فاذکرونی اذکرکم و وفا بعهد نیز لازم حال اوست نسبت بکسی که بعهد او وفا کند کقوله
اوفوا بعهدی اوف بعهدکم والذین کفروا آنانکه کافر شده اند و حق تعالی بجهت القاء رعب و خوف در دلهای
ایشان ایشان را در معرکه حرب بلغزانید فتعسا لهم پس لغزیده شدند و بسر در آمدند در معرکه جهاد لغزیده شدن
و بسر در آمدن که مر ایشان را بود حاصل که عبارت از ذلت اقدام در معرکه جهاد مر ایشان راست و ابن عباس
فرموده که مراد به تعس قتل است در دنیا و تردی در آتش دوزخ در عقبا واضل اعمالهم و گم و نابود
ساخت عملهای ایشان را یعنی اصلا اجری و ثوابی بران مرتب نگردانید بجهت آنکه بر وجه خلوص و محض
قربت بودند بر سبیل مامور بلکه عین منهی عنه بود ذلک بانهم کرهوا ما انزل الله این تعس و اضلال
بسبب آن است که ایشان کراهت داشتند آنچه را که فرو فرستاد خدای بر پیغمبر خود از قرآن و توحید با احکام
شریعت فاحبط پس باطل و ضایع گردانید خدای اعمالهم کردارهای ایشان را که با وجود امیدوار بودند
از عمارت مسجد الحرام و طواف خانه و ضیافت عساکر و اعانت مظلومان و اکرام یتیمان و غیر آن زیرا که
ترتب ثواب بر اعمال فرع ایمان است و این از ایشان مسلوبست و از امام محمد باقر ع مرویست که مراد
از این آن است که اضلال و احباط اعمال کفار بسبب آن است که کراهت داشتند از آنچه خدای انزال
فرموده در شان علی بن ابی طالب صلوات الله ع چه ترتب ثواب بر توحید و اخلاص عبادت
فرع محبت آن حضرتست و ولای چنانچه احادیث متواتره از مخالف و موافق مجزیست براین که شیعه مبغضان
ایشان را برحمت توحید و اخلاص بقوله تعالی افلم یسیروا آیا سیر نکردند کافران مراد بکلمه تحریص است بر سیر
یعنی باید که سفر کنند این معاندان جاحد فی الارض در زمین یعنی در بلاد ثمود و عاد فینظروا پس
بنگرند که کیف کان عاقبة الذین من قبلهم چگونه بوده است خاتمه کار و سر انجام حال آنانکه
پیش از ایشان بوده اند از اهل تکذیب و شرک دمر الله مستاصل ساخت خدای و از بیخ برکند علیهم بر ایشان
آنچه مختص بود بایشان از نفس و اموال و اولاد یعنی دمار از همه ایشان برآورد وللکافرین امثالها

درکافران



در کافران است مانند این عاقبت ذلک آنچه مذکور شد از اذلال و عقوبت کافران و نصرت و مثوبت
بر مومنان بان الله بسبب آنست که خدای مولی الذین آمنوا دوست آن کسانیست که ناگرویدگان
لا مولی لهم نیست دوستی مر ایشان را که یاری ایشان کند یعنی ایشان را دوستی که عذاب از ایشان
باز دارد و از قتاده منقولست که این آیه در روز احد نازل شد در وقتی که رسول در شعب جبل بود و مردمان
بعضی مقتول بودند مشرکان میگفتند که اعل هبل و مسلمان میگفتند الله اعلی واجل و کافران بر سبیل فرح
و سرور با مومنان میگفتند ان لنا العزی ولا عزی لکم و رسول میفرمود مولینا ولا مولی لکم پس رسول فرمود که ولا
سواء هر دو طایفه برابر نیستند یعنی کشتگان ما و شما برابر نیستند و مختلفند از ما زندگان آفریده مرزوق
بانواع نعمت و اصناف بهجت و رحمت و اما از شما در دوزخند و معذب بصنوف عقوبت و الوف زحمت
پس ذکر حال فریقین میکند باین وجه که ان الله یدخل الذین آمنوا بدرستی که خدای در می آورد
آنانرا که گرویده اند وعملوا الصالحات و کردند کارهای شایسته از ریا و غرض و وارسته جنات
ببوستانهای هموار اشجار تجری من تحتها الانهار میرود از زیر درختان آن جویهای آب والذین
کفروا و آنانکه نگرویدند یتمتعون برخورداری می یابند و منتفع میشوند بامتعه دنیا ویاکلون و می خورند
آن را کما تاکل الانعام هم چنانکه میخورند چهارپایان می خورند یعنی هم چنانکه انعام حریص اند بر اکل
چراگاه و علف زار خود و غافل از عاقبت کار خود که ذبح است ایشان نیز در مرعی امتعه دنیویه میچرند و با آن
منتفع و متمتع میگردند و از خاتمه کار خود که اکل شجره زقوم و شرب حمیم است خبر ندارند کما قال والنار
مثوی لهم و آتش دوزخ آرامگاهیست مر ایشان را پس عاقل آن است که خوردن را سرمایه عبادت
سازد و بقصد قوام بدن و تقویت قوای نفسانیه در وظایف طاعت اکل نماید و خود را از مرعی ذرهم
یاکلوا و یتمتعوا بگذراند تا به منزل ولهم فیها من کل الثمرات رسیده از ذوق اکلها دایم محظوظ و متلذذ
گردند و مرفه الحال در ظل ظلیل حضرت ذو الجلال قرار گیرد و در مقعد الصدق مقرب درگاه ملک مقتدر
شود بعد از ذکر هر دو فریق تهدید کفار می فرماید که وکاین من قریة هی اشد قوة و بسا
از اهل دهی که آن مردمان آن سخت تر بودند از روی توانائی و سطوت و بطش من قریتک التی از دیه
تو یعنی از اهل مکه که آن اخرجتک اخراج کردند ترا یعنی اهل آن ترا از آن بیرون کردند اهلکناهم

هلاک کردیم اهل آن قریه‌ها را بانواع عذاب فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ پس هیچ یاری دهنده نبود تا عذاب را
از ایشان دفع کند از عبدالله بن عباس مرویست که رسول ص از مکه بیرون آمد و بغار رفت بقصد توجه بمدینه
نظر در مکه کرد و گفت تو دوسترین شهرهای نزد منی اگر کافران معاند و مشرکان جاحد مرا بیرون نمیکردند
هرگز از اینجا بیرون نرفتمی و از مقام حب الوطن من الایمان قدم بیرون ننهادمی و مواصلت ترا بر
مفارقت اختیار نکردمی پس حق تعالی بجهت تسلیه رسول و توبیخ کفار می فرماید أَفَمَنْ كَانَ آیا
هر که باشد عَلَىٰ بَيِّنَةٍ بر حجتی روشن مِنْ رَبِّهِ نزدیک پروردگار تو که قرآن است و سایر
حجج عقلیه که منتج توحیدند كَمَنْ زُيِّنَ هم چنان کسیست که آراسته شده است یعنی شیطان آرایش
داده لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ مر او را بدی کردار و از شرک و معاصی وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ و پیروی کرده اند آرزوهای
خود را یعنی آیا پیغمبر و مؤمنان که در توحید و احکام شرایع بر حد یقین اند مانند ابوجهل و سایر مشرکان
باشند که در وادی ضلالت و شرک سرگردانند و حیران و هوا خود را بعرف شناسائی میکنند یعنی این هر دو
طایفه مثل هم نباشند از امام محمد باقر مرویست که آیه مَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ در شان
منافقان است نه مشرکان و بعد از بیان عدم تسویه بین الفریقین بجهت ترغیب اهل ایمان بر آن صفت
بهشت میکند مَثَلُ الْجَنَّةِ صفت بهشت و قصه عجیبه الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ وعده داده شده اند
پرهیزکاران ابرار آنچیزی که بر تو میخوانیم آن را و آن اینست که فِيهَا أَنْهَارٌ در بهشت جویهاست مِنْ
مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ از آبی که متغیر نیست یعنی رنگ و بوی و طعم آن از حالت اصلی و خلقی خود تغیر نیابد بر خلاف
آب دنیا که تغیر پذیر میشود وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ و جویها که از شیر که لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ نگردیده است طعم او
یعنی بجهت طول زمان عذوبت او بحرافت و حموضت مبتدل نگردد بر خلاف شیر دنیا وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ
و جویها از شراب لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ و لذیذ و خوشگوار با طراوت و از کراهت ریح و سکر و خمار و صداع
مبرا وَأَنْهَارٌ و دیگر در بهشت جویهاست مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى یعنی از شهد صاف کرده شده از موم و سایر
فضلات نحل یعنی از اصل خلقت از جمیع فضلات عاریست نه آنکه او را بآتش صاف کرده باشند همچنانکه
عسل دنیا وَلَهُمْ فِيهَا و متقیان را در بهشت با وجود این همه شربتهای لذیذه طیبه مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ
از هر میوه که نفس آرزوی آن کند بلون صاف و طعم لذیذ و بوی خوش وَمَغْفِرَةٌ و مر ایشان راست

مالی غیر



باین مشربه و اطعمه لذیذه و بپوشش گناهان مِنْ رَبِّهِمْ از آفریدگار ایشان یعنی چون حق تعالی جمیع
ذنوب ایشان را بپوشد و ایشان را استحقاق نزد و گویند که حق تعالی جمیع آثام و خطایای اهل
ایمان را از یاد ایشان ببرد تا بذکر آن عیش ایشان منغص نشود پس آیا این متنعم بانواع نعم جنان
كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ مانند کسیست که او جاویدان باشد فِي النَّارِ در آتش سوزان وَسُقُوا و چشانیده
شود بدل شراب بهشتیان مَاءً حَمِيمًا آبی بغایت گرم فَقَطَّعَ پس پاره پاره میکند آن آب گرم از فرط حرارت
أَمْعَاءَهُمْ روده‌های ایشان را آورده اند که حضرت رسالت ص هرگاه خطبه خواندی و منافقان را
عیب کردی و بعضی از ایشان از مسجد بیرون آمدندی بر طریق استهزا از علمای صحابه پرسیدندی که این
مرد در این ساعت چه میگفت حق تعالی آن حضرت را از حال ایشان خبر میدهد که وَمِنْهُمْ و بعضی از ایشان
یعنی اهل نفاق مَنْ يَسْتَمِعُ آنها اند که گوش فرا میدارند إِلَيْكَ بسوی تو یعنی بخطبه که تو در روز جمعه
و غیر آن میخوانی حَتَّىٰ إِذَا خَرَجُوا تا چون بیرون روند مِنْ عِنْدِكَ از نزدیک تو لِلَّذِينَ أُوتُوا قَالُوا گویند
الْعِلْمَ مر ایشان را که داده شده اند علم شریعت و فهم یعنی مر کسانی را که بتوفیق ربانی و لطف یزدانی
بتوحید و نبوت دانش پیدا کرده اند و باحکام شریعت در رسیده از صحابه اخیار چون عبدالله مسعود و ابودردا
و امثال ایشان و ابن عباس نقل کرده که من نیز از ایشانم که منافقان از ایشان میپرسیدند بر سبیل استهزا که مَاذَا
قَالَ چه گفت پیغمبر آنِفًا در اول این وقت که قریبست با یعنی ما فهم نکردیم که او درین وقت چه گفت و فائده
آن را در نیافتیم اصبغ بن نباته از امیرالمؤمنین ع روایت کرده که آن حضرت فرمود که ما همیشه نزدیک رسول
بودیم تا از وحی بما چاشنی نمود تا آن را اینک در گوش خود نگه میداشتیم چون از نزد آن حضرت بیرون میآمدیم
منافقان بجهت خوف آنکه مبادا در باره ایشان چیزی نازل شده باشد میگفتند مَاذَا قَالَ آنِفًا أُولَٰئِكَ
الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ آن گروه آنانند که بجهت فرط تقلید و عناد و انکار مهر نهاده است
خدای بر دلهای ایشان یعنی وضع علامت نفاق و شک باشد در قلوب ایشان تا بآن علامت ملائکه علم
بنفاق ایشان پیدا کرده بر ایشان لعنت کنند وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ و پیروی کرده اند هواها و آرزوهای
نفس خود را و بجهت اتباع هوا تهاون میکنند بکلام سید انام وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى
و آنانکه راه یافته اند از اهل ایمان زیاده میکرد اند ایشان را خدای با قوال پیغمبر یا قراءت قرآن بصیرت

ویقین که مستلزم هدایت اند وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ فَهَلْ يَنْظُرُونَ خدای تعالی میدهد ایشان را
درتقوی پس انتظار نمیکشند منافقان إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً مگر قیامت که بیاید
برایشان ناگهان فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا پس بتحقیق که آمد یعنی ظاهر و نمایان شد علامات آن چون بعثت
پیغمبر آخر الزمان و انشقاق قمر وغیر آن فَأَنَّى لَهُمْ پس از کجا باشد مرایشان را إِذَا جَاءَتْهُمْ چون
بیاید قیامت برایشان ذِكْرَاهُمْ پند گرفتن ایشان وتوبه وانابت نمودن یعنی در وقت وقوع قیام تذکر
واتعاظ ایشان فائده نرساند بجهة انقطاع تکلیف دران زمان فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ پس بدان
یعنی ثابت قدم باش در علم خود بآنکه نیست خدای که مستحق پرستش باشد مگر خدای بحق ومعبود مطلق و در بعضی
تفاسیر آمده که چون عالم را گویند اعلم بآن اذکر خواهد بود یعنی یاد کن آنچه دانسته مسلم در صحیح خود آورده
که حضرت رسالت ص فرمود که هر که او بمیرد وعالم باشد بمضمون کلمه لا اله الا الله در بهشت داخل شود واستغفر
لِذَنْبِكَ وطلب آمرزش کن برای گناه خود با وجود کمال عصمت تو تا آن سبب هضم نفس تو باشد وباعث اقتدای
امت بتو و در تبیان آورده که استغفر الله درین مقام بمعنی استعصم است یعنی معنی آن است که طلب عصمت
کن تا خدای ترا از گناه نگاه دارد ویا مراد انقطاع آن حضرت باشد از ماسوی بحضرت صمدیت و ذنب
بمعنی اولات یعنی بالکلیه متوجه درگاه ما شو و از غیر ما انقطاع نمای ویا فعل مند وبار تکاب نمای چون
تدارک آنچه فوت از ان وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ واستغفار نمای برای مردان مومن وزنان مومنه
تا حق تعالی از سر خطایای ایشان درگذرد وبآب مغفرت نامه اعمال ایشان را مغسول نماید این آیت از خدای
در شان این امت عالی همت چه حضرت منان سید عالمیان را باستغفار گناهان امت امر فرمود واز بعض
منقول است که حق تعالی پیغمبر خود را امر باستغفار امت کرده وخلاف امر الهی حضرت متصور نیست پس طلب آمرزش
امت کرده باشد حضرت حق سبحانه از او کریم تر است که حبیب خود را امر فرماید که از من طلب چیزی نمای و چون
بطلبد عطا نکند پس معلوم شد که امت را دولت آمرزش متحقق است و آنکه آنحضرت فرمود که إِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ
فِي الْيَوْمِ مِائَةَ مَرَّةٍ ومراد استغفار حضرت در ترک اولی است یا جهت هضم نفس خود چنانکه مذکور شد از حضرت
سید انبیا ص مرویست که استغفار کردن بکلمه لا اله الا الله جهر ترنم نمودن بهترین عبادات است زیرا که حق سبحانه
وتعالی هر دو را درین آیه شریفه جمع نموده وبآن امر فرموده سکونی از امام جعفر صادق ع نقل

کر



کرده که حضرت رسالت ص فرمود که خیر الدعاء الاستغفار و فرموده که دلها را مانند زنگ مس پس آن را
جلا دهید باستغفار ونیز فرموده که هر که استغفار بسیار کند حق تعالی او را از همه غمی واهمی فرج دهد
و تنگدلی او را بگشادگی وخوشحالی بدل کند وروزی باو رساند از جایی که اصلا گمان نداشته باشد
واز امام جعفر صادق ع مرویست که هرگاه بنده مومن استغفار بسیار کند فرشتگان نامه اعمال او را بر آسمان
برند درحالتی که نور دهنده ودرخشنده باشد واز امام علی بن موسی الرضا علیه الصلوة منقول است
که استغفار مانند برگست بر درختی که متحرک شود وبرگ از ان ریزان گردد یعنی هرگاه بنده مومن باستغفار
مشغول شود گناهان از او ریزان گردد مانند برگ درخت که در حین جنبانیدن آن ریخته شود و مراد
باستغفار یکمره ستیاست و منشع مغفرت فرع ندامت بر خطیئات ماضیه وعزم بر عدم عود بآن در ازمنه
مستقبله واز اینجاست که از امام علی بن موسی الرضا مرویست که هر که استغفار کننده باشد با وجود اشتغال و
بر گناه همچو کسیست که با فریدگار خود استهزا کننده باشد بعد از ان امر باستغفار ترغیب بندگان
میکند بر طاعت از معصیت وَاللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ وخدای میداند گردیدن جای شما را در دنیا بسبب معاش
ومتاجر وَمَثْوَاكُمْ وآرامگاه شما را در عقبی از بهشت ودوزخ پس از خدای که عالم است باحوال دنیوی
ومرجع اخروی شما بترسید واز گناهان گذشته استغفار نمائید واز برای معاد خود مهیا شوید و چون خدای
عالم است بمتقلب شما در روز ومضجع شما در شب یعنی خدای بهمه احوال شما عالم است وهیچ چیز از ان
پوشیده نیست پس از او بترسید واستغفار نمائید آنگه در اظهار شوق مومنان بر جهاد میفرماید که وَيَقُولُ
الَّذِينَ آمَنُوا ومیگویند آنانکه ایمان آوردند از روی حرص بر جهاد لَوْلَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ چرا فرستاده
نمی شود سوره در باب قتال وجهاد با کفار و اهل عناد فَإِذَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ پس هرگاه فرو فرستاده
سوره از قرآن که محکم ومبین باشد ومتشابه ومنسوخ نباشد یعنی صریحا دلالت کند بر جهاد واصلا محتمل
غیر آن نباشد وگویند محکمت باعتبار رفع نسخ آن است تا روز قیامت چون سوره فرود آید که هرگز قلم نسخ
بر مضمون آن کشیده نشود وَذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ ویاد کرده شود دران امر بجهاد ومقاتله رَأَيْتَ
الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ ببینی تو آنان را که در دلهای ایشان مرض يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ
الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ بیماری شک ونفاق است ویاسی وبیهوشی در کار دین مینگرند بسوی

همو مانند کسی که بر او فرود آمده باشد بیهوشی از غم و اندوه مرگ یعنی بجهت جابه وحی بر ایشان غمگین
شوند و متحیر گردند همچو نظر کردن کسی که در سکرات موت و غرقاب فوت گرفتار باشد قتاده
گفته که هیچ چیز بر منافقان سختر ازین نبود که مامور شدند بر جهاد فَأَوْلَىٰ لَهُمْ پس سزاوارتر است
عذاب و عقاب مر ایشان را یعنی مکاره و عقوبت اقرب است بایشان و مآل کار ایشان راجع
بآن سزاوارتر است مر ایشان را طَاعَةٌ فرمان برداری در امر جهاد وَقَوْلٌ مَعْرُوفٌ
سخن نیکو مثل سمعنا و اطعنا از اظهار کراهت و قول النفاق فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ پس چون جزم
گشت امر قتال و لازم گشت حکم جهاد یعنی مآل کار آن بجای رسید که بران عزم جزم کنند فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ
پس آنهنگام اگر راست گفتندی با خدای آنچه اظهار آن میکنند از امتثال امر الهی در باب جهاد و اظهار
تشوق بر قتال لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ هر آینه بودی بهتر مر ایشان در دین و دنیا از نفاق ایشان پس
بر سبیل التفات از غیبت بخطاب میفرماید فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ پس آیا از شما متوقع است
از شما ای اهل نفاق که اگر متولی امور مردمان شوید و حاکم ایشان گردید أَنْ تُفْسِدُوا آنکه فساد کنید
و تباهی جوئید فِي الْأَرْضِ در زمین بسبب اخذ رشوت و ریختن خون ناحق وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ
و ببرید از خویشان خود استفهام تقریر است یعنی البته از شما می آید که چون منصب امارت و حکومت یابید
بسبب تکبر و تعظیم و کثرت جاه در زمین فساد کنید و قطع رحم نمائید همچنانکه در زمان جاهلیت میکردید
و یا معنی آن است که اگر از دین اسلام برگردید طریق زمان جاهلیت را پیش گیرند که آن فساد است و ریختن
خون ناحق و قطع رحم و غارت اهل اسلام أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ آن گروه مفسد یاغی کسانی اند
که رانده است و دور کرده خدای ایشان را از رحمت خود فَأَصَمَّهُمْ پس کر گردانیده است ایشان را از روی
تخلیت و خذلان یعنی ایشان را بجهت فرط عناد و اغفال حال خود فرو گذاشته و نظر لطف از ایشان
باز گرفته و ایشان بسبب آن از استماع کلام حق اعراض نموده اند و دیدن طریق اهتدا را از نظر اعتبار
انداخته پس نه سخن صواب را می شنوند و نه منظور نظر میدارند وَأَعْمَىٰ أَبْصَارَهُمْ و کور گردانید
دیدهای ایشان را أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ آیا فکر و تفکر چرا نمیکنند در قرآن و مواعظ و زواجر آنرا
بسمع قبول اصغا نمی کنند و بدیده اعتبار نظر نمی کنند تا بطریق اهتدا موفق شده از بادیه ضلالت باز

ام علی



أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ نه آن است که ایشان در احکام قرآن تدبر نمایند بلکه بر دلهای ایشان است أَقْفَالُهَا
قفلهای که آن ختم و طبع است و بسبب این ذکر و موعظه بآنها نمیرسد تا متذکر شوند و در استماع ایشان را
فتح الباب حاصل شود و ابواب فوز و نجات ایشان گشاده گردد و معنی طبع و ختم مکرر در ما سبق مذکور
شد و در بعضی تفاسیر آورده اند که یهود نعت حضرت رسالت را در توریت خوانده بودند و صحت نبوت
او را دانسته و قبل از بعثت صفت آن حضرت را بسیار میگفتند و از ظهور او خبر میدادند و چون
آن حضرت مبعوث شد و بمدینه تشریف آورد از وی برگشتند و منکر صفات او شدند حق تعالی آیه
فرستاد که إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ بدرستی که آنانکه برگشتند و منکر صفات
او شدند بر پشتهای خود یعنی کافر شدند و از صفات مبعوث که مردمان را بآن خبر میدادند اعراض کردند
مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى از پس آنکه روشن شده بود مر ایشان را هدایتی از نبوت
آن حضرت که آن صفات اوست و دلایل واضحه او و معجزات ظاهره او که دلالت صریح دارد بر نبوت او
الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ و درآراسته گردانید اعمال ایشان را دیو که کشش بسیار است برای ایشان در نظر
ایشان نیکو و آسان گردانید طریق انکار و عناد و خطا یار وَأَمْلَىٰ لَهُمْ و دراز گردانید امل ایشان را
یاد در وهم ایشان انداخت طول عمر را یا امنیت و آرزوی باطل از انواع مکاره از ابن عباس منقول است
که آیه در شان منافقان است که در اول اظهار اسلام کردند ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ این تسویل و امهال
بسبب آن است که یهودان یا منافقان قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا گفتند مر آنان را که کراهت داشتند
مَا نَزَّلَ اللَّهُ از آنچه فرو فرستاده است خدای از قرآن و احکام اسلام یعنی یهودان با اهل کفر گفتند یا مشرکان
جماعتی دیگر از اهل شرک گفتند و از امام محمد باقر منقول است که ایشان بنو امیه بودند که کراهت داشتند از آیاتی
که در شان ولادت امیر المومنین علی علیه الصلوة نازل می شد و بر هر تقدیر بپنهانی با یکدیگر میگفتند سَنُطِيعُكُمْ
فِي بَعْضِ الْأَمْرِ زود باشد که فرمان بریم شما را در برخی از کارها که آن مددکاری ما است شما را در محاربه با پیغمبر
و در اظهار عداوت او یا در معاونت بر محاربه و عداوت اهل بیت وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای میداند إِسْرَارَهُمْ
پنهانهای ایشان که افشا می کنند و مخذول و منکوب سازد فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ پس چگونه
باشد حال ایشان در وقتی که متوفی سازند ایشان را فرشتگان یعنی قبض ارواح ایشان کنند يَضْرِبُونَ

وجوههم زنند بر رویهای ایشان گرزهای آتشین بجهت آنکه از حق گردیده باشند و ادبارهم و بر پشتهای
ایشان زنند ذلک ایشان را بدین صفت قبض ارواح باشم بسبب آن است که ایشان اتَّبَعُوا متابعت
کردند مَا أَسْخَطَ اللّٰهَ آن چیزی که بغضب آورد خدای یعنی موجب عقوبت و غضب وی باشد مانند کتمان
نبوت پیغمبر و معاونت منافقان و مشرکان وَكَرِهُوا و ببب آنکه کراهت داشتند و ناخواستند رضوانه
خوشنودی خدا را یعنی عملی را که سبب رضای وی باشد مانند اظهار صفات حضرت رسالت و اقرار
کردن بفرمان برداری او یا محبت اهل البیت فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ پس باطل کرد خدای عملهای ایشان را
از صلوة و صدقه و غیر آن زیرا که قبول اعمال و ترتیب ثواب بر آن فرع ایمان است و آن از ایشان
مسلوب است أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ نه آنچنان است که خدای کاشف اسرار منافقان نباشد بلکه پندا شتند آنانکه
فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ در دلهای ایشان بیماری و نفاق است أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللّٰهُ آنکه هرگز بیرون نیارد یعنی ظاهر
نگرداند خدای أَضْغَانَهُمْ کینهای ایشان را که نسبت به پیغمبر و اهل ایمان دارند وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكَهُمْ
و اگر خواهیم هر آینه بنمایم ایشان را یعنی علامت و نشانها پیدا کنیم بر ایشان فَلَعَرَفْتَهُمْ پس هر آینه
بشناسی ایشان را بِسِيمَاهُمْ بعلامتی که از ایشان دیده شود وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ و الله بشناسی ایشان را فِي لَحْنِ
الْقَوْلِ در گردانیدن سخن از ثواب که آن تعریض است و تحریف توریت ابوسعید خدری روایت کرده
که لحن القول که مظهر نفاق منافق است اظهار عداوت و بغض ایشان است نسبت با میر المؤمنین صلوات الله
علیه و نیز از آن منقول است که منافقان را میشناسیم حتی که بدشمنی کردن ایشان با علی بن ابی طالب علیه السلام
و از جابر بن عبد الله انصاری و عباده بن صامت روایت که ما آزموده‌ایم فرزندان خود را بدوستی علی بن
ابیطالب علیه السلام و میدیدیم که اگر یکی از ایشان دوستی نمی کنند با او میدانستیم که او بر غیر راه راست و مصدق
این است که ام سلمه از پیغمبر روایت کرده که او صلی الله فرموده که یا علی ما یحبک الا مؤمن تقی و ما
یبغضک الا منافق شقی یعنی ای علی دوست ندارد ترا الا مؤمن پرهیزکار و دشمنی نکند با تو مگر منافق
بدبخت تبه روزگار و از انس روایت است که در بعضی غزوات و نه کس از منافقان در شبی بخواب رفتند
بامداد که برخواستند به پیشانی هر یک نوشته بود که هذا منافق و باین سیما و علامت ایشان را شناختند و از ...
از انس روایت کرده که بعد از نزول این آیه و پوشیده هیچ منافقی نبود مگر که پیغمبر او را بسیما شناختی وَاللّٰهُ





يعلم و خدای میداند أَعْمَالَكُمْ کردارهای ظاهر و باطن شما را و همه را فراخور خود جزا دهد وَلَنَبْلُوَ
نَّكُمْ و هر آینه می آزمایید یعنی معامله آزمایندگان میکند با شما در امر جهاد و سایر التکالیف شاقه
حَتَّىٰ نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنكُمْ تا بدانند جهاد کنندگان از شما وَالصَّابِرِينَ و صبر کنندگان را
بر مشقت جهاد یعنی تا تمییز سازد مجاهدان و صابران را از غیر ایشان و یا آنکه تا علم او تعلق
گیرد بجهاد و صبر شما که از قوت بفعل آمده باشد زیرا که عرض فعل جهاد است و صبر کردن
بر آن تا بر وفق آن صواب دهد یا تا ظاهر سازد بر منافقان که مجاهدان و صبر کنندگان
کیستانند وَنَبْلُوَ أَخْبَارَكُمْ و باز بیازماید خبرهای شما را یعنی تا معامله آزمایندگان کنیم
با شما در خبرهای که بآن خبر میدهید و از آن حکایت می کنید از اعمال حسنه و افعال قبیحه یعنی تا صدق
و کذب آن بر شما آشکار شود و حفظ در این سه فعل بصیغه جمع متکلم میخوانند یعنی ما می آزماییم
ایشان را تا بدانیم مجاهدان و صابران را و بیازماییم خبرهای ایشان را فضیل بن عیاض چون
این آیه خواندی بگریستی و گفتی خداوندا مرا ابتلا مکن که اگر مرا با بتلا مبتلا کردانی پرده ما دریده
شود و رسوا گردیم و بچنگال عذاب بنکال تو گرفتار شویم إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی که آنانکه کافر شدند
وَصَدُّوا و باز داشتند قوم خود را عَن سَبِيلِ اللّٰهِ از راه خدای که دین اسلام است وَشَاقُّوا
الرَّسُولَ و مخالفت کردند و معانده نمودند با رسول خدای مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ از پس آنکه
روشن گشته بود و ظاهر شده مر ایشان را الْهُدَىٰ راه راست یعنی طریق اسلام که در توریت
خوانده بودند و از معجزات بینه آن را دانسته مراد بنی نضیر و بنی قریظه اند با روسای قریش لَن يَضُرُّوا اللّٰهَ
هرگز ضرر نتوانند رسانید خدای را شَيْئًا چیزی یعنی کفر و عناد ایشان ضرری بخدا نخواهد رسانید
بلکه شر ایشان با ایشان راجع خواهد رسید وَسَيُحْبِطُ أَعْمَالَهُمْ و زود باشد که باطل گرداند
خدای کردارهای ایشان را بر عبادت ثابت نگرداند بجهت ترک ایمان و یا کیدهای ایشان را
در باب مخالفت رفع گرداند و بمقاصد و اغراض خود شان رساند بلکه فائده میل و مکر که در این
باب کنند قتل باشد و جلای اوطان يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللّٰهَ وَأَطِيعُوا الرَّ
سُولَ ای آنانکه گرویده اید فرمان برید خدای را و اطاعت کنید رسول ورا در آنچه فرماید چه امر

ونهی او موافق ارادهٔ اوست ولا تبطلوا اعمالکم و باطل مسازید عملهای خود را بسبب ریا و سمعه
یا عجب یا بخود یا منّ و اذی در صدقه نه آنکه مراد احباط طاعات باشد بکبایر هم چنانکه مذهب احباطات
ان الذین کفروا بدرستی که آنانکه کافر شدند وصدوا و باز داشتند مردمان را عن سبیل الله
از راه خدای که آن سلوک است در طریق اسلام ثم ماتوا پس بمردند یعنی کشته شدند در روز بدر وهم
کفار و حال آنکه ایشان کافر بودند و ناگرویدگان فلن یغفر الله لهم پس هرگز نیامرزد خدای ایشان را
پس در ترغیب قتال میفرماید فلا تهنوا پس سست نشوید ای مومنان در کارزار با کفار وتدعوا و
نخوانید ایشان را الی السلم بصلح و آشتی چه طلب صلح مستلزم ضعف و عجز شماست وانتم الاعلون
و حال آنکه شما برترید و غالب ترید و زبردست همه ایشان والله معکم و خدای با شماست بنصرت و یاری
بر دشمنان ولن یترکم از ثواب کردارهای شما چه او سبحانه ثواب باطل را زیاده بر قدر و هرگز ناقص
نکند خدای و بریده نگرداند شما را اعمالکم از ثواب کردارهای شما چه او سبحانه ثواب را زیاده
بر قدر اعمال میدهد که من جاء بالحسنة فله عشر امثالها پس چگونه ثواب اعمال شما را منقطع و ناقص
گرداند پس در تحریض طلب آخرت و ترک دنیا میفرماید که انما الحیوة الدنیا جز این نیست که زندگانی
دنیا لعب بازی است ناپایدار ولهو و مشغولی ناپایدار وان تؤمنوا و اگر ایمان آرید بخدا و رسول
وتتقوا و بپرهیزید از معصیت و سایر امور نامقبول یؤتکم اجورکم بدهد مزدهای ایمان و تقوی
و سایر اعمال حسنه شما در آخرت بر وجه اکمل ولا یسئلکم و نخواهد خدای بر مزدوران شما اموالکم
مالهای شما را یا نمی خواهد رسول خدای برادای رسالت مالهای شما را و گویند مراد آن است که نخواهد
خدای از شما همه اموال بلکه با فعال اندک از آن راضی گشته که آن عشر است و نیم عشر و ربع عشر و مؤید قول
اخیر است قوله ان یسئلکموها اگر بخواهد از شما همه مالهای شما را فیحفکم پس مبالغه و الحاح نماید
در طلب همه آن تبخلوا بخیلی کنید بآن و آن را بخوشدلی و طیب نفس ندهید ویخرج و ظاهر گرداند خدای
بآن خواستن اضغانکم کینه های شما را یعنی بسبب این خواستن کراهت و تعب بخدا و رسول پیدا کنید
ها الا آگاه باشید ای گروه مخاطبان انتم هؤلاء و شما آن کسانید که تدعون خوانده
شده اید لتنفقوا برای آنکه نفقه کنید فی سبیل الله در راه خدای یعنی مامور گشته اید که زکاة

مال



بدهید یا آنکه مال خود را در اسباب جهاد صرف نمائید فمنکم پس بعضی از شما من یبخل کسیست
که بخیلی میکند بزکاة یا در نفقه جهاد ومن یبخل و هر که بخیلی کند فانما یبخل پس جز این نیست که بخیلی
میکند عن نفسه از نفس خود یعنی نفع انفاق را از نفس خود منع میکند زیرا که خود را از مثوبت عظیمه
محروم میگرداند و بعقوبت عظیمه گرفتار میگرداند والله الغنی و خدای بی نیاز است از صدقات و نفقات
واجبه و مندوبه وانتم الفقراء و شما محتاجید بانچه نزدیک اوست از غفران و اعطای نعم عظیمه و فواید
جسیمه و درجات عالیه پس انفاق نمی کنید تا در مقابل آن ثواب جزیل یابید چه بمضمون آیه کریمه من جاء
بالحسنة فله عشر امثالها یکی را ده عطا میفرماید وان تتولوا و اگر روی بگردانید از آنچه مامور
شده اید از ایمان و انفاق و سایر احکام یستبدل قوما غیرکم بدل کند خدای گروه دیگر را
که غیر از شما باشند یعنی شما را معدوم کند و جماعتی دیگر را بعوض شما موجود سازد ثم لا یکونوا پس
نباشند آن جماعت امثالکم مانند شما بلکه اطوع از شما باشند و در امتثال امور مذکوره و آنها ملائکه
اند یا بنی کنده و نخع که از قبایل یمن اند ابوهریره روایت کند که اصحاب از حضرت رسول صلعم پرسیدند
که اینها کدام گروه اند که از ما مطیع تر باشند حضرت دست مبارک بر ران سلمان زد و فرمود هذا
و قومه این گروه این مرد است و قوم او و بعد از آن فرمود بحق آن خدای که نفس من بید قدرت
اوست که اگر بالفرض ایمان از دنیا مرتفع شود تا که آویخته گردد به ثریا هر آینه جماعتی دست بران زنند
و آن را فرا گیرند و ابوبصیر از امام محمد باقر ع نقل کرده که آن حضرت فرمود که اگر اعراض نمائید
ای گروه عرب از ایمان آوردن استبدال کند خدای گروهی را که غیر شما باشند از موالی یعنی عجمیان
و یکجهتان اهل البیت و از امام جعفر صادق ع مرویست که بخدا سوگند که بدل کرده با ایشان بهتری
از ایشان که موالی و شیعیان اهل البیت اند ع سورة الفتح ثمانین وعشرون ایات
مدنیة ابی بن کعب روایت کرده از حضرت رسالت صلعم که هر که این سوره را قرائت کند هم چنان است
که با محمد صلعم در روز فتح حاضر بوده باشد و در روایت دیگر هم چنان است که با اصحاب محمد در متابعت
متابعت نموده و بخاری در صحیح خود روایت کرده که ما در سفر با رسول الله همراه بودیم فرمود دیشب بمن
سوره بمن نازل گشت که دوست تر است نزد من از همه دنیا و ما فیها بعد از آن این سوره را تلاوت

فرمود و قتاده از انس روایت کرده که چون بسبب منع کفار از دخول حرم محروم شدیم و بجهت آن
بسیار غمناک و اندوهناک شدیم حق تعالی این سوره را انزال نموده و حضرت رسول صلعم این سوره را
تلاوت فرمود و از عبد الله مسعود مرویست که چون رسول صلعم از حدیبیه مراجعت نمود ما از دور دیدیم
که ناقهٔ آن حضرت گران شد و از رفتار باز ماند چون نزد آن حضرت آمدیم اثر فرح بر جبین مبین
او مشاهده کردیم سبب آن پرسیدیم فرمود که الحال سورهٔ بر من فرود آمده که بهترین همه دنیاست و
و عبد الله بن بکر از پدر خود نقل کرده که امام جعفر صادق ع فرمود مال و زنان و آنچه در ید تصرف شماست
در حصار گیرید بقرائت سورة الفتح و بدانید که هر که بر قرائت این سوره مداومت نماید منادی آواز
بلند ندا کند بر وجهی که همه عرصات بشنوند که ای بنده تو از جمله خواص منی پس بفرشتگان ندا کند
که او را به بندگان خالص و صالح من ملحق سازید و در بهشت نعیمش ساکن گردانید و او را از شراب
رحیق که بلطف مختوم باشد بچشانید و بدانکه چون وعدهٔ فتح معظم و نجاح محتاج الیه او در سالی که
اهل ایمان از امور دنیویه فرغ غنای مطلق حضرت عزت و سلطنت قاهرهٔ او بر کافه بریه از جهت
بعد از آیه والله الغنی انزال این سوره فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ
فَتْحًا مُبِينًا بدرستی که فتح کردیم و گشودیم برای تو فتحی روشن و گشودنی هویدا انس و قتاده و جمعی
از اهل تفاسیر بر آنند که این فتح مکه است پس معنی آنست که ما فتح مکه کردیم از برای تو فتحی آشکارا
و هویدا مراد وعدهٔ فتح مکه است یعنی مکه را برای تو خواهیم گشود و تعبیر آن بماضی بجهت آنست و تحقق
وقوع و نزد بعضی مراد از فتح صلح حدیبیه است که مقدمه فتح مکه بود چنانکه ارباب سیر و اصحاب تاریخ بتواتر
نقل کرده اند که سید عالم صلعم در سال ششم از هجرت در واقعه دید که با جماعتی از اصحاب بطواف کعبه معظمه
رفت و بافعال عمره اقدام نمود و اصحاب بعد از شنیدن این خطاب تصور این کردند که تعبیر این واقعه
در همین سال واقع خواهد شد و حضرت رسالت بتهیه اسباب سفر مشغول شد و در روز دوشنبه غرهٔ
ذی قعده همین سال از مدینه بیرون رفت بعمره احرام گرفت و بجنبه هدی اشعار کشته همراه برد و اکثر
اصحاب با آن حضرت متفق شده طریق رفاقت پیش گرفتند و چون خبر توجه آن سرور بمشرکان مکه رسید بر منع
آن حضرت از زیارت خانه کعبه اتفاق کردند و از مکه بیرون آمده در بلدح جمع شدند و لشکر بیاراستند

دلال



و رسول بر این حال مطلع شده بحدیبیه نزول نمود و از طرف مشرکان عروه مسعود ثقفی و حلیس کنانی
که رئیس ایشان بودند نزد حضرت رسول آمدند تا منشأ آمدن بآن صوب معلوم کنند و چون
دانستند که حضرت داعیه حرب ندارد بلکه بزیارت کعبه آمده مراجعت نمودند و صورت حال بقریش
اعلام کردند و قریش بر حمیت و جاهلیت مصر گشته راضی نشدند که آن حضرت بزیارت کعبه آیند — با اصحاب
سید عالم عثمان بن طلحه را بآن جانب فرستاد تا قریش را راضی گرداند ایشان او را محبوس
ساختند و آوازه قتل او در میان اصحاب افتاد و بیعت الرضوان واقع شد چنانکه تفصیل آن
عنقریب واقع خواهد شد پس کفار از استماع بیعت خایف گشته سهیل بن عمرو را بجانب آن حضرت
فرستادند و صلح کردند باملای حضرت رسالت صلعم و امیر المؤمنین صلوات الله علیه صلح
نامه نوشت باین وجه که ده سال میان اهل اسلام و مشرکان قریش حرب نباشد و سرا و جهرا با یکدیگر
تعرض ننمایند و مسلمانان سال آینده بیایند و عمره بگذارند و اکثر اصحاب از این صلح محزون شدند
و حضرت در همان موضع بنمود تا سر مبارک او را بتراشیدند و بعضی موی سر از قربان کردند
و بعضی دیگر را بناجیهٔ اسلمی داده بمکه فرستاد تا در مروه قربان کردند و بر امرای آنجا تقسیم کنند و صحابه
نیز اقتدا بسید انبیا کرده بسر تراشیدن و ناخن گرفتن مشغول شدند و هدی خود را قربان کردند
و با حضرت بیست روز در حدیبیه مکث نمودند در شبی از شبها این سوره فرود آمد و از اینجاست
که بعضی آیه را باین طریق تفسیر کرده اند که ما حکم کردیم از برای تو حکمی ظاهر و هویدا که آن صلح است
با قریش در حدیبیه و فی الحقیقه این صلح مقدمه فتح بسیار شد چه آن فتح مکه گشت و اهل اسلام را
که در مکه ایمان خود را مخفی میداشتند با کفار مجاهده نموده قرآن را برایشان خواندند و تا قریب یکسال
اکثر اهل کفر بشرف اسلام رسیدند و بیامن این بیعت الرضوان واقع شد و در آن چند روز
فتح خیبر دست داد و حضرت اهل اسلام را از تحصیل خیبر اطعام فرمود و اهل روم بفارس غالب شدند
و مسلمانان بسبب غلبیت روم بر فارس مسرور گشتند و از جابر انصاری روایتست که ما فتح
مکه عالم نشدیم مگر در روز حدیبیه چه مبدأ فتح مکه بود و براء بن عازب را از این فتح استفسار کردند
گفت زعم شما آنست که این فتح مکه است اما ما فتح مکه را از حدیبیه میدانیم و شمار آن فتح

از مکه می کنیم چه صلح حدیبیه مقدمه فتح مکه بود و دران روز ماهزار و چهارصد کس بودیم که در خدمت
حضرت رسول صلعم بودیم و دران حوالی بغیر از دو چاه حدیبیه چاهی دیگر نبود و ما از جهت فرط حرارت
همه آن آب را کشیدیم بحیثیتی که قطره آب دران باقی نماند پس بغایت عطش و قلت آب را بحضرت
رسانیدیم حضرت ظرفی طلبید و بآب وضو ساخت و مضمضه فرمود و دعا کرد و آب مضمضه را دران
ریخت فی الحال بفرمان ذو الجلال از انجا آب فوران نمود و آن چاه پر آب شد و بالا آمد تا که مردمان
بکف آب برمیداشتند و می خوردند و دواب را سیراب میکردند سالم بن جعفر گوید که از جابر پرسیدیم
که شما چند کس بودید که با پیغمبر صلعم در حدیبیه فرود آمده بودید گفت قریب هزار و پانصد کس بودیم آن روز
تشنگی بر ما غالب شد حضرت ظرفی طلبید و دست مبارک خود را درمیان آب نهاد و آب از میان انگشتان
پرون می آمد تا می خوردیم تا همه سیراب میشدیم و هنوز ازان باقی ماند و نزد مجاهد و عوفی ازین فتح
فتح خیبر است و مجمع بن حارثه انصاری که یکی از قرا بود و قرآن از نزد رسول میخواند روایت کرده که ما
در حدیبیه با رسول همراه بودیم چون ازان موضع مراجعت نمودیم مردمان در راه میشتافتند و چهارپایان را
میتاختند من گفتم شما را چه میشود که باین سرعت میروید گفتند بر رسول وحی نازل شد من نیز
مسارعت کردم و به نزدیک کراع الغمیم برسول رسیدیم چون همه مردمان نزد آن حضرت جمع
شدند این آیت تلاوت فرمود که إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا یکی از اصحاب گفت یا رسول الله أَفَتْحٌ
هو آیا فتح است فرمود آری بحق خدای که نفس من بید قدرت اوست که فتح است پس دران چند
روز فتح خیبر کرد و غنیمت او را بر صحابه قسمت کرد و شعبی روایت کرده که بعد از نزول این آیه
آیات عظیمه و علامات غریبه بفعل آمد یکی صلح حدیبیه و یکی برون آمدن آب از چاه و از میان انگشتان
مبارک آنحضرت سیم فتح مکه چهارم فتح خیبر پنجم ظفر اهل روم بر فارس و اهل کتاب با مشرکان ششم وعده
مغفرت که لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ یعنی فتح از حیثیت فرع آن بر مشقت اهل جهاد که مستلزم دفع شرکت
در رفع اسلام سبب آن باشد که بیامرزد خدای از برای تو مَا تَقَدَّمَ آنچه گذشته است پیش از فتح
یا پیش از وحی مِنْ ذَنْبِكَ از گناه تو یعنی از ترک تو مندوبات و ترک اولی وَمَا تَأَخَّرَ و آنچه پس ازان
واقع شده یعنی حق تعالی بیامن جهاد که سبب فتح است بیامرزد و درگذرد از مندوبات که ترک آن

نمودن



نموده پیش از وی و بعد ازان و یا از گناهان متقدم و متأخر که از امت تو صادر شده و خواهد
شد چون براهین واضحه بثبوت پیوسته که انبیا معصومند از صغایر و کبایر از اول عمر تا آخر
عمر پس کلام بر ظاهر خود حمل نتوان کرد هم چنانکه اهل خلاف کرده اند بلکه باید کرد بمغفرت در ترک ندب
و یا بمغفرت ذنب امت و تفصیل این بحث و تحقیق این مطلب در ابطال اقاویل مخالفان بی ادب
نسبت بحضرت رسالت صلعم در منهج الصادقین ثبت ذکر یافته و از امام جعفر صادق صلوات الله علیه معنی
این آیه پرسیدند فرمود که بخدا سوگند که رسول را هیچ گناهی نبود و از وی هرگز گناهی بوجود نیامده
بود و لیکن خدای ضامن او شده از برای او که بیامرزد گناهان شیعه علی بن ابیطالب آنچه متقدم بود
و آنچه متأخر واقع شده پس اضافه ذنب بآن حضرت بجهت شدت انتساب و ارتباط شیعیان علی
ابن ابیطالب است باو و عمر بن زید روایت کرده که معنی این آیه از ابا عبد الله پرسیدیم فرمود
که از رسول هیچ گناهی صادر نشده و هرگز قصد گناه نکرده و لیکن خدای تعالی ذنوب شیعه علی بن ابیطالب را
بر او تحمیل کرده بعد ازان همه آن را بیامرزید از برای خاطر وی پس معنی کلام این باشد که فتح مکه سبب
این شد که بیامرزد گناهان شیعیان علی بن ابیطالب را که بشاء نفس تست وَيُتِمَّ و تمام گرداند
بفضل عمیم نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ نعمت خود را بر تو در دنیا بنصرت بر اعدا و فتح و اعلای امر و ابقای شرع
تو و ختم نبوت تو بملکت و سلطنت و غلبت دین اسلام بر سایر ملت و در آخرت برفع مرتبه قبول
شفاعت در حق امت وَيَهْدِيَكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا و بنماید ترا راه راست در تبلیغ رسالت و اقامت
مراسم ریاست و حکومت یا ثابت قدم دارد بر راهی که مؤدی باشد بجنت وَيَنْصُرَكَ اللَّهُ
و یاری دهد خدای نَصْرًا عَزِيزًا یاری که در عزت و غلبت باشد یا یاری که منصوریان عزیز
شود و از موسی بن عقبه مروی است که در حینی که حضرت از حدیبیه مراجعت فرمود در اثنای طریق مردی
از اصحاب گفت این چه فتح است که ما را از بیت الحرام مسدود ساختند و هدی ما را از رسیدن بمحل
خود منع کردند این خبر برسول رسید فرمود این بد سخنیست که این مرد گفته چنان است که او میگوید
بلکه این فتح بزرگترین فتحهاست چه مشرکان از مرتبه جرأت و شوکت خود متنزل نموده در طریق صلح جوئی در آمدند
و از روی عجز و انقیاد کی از شما طلب امان کردند ازین جهت حق تعالی فرمود که هُوَ الَّذِي اوست

الغرض که اَنْزَلَ السَّكِينَةَ فرو فرستاد چیزی را که موجب سکون و ثبات بود فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ
در دلهای گرویدگان و آن ولایی واضحه بود که مستلزم بصیرت ایشان باشد در امر فتح و نصرت
و سبب آرمیدن نفوس ایشان در آن و این مخصوص بود به مومنان اما نفوس غیر ایشان در این باب
مضطرب و متزلزل بود و برد یقین و روح طمانینه بقلوب ایشان نرسید و نزد بعضی مراد بسکینه علامات
نصرت مومنان است بر اعدا که موجب ثبات قدم ایشان بود بر عهد از قتال لِيَزْدَادُوا تا زیاده کنند
مومنان اِيمَانًا مَعَ اِيمَانِهِمْ گرویدنی با گرویدن خودشان یعنی بجهت رسوخ عقیده و اطمینان نفس
افزون سازند یقین خود را بیقین دیگر در حین دیدن آنچه موجود شده بوده از وقوع فتح متعاقبه و علوی
کلمه اسلام و تسلط ایشان بر مشرکان یا بیفزایند ایمان خود را که باصول دین داشتند یا ایمان بفروع آن
و از ابن عباس منقولست که اول چیزی که پیغمبر بآنحضرت خدا آورد توحید بود و چون بیطالبی خدا ایمان آوردند
ایشان را بنماز و زکوة امر فرمود و چون بآن تصدیق کردند حج و جهاد بر ایشان فرض نمود بعد از آن
ایشان را بولایت امیر المومنین علیه السلام امر نمود ایشان بایمان ایمان دیگری افزودند تا آنکه بولایت علی علیه السلام ایمان را
اتمام کردند و بعد از آن حق تعالی در ترغیب و تحریض و تشجیع مومنان بر جهاد فرمود وَلِلّٰهِ جُنُودُ
السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ و مر خدا راست لشکر آسمانها و زمینها از ملایکه و جن و انس پس اهل ایمان
بنصرت الهی واثق شده قدم در راه جهاد نهند که هر که جنود آسمان و زمین در تحت فرمان اوست
دوستان خود را در وقت محاربه با اعدا فرو نگذارد بلکه اگر مصلحت و حکمت او اقتضا کند اهل آسمان
و زمین را بمدد ایشان فرستد چنانکه در روز بدر که ملایکه علیهم السلام بمدد ایشان آمدند وَكَانَ اللّٰهُ
و هست خدای تعالی عَلِيمًا دانا بمصالح بندگان حَكِيمًا صواب کار در آنچه کند یعنی هر افعال که و حکمت
او صادر میشود که از جمله است که انزال سکینه بود بقلوب اهل ایمان بوسیله صلح حدیبیه و فتح
مکه لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ والمومنات و امر فرمود تا در آورد مردان مومن و زنان مومنه را جَنَّاتٍ ~~اللتهاب~~
رسوخ عقیده و معرفت این نعمت و شکرگذاری بر آن جَنَّاتٍ بهشتهای مملو از اشجار
تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ که میرود از زیر شجر یا از زیر اغصان آن اشجار یا از زیر بر
اگر اشجار آن جویهای آب خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاوید باشند در آن وَيُكَفِّرَ عَنْهُمْ منازل

دراں

٧٨

و برای آنکه بپوشند از ایشان سَيِّئَاتِهِمْ بدیهای ایشان را وَكَانَ ذٰلِكَ و هست این ادخال
و تکفیر عِنْدَ اللّٰهِ نزد خدای فَوْزًا عَظِيمًا رستگاری بزرگ و ظفری جلیل القدر بر بندگان او زیرا
که هیچ فوزی زیاده از این نیست که ایشان را از معاصی پاک و پاکیزه سازد و بروضه رضوان در آورد
وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ و عذاب کند مردان و زنان منافق را از اهل مدینه وَالْمُشْرِ
كِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ و مردان مشرک و زنان مشرکه را از اهل مکه الظَّانِّينَ بِاللّٰهِ که گمان برندگانند
بخدا ظَنَّ السَّوْءِ گمان بد که آن عدم نصرت او سبحانه است رسول خود را بر اهل مکه عَلَيْهِمْ بدین گمان
بر ایشان است دَائِرَةُ السَّوْءِ گردش بد یعنی گمان بد که بر اهل اسلام می بردند بر ایشان نازل گشت و همه
مغلوب و منکوب شدند و بهلاکت ابدی گرفتار گشتند وَغَضِبَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ و خشم گرفت خدای بر ایشان
وَلَعَنَهُمْ و بر انداز رحمت خود ایشان را وَاَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ و آماده ساخت برای ایشان دوزخ را
وَسَاءَتْ مَصِيرًا و بد بازگشتیست دوزخ بعد از آن جهت زیادتی کفار فرمود وَلِلّٰهِ جُنُودُ
السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ و مر خدا راست لشکرهای آسمانها و زمینها یعنی ما سوی او همه مسخر و فرمان مملوک
اویند چنانکه لشکریان که منقاد سردار خود باشند پس انتقام کفار و اهل نفاق عاجز نخواهد بود
وَكَانَ اللّٰهُ عَزِيزًا حَكِيمًا و هست خدای غالب در قهر و انتقام خود از اعدا و دانا در آنچه کند
و فرماید چه جمیع افعال او متضمن حکمت و مصلحت است آنکه ر... کفار که بعث النبی احدی
الله الصمد خطاب بسید ابرار میکند که اِنَّا اَرْسَلْنَاكَ بدرستی که ما فرستادیم ترا بر جمیع عالمیان
شَاهِدًا در حالتی که گواه باشی بر آنچه از امت تو صادر می شود از اطاعت و معصیت و قبول و رد ایمان
وَمُبَشِّرًا و مژده دهنده در روضه الرضوان خلد بمرتبه عظیمه آنان را که در اوامر و نواهی اطاعت قول
تو کرده اند وَنَذِيرًا و بیم کننده بعذاب الیم در درکه جحیم کسانی را که در حق تعالی عصیان ورزیده اند
و اقوال آن را بسمع قبول نشنیده اند و این ارسال و شهادت و تبشیر و انذار لِتُؤْمِنُوا برای آن است
که تصدیق کنید ای بندگان بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ بخدا و رسول او وَتُعَزِّرُوهُ و تقویت دهید او را یعنی
قوت دین او دهید و رسول او را یاری کنید وَتُوَقِّرُوهُ و بزرگ دارید و فرمان برید او را یعنی
اطاعت امر او کنید وَتُسَبِّحُوهُ و بپاکی یاد کنید او را یعنی نماز کذارید برای او بُكْرَةً وَاَصِيلًا

در صبح و شام یا منزه او کنید از وصف نالایق بر سبیل دوام و معنوی قول اول است روایت منقول
از ابن عباس که مراد باین صلواة فجر است و صلواة ظهر و عصر و نزد بعضی دیگر نماز ظهر است و عشا این
آورده اند که کفار رسید ابرار و اصحاب اخیار را از دخول حرم منع کردند و آوازه قتل عثمان
در حدیبیه شایع شد چنانکه گذشت آن حضرت در تحت شجره جمع گشته ایشان را به تجدید بیعت امر کرد
و اصحاب برغبت تمام و جدی لا کلام دست بر دست پیغمبر نهاده مبایعت کردند تا که چون موت طاری
متابعت مرعی دارند و در وسیع زمان در طریق فرار سلوک نکنند و بجهت کمال رغبت ایشان بود
که این بیعت به بیعت الرضوان مسمی شد و در اثنای آن این آیه نازل شد که اِنَّ الَّذِيْنَ
بدرستی که آنانکه يُبَايِعُوْنَكَ بیعت میکنند با تو در این موضع اِنَّمَا يُبَايِعُوْنَ اللّٰهَ جز این نیست
که بیعت میکنند با خدای چه مقصود ایشان ازین بیعت رضای او سبحانه است و دیگر بحکم وَمَنْ يُطِعِ الرَّسُوْلَ
فَقَدْ اَطَاعَ اللّٰهَ بیعت رسول همان بیعت حضرت است پس بیعت با او در حکم بیعت باشد با خدای و لهذا
در تاکید این معنی میفرماید که يَدُ اللّٰهِ فَوْقَ اَيْدِيْهِمْ دست پیغمبر که در حکم دست خداست بر بالای دستهای
ایشان است و چون او سبحانه منزه است از جوارح و صفات اجسام پس غرض ازین قول تقریر این معنی است
که عهد میثاق با رسول خدا همچو میثاق است با خدا بدون تفاوت عمرو بن دینار از جابر انصار
روایت کند که گفت روز حدیبیه ما هزار و چهار صد مرد بودیم که در زیر درخت بیعت کردیم با نکه هرگز نگریزیم
تا زمان موت مگر ابن قیس منافق که در زیر شتر پنهان شد و با ما در مبایعت موافقت نکرد و خدای تعالی
بجهت توعید و تهدید ناکث عهد و ترغیب متوفی آن آیه فرستاد که فَمَنْ نَكَثَ پس هر که بشکند بیعت را
فَاِنَّمَا يَنْكُثُ پس جز این نیست که میشکند آن عهد را عَلٰى نَفْسِهٖ نفس خود یعنی ضرر آن بکس عاید
نمی شود مگر بنفس او چه او در آخرت محروم باشد وَمَنْ اَوْفٰى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ اللّٰهَ و هر که وفا
کند بانچه که عهد کرده است بران خدا یعنی بران ثابت قدم باشد فَسَيُؤْتِيْهِ پس زود باشد که بدهد خدا
او را اَجْرًا عَظِيْمًا مزد بزرگ و ثواب تمام که آن درجات عالیه است در دار السلام از ابن عباس
روایت است که چون پیغمبر صلعم برعزیمت مکه مصمم شد اعرابی که در نواحی مدینه بودند مثل قبیله سلم و جهینه و مزینه
و غفار و اشجع را طلبیده ایشان را برفاقت و موافقت خود ترغیب نموده و فرمود غرض من

ازرفا



از رفاقت شما آن است که اگر قریش مرا از دخول مکه منع کنند و احتیاج بمحاربه افتد مارا نیز لشکری
مستعد باشد پس احرام گرفته سیاق هدی نمود تا مردم بدانند که او عزیمت محاربه ندارد و بلکه بقصد
عمره متوجه آن صوب شده اعراب از محاربه قریش ترسیده در امر مرافقت تثاقل کرده با خود گفتند
که چگونه رفاقت جماعتی کنیم که عنقریب مغلوب قریش میشوند و مقتول ایشان گردند پس هر یکی ازین
امر تعلل نموده راه تخلف پیش گرفتند و حق تعالی پیغمبر خود را خبر داد که چون مراجعت نمائی ازاین
سفر و بمدینه برسی سَيَقُوْلُ لَكَ الْمُخَلَّفُوْنَ زود باشد که بگویند مر ترا باز پس ماندگان مِنَ
الْاَعْرَابِ از عربان بادیه نشین یعنی قبایل مذکوره زبان اعتذار گشوده گویند شَغَلَتْنَا
مشغول ساخت مارا از مرافقت و موافقت نمودن اَمْوَالُنَا مالهای ما وَاَهْلُوْنَا و زنان و فرزندان ما
چه هیچکس نبود که قایم مقام ما شود و غمخوارگی ما کند و در ما یحتاج عیال و اطفال ما قیام نماید و ازین
سبب ما از خدمت تو محروم ماندیم و چون تخلف ما بجهت اعتذار بود نه بروجه اختیار فَاسْتَغْفِرْ
لَنَا پس آمرزش طلب برای ما برین تخلف و حق تعالی از ما فی الضمیر ایشان خبر داد و فرمود
که يَقُوْلُوْنَ میگویند آن مخلفان بِاَلْسِنَتِهِمْ بزبانهای خود مَا لَيْسَ فِيْ قُلُوْبِهِمْ آنچه نیست در دلهای
ایشان یعنی آن اعتذار که بر تو میکردند از روی نفاق است و کذب قُلْ ای محمد صلعم در جواب عذر
ایشان که فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ پس کیست که مالک شود از برای شما و تواند دفع کند مِنَ اللّٰهِ از مشیت
خدا شَيْئًا چیزی را اِنْ اَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا اگر اراده نماید خدای بشما ضرری برین تخلف آخرت و خلل
در اهل مال اَوْ اَرَادَ بِكُمْ نَفْعًا یا اگر خواهد بشما سودی که آن صواب است بر رفاقت یا ظفر و نصرت
و حفظ اموال و اهالی خلاصه معنی آن است که اگر خدا اراده نفع و ضرر داشته باشد بشما هیچکس نخواهد
بود که باشد بر دفع آن از شما پس آمدن شما با من مانع ضرر نمیشود و عدم آن موجب نفع شما نمیگردد بَلْ كَانَ اللّٰهُ
بِمَا تَعْمَلُوْنَ خَبِيْرًا بلکه است بخدای بانچه میکنید دانا است یعنی میداند که قصد شما از تخلف نه بجهت مشغولی
اموال و اهالیست بَلْ ظَنَنْتُمْ بلکه بجهت آن است که گمان می برید اَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُوْلُ بسوی اهالی
خود بمدینه اَبَدًا هرگز یعنی مشرکان بر ایشان دست یابند و همه را استیصال سازند وَزُيِّنَ ذٰلِكَ
و آراسته شد این گمان یعنی شیطان بیاراست استیصال پیغمبر صلعم و اصحاب او را و متمکن ساخت

فی قلوبکم دردلهای ایشان وظننتم وگمان بردید ظنّ السّوء گمان بد که دین خدا باطل و ملّت
اسلام برافتد وکنتم وگشتید شما بدین گمان قوما بورا گروهی هلاک شدگان نزد خدا ورسول ومن
لم یؤمن بالله ورسوله وهر که نگرود بخدا وبفرستاده او یعنی بدل خود تصدیق حکم ایشان نکند فانّا
اعتدنا پس بدرستی که ما آماده کرده ایم للکافرین برای ناگرویدگان سعیرا آتشی افروخته
وسوزان پس بجهت تأکید قول مذکوره میفرماید که ولله ومر خدایراست ملک السموات والارض پادشاهی
آسمانها وزمینها یعنی تدبیر جمیع پادشاهی ~~آسمانها وزمینها~~ امور علوی وسفلی وزمام ملک همه آن
در قبضه اقتدار اوست یغفر می آمرزد گناه را لمن یشاء برای هر که میخواهد ویعذّب وعذاب
میکند بگناه من یشاء هر کرا اراده کند ومعلومست که مشیّت او تعالی تابع حکمت اوست پس مغفرت او
نسبت بتایب خواهد بود وتعذیب او نسبت بمصر وکان الله وهست خدای غفورا آمرزنده توبه کنندگان
رحیما مهربان بر ایشان وشبهه نیست که رحمت او از صفات ذاتیه اوست وغضب او از صفات فعلیه
ولهذا تکفیر سیّآت می نماید باجتناب کبیره وگاه بی آمرزد بتوبه وانابت آورده اند که حضرت رسالت صلعم
در ذی الحجه الحرام سال ششم از هجرت از حدیبیه مراجعت نمود ودر محرم الحرام هفتم از آن بغزوه خیبر توجه
فرمود وبا اصحاب وعده فتح وغنیمت داد وبفرموده حق سبحانه وتعالی حکم کرد که هر که در حدیبیه حاضر
بوده باین غزا توجه نماید وغیر آنها با ایشان موافقت ننمایند وچون عزم ایشان در این باب جزم شد
متخلفان بقصد ردّ امر الهی گفتند که بگذارید تا تابع شما شویم در غزا وبا اعدا محاربه کنیم حق تعالی پیش از وقوع
این قضیه پیغمبر خود را از ما فی الضمیر ایشان خبر داد که سیقول المخلّفون زود باشد باز پس ماندگان
از حدیبیه که قبائل مذکوره اند از اعراب اذا انطلقتم در وقتی که بروید الی مغانم بسوی غنیمتها یعنی
غنایم خیبر لتأخذوها تا فرا گیرند آن را ذرونا بگذارید ما را نتّبعکم تا پیروی کنیم شما را در آمدن
بخیبر وغزا نمودن با اهل آن یریدون میخواهند متخلفان باین قول ان یبدّلوا آنکه مبدّل ومتغیّر
گردانند کلام الله سخن خدا را یعنی حکم او را که فرموده بود که غیر اهل حدیبیه باین حرب نروند واخذ غنیمت
نکنند قل بگو ای محمّد مر ایشان را لن تتّبعونا پیروی نخواهید کرد ما را این نفی در معنی نهی یعنی با ما بیرون
می آیند کذلکم قال الله هم چنین گفته است خدای من قبل پیش از تهیه شما برای بیرون آمدن بطرف خیبر

باپیش

باپیش از آمدن ما بمدینه فسیقولون پس زود باشد که ایشان گویند که خدای باین حکم نفرموده بل
۸۰ تحسدوننا بلکه حسد میبرید شما با ما تا در غنایم آن با شما شریک نشویم پس ردّ قول ایشان نموده میگوید
که نه چنین است که متخلفان میگویند بل کانوا لا یفقهون بلکه هستند که درنمی یابند وفهم نمیکنند الّا
قلیلا مگر فهمیدنی اندک که آن فطنت آنهاست در امور فانیه دنیویه چه جمیع فطن ایشان مصروف
بود بر امتعه دنیویه واصلا در احوال باقیه اخرویه تفکر وتأمل نمیکردند هم چنانکه در جای دیگر فرموده که یعلمون
ظاهرا من الحیوة الدنیا بعد از آن بجهت مبالغه در ذمّه ایشان واشعار بر شناعت تخلّف فرموده
که قل للمخلّفین من الاعراب بگو مر این باز پس ماندگان که از عربان بادیه نشین اند که مذکور شدند
ستدعون زود باشد که خوانده شوید الی قوم بحرب گروهی اولی بأس شدید که خداوندان
کارزارهای سخت باشند با شجاعت تمام تقاتلونهم کارزار کنید با ایشان وبکشید ایشان را
او یسلمون یا مسلمان شوند یعنی ناچار است از وقوع یکی از اینها این قوم هوازن بودند وحضرت
رسالت پناه صلعم در وادی حنین با ایشان حرب کرد وپیش قتاده بن ثقیف ونزد ابن عباس
اهل فارس اند وکعب وحسن بر آنند که اهل روم اند وگویند که اهل یمامه اند که اصحاب مسیلمه کذاب بودند
ونزد جماعتی دیگر اصحاب معاویه اند که در صفین با امیر المؤمنین عم محاربه کردند یا بنو حنیفه واهل
حیلظ رده وصاحب طبرسی آورده که صحیح آن است که مراد بداعی در قول ستدعون حضرت رسالت است
زیرا که آن حضرت اعراب مذکوره را بغزوات بسیار وقتال اقوامی که صاحب نجدت وشدت بودند
مثل حنین وطایف وموته وتبوک وغیر آن فرموده پس حمل آن بما بعد وفات آن حضرت بی معنی
باشد وبر هر تقدیر میفرماید جهت ترغیب اعراب بر ثبات قدم ورفعت جهاد وترهیب ایشان
از فرار نمودن از محاربه اهل عناد می فرماید که فان تطیعوا پس اگر فرمان برید کسی را که داعی
شماست بجهاد اهل کفر واجابت قول او کنید در آن یؤتکم الله بدهد خدا شما را اجرا حسنا
مزد نیکوی که غنیمت است در دنیا ودرجات عالیه در عقبی وان تتولّوا واگر روی بگردانید وپشت
بر داعی خود کنید یعنی قول او را بسمع قبول نشنوید وبقتال بروید کما تولّیتم هم چنانکه روی بگردانید
بر ردّ قبول دعوت داعی بگروید من قبل پیش از این که این سفر حدیبیه بود یعذبکم عذاب کند

عذاب الشار اعذابا الیما عذابی دردناک هم در دنیا و هم در آخرت آورده اند که چون وعید متخلفان
بحضرة اهل اسلام رسید ازین معنی خایف شده بعرض سید عالم صلعم رسانیدند که ما بواسطهٔ عجز و ضعف
مرض از جهاد تخلف میکنیم آیا مآل حال ما چه باشد لیس علی الاعمی حرج نیست و نباشد بر نابینا
گرفتی یعنی گناهی اگر از جهاد تخلف کند ولا علی الاعرج حرج و نه بر لنگ لنگی اگر با اهل جهاد
موافقت نکند ولا علی المریض حرج و نه بیمار رنجی و گرفتی اگر بقتال نروند زیرا که اینها ذوالعاهات باشند
و معذور ند مرویست که چون خدای تعالی این آیه انزال فرمود حضرت رسالت ارباب آفت را
از رفتن بحدیبیه معذور داشت بعد از ان بجهت مبالغه در باب مجاهدهٔ اصحاب فرمود که ومن یطع الله
و هر که فرمان برد خدای را ورسوله و فرمان برد فرستاده او را تا در جهاد و غیر او یدخله در آورد
او را خدای جنات تجری من تحتها الانهار به بهشتهای که میرود از زیر منازل یا درختان آن
جویها ومن یتول و هر که روی بگرداند از حکم خدا و رسول و فرمان او را نشنود در باب قتال و غیر آن
یعذبه عذاب کند خدای او را عذابا الیما عذابی دردناک از ابن عباس منقولست که چون
رسول صلعم بحدیبیه رسید ناقهٔ او از رفتن باز ایستاد هر چند او را میزد پیش نمیرفت تا آنکه در همانجا بخسپید اصحاب
گفتند این ناقه نافرمان است که بی جهتی و سببی خسپید فرمود که عادت نیست که بی سبب بخسپد لیکن خدای
که باز دارنده فیل بود از رفتن بمکه او را باز داشت و از رفتن منع کرد پس آنجا فرود آمد و مردی از خزاعه
آمد که جواس بنی امیه بود بمکه فرستاد تا اعلام ایشان نماید که غرض از آمدن آن حضرت باین صوب حرب نیست
بلکه مدعای او طواف خانهٔ کعبه است و اتیان نموده بافعال عمره چون جواس این پیغام بایشان رسانید
شترش را پی کردند و قصد کشتن او نمودند وی از ایشان بگریخت و رسول را ازین قضیه مطلع گردانید
حضرت پیغمبر صلعم عثمان را بنزد ابوسفیان و اشراف قریش فرستاد و چون نزدیک مکه رسید ابان بن
سعد که از قبیلهٔ هوازن بود با وی ملاقات کرده از اسب فرود آمد و او را سوار کرد و خود در عقب او
نشسته بمکه رفتند و عثمان پیغام مذکور بایشان رسانید گفتند ما محمد را نگذاریم که در مکه در آید اگر
تو می خواهی طواف کن و باز گرد او گفت من پیش از حضرت طواف نکنم و چون خواست که باز گردد
مانع او شدند و وی را محبوس ساختند و آوازهٔ قتل او در حدیبیه شایع شد حضرت اصحاب را در زیر

درخت



درخت ثمره جمع کرد و با ایشان تجدید بیعت نموده که با قریش قتال کنند و از حرب رو گردان نشوند
تا آنکه شهید شوند یا فتح نمایند پس همه باین وجه بیعت کردند مگر ابن قیس چنانکه گذشت و ایشان بقول
اصح هزار و پانصد و بیست و پنج تن بودند صاحب کشاف از عبد الله معقل نقل کرده که در حین اخذ بیعت
از اصحاب در زیر شجرهٔ ثمره قرار گرفته بودند و شاخی از ان بر پشت مبارک وی آمد و من بر زبر
سر وی ایستادم و آن شاخ را در دست گرفته از پشت او بر گرفتم تا آنکه همه اصحاب بیعت کردند بر آنکه مطلقا
از حرب نگریزند تا آنکه کشته شوند یا فتح کنند و حضرت فرمود که شما بهترین اهل زمین اید و این را بیعت الرضوان
نام نهاده اند بجهت آنکه حق تعالی در حق ایشان فرموده لقد رضی الله به تحقیق که خدای خوشنود
گشت عن المؤمنین از گرویدگان صحابه اذ یبایعونک وقتی که بیعت کردند با تو تحت
الشجرة در زیر درخت ثمره فعلم پس میداند خدای ما فی قلوبهم آنچه در دلهای ایشان است
از خلوص عقیده و وفا فانزل السکینة پس فرو فرستاد خدای آنچه سبب سکون و آرمیدن دل بود
علیهم بر ایشان یعنی الطاف که مقوی قلوب ایشان بود بر ایشان انزال فرمود از تشجیع و صلح و غیر
آن از آیات بشر و فتح و اله بر غبت ایشان واثابهم و پاداش داد ایشان را بر این بیعت فتحا
قریبا فتحی نزدیک که فتح خیبر است یا مکه و اول قول اکثر مفسران است ومغانم کثیرة و دیگر جزا
داد ایشان را از فضل عمیم خود غنیمتهای بسیار یعنی غنایم خیبر که یاخذونها فرا گیرند آن را از ضیاع
و عقار و امتعه و نقود یا غنایم هوازن که بعد از فتح مکه بود وکان الله عزیزا و هست خدای
غالب بر همهٔ چیزها پس دوستان خود را بنصرت دهد و بر دشمنان غالب گرداند حکیما دانا بحکم و مصالح
بندگان یا حکم کننده بمغلوبیت دشمنان وعدکم الله وعده کرده است شما را خدای امت عالی
همت مغانم کثیرة غنیمت بسیار در بلاد فارس و روم و غیر آن از بلاد شرق و غرب تاخذونها
که خواهید گرفت آن را تا روز قیامت فعجل لکم پس تعجیل فرمود برای شما هذه اینکه غنیمت است
که غنیمت خیبر است یعنی پیش از همه عالم بشما رسانید وکف و باز داشت ایدی الناس دستهای مردمان را
مردمان را یعنی اهل خیبر و حلفای ایشان که بنی غطفان بودند عنکم از شما با نوحه که خوف در دلهای
آنها افکند و بجهت این در حصارهای خود متحصن شدند و در مقابله مقاتله ننمودند تا شما از ضرر

ایشان سالم ماندید مرویست که چون حضرت رسالت ص قلاع خیبر را محاصره فرمود قبیلهٔ اسد و غطفان قصد کردند که بمدینه روند و اموال اهل اسلام را غارت کنند و اولاد و زنان ایشان را اسیر سازند حق تعالی ترس در دل ایشان انداخت تا ازین امر متقاعد شدند وَلِتَكُونَ و تا باشد آن غنیمت بعجله آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ نشانه مر مومنان را القصه قول حق بر وعدهٔ فتح خیبر یا بر وعدهٔ غنایم وَيَهْدِيَكُمْ و تا بنماید شما را صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا راهی راست شما را یعنی ثابت دارد شما را بر دین اسلام بسبب زیادتی یقین و بصیرت بصلح حدیبیه و فتح خیبر و غیر آن تا بفضل الهی مستوثق شوند و بر لطف لم یزل توکل نمایند و بر موعود ذات ربانی امیدوار باشند و قصهٔ فتح خیبر برین تفصیل ارباب سیر آورده اند که چون پیغمبر ص از حدیبیه مراجعت نمود بیست یکروز در مدینه توقف نمود و بعد از آن صباع بن عرفطه غفاری را در مدینه خلیفه ساخته بحکم وعدهٔ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا کارزار حرب خیبر آن فرمود که با هزار و چهار صد کس از مدینه بیرون رفته و متوجه قلاع شدند ابو مروان اسلمی روایت کرده که من از جد خود شنیدم که چون با رسول خدای از مدینه بیرون آمدیم حضرت فرمود بایستید پس همه اصحاب آنجا توقف کردند و او دست نیاز بدرگاه بی نیاز برداشت و دعای خیر در بارهٔ فتح خیبر بتقدیم رسانید و بعد از آن فرمود که قدم پیش نهید بنام خدا آنگه از آنجا بمنزل صهبا آمدند و در وقت سحرگاه از طریق وادی رجیع بمیان قلاع خیبر بیان در آمدند انس ابن مالک روایت کرده اند که چون بزیر حصین خیبر رسیدیم اهل خیبر سحر از قلعه بیرون آمدند و با بیل و تیشه و ادوات زراعت روی بباغات و زراعات خود نهادند که ناگاه لشکر اسلام بنظر ایشان در آمد گفتند والله که این محمد است و لشکریان او پس فرار نموده روی بحصارهای خود نهادند و در بارها استوار کردند و رسول ص چون بزیر حصین قموص رسید فرمود الله اکبر خَرِبَتْ خَيْبَرُ خراب شد قلعهٔ خیبر القصه یهود دل بر قتال نهاده مبارزان نامی ایشان از حصار بیرون آمدند و در برابر اهل اسلام بایستادند و چون صفوف قتال بین الفریقین راست شد مرحب یهودی که از روسای دلاوران قلعهٔ خیبر بود جرأت نمود قدم پیش نهاد و این رجز آغاز کرد قَدْ عَلِمَتْ خَيْبَرُ أَنِّي مَرْحَبُ شَاكِي السِّلَاحِ بَطَلٌ مُجَرَّبُ إِذَا الْحُرُوبُ أَقْبَلَتْ تَلَهَّبُ عامر بن اکوع رجز شنیده از میان اهل اسلام بیرون آمده در مقابل او این رجز انشا کرد قَدْ عَلِمَتْ خَيْبَرُ أَنِّي عَامِرُ شَاكِي السِّلَاحِ بَطَلٌ مُغَامِرُ پس پیش آمده با مرحب آغاز

محاربه

۸۲

محاربه کرد بعد از آنکه ضربتی چند در میان ایشان ردّ و بدل شد شمشیر مرحب بر سر عامر آمد و عامر در عقب شده شمشیر خود را حوالهٔ ساق مرحب کرد اما بجهت آنکه شمشیر کوتاه بود بساق مرحب نرسیده دم آن بزانوی خودش آمده بیفتاد و بجهت آن زخم شهید شده بعد از آن مردمان مشغول بمقاتله شدند و حضرت در آن روز رایت بابوبکر داده بود چون کارزار سخت شد ترسان شده اصحاب خود را بد دل کرد امید و همه روی بفرار نهادند روز دیگر پیغمبر رایت بعمر خطاب داد و او نیز با اصحاب خود ترسان و هراسان بازگشت و در آن روز رسول ص درد شقیقه طاری بود و بجهت آن نمی توانست که از خیمه بیرون آید در آخر روز چون صداع او تخفیف یافت بیرون آمد و از کیفیت حرب سؤال کرد و صورت حال را بموقف عرض رسانیدند حضرت مغموم شد و فرمود لَأُعْطِيَنَّ الرَّايَةَ غَدًا رَجُلًا يُحِبُّ اللهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللهُ وَرَسُولُهُ كَرَّارٌ غَيْرُ فَرَّارٍ لَا يَرْجِعُ حَتَّى يَفْتَحَ اللهُ عَلَى يَدَيْهِ بخدا سوگند که فردا این رایت را بمردی دهم که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول او را دوست دارند و مکرر حمله کننده باشد بر اعدا و از ایشان فرار نکند و باز نگردد تا آنکه بر دست او حق تعالی فتح خیبر نماید و بخاری و مسلم نیز از قتیبه بن سعد این حدیث در صحیح خود آورده اند و چون اصحاب این کلمات بابرکات از سید کاینات و سرور موجودات شنیدند همه شب در فکر این بودند که آیا شخصی که لایق این منصب باشد که خواهد بود چون صبح شد هر یک از ایشان منتظر آن بودند که خلعت این سعادت بقد او راست آید پس حضرت فرمود که ابن عم من و داماد من علی بن ابی طالب کجاست گفتند در چشم وی صداع دارد و بواسطهٔ آن از خیمه بیرون نمی آید فرمود او را طلب کنید پس او را نزد حضرت رسول حاضر ساختند سرور عالمیان او را نزد خود خواند و سر او را در کنار خود جای داد و آب دهان مبارک در چشم او کرد و دست مبارک خود بر سرش مالید فی الحال چشم او از تیرگی بدر روشن شد و صداع از وی زایل گشت بر وجهی که گوییا هرگز المی باو نرسیده پس در بارهٔ او این دعا فرمود که اللَّهُمَّ احْفَظْهُ عَنِ الْحَرِّ وَالْبَرْدِ بار خدایا او را از سرما و گرما نگهدار امیر المومنین ع فرمود که از آن روز که سید عالم ص در حق من این دعا کرد دیگر سرما و گرما در من اثر نکرد ابو عبد الله حافظ از استاد خود از عبد الرحمن بن ابی لیلی روایت کرده روایت کنند که امیر المومنین در گرما قبای پر پنبهٔ زمستانی

می پوشید و اصلا اثر از التهاب حرارت از و شاید نمی شد و در زمستان جامه تنک تابستانی
میداشت و اصلا اثر سرما از وی ظاهر نمیشد روزی اصحاب مرا گفتند یا مولای چیزی عجب از امیر المؤمنین
مشاهده میکنیم گفتم چیست که در زمستان جامه تابستانی می پوشد و در تابستان جامه زمستانی و نه از گرما
میگرود و نه از ضرر سرما متاثر میشود گفتم من شاء این را از پدر خود استفسار کنم چه او همیشه در خدمت
آن حضرت میباشد پس این صورت را از وی پرسیدم فرمود من نیز ندیده ام لیکن از آن حضرت معلوم کنم پس
نزد امیرالمؤمنین رفت و سبب آن را از وی پرسید فرمود که روز حرب خیبر پیغمبر فرمود که لاعطین الرایة
الیوم رجلا یحب الله و رسوله یفتح علیه کرار غیر فرار و بعد از آن مرا طلبید و گفت اللهم کفه الحر و البرد گرما
و سرما در ما فهم القصة حضرت رسالت صلعم در آن روز رایت را با امیر المؤمنین تفویض نمود و فرمود که برو
بنزد اهل خیبر که جبرئیل با تست و فتح با تست و ترس پراکنده شده است بر دلهای دشمنان تو آنگاه امیر
المؤمنین رایت برداشت خواست که متوجه حرب شود پیغمبر فرمود که ای علی چون بساحت ایشان رسی اول
ایشان را بدین اسلام دعوت کن و تهدید و تخویف نمای که اگر یکی را بدین اسلام هدایت کنی بهتر است
ترا از شتران بسیار که سرخ موی باشند پس ای علی بدانکه اهل خیبر در کتاب خود خوانده اند که مردی حصین
ایشان بگشاید و ایشان را منکوب سازد که نام او ایلیا باشد چون بایشان رسی بگو که نام من ایلیاست
که باذن الله تعالی همه مخذول خواهند شد مسلم روایت کند که چون امیرالمؤمنین صلوات الله بخیبر لهاه رسید
مرحب یهودی بمبارزت او بیرون آمد با سلاح تمام و مغفری از فولاد بر سر نهاده و بر بالای مغفر خودی
بر سر وضع کرده مرکب را بجولان در آورد و رجز مذکور را اعاده نمود امیرالمؤمنین در مقابل او این رجز
آغاز کرد انا الذی سمتنی امی حیدرة کاللیث غابات شدید قسورة اکیلکم بالسیف
کیل السندرة مرحب چون رجز بشنید برخود بلرزید جهة آنکه مادرش با و گفته بود که من در واقعه دیدم
که شیری بر تو حمله کرد و ترا مغلوب ساخت باید که امروز از شیر یا از شخص که مسمی بشیر باشد یا خصلت شیر داشته
باشد احتراز مرحب را این سخن در خاطر آمد خواست که برگردد اما حمیت جاهلیت مانع برگشتن او شد
با امیرالمؤمنین در مقام جنگ و محاربه در آمد و امیرالمؤمنین بعد از عرض اسلام بر و و امتناع او از آن
آغاز محاربه کرد و ضربت ایشان رد و بدل شد آخر الامر امیرالمؤمنین صمصام تیغ برآورد و چنان بر فرق

او زد



او زد که خود سنگین و مغفر آهنین بر درید و از سر روی او گذشته بحلق او رسید و مرحب از مرکب بر افتاد
و بجهنم واصل گشت یهودان این ضربت از و بدیدند رعب و خوفی از آن حضرت در دل ایشان افتاد
همه بگریختند و در قلعه رفتند و در را استوار کردند امیرالمؤمنین بدر قلعه آمد و یکی از بالای قلعه آواز داد
که ای مرد نام تو چیست حضرت فرمود که علی بن ابی طالب او گفت علی و محمد تو من سمه علی و محمد و هر که
با اوست بلند مرتبه و عالی رتبه پس گفت ای علی من در کتاب خوانده ام که درین نزدیکی پیغمبری پیدا
شود که سلام تحیت او باشد و او پسر عم خود را بدین حصین بفرستد خدای این حصین را بدست او
بگشاید اگر تو صاحب این فتح باشی مرا امان باشد یا نه گفت لک امان الله و رسوله آن مرد گفت عالج الباب
بجنبان در را امیرالمؤمنین از گفتار او خوشحال شد در را بگرفت و بقوت تمام دو بار بجنبانید
حلقها و زنجیرهای آن در در هم شکست و در را از جای برکند و بر بالای سر برد و مقدار چهل گام در پس
سر خود انداخت ابو عبد الله حافظ باسناد خود از رافع مولای نقل کرده که امیرالمؤمنین با یهودی
مقاتله میکرد آن یهودی شمشیر حواله سپر آن حضرت کرد سپر از دست آن حضرت بیفتاد امیر در غضب شده
در خیبر را بدست گرفت و سپر خود ساخت و با آن محاربه مینمود تا فتح نمود بعد از آن را بینداخت
و نیز ابو عبد الله باسناد خود از لیث بن ابی سلیم و از ابو جعفر محمد بن علی صلوات الله علیهما نقل کرده
که جابر بن عبد الله گفت چون امیرالمؤمنین صلوات الله در خیبر برکند و بینداخت مسلمانان خواستند که در
قلعه آیند خندق حایل بود حضرت در را بیاورد تا پل سازد باطراف خندق نرسید پس حلقه در را بقبضه
ساخت و در را بر سر دست نگاه داشت تا همه اصحاب و لشکریان پیغمبر صلعم با توابع از آنجا مرور کردند
مرویست که یکی از اصحاب با پیغمبر صلعم گفت یا رسول الله من عجب مانده ام از قوت علی که دری با این عظمت
برکنده و بر سر دست بداشته تا همه مردمان از آن میگذرند آیا دست او ستون است که اصلا متزلزل
نمی شود رسول فرمود از دستش تعجب میکنی و پایش را ملاحظه میکنی که تعجب در آن بیشتر است چون پایش را
ملاحظه کرد گفت یا رسول الله سبحان الله پای او بر هوا ایستاده حضرت فرمود نه چنین است بلکه جبرئیل
شهپر خود را فرش ساخته او بر بالای پر جبرئیل ایستاده لیث از جابر نقل کرده که چهل مرد توانا
بر آن شدند که آن در را از جای خود بجنبانند نتوانستند و در روایتی هم از جابر نقل است که هفتاد

مردم بهم متفق شدند نتوانستند که آن در را از جای بجنبانند و نیز از ابو عبد الله روایت کرده که امیر المؤمنین
فرمود که چون در خیبر بر کندم و سپر ساختم و لشکر بران بگذشتند من آن در را در خندق افکندم هفتاد
کس بهم رفتند تا آنرا از جای خود بر آرند نتوانستند و در کتاب دلایل النبوت نقل کرده اند که پیغمبر یکیک
از حصنهای خیبر میگشود و مالها و غنایم بر اصحاب خود قسمت میفرمود تا کار محاربه بحصن سطیح و سلالم رسید
و این آخرین حصن بود که حضرت رسول صلعم قریب به ده روز و بروایتی پانزده روز در پای این حصن
محاربه نمود تا آنرا فتح کرد و از محمد بن اسحق مرویست که از حصون خیبر اول ناعم را فتح کردند پس نطاة و شق را
بعد از ان یهودان بحصن صعب بن معاذ در آمدند و متحصن شدند و آن نیز بعد از محاربه بسیار مفتوح گشت
و [illegible] بسیار از ایشان بدست مسلمانان در آمد پس بمحاربه قموص مشغول شدند و آن بعد از محاربه
بسیار بدست شاه ولایت پناه مفتوح گشت و این حصار از سلام بن الحقیق بود القصه اصحاب غنیمت
آنرا بتصرف در آوردند و در میان آن صفیه بنت حیی اخطب با زن دیگر بلال آن هر دو زن را بر کشتگان
ایشان بگذرانید چون آن زن که با صفیه بود کشتگان قوم خود را بدید دست بفریاد بر آورد و روی
بخراشید و خاک بر سر کرد رسول صلعم فرمود اعزبوا عنی هذه الشیطانة از من دور کنید این زن شیطان صفیه را
دانکه صفیه را نزد خود خواند و ردای مبارک بر او افکند مردمان بدانستند که آن حضرت او را برای خود
برگزید صفیه پیش ازین واقعه در واقعه دیده بود که ماه آسمان در کنار او افتاد و این خواب با شوهر
خود که کنانه بن ربیع نام داشت نقل کرد وی طپانچه سخت بر رویش زد که کبود شد و گفت میل پادشاه
حجاز کرده که محمد است حضرت اثر کبودی بدید و جهت آن ازو پرسید او صورت حال تقریر کرد و آنکه کنانه
ربیع را نزد رسول آوردند و صاحب کنز بنی النضیر بود رسول ورا گفت مالها که در نزد داشت حاضر
کن او قبول نکرد پس فرمود که او را عذاب کنید یهودی گفت من او را در فلانه خرابه دیدم که تردد
میکرد رسول فرمود تا آن خرابه را بشکافتند و مال بسیار از آنجا بیرون آوردند و زرهای دیگر ازو
طلبیدند اقرار نکرد پس او را شکنجه کردند مقر نیامد آنگه او را بمحمد مسلم داد بعوض برادر و که پیشتر خود که در قلعه
کشته بود قصاص کرد بعد از ان ابن حقیق التماس کرد که از قلعه پائین آید و با رسول سخنی چند بگوید
حضرت رسول رخصت داد وی بیامد بعد از تنزل بسیار و تضرع بیشمار مصالحه کرد بر حصن





دما باین جمیع اموال و ارضین و نقود و اقمشه و امتعه و مواشی و رخوت و ابواب به پیغمبر واگذارند
مگر جامه که پوشیده اند پس حضرت رسول فرمود بری باشد از شما ذمة خدا و رسول اگر چیزی از من
پوشیده باشد پس برین مصالحه واقع شد بعد ازان اهل خیبر گفتند که چون ما رسوم آداب عمارت
و زراعات این حصون نیک میدانیم ما را بحال خود باز گذارید تا محافظت آن نماییم و عمارت
و زراعت آن کنیم و آنچه حاصل شود تنصیف کنیم رسول باین راضی شده با ایشان مقاطعه کرد باین
شرط که هرگاه ما خواهیم شما را ازین حصین اخراج کنیم و چون فتح قلاع خیبر رسید اهل فدک بیامدند
و امان طلبیدند و حصون فدک را تسلیم کردند و رسول بطریق اهل خیبر با ایشان مصالحه کرد و مقاطعه
فرمود و رسول بعد از فتح خیبر و فدک چند روز بجهة استراحت توقف فرمود زینب بنت حارث
که زن سلام بن مشکم بود و دختر برادر مرحب گوسفندی بریان کرده برسم هدیه نزد پیغمبر صلعم آورد
و از خادمان عتبه علیه نبویه پرسیده که پیغمبر کدام عضو گوسفند را بیشتر دوست دارد گفتند دست
پس در خفیه دست گوسفند را زهر آلود ساخت و باقی اعضا را نیز قدری بمالید و چون آن گوسفند را
نزد رسول آورد پاره از گوشت دست آن را برداشت و به پیغمبر داد حضرت جزوی ازان گوشت
بسر دندان مضغ فرمود و بیفکند و بشر ابن براء بن معرور پاره ازان بخورد پس حضرت فرمود که گفت
این گوسفند بمن خبر داد که مرا از زهر آلود ساخته اند آن را مخور آنگه زن را طلبید و این صورت ازان
پرسید معترف شد باینکه این عمل کرده تا قوم خود را باین خبر دهی و یقین من در نبوت تو زیاده شود حضرت
ازین سخن از سر گناه او در گذشت پس بشر بن براء بجهت خوردن این طعام مسموم وفات کرد از مادر
بشر مرویست که در مرض الموت حضرت رسالت صلعم بعیادت او رفتم فرمود که ای مادر بشر همیشه آن لقمه
گوشت که در خیبر با پسر تو خورده ام معاودت میکرد و هر سال اثر آن بر من ظاهر میگشت تا آنکه این زمان
آن شده که رگ گردن مرا قطع کند و ازینجاست که اهل اسلام روایت کرده اند و از مضمون است که آن حضرت
بجهت کرامت رتبه نبوت درجه شهادت یافت و بمدارج شهدا عروج کرده بجوار ایزدی پیوست القصه
حق تعالی بعد از وعده غنیمت فتح خیبر بشارت غنایم و فتوح دیگر با امت خیر البشر داده می فرماید که و اخری
و وعده کرد خدای شما را غنیمتهای دیگر لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا که هنوز قادر نشده اید که وعده داد

شمارا قریه دیگر که مکه است یا قری و بلاد دیگر تا روز قیامت قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا بدرستی که احاطه
علم خدای بآن غنایم یا فتح مکه یا فتح دیگر که عنقریب بران دست یابید و بروایت ابن عباس مراد این
مداین فارس و روم است و شام چه پیغمبر ایشانرا بشارت داده بود بر کنوز کسری و قیصر در حینی
که اصلا قدرت نداشتند با لشکر بر قتال فارس و روم و فتح مداین وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ
وهست خدای بر همه چیز از فتح مداین و اعطای غنایم و غیر آن قَدِيرًا توانا چه قدرت او ذاتیه است
پس مخصوص بشیء دون شیء نباشد حاصل که میفرماید حق تعالی که غنایم دیگر البته عطا خواهد فرمود
بفضل شامل و عنایت کامل چه لطف الهی فراخور حال شماست بجهت علم او با خلاص و وفا و صدق
و صفای شما وَلَوْ قَاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا و اگر قتال کردندی با شما در حدیبیه آنانکه کافر شدند
از اهل مکه و صلح نکردندی یا بنی اسد و غطفان که اراده غارت مسلمانان داشتند در مدینه مقاتله
کردندی با امثال شما لَوَلَّوُا الْأَدْبَارَ هر آینه گردانیدندی پشتها را یعنی هزیمت کردندی از شما
بجهت یکجهتی ثُمَّ لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا پس نیافتندی دوست و کارسازی که
کفایت ایشان نماید و نه یاری که نصرت ایشان دهد این آیه دال است بر علوم غیبیت که
در مستقبل زمان وجود پیدا کند سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ سنت نهاده است خدای
سنت نهادنی در میان شما آنچنان سنتی که گذشته است مِنْ قَبْلُ پیش از این در میان ایشان
دیگر یعنی طریقه و عادت قدیمه الهی جاریست در میان امم سابقه و لاحقه که همیشه انبیا و اولیای
او بر اعدا غالب باشند و اهل طاعت منصور و اهل معصیت مخذول کما قال الله تعالی لَأَغْلِبَنَّ
أَنَا وَرُسُلِي وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ و هرگز نیابی مر طریقه و عادت خدا را در نصرت انبیا و
اولیا روایتست که در حینی که حضرت رسالت صلعم در حدیبیه نزول فرموده بود هشتاد تن از اهل مکه
وقت نماز صبح از جبل تنعیم فرود آمدند تا اصحاب را بقتل رسانند اصحاب بر ایشان غالب شده
همه را بگرفتند و آنگاه پیغمبر ایشانرا آزاد کرد تا در حرم قتل واقع نشود مقارن این حال آیه آمد
که وَهُوَ الَّذِي و او آن کسیست که از محض فضل خود كَفَّ أَيْدِيَهُمْ دفع کرد دستهای کفار مکه را
عَنْكُمْ از شما وَأَيْدِيَكُمْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ پس از آنکه ظفر داد شما را و غالب ساخت عَلَيْهِمْ



بران مراد آن هشتاد کس اند وَكَانَ اللَّهُ وهست خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید از مجادله با کفار
در اول بار برای فرمان سید ابرار و بانکه دست از ایشان باز میداریدو ولی کشید بجهت تعظیم حرمت
حریم حرم محترم پروردگار بَصِيرًا بینا و شما را بران جزای نیکو خواهد داد در دنیا و عقبی و نزد بعضی
آن است که عکرمه بن ابو جهل با پانصد کس بحدیبیه آمد تا پیغمبر مجادله کند که آن حضرت خالد بن ولید را با جمعی
بفرستاد و ایشان را منهزم ساخته میدوانیدند تا همه را در حیطان مکه داخل گردانیدند و برگشتند حق
تعالی در عقب آن این آیه فرستاد و بعد ازان بسبب منع دخول مسلمانان درین سال در مکه بیان کفر
فرمود که هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا ایشانند آنانکه بگرویدند بخدا و رسول وَصَدُّوكُمْ و باز داشتند
شما را عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ از دخول مسجد حرام و طواف کعبه معظمه و احلال از عمره وَالْهَدْيَ و منع کردند
آن را نیز که از روی هدیه برای قربان آورده بودند از شتران مَعْكُوفًا در حالتی که باز داشته بود
أَنْ يَبْلُغَ مَحِلَّهُ از آنکه برسد بجای خود یعنی نحرگاه که مکه است هم چنانکه موضع ذبح هدی منی است و هدی که همراه
داشتند هفتاد شتر بود که تقلید و اشعار کرده بودند و بحدیبیه آورده چون از زیارت خانه کعبه ممنوع شدند
همانجا نحر کردند آنچه از سوق این آیه و آیه لاحقه مفهوم میشود آن است که کفار بسبب آنکه شما را از عمره منع
کردند و قربانی شما را نگذاشتند که بمحل خود برسد مستحق قتال و استیصال اند ولیکن شما را درین سال
از قتال ایشان باز میداریم جهت آنکه آسیبی و ضرری نرسد بجماعت مؤمنان که در مکه اند وَلَوْلَا رِجَالٌ مُؤْمِنُونَ
و اگر نبودندی مردان ایمان آورنده وَنِسَاءٌ مُؤْمِنَاتٌ و زنان گرونده در مکه لَمْ تَعْلَمُوهُمْ که ندانید
شما ایشان را و بر ایمان ایشان وقوف ندارید بجهت اختلاط بمشرکان و آن هفتاد و دو مرد و زن بودند
که کتمان ایمان میکردند از مشرکان و بجهت عجز و ضعف نتوانستند که از میان ایشان بیرون آیند پس اگر نه آن
بودی أَنْ تَطَئُوهُمْ که پامال نمایند بران مؤمنان فَتُصِيبَكُمْ پس میرسید شما را مِنْهُمْ از جهت ایشان
مَعَرَّةٌ مکروهی که آن غم و تأسف شما می بود بر قتل آن مؤمنان یا از سرزنش اهل کفر برکشتن شما اهل
بِغَيْرِ عِلْمٍ بغیر دانش لِيُدْخِلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ تا داخل گرداند خدای در رحمت و بخشایش خود مَنْ يَشَاءُ
هر کرا خواهد از آنهائی که اسلام قبول کنند بعد از صلح اهل مکه یا داخل سازد ایشان را در رحمت خود بجهت سالم
ماندن ایشان از قتل و در آوردن شما را در بخشش خود بجهت سلامتی شما از طعن و عیب کفار بسبب کشته شدن

اهل اسلام در میان ایشان لو تزیلوا اگر جدا بودندی آن مؤمنان از کافران و از یکدیگر متمیز لعذبنا الذین
کفروا هر آینه عذاب میکردیم آنانکه کافر شدند منهم عذابا الیما از اهل مکه بعذابی دردناک بقتل و سبی
و غارت پس ما برکت و حرمت مؤمنان آن دیار عذاب قتل از کفار باز داشتیم از امام جعفر صادق منقولست
که امیر المؤمنین صلوات الله علیه را از تفسیر این آیه پرسیدند فرمود که معنی آن است که اگر چنانچه اولادی که در اصلاب
این کافرانند و علم ما بایمان ایشان تعلق گرفته از آبای خود متفرق و متمیز بودندی ما ایشان را بعذاب
قتال معذب میساختیم زهری و مسور بن مخرمه تفصیل صلح حدیبیه را برین وجه ایراد نموده اند که سید عالم صلعم
از مدینه بقصد عمره با هفتصد کس از اصحاب خود روی بمکه نهادند و چون بذو الحلیفه رسید احرام گرفت و شتران را
اشعار و تقلید فرمود و در انجا جاسوسی از بنی خزاعه بمکه فرستاد تا احوال قریش استفسار کند بر وجهی و در حینی
که آن حضرت بغدیر اشطاط رفت که قریب بکوه عسفان است آن جاسوس آمد و خبر داد که رؤسای قریش
چون کعب بن لوی و عامر بن لوی جمله احابیش را جمع کرده اند تا با شما مقاتله کنند و با از دخول مکه
و زیارت کعبه معظمه باز دارند رسول با اصحاب بر سبیل مشورت فرمود که شما چه مصلحت می بینید برویم و قتل
ایشان و سبی زنان و فرزندان ایشان کنیم اصحاب گفتند رای تو صوابست اما چونکه بقتال نیامده ایم بلکه بزیارت
خانه کعبه متوجه شده ایم اولی شق ثانیست و غرض رسول در مشورت آن بود که تا رای صحاب استخراج کنند و اگر
نه آن حضرت برای صواب اعلم بود انگاه با اصحاب گفت که روانه شوید ایشان میرفتند تا بعسفان رسیدند
بشر بن سفیان از مکه می آمد نزد رسول آمد و گفت یا رسول الله قریش یکبار بر تو یکپوش آمده اند یعنی
بدشمنی تو متفق الکلمه گشته اند و کمر عداوت تو بر میان بسته اند نخواهند گذاشت که تو بمکه روی و خالد بن
ولید با جمعی بسیار طلیعه لشکر ایشان است و بکراع الغمیم نزول کرده است حضرت فرمود که اگر ایشان را
برمن قوت تسلط بودی مراد ایشان حاصل نشدی بخدا سوگند که اگر با من سلوک کنند با ایشان مقاتله
کنم و بتائید اله همه را مغلوب و مقهور سازم فرمود که کیست از شما که مارا ببر دگر رهگذر ایشان است مردی
اسلمی گفت من براهی دشوار شمارا بایشان رسانم فرمود که سیر و از روانه شوید اصحاب روانه شدند
و چون مواضع دشوار را طی کردند و بزمین هموار رسیدند رسول فرمود که بگوئید استغفر الله نتوب الیه
همه اصحاب باین مترنم گشتند حضرت فرمود که حطه ایست که بر بنی اسرائیل عرض کردند ایشان قبول

نکردند



نکردند چون بطلیعه لشکر رسیدند فرمود که از راه دست راست بروید پس اصحاب بدست راست میل کرده سیر کردند
تا بثنیه المرار رسیدند که مهبط حدیبیه است و در انجا ناقه حضرت رسالت صلعم بروجهی که مذکور شد بی جهتی
و سببی فرو خوابید اصحاب گفتند گویا این ناقه سرکش است که بی سببی میخوابد حضرت فرمود لا ولکن حبسها
حابس الفیل پس ناقه را برپای کرد و از آن راه عدول نموده باقصای حدیبیه بر سر چاهی که آب اندک
داشت نزول فرمود به برکت و میمنت آن حضرت بر طریق مذکور پر آب شد بعد از آن بدیل بن ورقای
خزاعی با جمعی از بنی خزاعه در رسیدند و گفتند یا رسول الله کعب بن لوی و عامر بن لوی با عوذ
و مطافل لشکر جمع کرده بقصد آنکه ترا از مسجد الحرام منع کنند رسول فرمود من بقتال ایشان نیامده ام
بلکه قصد زیارت دارم و بخدای که اقدام ایشان باعث وقوع عقوبت و عذاب استیصال است
بر ایشان اگر چنانچه خواهند مصالحه کنیم با ایشان در مدتی معین که نه مرا با ایشان نزاعی باشد
و نه ایشان را با من تعرضی اگر در این مدت قبول اسلام نمایند فبها المراد و الا بفراغت و امنیت
در منزلها قرار گیرند و اگر چنین نکنند بحق خدای که جان من بفرمان اوست که با ایشان مقاتله کنم
تا آنکه خدا مرا با ایشان ظفر دهد و یا آنچه امر الهی باشد بر من جاری شود بدیل گفت من بروم و این کلام
بسمع ایشان رسانم و به بینم که درین باب چه میگویند پس نزد قریش آمد و این معنی ادا کرد عروة بن مسعود
ثقفی برخواست و بقریش گفت این مرد سخنی میگوید که خیر ما در آن است اگر قبول این امر میکنی فهو المراد
و اگر نه مرا با او به نزد محمد صلعم فرستید تا من نیز سخنی چند با او بگویم ایشان قبول این امر کرده وی را نزد
رسول فرستادند آن حضرت آنچه به بدیل گفته بود با او تکرار فرمود عروه گفت ای محمد بخدا که در پیرامون
جماعتی می بینم که در حالت حرب از تو فرار نمایند و ترا تنها بگذارند ابوبکر او را دشنام داد و گفت آیا این نوع
فعل با رسول بجای آوریم عروه گفت این چه کس است گفتند ابا بکر ابی قحافه عروه گفت که بخدا که اگر نه آن بودی
که تو پیش ازین در حق من کاری کرده و من مکافات آن را بتو نرسانیده ام و الا آنچه حق جواب این سخن
بودی بتو میگفتم پس عروه در سخن مبالغه نموده دست بر روی رسول میرسانید و بیحرمتی میکرد و مغیره بن
شعبه خودی بر سر گرفته و شمشیری حمایل کرده بر زبر سر او ایستاده بود هر گاه عروه دست بروی رسول
دراز کردی وی قبضه شمشیر را بر سر دست او زدی و گفتی دست خود از پیش نگاه دار و ترک بی ادبی کن

و اگر نه دست ترا باین شمشیر قطع کنم وی گفت این چه کس است گفتند مغیره بن شعبه عروه در مقام سرزنش او درآمده گفت ای مغیره تو آن نیستی که خیانت کردی و در عذر سعی نمودی و این بجهت آن گفت که مغیره در زمان جاهلیت با قومی مصاحبت کرده و آخر اموال ایشان را اخذ نموده ایشان را بقتل آورد و پس نزدیک رسول آمد و اسلام آورد و رسول فرمود که اسلام ترا قبول کردم پس عروه نظر کرد دید که اصحاب نزد آن قدوه احباب کمر خدمتگاری بر میان بسته بودند و آنچه آن حضرت بایشان امر میکرد بآن مبادرت میکردند بطریق خادمان و چاکران و دست بر سینه و سر در پیش افکنده و نزد او ایستاده بودند و از غایت خشیت در حین تکلم در روی او تکلم نکردندی و سخن را نرم و آهسته گفتندی و در محلی که وضو ساختی یا آب دهان افکندی بر یکدیگر سبقت کرده برداشتندی و بجهت میمنت و برکت بر روی خود مالیدندی چون عروه این نوع تعظیم و بیچهتی از انها بدید باز گشت و گفت القوم من ملوک عالم و سلاطین بنی آدم بسیار دیده ام مانند قیصر و کسری فارس و نجاشی حبشه بخدای که هرگز هیچ پادشاهی ندیده ام که در میان قوم خود مطاع تر از محمد باشد در میان اصحاب پس آنچه دیده بود از یکجهتی و چاکری و وفاداری ایشان با قریش باز گفت بعد از ان گفت که پادشاهی باین عظمت بر شما عرض صلاح میکند قبول آن کنید مردی از کنانه گفت مرا بگذارید که بروم و از کیفیت سلوک اصحاب نسبت باو ملاحظه نمایم گفتند برو چون نزدیک رسول رسید رسول فرمود این فلان کس است و از فلان قوم که تعظیم هدی بجای می آرند باستقبال وی روید و شتران هدی همراه ببرید ایشان چنین کردند و چون آن مرد این حال را بدید گفت سبحان الله چنین قوم را از خانه خدا چگونه منع توان کرد پس باز گشت و ایشان را بصلح ترغیب نمود ایشان علقمه را بفرستادند و او سید احابیش بود رسول چون او را بدید فرمود این قوم متعبدان است هدی را پیش او باز برید و چون هدی با شعار و تقلید بدید گفت لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم باز گشت و این صورت با قریش باز گفت و در عقب آن مکرز بن حفص از ایشان اذن طلبیده نزد رسول آمده چون پیغمبر او را بدید فرمود این مکرز است که بسمت فسق و فجور مشهور است پس بیامد و با رسول آغاز سخن کرد و در اثنای مکالمه سهیل بن عمرو در رسید و رسول گفت کار شما بر ما آسان شد چه قوم از شما طلب صلح کردند ایشان لبیک گویان هدی را پیش آوردند سهیل گفت من از جانب قریش آمده ام تا با شما





صلح کنم و عهدنامه از شما بستانم پس رسول صلعم امیر المومنین را طلبید و صلح نامه را باو املا کرد امیر المومنین بفرموده سید المرسلین نامه را به بسم الله الرحمن الرحیم معنون ساخت سهیل گفت ما رحمن را نمی شناسیم و چون این نوشته ایست میان ما و تو پس باید نوشت که ما معروف داشته باشیم پس گفت در عنوان نامه باسمک اللهم بنویس مسلمانان گفتند ما ترک نمیکنیم رسول فرمود یا علی آنچه سهیل میگوید بنویس حضرت امیر عنوان نامه را باین نام موشح ساخت آنگه رسول فرمود که بنویس هذا ما رضی محمد رسول الله سهیل گفت اگر میدانستیم که تو رسول خدائی هرگز با تو نزاع نمیکردیم و ترا از خانه خدا منع نمیکردیم رسول فرمود من رسول خدا ام اگرچه شما مرا تکذیب میکنید آنگه گفت یا امیر المومنین امح رسول الله محو کن این کلمه امیر المومنین دست من بمحو کردن اسم تو از نبوت جاری نمی شود پیغمبر صلح نامه را از وی بستد و آن را ~~نامه را از رسول~~ محو نمود و گفت هذا ما قاضی محمد بن عبد الله حضرت نامه را باین طریق معنون ساخت و بعد از ان در ان درج نمودند که ده سال میان ایشان محاربه نباشد و درین مدت هر که از اصحاب رسول بحج و عمره یا به تجارت بمکه آید بر نفس و مال خود ایمن باشد و هر که از قریش بمدینه آید و از انجا بمصر و شام رود نیز ایمن بود و هر که درین مدت بی رخصت ایشان نزد مسلمانان آید او را باز دهند و هر که از اهل اسلام نزد ایشان رود و باز نه دهند این شرط بر مسلمانان دشوار آمد رسول فرمود ازین بحث درگذرید که هر که از ما بجانب ایشان رود از رحمت خدا دور است و سزاوار غضب و سخط و هر که از جانب ایشان بما آید ما او را بایشان رد کنیم پس اگر علم الهی بایمان متعلق است بیرون خواهد و از مضیق زندان اهل کفر نجات خواهد داد و نیز در ان درج کردند که هر که خواهد فی الحال بعقد و عهد محمد درآید و هر که خواهد بعقد و عهد ایشان رود فی الحال بنی خزاعه برخاستند و گفتند ما در عهد محمدیم و بنو بکر برخاستند و گفتند در عهد قریشیم پیغمبر گفت پس بگذارید بطواف خانه کعبه رویم و شما سلاح در مکه آیند و این زمان با سلاح سوق هدی کنید تا آنجا که شما را باز داریم همانجا ذبح کنید و باز گردید رسول فرمود هدی را برانید اصحاب هدی براندند و ایشان در میانه راه هدی باز داشتند و در اثنای این حال جندل ابن سهیل بن عمرو از پایین مکه بیامد و خود را در میان مسلمانان انداخت پدرش چون چنان دید گفت ای محمد این اول آن چیزیست که با یکدیگر مصالحه نمودیم که رد کنی آن را رسول فرمود من باین

حکم راضی نیستم سهیل گفت بخدای که من بهیچ چیز صلح نکنم رسول گفت پس او را امان بده سهیل گفت امان نمیدهم رسول
باز مبالغه کرد و سهیل راضی نشد پس مکرز گفت او را امان دادیم جندل گفت ای مسلمانان من که مسلمان شده
باشم چگونه نزد مشرکان روم و بچه نوع از ایشان رهائی داشته باشم رسول فرمود صبر کن تا خدا فرجی بهر
چه ما راضی باین شرط شدیم و خلاف آن نیکو نیست پس صلح نامه را اتمام کردند و گواهان از جانبین بر آن
ثبت نمودند رسول فرمود هم اینجا ذبح کنید و سر بتراشید کسی مرتکب آن نشد بار دیگر اعاده فرمود کسی
باین اقدام ننمود پس بغضب رفت و در خانه ام سلمه رفت و عدم اطاعت اصحاب باز گفت ام سلمه گفت
تو ملتفت ایشان مشو و شتر خود را بکش و سر بتراش رسول از خیمه بیرون آمد و با هیچکس ملتفت نشد و شتر را بدست
خود بکشت و حلاق را طلبید و سر بتراشید مردمان چون چنان دیدند همه شتران را بکشتند و بعضی بجای حلق
تقصیر کردند و از عدم اطاعت امر پیغمبر پشیمان شدند و بران تاسف خوردند پس رسول فرمود رحم الله المحلقین
گفتند یا رسول الله و المقصرین فرمود رحم الله المحلقین باز گفتند و المقصرین فرمود رحم الله المحلقین
و المقصرین گفتند یا رسول الله چرا المحلقین را سه بار بتکرار رحمه کردی و مقصرین را یکبار فرمود زیرا
که مقصرین شک کردند و محلقین شک نکردند بعد از آن جمعی زن آمده با رسول بیعت کردند در حق ایشان
این آیه نازل شد که اذا جاءکم المؤمنات مهاجرات پس رسول بمدینه آمد و عتبه بن اسید که ملقب بود به ابی
بصیر مسلمان شده بود و در دست اهل مکه اسیر بود چون بشنید که پیغمبر معاودت نموده فرار نمود و نزد رسول
آمد مکیان در حق او نامه نوشتند و بدو مرد از بنی عامر داده نزد رسول فرستادند و طلب آن مرد کردند
رسول بنا بر شرط مصالحه او را گفت که بمکه رو وی گفت یا رسول الله مرا نزد مشرکین میفرستی فرمود برو و صبر
کن که میان ما و ایشان عهدیست که خلاف آن نمی توانیم کرد عتبه با آن دو مرد بالضرورت متوجه مکه شد
و چون بذو الحلیفه رسیدند بخرما خوردن مشغول شدند تیغی در نیام نزد آن مردان ده بود عتبه گفت این نیک
تیغ است رخصت باشد که تماشا کنم گفتند روا باشد او تیغ برکشیده بجنبانید و یکی زد و دیگری از و گریخته
بمدینه آمد چون رسول ورا مشوش الحال دید فرمود ترا چه شده صورت حال باز گفت در حال عتبه با تیغی برهنه
نزد رسول آمد و گفت یا رسول الله خدای تمام کرد این عهد ترا چون تو مرا نزد ایشان باز گردانیدی خدای
مرا از دست ایشان نجات داد رسول از اقوال او اعراض کرد عتبه از فحوای این کلام رسول فهمید که بمکه





باید رفت از مدینه بیرون آمد و در راه شام که بکنار دریا و راهگذر قریش بود فرود آمد و مسلمانانی
که در مکه بودند خبردار شده فرار میکردند و نزد او می آمدند تا هفتاد مرد نزد او جمع شدند و جندل
بن سهیل از مکه فرار نموده با ایشان ملحق شد پس هر قافله که از مکه میرفت بشام میکشتند و امتعه آن را
غارت میکردند و قریش بتنگ آمده رسول را بشفیع آوردند و با او قرار دادند که هر که از ما بشما آید
رد مکنید پس رسول ایشان را باز خواند و حق تعالی قصه مذکوره را علی الاجمال با پیغمبر میدهد که اذ جعل الذین
کفروا یاد کن ای محمد چون گردانیدند آنانی که نگرویدند و مقرر شدند فی قلوبهم الحمیة در دلهای
خود حمیت را یعنی آن چیزی که دل را گرم و افروخته گرداند از خشم و غضب که از تتمه تعصب و تکبر و غیرت
ناشی شده باشد حمیة الجاهلیة حمیت و غیرت و تعصب زمان جاهلیت را که باعث غضب و خشم ایشان است
و بجهت آن گفتند که چون محمد در بدر و احد پدران و برادران و خویشان ما را کشته سوگند بلات و عزی
خوردند که او را در منزل در نیاوریم با آنکه چون پدران ما منقاد او نشدند ما نیز برسالت و ایمان نیاریم
و چون حمیت جاهلانه را مرعی داشتند فانزل الله سکینته پس فرو فرستاد خدای طمانینه و آرامش
خود را یعنی آن چیزی را که سبب اطمینان و آرام دل بود از نزد خود انزال فرمود علی رسوله و علی
المؤمنین بر فرستاده خود و بر گرویدگان با او تا بترک مقاتله کرده بمصالحه راضی شدند و یاد رحمتی که
سهیل بن عمرو و حویطب بن عبد العزی و مکرز بن حفص راضی نشدند که بر عنوان نامه بسم الله الرحمن الرحیم
و محمد رسول الله باشد مومنان خواستند که از آن ابا کنند و با ایشان در مقام مقاتله و منازعه در آیند حق تعالی
انزال سکینه فرمود در قلوب ایشان و بجهت آن حلم را شعار خود ساخته قبول آن نمودند و الزمهم کلمة
التقوی اسخنی که سبب پرهیزکاریست از طغیان و عدوان و اساس ورع ازان مراد کلمه شهادتست
یا بسم الله الرحمن الرحیم که اهل مکه منکر آن شدند که در عنوان نامه بنویسند یا محمد رسول الله یا کلمه وفا بعهد و مقول
قول اول است که امیر المومنین را از معنی کلمه تقوی پرسیدند فرمود هی لا اله الا الله و الله اکبر و کانوا
احق بها داشتند مومنان سزاوارتر بدان از مشرکان و اهلها و اهل آن و اولی بدان یعنی ایشانند
که استحقاق و اهلیت این کلمه دارند نه غیر ایشان یا آنکه احق اند بنزول سکینه و مستاهل آن و کان الله
بکل شیء علیما و هست خدای بهمه چیزی دانا و از آن جمله علم او بمواطن سرایر آدمیان و لهذا اذم مشرکان

نموده بجهت مدح مومنان باز ال سکینه در دوم کلمه قبل ازین گذشت که رسول پیش از آنکه بحدیبیه رود در واقعه
دید که او با اصحاب با امنیت تمام و جمعیت للکلام در مکه داخل شده و حلق و تقصیر نموده و صورت واقعه با
اصحاب باز گفت ایشان شاد گشتند و تصور کردند که تعبیر این واقعه امسال بفعل خواهد آمد و چون
از حدیبیه مراجعت کرد عبد الله بن ابی و عبد الله بن نفیل و رفاعة بن حارث گفتند بخدا سوگند که حلق
و تقصیر نکردیم و مسجد حرام را مشاهده ننمودیم پس چگونه خواب پیغمبر راست باشد حضرت چون این بشنید فرمود
که من نگفتم که امسال این صورت محقق شود حق تعالی اینجا بجهت تصدیق واقعه پیغمبر و وقوع آن در آینده آیه
فرستاد که لقد صدق الله هر آینه راست گردانید خدای تعالی رسوله الرؤیا بالحق فرستاده
خود را آنچه دیده بود در خواب و او را محقق ساخت بالحق در حالتی که آن متلبس بود بکرداری درست یعنی
بغرض صحیح و حکمتی بلیغ چه دران ابتلائی بود میان مومن مخلص و میان آنکس که در دل و بیماری نفاق
بود و بسبب آن اهل ایمان و نفاق از هم ممیز شدند و یا خوابی که مقترن براستی نه اضغاث احلام لتدخلن
المسجد الحرام بخدا سوگند که البته در مسجد الحرام داخل شوید ان شاء الله اگر خواسته باشد خدای تعلیق
وعده بمشیت خدای بجهت تعلیم عباد است تا در وعدهای خود متادب بآداب و سنن او سبحانه شده متکلم
باین کلمه شوند چنانکه از ابن عباس نقل است که حق تعالی آن چیزی که عالم است بوقوع آن معلق ساخت بکلمه
ان شاء الله تا بندگان بدانند که آنچیزی که علم بآن ندارند باین کلمه معلق سازند و جبائی گفته که چون علم خدای تعالی
تعلق گرفته بود بموت و بیماری و غیبت بعضی از ایشان دخول ایشان را مقترن باین کلمه ساخت تا خلف وعده
لازم نیاید و بر هر تقدیر میفرماید که بمشیت الهی در مکه در آیند آمنین در حالتی که ایمن باشند از شر دشمنان
محلقین تراشندگان رءوسکم سرهای خود را ومقصرین و چینندگان موی و ناخن یعنی بعضی
سر تراشید و بعضی ناخن و موی گرید لا تخافون نترسید از هیچکس یعنی بعد از حلق و تقصیر شما را هیچ خوفی
نبود فعلم ما لم تعلموا پس دانست خدای آنچه ندانید از حکمت و مصلحت در صلح حدیبیه و تاخیر عمره تا سال دیگر
و تقدیم فتح خیبر فجعل پس گردانید برای شما یعنی مقرر فرمود من دون ذلک پیش ازین یعنی قبل از دخول
شما در مسجد الحرام بجهت عمره قضا فتحا قریبا فتحی نزدیک که فتح خیبر است تا بآن مسرور شوند پیش از زمان
فتح مکه یا مراد بفتح قریب صلح حدیبیه است آورده اند که چون رسول در ذو القعده سال ششم از هجرت

از دخول



از دخول مسجد الحرام مسدود شد و صلح نمود و از حدیبیه مراجعت فرمود و در سال هفتم از هجرت در همان ماه
که مسدود شده بود با اصحاب عمره گرفته بمکه آمد و سه روز در آنجا مکث کرد و از زهری مرویست که
حضرت رسالت در مکه جعفر بن ابیطالب را بخطبه میمونه عامریه فرستاد که دختر حارث عامری و کفت
اختیار من عباس بن عبد المطلب است و دران وقت خواهر او ام الفضل بنت حارث زوجه او بود جعفر
نزد عباس آمد و صورت حال با وی باز گفت عباس قبول نموده میمونه را بحباله آن حضرت در آورد و آنحضرت
اصحاب را امر کرد تا دوشهای خود را برهنه کنند در وقت طواف تا مشرکان جلالت و جلادت ایشان را
ببینند پس اهل مکه از رجال و نسا و صبیان ملاحظه رسول و اصحاب میکردند حق تعالی بجهت تاکید وعده فتح
بلدان و غلبه ایشان بر اقالیم جمیع مشرکان فرمود هو الذی ارسل رسوله او آنکس است
که فرستاد رسول خود را که محمد است ص بالهدی بچیزی که هدایت کننده خلقان است از حجج واضحه و معجزات
ظاهره ودین الحق و بدین درست و راست که اسلام است لیظهره تا غالب گرداند دین اسلام را
علی الدین کله بر همه دینها چه دین اسلام ادیان لاحقه را منسوخ ساخته و ملتهای باطله را ابتر ساخته
و لهذا هیچ ملتی نیست الا که مسلمانان بر ایشان غالب و قاهر اند و از امام جعفر صادق منقول است
که تاویل این آیه هنوز بفعل نیامده و در حین ظهور صاحب الزمان صلوات الله الملک المنان بظهور خواهد
رسید زیرا که دران زمان غیر از دین اسلام دین دیگر نخواهد ماند وکفی بالله شهیدا و کافی
و پسندیده است خدای در حالتی که گواه است بر آنچه وعده داده از غلبه دین اسلام یا بر نبوت پیغمبر خود را
یا اظهار معجزات و دیگر کافی است شهادت خدا برین کفار محمد رسول الله محمد رسول الله فرستاده خدا است
والذین معه و آنانکه با اویند از مومنان صادق العقیده و راسخ الایمان اشداء علی الکفار
سخت دلانند بر اهل کفار رحماء نرم دل و مهربان و مشفق بینهم میان یکدیگر همچنانکه اذلة علی
المومنین اعزة علی الکافرین مرویست که تشدد ایشان نسبت بکفار بر وجهی بود که لباسهای
خود را از ایشان نگاه داشتندی تا بجامها و بدنهای ایشان نرسد و رافت و مهربانی ایشان نسبت
با اهل اسلام بمثابه بود که چون یکدیگر را دیدندی سلام کردندی و بمصافحه و معانقه یکدیگر مشغول شدندی
و شبهه نیست که لازم جمیع اهل ایمان است که در هر عصری که باشند با غیر ملت خود شدید و غلیظ باشند

ومتعرض ایذا و آزار و اذیت با اهل مذهب خود مستعطف و متحافی بر وصلهٔ امداد و معونت
وکف اذیت و اخلاق سجیه و شیم لینه تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا می بینی ای بیننده آن مومنان صادق
العقیده را رکوع کنندگان و سجده نمایندگان بجهت اشتغال ایشان بصلواة در اکثر اوقات و می بینی
ایشان را که پیوسته يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ می طلبند افزونی مرتبه و زیادتی مثوبت از حق
تعالی وَرِضْوَانًا و خوشنودی او را و در جمیع حالت مراد آن است که طاعت ایشان از برای قربت
و رضای حضرت عزت بدون شایبهٔ ریا و یا عجب و سمعت و غیرست سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ علامت
ایشان در رویهای ایشان است یعنی علامت در پیشانی ایشان ظاهر است و هویدا مِنْ أَثَرِ
السُّجُودِ از نشانه سجده کردن یعنی از نشانه که سجود آثار ایشان است و این مستلزم کثرت سجودات
و اینکه امام زین العابدین ع بذو الثفنات مشهور گشته بجهت همین است زیرا که بجهت کثرت
سجود در جبهه مبارک او ثفنات بعیر پیدا شده بود و لهذا آن حضرت بسجاد نیز معروف است ابن عباس
گفته که مراد بسیمای وجه نوری باشد که در روز قیامت از جبین ایشان لایح گردد و این علامت بدانند
که او از اهل سجود است و عطای بن رباح گفته که مراد آن است که رویهای ایشان در قیامت سفید درخشان
باشد از شهر بن حوشب نقل است که محل سجده اهل ایمان در عرصات چون ماه شب چهارده باشد و از سعید بن
جبیر نقل است که اثر خاکیست که بر پیشانی ایشان باشد بجهت سجده کردن بر تراب نه بر رخوت
و ثواب و بروایت ضحاک اثر سجود زردی روی و لاغری آن است از خشیت خدای و از حسن نقل است
که معنی آن است که از کثرت سجود و طاعت هرگاه ایشان را ببینی گمان بری که بیمارند و حال آنکه بیمار نباشند
و از سفیان ثوری مرویست که مراد نماز شب است چه کثرت نماز شب مثمر نوریست که در روز بر روی لایح
گردد كما قال النبي من كثر صلواته بالليل حسن وجهه بالنهار در حدیث آمده است که
که در روز قیامت حق تعالی با دوزخ خطاب کند که ای آتش دوزخ بخشه ساز و بسوزان هر جا که خواهی
اما نزدیک موضع سجده مشو عطای خراسانی روایت کرده که هر که نماز یومیه را ادا دارد داخل است
در سیماهم في وجوههم من اثر السجود ذالك این وصف عظیم الشان که مذکور شد مَثَلُهُمْ صفت ایشان است
فِي التَّوْرَاةِ در کتاب موسی وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ و صفت ایشان است در کتاب عیسی یعنی مومنان

دری

٩٠

درین دو کتاب باین صفات عجیبه مذکورند و باین نعوت غریبه مسطور كَزَرْعٍ همچو دانه کاشته اند
که در حال اول أَخْرَجَ شَطْأَهُ بیرون آورد شاخهای خود را که در نهایت باریکی و ضعیفی باشند
فَآزَرَهُ پس معاونت دهد و قوی و نیرومند گرداند فَاسْتَغْلَظَ پس سطبر و غلیظ شود فَاسْتَوَى عَلَى
سُوقِهِ پس راست بایستد بر ساقها و اصول آن گیاه ضعیف نحیف بتدریج نشو و نما یابد و در آخر بر وجهی
قوی گردد که يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ بشگفت آورد مزارعان را بجهت قوت سطبری و حسن منظر این مثال
برای حال حضرت رسالت و اصحاب یعنی ام چنانکه دانهٔ مزروع در بدایت حال شاخهای ضعیف
و نحیف از و پیدا می شود و به تدریج تربیت می یابد که قوی و جسیم می شود و سبب تعجب مزارعان میگردد
حضرت رسالت صلعم و اصحاب نیز در بدایت حال در نهایت نحافت و ضعف حال بودند بعد از آن
در تدریج قوت میگرفتند تا که قوت تمام پیدا کردند و بر جمیع عالمیان فایق آمدند و سبب
تعجب مردمان شدند و یا زرع آن حضرت است که در بدایت بی یار و معاون بود و شطاه اصحاب
او که دست او را قوی کردند یعنی همچنانکه زرع در اول دقیق و رقیق است و بتدریج غلیظ می شود
و شاخها بر او متلاحق می شود و بحیثیتی میگردد که مزارعان از قوت و کثرت او متعجب میگردند پیغمبر
در اول حال که با مر رسالت برخواست بسبب عدم معاون و ناصر در کمال ضعف بود و بعد از آن خدای
تعالی اور ا نیرومند گردانید با اهل ایمان بر وجهی که از قوت و شوکت و بسطت او تعجب کردند و برا
تقدیر حق تعالی برای اهل ایمان و دین اسلام این تشبیه فرمود لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ تا بخشم آورد
با ایشان یعنی بقوت و کثرت ایشان تا گروید گان را وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وعده کرد
خدای آنان را که گرویدند بخدای و رسول وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای ستوده مِنْهُمْ
از ایشان یعنی از آنانکه سمت ذکر یافته مَغْفِرَةً آمرزش گناهان وَأَجْرًا عَظِيمًا و مزدی بزرگ
و بی پایان غرض از ذکر این وعده برای مومنان آن است که در نامه اعمال مصالح ایشان بیشتر رغبت
کنند خصوصا در جهاد که رکن اسلام است و سبب مقهوریت اهل کفر که مستلزم غلبت و قوت اسلام است
سُورَةُ الْحُجُرَاتِ ثمانیه عشر آیات ابی بن کعب از پیغمبر خدای ص روایت کرده که هر که سوره
الحجرات تلاوت کند حق تعالی بعدد هر مطیع و عاصی ده حسنه برای او بنویسد حسین بن علا از ابو عبد الله

روایت کرده که هر که این سوره را در هر شب یا در هر روز بخواند از جمله زوار سید الابرار باشد و وجه ارتباط
این این سوره بسوره فتح ذکر احوال حضرت رسالت است و آنچه مخصوص است باو از اجلال و اعظام در اختتام
سوره فتح و در افتتاح این سوره از جابر بن عبد الله انصاری و حسن بصری منقول است که گروهی
از اصحاب سید انبیا در روز عید اضحی ذبح اضحیه بر صلواة مقدم داشتندی آن حضرت بعد از فراغ
از نماز عید ایشان را باستیناف ذبح امر فرمود و مقارن این حال جبرئیل ع آمد و این آیه آورد
که بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید بخدا
و برسول تصدیق نموده اید لا تقدموا پیش مدارید هیچ امری از امور را بین یدی الله
و رسوله نزد خدا و رسول و یعنی مرتکب هیچ کاری مشوید از اوامر و نواهی الا بعد از آنکه حکم
خدا و رسول بآن تعلق گیرد پس باید که عمل شما یا بوحی منزل باشد و یا باقتدا برسول خدا و از ابن عباس
نقل است که مراد نهی اصحاب است از تکلم پیش از آنکه حضرت رسالت صم ابتدا کند بکلام پس حقیقت
معنی آن است که ای مردمان هر گاه در مجلس نشسته باشید و از مسئله سؤال کنند شما سبقت مکنید
بجواب آن و ساکت شوید تا اول پیغمبر زبان بگشاید و گویند مراد نهی است در تقدم مشی پیش حضرت
یعنی سبقت منمائید در مشی بر پیغمبر بلکه طریق تبعیت او اختیار کنید و زجاج گفته که تقدم مجوئید بطاعت
پیش از وقتی که امر الهی و اذن حضرت رسالت پناهی بآن تعلق گیرد پس جایز نباشد تقدیم صلواة و صوم
و ذبح پیش از وقت آن و سدی و کلبی نقل کرده اند که معنی آن است که سبقت مجوئید بهیچ فعلی و قولی
تا آنکه خدا و رسول بآن امر نمایند از مسروق ماثور است که در روز شک نزد ام سلمه رفتم خادمه را
امر کرد باحضار شربت عسل من گفتم بروزه ام فرمود حق تعالی این آیه فرستاد و منع روزه فرمود
در روز شک بنیت رمضان عبد الله زبیر گفته که جمعی از بنو تمیم بنزد رسول آمدند ابن ابی قحافه گفت یا رسول الله
قعقاع بن معبد را بر ایشان امیر کن ابن خطاب گفت اقرع بن حابس را بر ایشان حاکم ساز و قعقاع را
واگذار گفت تو در این کار غیر از خلاف من نخواستی او گفت نه چنین است که تو میگوئی بلکه بجهة آن
گفتم که اقرع آداب ریاست را بهتر از قعقاع میداند پس آواز در میان ایشان بلند شد حق تعالی این
آیه با آیه دیگر که در پی آن است ارسال فرمود و بعضی دیگر گفته اند که رسول صم سریه که هفت کس



بودند بتهامت فرستاد و بنو عامر بر ایشان غالب شده همه را بکشتند مگر دو کس که فرار کردند و روی بمدینه
نهادند و در حوالی مدینه بدو کس که از بنو سلیم بودند ملاقات کردند بتصور آنکه ایشان از بنی عامرند بقتل
رسانیدند و رخوت ایشان را غارت کردند نزد رسول آمدند و صورت حال اعلام کردند رسول فرمود
بد عملی بود که کردید ایشان از بنی سلیم بودند نه از بنی عامر و رخوتی که پوشیده بودند من بایشان عطا
کرده بودم پس دیت ایشان را بوارث ایشان داد و این آیه نازل شد که برای خود هیچ عملی را
مرتکب مشوید بلکه در همه حال انتظار حکم خدا و رسول کشید و شبهه نیست که اولی حمل آیت است بر عموم خود
زیرا که هر چیزی که خلاف امر خدا و رسول است منهی عنه است پس داخل باشد در تحت لا تقدموا بین یدی الله
و رسوله و اتقوا الله و بترسید در تقدیم جمیع اقوال و افعال بحکم او ان الله سمیع بدرستی
که خدای شنواست همه اقوال شما را علیم دانا بجمیع افعال شما و شما را بآن جزا خواهد داد آورده اند
که عطارد بن حاجب بن زراره تمیمی با بعضی از اشراف خود اقرع بن حابس و زبرقان بن بدر و عمرو بن
الاهتم و قیس بن عاصم با جمعی کثیر بمسجد پیغمبر صم آمدند و از پس حجرات طاهره بآواز بلند کردند که ای محمد صم
بیرون آی از حجره که مدحت ما زینت است و مذمت ما شنعت و قباحت حضرت آنحضرت از رفعت صوت
ایشان متاذی شده بیرون آمد که خداست که مدحت او زین است و مذمت او شین ایشان گفتند آمده ایم
تا با تو مفاخرت کنیم پس رخصت ده تا شعرا و خطبا زبان بمفاخرت بگشایند حضرت رخصت ایشان داده
عطارد بن حاجب باین مضمون گفت که شکر و سپاس مر خدای را که ما را ملوک زمین گردانید و سحاب فضل
و مزیت را بر سر ما ریزان ساخت و بمال بسیار ما را انعام فرمود تا بآن احسان میکنیم و اهل احتیاج را
بآن محظوظ میسازیم و ما را عزیزترین اهل مشرق گردانید و بر مردمان ما را بیشتر و حسب و نسب ما را افزون تر
گردانید پس کیست که مثل ما باشد در میان مردمان و کیست که با ما در صدد مفاخرت در آید و این
صفات و نعوتی که در ماست از برای خود تعداد نماید بعد از آن گفت اگر چه خواهیم در باب مفاخرت
بسر حد اطناب میکشیم و لیکن شرم داریم از بسیار گردانیدن کلام و چون سخن بدینجا رسانید بنشست
پس حضرت رسالت صم فرمود بثابت بن قیس بن شماس که برخیز و جواب عطارد بده ثابت برخاست
و خطبه باین مضمون آغاز کرد که حمد مر خدای را که آسمان و زمین را خلق فرمود در حالتی که حکم او در جمیع

ملکوت جاری بود و دانش او بکرسی که در زیر عرش است و زبر آسمانها ساری و هیچ چیز یافت نمیشود
مگر که از خوان فضل و احسان اوست و از جمله افضال او آن است که ما را ملوک روی زمین کردانید
و از همه خلق رسول را برگزید که نسب او بزرگتر است و سخن او راست تر و حسب او افزون تر بعد از آن
کتاب را بر او انزال فرمود و او را بر خلقان خود امین ساخت پس او برگزیده خداست بر جمیع عالمیان
و بعد از انکه خلعت رسالت نام زد او شد مردمان را بدین و ایمان خواند و مهاجر را که اهل او
بودند و از جمله اقربای او بودی ایمان آوردند و اکنون حسان او و از همه بیشتر است و وجاهت او
از همه افزون تر پس اول آفریده که اجابت قول او کرد و استجابت امر الهی نمود ما بودیم پس ما انصار اوییم
و یار و مصاحب او با همه مردمان مقاتله میکنیم تا انکه ایمان آرند پس هر که بخدا و رسول و ایمان آورد
مال او و خون او محفوظ ماند و هر که قبول نکند همیشه با او مجاهده میکنیم و در راه خدا وکشتن او بر ما
آسان است این نهایت قول من است و من از برای جمیع مومنین و مومنات استغفار میکنم والسلام
والاکرام بعد ازان زبرقان شاعر برخواست و شعری چند بخواند و حسان بن ثابت در صدد
جواب آن درآمده بشعر خواندن مترنم شد و چون از شعر فارغ شد اقرع گفت خطیب این مرد از خطیب
ما افضل است و شاعر او از شاعر ما بهتر و آوازهای ایشان از آوازهای ما بلند تر بعد از فراغ
ازین کلام گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله مردمان چون دیدند که اقرع
اسلام آورد ایشان نیز بشرف اسلام مشرف شدند و حضرت رسالت صلعم همه را صله و خلعت داد
بعد ازان حق تعالی بجهة تعلیم مراسم ادب نهی اصحاب نمود در وقت خطاب از رفع صوت که مستلزم
اذیت و آزار و کراهت و حفظ حرمت بود نسبت بآن قدوهٔ اخیار فرمود که یَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ بلند نکنند آوازهای خود را فَوْقَ
صَوْتِ النَّبِيِّ بالای آواز پیغمبر یعنی در وقت سخن گفتن آواز خود را از آواز پیغمبر بلند تر
میکردانید زیرا اگر رفع صوت بقصد استخفاف است و آن مستلزم کفر است یا عدم ملاحظهٔ ادب
و آن متضمن خلاف تعظیم است وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ و آشکارا مسازید مر او را بِالْقَوْلِ سخن گفتن
یعنی باواز بلند ندا مکنید كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ همچو آشکارا خواندن برخی از شما لِبَعْضٍ مر برخی

دیگرا

دیگر را بلکه در وقت مخاطبه آواز خود را نرم سازید یعنی باید که آواز آن حضرت از آواز شما ارفع وَتُعَزِّرُوهُ ۱۲
باشد نه بعکس تا رعایت لوازم احسن ادب کرده باشید و بمنطوقهٔ کریمهٔ وَتُوَقِّرُوهُ والمسطور عمل
عمل نموده و نزد بعضی مراد آن است که او را بنام و کنیت که محمد و محمود است و ابو القاسم نخوانید
چنانکه یکدیگر را می خوانید بلکه او را بلقبی که متضمن به تبجیل و توقیر او باشد خطاب کنید چون یا نبی الله و یا رسول الله
و یا خیر خلق الله و مؤید این است آنچه ابو حمزه ثمالی از عکرمه نقل کرده که ابن عباس را پرسیدند از
از نزول این آیه که جمعی از بنی العنبر که اصحاب سبی ذراری ایشان نموده بودند بمدینه آمدند بقصد
فدای ذراری خود و در پس حجرات آنحضرت آواز دادند که یا محمد اخْرُجْ عَلَيْنَا ای محمد از حجره
بیرون آی آن حضرت از عدم ملاحظه ایشان متاذی گشت و حق تعالی بجهت تشفی وی آیه فرستاد
که ای محمد از حجره بیرون آی و ایشان را منع کن که مرا بنام نخوانید چه آن موجب تسویهٔ حضرت پیغمبر
که مستلزم عدم مراعات حرمت نبوت و جلالت قدر و مرتبه اوست پس بازایستید ازین قول نهی
أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ بجهة کراهت بطلان اعمال خود و مراد در بطلان عدم ترتب ثواب است
بدان چه پنداری که موجب توقیر و تعظیم آن حضرت است مثابه میشود بثواب جزیل و بترک آن موجب
محرومی ازان ثواب وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ و شما نمیدانید که عملهای شما رفع و جهر است یا خواندن
حضرت بنامهای باطل شده از حیثیت عدم ترتب ثواب و عدم وصول آن بخیر قبول آن چه اگر
بقاع آن اعمال بر وجه توقیر و تعظیم حضرت رسالت صلعم می بود مستحق ثواب میشدید ولیکن چون بر خلاف
آن بظهور رسانیدید و قصد مراعات ادب نکردید مستحق عذاب گشتید و از ثواب محروم شدید پس
آن اعمال محبط باشد و بوقوع قبول نرسد و از ابن عباس منقول است که آیه مذکوره در حق قیس بن
شماس نازل شده و او مردی سطبرگوش بود و جهوری الصوت یعنی گوش او گران بود و باواز بلند
سخن میکرد هرگاه که سخن کردی پیغمبر صلعم از آواز او متاذی گشتی و از انس بن مالک روایت که چون
این آیه نازل شد ثابت بر سر راه نشست و میگریست عاصم بن عدی منشأ این از وی پرسید گفت
آیتی در باب نهی رفع و جهر صوت نازل شده و من میترسم که از اهل آن باشم چه من مردی رفیع الصوتم
و همیشه در خدمت آنحضرت باواز بلند سخن کرده ام اما هرگز بآن قصد استخفاف و بی ادبی نکرده ام

پس از سر راه برخواست و بجمیله که دختر عبد الله سلول بود و زوجهٔ او بود امر کرد که در خانه را قفل
کن که من عهد کرده ام که تا خدا و رسول از من راضی نشوند از انجا بیرون نیایم جمیله چنان کرد
او در خانه گریه و تضرع میکرد عاصم پیغمبر را از این قضیه خبر داده فرمود که او را حاضر کنید عاصم او را
از خانه بیرون آورده نزد حضرت آورد ثابت گفت یا رسول الله من مردی رفیع الصوتم و در مجلس
شما بعادت خود سخن میکردم میترسم که موجب کراهیت خاطر عاطر شده باشد اکنون از آن میترسم
توبه کردم و طریق انابت پیش گرفتم رسول فرمود که راضی نیستی که در زندگی خود ستوده باشی و بر سبیل شهادت
مقتول شوی و به بهشت روی ثابت گفت راضی شدم یا رسول الله انس روایت کند که چون روز
یمامه رسیدها در حرب مسیلمه کذاب بودیم ثابت دید که مردمان در حرب کاهلی میکنند حمیت دین
و غضبیتش در حرکت آمده خود را در حربگاه انداخت و محاربه با ایشان میکرد تا شهید شد عبد الله
زبیر گوید که اصحاب بعد از این آیه با حضرت چنان آهسته سخن گفتندی که تا رسول مکرر استماع قول ایشان
نکردی بفهم آن نرسیدی و شبهه نیست در آنکه منهی عنه رفع صوتیست که موجب اذیت حضرت رسالت ع
باشد پس شامل رفع صوتی که در حرب یا در مجادلهٔ معاند واقع شود بقصد ترسیدن خصم و لهذا در حرب حنین
وقتی که اهل اسلام منهزم شدند بعباس بن عبد المطلب امر کرد که مردمان را باواز بلند بخوان عباس
بجمیع مردمان ارفع الصوت بود پس باواز بلند مردمان را ندا کرد و از فرار بازگردانید و در روایت
آمده که رفع صوت او بمرتبه بود که جمعی از کفار بر اهل اسلام هجوم کردند عباس باواز بلند گفت
یا صباحاه همه زنان حامله از هیبت آن آواز بچه از شکم انداختند و مرویست که روزی باواز بلند
سباع را از غنم زجر کرد آن سباع زهره اش چاک شد و بمرد و در بعضی تفاسیر آمده که چون ثابت از رفع
تایب شد حق تعالی این آیه در حق او فرستاد که إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ
بدرستی که آنانکه فرو می خوابانند و نرم می کنند آوازهای خود را یعنی آهسته میگویند سخن نزد فرستادهٔ
خدا که محمدست صلی الله علیه بجهت مراعات ادب و تعظیم و توقیر أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ آن
گروه متادب آنانند که امتحان کرده است خدای و بنیک پاک نموده قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى دلهای ایشانرا
برای پرهیزکاری همچون طلا باتش غش آن برود و خالص آن بماند و گویند مراد از امتحان سوخته

الکرام

۹۲

او سبحانه است بخلوص نیات ایشان یعنی شناخته است خدای قلوب ایشانرا برای عبادت تقوی لَهُمْ
مَغْفِرَةٌ مر ایشانراست آمرزش گناهان که رفع صوت است و غیر آن از خطیات وَأَجْرٌ عَظِيمٌ و مزدی
بزرگ و بی پایان بر حفظ ادبات و سایر طاعات و در بعضی تفاسیر آمده که این آیه در بارهٔ
وفد بنی تمیم نازل شد که نزد حضرت رسالت ع آمدند در وقت نیمروز که حضرت در بعضی حجرات طاهرات
قیلوله فرموده بود ایشان بگرد هر یک از آن حجرات میگشتند و نعره میزدند که اُخْرُجْ یا محمد بیرون
آی تا حکم اسیران ما را که سریهٔ تو ایشان را در حق بنی العنبر گرفته اند و نزد تو آورده اند مشیت
دهی حضرت از آواز ایشان بیدار شد از حجره بیرون آمد ایشان گفتند یا عیال ما را آزاد کن و یا فدیه
بستان جبرئیل ع آمد و گفت یکی از ایشان را حکم ساز میان خود و میان ایشان حضرت اعور را
حکم ساخت و او حکم کرد که بعضی اسیران را فدا کرد و بعضی را آزاد آنحضرت باین طریق عمل نمود و فرمود
که از اولاد اسمعیل ع که این عمل که موجب کفاره باشد باید که یکی از ایشان آزاد پس با هیچ سلوک
بعضی را آزاد کردند و بعضی را فدیه گرفتند و حق تعالی بجهت ترک رسوم آداب نسبت بآن قدوه احباب مذمت
کرده فرمود که إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ بدرستی که آنانکه ندا میکنند ترا مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ
از بیرون حجرهای زوجات أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ بیشتر ایشان عقل ندارند و جاهلند برسوم آداب
یعنی بجهت عدم معرفت بقدر شرف و رتبه تو در ترک توقیر و تعظیم تو بمنزلهٔ بهایم اند که از عقل و فهم عاری اند
چه مقتضی عقل آنست که مراعات حسن ادب کنند در رعایت اجلال تبجیل نمایند خصوصا نسبت بکسی که منسوب
باشد برتبهٔ رسالت و مزین بخلعت نبوت و باقی تفاصیل این مبحث حواله بمنهج الصادقین است و بعضی
از نهی از ندای مذکوره میفرماید که وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا و اگر ایشان یعنی قوم بنی تمیم شکیبائی کردندی
بر ترک ندا حَتَّى تَخْرُجَ تا که بیرون می آمدیم إِلَيْهِمْ بسوی ایشان لَكَانَ هر آینه بودی صبر کردن
و انتظار خروج تو کشیدن خَيْرًا لَهُمْ بهتر مر ایشان را از ندا کردن بجهت مراعات غایت رسوم آداب
که مثمر سعادت دنیا و عقبا است چه آن باعث لطف الهی است درباره ایشان باعطای ایمان و رسیدن
ایشان از ثواب جاودان و بعداد ایشان در زمرهٔ عاقلان وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای بسیار آمرزنده است
کسی را که از بد ادبی تائب و پشیمان شود رَحِيمٌ بسیار مهربان با اهل ادب و رحمت مغفرت او واسع است

پس هرگز او را مضیق امور نرسد حث بر کسی کی از بی ادبی وازان پشیمان کرده آورده اند که حضرت رسالت صلعم
در سال نهم از هجرت ولید بن عقبة بن ابی معیط را بقبیله بنی المصطلق فرستاد تا صدقات واجبه ایشان بگیرد
وقبل ازین میان ولید وایشان در زمان جاهلیت خونی واقع شده بود چون خبر آمدن ولید بایشان رسید
از سر عداوت قدیم گذشته مجدداً طرح محبت انداخته بجهت تعظیم وتوقیر باستقبال وی بیرون آمدند
وی گمان اینکه ایشان بقصد قتل وی می آیند معاودت نموده بنزد پیغمبر صلعم آمد وبعرض رسانید که بنی المصطلق
طریق ارتداد پیش گرفته زکوة نداده اند وقصد کشتن من کردند رسول در غضب شده قصد قتل ایشان نمود
بیامدند وگفتند نعوذ بالله من غضبه وغضب رسوله پناه میگیریم بخدا از غضب او وغضب رسول او بخدا که
از ما امری واقع نشده وهمه مطیع وماموریم وآنچه بعرض ملازمان رسانیده اند خلاف واقع است رسول بقول
ایشان اعتماد ننمود فرمود که حکم میان ما وشما ازین دو بیرون نیست یا شما باز می ایستید از عصیان
ونافرمانی یا مردی را بشما میفرستم که مثابه نفس من باشد تا مقاتله با اهل قتال وجدال شما کند وهمه فراری
شما را اغارت کند پس دست بدوش امیر المؤمنین علی علیه السلام نهاد وفرمود هُوَ هذا آن مرد اینکس است
پس خالد ولید را با جمعی بسر ایشان فرستاد که در خفیه تجسس حال ایشان نماید ودر کار ایشان احتیاط
تمام مرعی دارد تا ارتداد ایشان بر تو واضح نشود با ایشان مقاتله منما خالد چون نزدیک آن موضع رسید
جاسوسی را بجهة تجسس احوال روانه ساخت جاسوس در وقت نماز عصر بمیان ایشان رسید دید که بانگ
نماز میگویند ونماز بجماعت میگذارند وبشعار اسلام اقدام مینمایند بازگشت وصورت حال بازگفت
وی بنزد ایشان آمد گفتند قبل ازین ولید بیامد وما بجهة تعظیم باستقبال بیرون آمدیم ما را بدید
مراجعت نمود ندانیم که علت آن چه بود خالد صدقات از ایشان گرفته بازگشت وکیفیت حال را بعرض حضرت
رسانید این آیه نازل شد که یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنْ جَاءَکُمْ فَاسِقٌ ای آنکسانی که ایمان
آورده اید اگر بیاید بشما فاسقی که بیرون رونده باشد از فرمان خدا بِنَبَإٍ بخبری یعنی بیاورد خبری
که موجب تألم خاطر باشد فَتَبَیَّنُوا پس تفحص وتجسس کنید ونیک بنگرید در صدق وکذب او ونمائید بمجرد اخبار
وی مبادرت بعمل وی مکنید أَنْ تُصِیبُوا بجهة کراهت آنکه برسانید قتل مکروهی را قَوْمًا بگروهی در احوال
وانفس ایشان بِجَهَالَةٍ بنادانی وعدم علم بحال ایشان از ایمان وطاعت وکفر ومعصیت پس





بطلان آنکه کافرانند وعاصی باایشان در مقام محاربه واذیت در آئید وحال آنکه مومن مطیع بوده باشند
اگر چنین کنید فَتُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِینَ پس گردید آنچه کرده باشید از فعل مکروه بایشان
پشیمانان که ممکن نباشد تدارک آن یعنی در اول امر که بقول فاسق عمل کنید بی آنکه صدق او بر شما ظاهر شود
در ثانی الحال خلاف آن صادر گردد وازان نادم شوید وهمیشه بران تأسف خورید وغمگین باشید وهیچ
تدارک آن نتوانید کرد وَاعْلَمُوا أَنَّ فِیکُمْ رَسُولَ اللَّهِ وبدانید ای مومنان که آنکه در میان شماست
فرستاده خداست وتعظیم واجلال او مقتضی آن است که کذب وکلام مالایعنی بحضرت او معروض ندارید ودیگر
آنکه اگر بخلاف راستی سخنی عرض نمائید یا مرتکب فعل غیر مرضی شوید حق تعالی ویرا برسول اعلام کند وموجب
رسوائی شما شود لَوْ یُطِیعُکُمْ اگر فرمان برد شما را یعنی اگر رسول خدا قبول قول شما کند وبرای شما
عمل نماید فِی کَثِیرٍ مِنَ الْأَمْرِ در بسیاری از کارها لَعَنِتُّمْ هر آینه برنج افتید وهلاک شوید زیرا
که اکثر قول وفعل شما برای هوا ومعصیت است پس در جمیع امور اطاعت وی کنید تا از مضیق هلاکت
دینوی واخروی برآئید وچون جمعی دیگر از ایشان که بحلیه تقوی متحلی بودند درین امر خسارت
نیکردند وخود را ازان دور میداشتند ازین جهة حق تعالی بر سبیل استدراج منع ایشان فرمود
بآنکه وَلَٰکِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَیْکُمُ الْإِیمَانَ وَزَیَّنَهُ ولیکن خدای تعالی دوست گردانیده است
بسوی شما ایمان را که تصدیق است بخدا ورسول وبجمیع ما جاء به النبی ص وآراسته است فِی قُلُوبِکُمْ
در دلهای شما بنصب ادله واضحه ومعجزات باهره وَکَرَّهَ ومکروه گردانیده ودشمن ساخته إِلَیْکُمُ
الْکُفْرَ بسوی شما پوشیدن حق را که آن توحید است ونبوت وسایر ارکان ایمان وَالْفُسُوقَ
وبیرون رفتن از طاعت مفروضه وعدم اتیان بآن وَالْعِصْیَانَ ونافرمانی از روی عناد وطغیان
وبروایت منقوله از امام جعفر صادق ع مراد بفسوق کذب است واز جمله الطاف که باعث رسوخ آیات
وصارف از کفر وعصیان نصب ادله است ووعدهٔ ثواب بر ایمان وطاعات ووعید عقاب بر کفر
ومعصیت أُولَٰئِکَ هُمُ الرَّاشِدُونَ آن گروه که مستثنی اند از اهل خسارت ایشانند راه
یافتگان کاملند بطریق صلاح وفلاح ومحاسن امور بروجهی که راسخ اند دران واین تزئین ایمان
وتکریه کفر وعصیان که داده شده است بایشان فَضْلًا مِنَ اللَّهِ بجهة تفضیل است از جانب

خدای وَنِعْمَةً و نعمتی و رحمتی از طرف او وَاللّٰهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بصدق و کذب خبر و بکرا
بروفق آن جزا خواهد داد حَكِيمٌ محکم کار در امور بندگان و از جمله امور محکم او است که بتحقیق امر اخبار
امر نموده زیرا که اخبار کاذبه موجب انواع فتنهاست و سبب القاء بلایا آورده اند که حضرت رسالت
روزی بر دراز گوشی نشسته بود و در مجلسی از مجالس انصار رسید و توقف نمود آن دراز گوش بول
کرد عبد الله بن سلول بینی خود را گرفت و گفت بگذار این دراز گوش را که عفونت بول او ما را متأذی ساخت
عبد الله بن رواحه گفت بینی بگیر از بول حیوانی که خوشتر از بوی تست و بروایتی دیگر این دراز گوش
به از تست و بوی بول او بهتر از بوی مشک ابن سلول از سخن وی در غضب شد و سخن بد ادا بنه بگفت ابن
رواحه نیز در مقابل او سخنی در میان انداخت و کار بمنازعه کشید قوم هر دو که اوس و خزرج بودند به تعصب
برخواسته بایکدیگر در مقام مجادله درآمدند و بعضی بعصا و کفش و جمعی بچوب خرما و ضرب دست تعدی کردند
پیغمبر چون برین قضیه مطلع شد رجعت نموده تفریق ایشان نمود و کار ایشان با صلاح آورد و این
آیه نازل شد که وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا و اگر دو گروه
از مومنان کارزار کنند بایکدیگر پس اصلاح کنید میان ایشان به نصیحت یعنی این هر دو فریق را بحکم
خدا دعوت نمائید و بروایت قتاده مردی انصاری را در ذمت انصاری دیگر حقی بود و آن در ادای
آن مضایقه میکرد آن مرد بکثرت قوم خود مستظهر شده گفت بخدا قسم که من حق خود را از تو بعنف
و قهر بستانم این مرد گفت بیا تا نزد رسول خدا رویم و او را حکم سازیم گفت من نمی آیم پس در هم افتادند
و کار ایشان از دشنام بشمشیر کشید و آیه مذکوره نازل شد که میان ایشان باصلاح آرید فَإِنْ بَغَتْ
پس اگر ستم کنید و تعدی نماید إِحْدَاهُمَا یکی از ان دو طایفه عَلَى الْأُخْرَىٰ بطایفه دیگر و بصلح راضی
نشود و از حکم خدا عدول نماید فَقَاتِلُوا الَّتِي پس کارزار کنید با آن گروه دیگر که تَبْغِي افزونی جوید
و تعدی نماید بر گروه دیگر حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ تا باز گردد بحکم خدا و اطاعت امر او کنند
فَإِنْ فَاءَتْ پس اگر باز گردند آن طایفه باغیه براه حق و منقاد امر الهی شوند و در ترک مقاتله فَأَصْلِحُوا
بَيْنَهُمَا پس اصلاح میان ایشان بِالْعَدْلِ بسویت یعنی در اصلاح میل بیک طرف مکنید بلکه رعایت
هر دو را مرعی دارید وَأَقْسِطُوا و عدل کنید در همه کارهای إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ

بدرستی



معول بدرستی که خدای دوست میدارد عدل کنندگان را یعنی عواقب امور ایشان را محمود
میسازد و احکام باقی و مسایل متفرعه بر آن در منهج الصادقین سمت تقریر یافته و نیز بجهت
تأکید و مبالغه در مصالحه بین المخاصمین والمنازعین می فرماید که إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ جز این نیست
که مومنان برادران اند یکدیگر را در دین و منتسب باصل واحد که ایمان است پس باید که میان ایشان
نزاع و شقاق نباشد و اگر بر سبیل ندرت خلاف و نزاع واقع شود فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ
پس بصلاح آورید میان برادران خود بکف ظالم و اعانت مظلوم و بعد از امر بصلاح بجهت عزم
اهل ایمان بر اصلاح و عدم تهاون ایشان دران باب بتخویف ایشان می نماید در مخالفت امر مذکور
بقوله وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از عذاب الهی لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ شاید که شما رحم کرده شوید یعنی امیدوار
باشید برحمت واسعه او بوجه اتقا که موجب اجر جزیل و ثواب جمیل است کعب الاحبار از سید ابرار
روایت کند که مزد آنکه میان مردمان اصلاح کند همچو کسیست که کارزار کند با کفار و زهری
از سالم نقل کرده که آن حضرت فرموده که مسلمان برادر مسلمان است باید که بروی ظلم نکند و بدانید
که هر که در حاجت برادر اقدام نماید حق تعالی در حاجت او سعی نماید و هر که غمی از مسلمانی بردارد حق تعالی
کربه و اندوه او در روز قیامت بفرح مبدل گرداند و هر که مسلمانان را ستر کند حق تعالی در روز
قیامت بدن او را ستر نماید و این حدیث بخاری در صحیحین خود آورده و از جمله وصایای
حضرت رسالت صلعم با میر المومنین علیه السلام فرموده آن است که یا علی یک میل راه برو و عیادت بیمار کن
و دو میل راه برو و تشییع جنازه نمای و سه میل راه برو و اجابت دعوت کن و چهار میل راه برو
و زیارت کسی کن که با او دوست برادری گرفته باشی در راه خدای و پنج میل راه برو و اجابت
ملهوف و شش میل راه برو و نصرت مظلوم کن و بر تست که همیشه با استغفار باشی و در حدیث دیگر
واقع شده که مسلمانان برادران یکدیگرند باید که بر یکدیگر ستم نکنند و بغیبت و عیب یکدیگر مشغول
نشوند و در خذلان همدیگر نکوشند و دیوار خانها از بالای یکدیگر نگذرانند مگر برضای یکدیگر تا موجب منع
هوای همسایه نشود و یکدیگر را ببوی طعام ایذا نرسانند بلکه یکدیگر را حظوظ شاد سازند با آن بعد از آن
فرمود که کم کسی باشد که باین وصیت کار کند آورده اند که ثابت بن قیس بن شماس هر گاه بمجلس

معلای سید انبیا صلعم آمدی حسب به او را الکفشیلی او را بجهت گرانی گوش نزدیک رسول جای دادندی
تا کلام حضرت را نیک ملاحظه کردی روزی بمسجد آمد و وقتی که مردم یک رکعت نماز صبح را
گزارده بودند بنماز مشغول شد و چون یک رکعت نماز بگذارد مردمان از نماز فارغ شده بودند
تا وی از نماز فارغ شد اما ایشان هر یک بجای خود قرار گرفته بودند ثابت بعد از نماز بر خواست
و پای بر گردن مردمان مینهاد و میرفت تا بجای رسید که میان او و پیغمبر صلعم یککس بیش نبود ویرا
گفت دور شو و جای مرا بازده یا روی کفش مجلس چون بموضع جلوس رسیدی بنشین وی خشمگین
شده در همانجا بنشست چون هوا نیک روشن شد ثابت در آن مرد نگریست و گفت تو کیستی
گفت فلان گفت فلان بن فلانه داین را بجهت آن گفت که ویرا مادری بود که در جاهلیت بزنا و فجور
مشهور بود آن مرد از استماع این تعرض خجل شده و سر در پیش انداخت خدای تعالی این آیه
فرستاد که یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای آنکسانی که گرویده اید لَا یَسْخَرْ قَوْمٌ باید که استهزا
نکنند و استخفاف ننمایند گروهی از شما مِنْ قَوْمٍ از گروهی دیگر عَسَىٰ أَنْ یَکُونُوا شاید که باشند
آن گروه استهزا کرده شده گان خَیْرًا مِنْهُمْ بهتر از استهزا کنندگان از حیثیت رفعت
و منزلت نزد حضرت عزت چه اکثر مردمان اطلاع ندارند مگر بر ظواهر احوال و از بواطن امور بی خبرند
و بعضی برآنند که جمعی از بنی تمیم بر درویشان صحابه استهزا میکردند حق تعالی فرمود که استخفاف
گروهی میکنید که در ایمان با ایشان شریک باشید شاید که این که در ظاهر حال حقیرند نزد حق تعالی
از شما بهتر باشند از اغنیایی که مرفه الحال باشند انس روایت کند که روزی ام سلمه رضی الله عنها
ازاری سفید در میان بسته بود و گوشه آن را از پس پشت فرو گذاشته بزمین میکشید عایشه زبان
بسخریت گشوده گفت که آن گوشه ازار که ام سلمه از پس خود میکشد گوییا زبان سگ است که او
از دهن بیرون میکند حق تعالی فرمود که وَلَا نِسَاءٌ و باید که سخریت نکنند زنان مِنْ نِسَاءٍ
از زنان دیگر عَسَىٰ أَنْ یَکُنَّ شاید که باشند آن زنان سخریت شده گان خَیْرًا مِنْهُنَّ بهتر
از زنانی که سخریت کنندگان اند از حسن بصری نقل است که این کلام در حق زنان حاصل شد که ام
سلمه را بکوتاهی قامت استهزا میکردند از ابن عباس روایت است که صفیه ابن حی اخطب نزد





رسول الله آمد و شکایت کرد که زنان تو مرا عیب میکنند و میگویند یا یهودیه بنت یهودین ای جهود
دختر دو جهود حضرت فرمود که بگو ایشان را که پدر من هارون است و عم من موسی و شوهر من محمد
رسول الله حق تعالی این آیه فرستاد که وَلَا تَلْمِزُوا و باید که طعنه نزنید و عیب نکنید أَنْفُسَکُمْ
نفسهای خود را یعنی اهل ملت خود را چه مومنان بمثابه یک نفس اند پس هر که دیگری را عیب کند گویا
که خود را عیب کرده و اگر عیب غیر ملت کند جایز است و لهذا فقهای ما تجویز لعن کرده اند
بر جمیع مخالفین و کفار لعنت الله علیهم اجمعین وَلَا تَنَابَزُوا و باید که به بدی نخوانید یکدیگر را
بِالْأَلْقَابِ بلقبهای یعنی زشت یکدیگر را نخوانید چنانکه یا ترسی که مسلمان شده باشند ایشان را
گویند یا یهودی و یا نصرانی و یا مسلمانی را گویند یا منافق بِئْسَ الِاسْمُ الْفُسُوقُ بد نامیست
کسیرا اگر متضمن فسق است یعنی کسیرا به یهود یا ترسا ملقب ساختن بَعْدَ الْإِیمَانِ پس از ایمان
آوردن او یا بدچیزیست اکتساب اسم فسوق بغیبت کردن اهل ایمان و تحمیر ایشان و
و در کشاف آورده که اسم مشتق است از سمو بمعنی ارتفاع و علو و حقیقت معنی آن است که بدست
ذکری که مرتفع است مر مومن را از آنکه بعنوان فسق مذکور شود چه آن موجب انخفاض است پس باید
کسیرا بعد از ایمان کافر نخوانند و همچنان کسی تا پس فاسق نخوانند وَمَنْ لَمْ یَتُبْ و هر که توبه
نکند از این امور منهیه و از آن نادم نشود فَأُولَٰئِکَ هُمُ الظَّالِمُونَ پس آن گروه ایشانند ستمکاران
بجهت وضع عصیان در موضع طاعت رحمن و نفس را در موضع سوء عذاب و عقوبت آن جهان ساختن
از عبد الله عباس مروی است که قبل از این آیه هرگاه شخصی معصیتی کردی و از آن تایب شدی مردمان
آن را سرزنش کردندی و کشیدندی تو چنین عملی کردی حق تعالی باین آیه ایشان را از آن نهی کردی از حسن
نقل است که هر یهودی و نصرانی که بشرف اسلام میرسید مردمان او را بطریق سابق بلفظ یا نصرانی و یا
و یا یهودی ندا میکردندی حق تعالی بآیه مذکوره ایشان را از آن منع نمود و حضرت رسول صلعم فرموده
که از جمله حق مومن بر برادر مومن خود آن است که او را بنام برد با نامی که دوست ترین اسمها باشد آورده اند
که حضرت رسالت صلعم در سفر و حضر هر درویشی را بجهت دو غنی نصب کرده بود تا در مایحتاج ایشان قیام
نماید و ماکول و ملبوس او بر ایشان باشد سلمان فارسی رضی الله عنه استغفار بنا بر فرموده سید مختار

در خدمت رسول از اکابر صحابه قیام می نمود روزی ایشان سلمان را گفتند از برای ما طعامی طبخ نمای
سلمان جهت آنکه در شب عبادت کرده بود خواب بر او غالب شده طعام مهیا نساخت ایشان سلمان را گفتند
چرا برای ما طعامی نساختی گفت خواب بر من غالب شد و بجهت آن در این امر تاخیری واقع شد گفتند نزد
رسول رو و برای ما طعامی بیاور چون سلمان صورت حال عرض نمود حضرت فرمود که نزد اسامه بن زید رو
که وکیل آن حضرت بود در صرف حوایج پس سلمان نزد وی آمد و بفرموده رسول از آن طلب طعام نمود
اسامه گفت طعام حاضر نیست وی بازگشت و گفت در سرکار حضرت طعامی حاضر نیست ایشان سلمان را بجای
دیگر فرستادند تا طعام بیاورد و باز آمد و گفت آنجا نیز طعام نبود ایشان در غیبت سلمان زبان بگشودند
و گفتند سلمان قدمی دارد که اگر بچاه سمیحه رود خشک شود آب آن پس در تجسس آمدند که آیا اسامه را
چه مانع شده باشد که طعام نداشته یا بخل مانع فرستادن او شده روزی دیگر که نزد رسول آمدند رسول فرمود
که چیست این سرخی که در میان دندانهای شما می بینم گفتند یا رسول الله گوشت نخورده ایم آن حضرت فرمود
گوشت خوردن نمیگویم غرض من گوشت آدمی است چه امروز همه روز گوشت اسامه و سلمان می خوردید
من اثر آن را بر لب شما مشاهده میکنم آیه آمد که یا ایها الذین امنوا ای آنانکه ایمان آورده اید اجتنبوا
کثیرا من الظن دور شوید و اگذارید بسیاری از گمان که آن گمان بد است در حق برادر مومن ان
بعض الظن بدرستی که بعضی از گمان اثم گناهست یعنی موجب تفرع اسم است گمان که در حق اسامه بردید
ولا تجسسوا و تجسس مکنید چیزها را اگر بر شما مخفی باشد چنانکه در کار اسامه بدگمان شدید و مرتکب تجسس او گردید
بدانکه ظن بر چهار قسمت اول مامور به و آن حسن ظن است بخدای و مومنان لقوله تعالی لولا اذ سمعتموه
ظن المومنین والمومنات بانفسهم خیرا و حدیث الظن من الایمان نیز محمل این قسم است دوم حرام و آن گمان
بد است بخدا و مومنان که موجب اثم است و مثمر عقوبت سیم مندوب و آن غلبه ظن است در امور اجتهادیه
چهارم مباح و آن ظن است در امور دنیوی و مهمات معیشتی و درین صورت بدگمانی موجب سلامتی است
و سبب انتظام امور دنیوی و در حدیث آمده که بگذارید آنچه خدا پوشیده است آن را یعنی بتجسس آن مشغول
مشوید و نیز از پیغمبر مروی است که حق تعالی حرام کرده است از مرد مسلمان خون او و عرض او و آنکه
گمان بد برند در حق او و ثعلبی در تفسیر خود از ابی قلابه نقل کرده که عمر بن الخطاب را گفتند که ابو المحجن ثقفی

۹۷ در خانه خود نشسته و بخمر خوردن مشغول است عمر بخانه او رفت دید که با مردی نشسته و هیچ خمری
در میان ایشان نیست ابو المحجن گفت ای عمر این فعل حرام بود که کردی زیرا که حق تعالی از تجسس نهی فرموده
و تو مرتکب آن شدی پس عمر منفعل شده از آن مجلس بر خواست و ترک تجسس کرد و بعد از اجتناب ظن
و تجسس بر سر باب غیبت نیز میفرماید که ولا یغتب بعضکم بعضا و باید که غیبت نکنند بعضی از شما بعضی
دیگر را یعنی در غیبت یکدیگر را به بدی نام مبرید چنانکه در باره سلمان کردید پس در بیان آنکه غیبت افحش
چیزهاست می فرماید که ایحب احدکم آیا دوست میدارید یکی از شما ان یاکل لحم اخیه میتا
گوشت برادر خود را در حالتی که مرده بود آن برادر فکرهتموه پس به تحقیق کراهت خواهید از آن
و ممکن نخواهد بود شما را انکار کراهیت آن چنانکه شما طبیعت را کاره و متنفرید از خوردن گوشت برادر مرده
باید که از غیبت نیز باین وجه اجتناب نمائید چه طبع و شرع منکر آنست واتقوا الله ان الله تواب
رحیم و بترسید از عقوبات الهی بسبب ارتکاب غیبت بدرستی که خدای پذیرنده توبه است از جمعی
که توبه کنند از غیبت و مهربان بر آنانکه باز ایستند از آن و غیبت عبارتست از آنکه در غیاب کسی
سخن گویند که اگر در مواجه با او گویند او را بد آید و از پیغمبر پرسیدند که ما الغیبة غیبت فرمود آنست
که یاد کنی برادر خود را بآنچه از و کاره باشد پس اگر آن چیز در و باشد پس به تحقیق که غیبت او نموده و اگر
در وی نیست او را بهتان نموده و نیز فرموده که غیبت مسلمانان مکنید و در پی عورات و بدیهای ایشان
مباشید که هر که در پی عورات برادر مسلمان باشد حق تعالی او را رسوا سازد اگرچه در میان منزل خود باشد
و نیز از آن حضرت منقول است که بر شما باد که از غیبت اجتناب نمائید که غیبت سخت‌تر است از زنا زیرا که
حق تعالی مرد زانی را بعد از توبه آمرزد و غیبت کننده را نمی آمرزد تا صاحب او را حلال نکند و در مصابیح
القلوب مذکور است که یکی از صلحای امه گوید که روزی بفلان گورستان نشسته بودیم مردی جوان بسرعت تمام بر ما
بگذشت گفتم این و امثال این وبال مسلمانان اند و مشوش خاطر ایشان چون شب در آمد در واقعه دیدم
که آن را بر جنازه خوابانیده نزد من آوردند و کاری بمن دادند و گفتند مرا که بخور گوشت این را گفتم
سبحان الله من چندین سال است که حیوانی نخورده ام گوشت مرده چگونه خورم گفتند نه غیبت او کردی
پس چرا گوشت او را نمی خوری گفتم از آن توبه کردم پس هاتف یک سال بآن گورستان تردد میکردم تا آنجا

بر سنم واز وحلالی طلبم بعد از یکسال او را دیدم و قبل از آنکه سخن کنم گفت توبه کردی گفتم آری
گفت برو که برا بحل کردم مرویست که چون ماعز را بجهت اقرار او بزنا سنگسار کردند
حضرت رسالت صلعم از یکی شنید که بدیگری گفت ماعز خود را رسوا کرد که گواهی زنا در حق خود داد
تا خود را چون سگ سنگسار کردند حضرت هیچ نگفت پس از عقب آنحضرت می آمدند بجز ابه رسیدند خری
مرده آنجا افتاده بود رسول صلعم بایشان گفت که این خر را بخورید گفتند یا رسول الله چگونه گوشت
میته خوریم فرمود نه شما غیبت ماعز کردید که از خوردن میته بدتر است نمیدانید که او در جویهای
بهشت میچرد و انس از آن حضرت روایت کرده که فرمود شب معراج که مرا بآسمان بردند جماعتی دیدم
که ایشان را ناخن و چنگال از مس روی بود و بآن روی خود را میخراشیدند گفتم اینها کیستند گفت
آنها آنند که در دنیا گوشت برادران می خوردند و غیبت میکردند و عرض میبردند و مستمع نیز مثل
غیبت کننده است چنانکه امیر المومنین صلوات الله علیه فرمود که السامع للغیبة احد
المغتابین شنونده غیبت یکی از دو غیبت کننده است از میمون بن سیاه که یکی از اجل تابعین است
نقل کرده اند که گفت شبی در خواب بودم شخصی حقه ترنجی نزد من آورد و گفت بخور گفتم مرده را
چون خورم گفت بجهت آنکه غیبت فلان میکردی گفتم بخدا که نام فلان را بخیر و شر نبرده ام گفت
استماع غیبت او میکردی و بآن راضی بودی میمون بعد ازین واقعه هیچکس را نگذاشت که در حضور
او غیبت کسی کند تا وفات کرد در خبر است که عیسی علیه السلام اصحاب خود را گفت که اگر باد در جامه
شما آید و آن جامه را از عورت شما بردارد چه خواهید کرد گفتند آن را خواهیم پوشید گفت نه چنان است
بلکه شما از آن جا علیند که آن جامه را بالاتر برید این کنایتیست از آنکه کسی که غیبت کسی کند منع
کسی نکنند بلکه مدد او دهند و غیبت منحصر نیست در قول و قول متصور نیست در صریح بلکه کنایه و اشاره
بسر و دست و چشم و غیر آن نیز از قسم غیبت است گاهی که مفید عیب باشد و هم چنین حکایت از
حرکات و سکنات و مشی و امثال آن و از جمله کنایتست که کسی گوید که من در مجلس حکام حاضر نشوم
یا مال یتیم نمی خورم و مراد او این باشد که فلان مرتکب این می شود و ازین قسم است که گوید شکر خدا را
که مرا ازین فعل منزه ساخته و قصد او این باشد که فلان این فعل میکند چه این شکر متضمن غیبت است



و بر همین طریقه است که گوید اگر فلان این فعل نمیکرد بهتر و نیکوتر می بود و قصد این بود که متنبه غیر
غیر کند که فلان این عیب دارد و هم چنین اگر نفس خود را مذمت کند و مقصود او شبیه مردمان باشد
بر سولت غیر حاصل که هر گاه چه غرض از آن نوع تعرض غیر باشد و بآن غرضی صحیح مقصود نباشد
از قسم غیبت است اما اگر گوید در حق فاسق متظاهر الفسق که فلان این عمل میکند نه غیبت است
مانند کسی که علانیه شرب خمر کند یا ظالمی که باشکارا ظلم و امثال آن و هم چنین غیبت نیست نصیحت
مستشیر را در نکاح یا در معامله یا در امی و غیر آن که متضمن بدگویی آنکس شود که از حال او استفسار
کنند هم چنانکه گویند که فلان مرد بخیل است یا کثیر النزاع است و یا بد معامله است و هم چنین جرح گواهان
نیز جایز است و غیبت اهل خلاف و طعن و لعن کردن ایشان نیز مستثنی است و لهذا حضرت
حضرت امیر المومنین علی و امام حسن علیهما السلام در مجالس ذکر معایب و قطع انساب معاویه و عمرو عاص
میکردند چنانچه در نهج البلاغت مذکور است فقهای امامیه را نیز جایز است که ذکر مسائل باطله کنند و قدح
در صحت آن و شیخ رحمة الله علیه در بعضی تعلیقات خود آورده که هر که غیبت کسی کرده باشد و یا استماع
آن نموده و بعد از آن نادم گشته باید که این دعا خواند که اللهم صل علی محمد و آل محمد و اغفر لمن
اغتبته و استمعت غیبته چه آن سبب کفاره گناهان است اما باید که پیش از دعا نیت کند
که دعا میکنم برای کسی که غیبت او کرده ام یا غیبت او را شنیده ام جهة کفاره گناه خود جهة آن غیبت
برای آنکه واجب است قربة الی الله و این در صورتیست که معتاب از غیبت خبر نداشته باشد و اگر غیبت
بمعتاب رسیده باشد ذنب او منقطع نشود مگر برای او آورده اند که چون رسول صلعم فتح مکه نمود بلال را
امر فرمود تا بر بام کعبه معظمه رفت و اذان بگفت جمعی از طلقا در غیبت او افتادند از آن جمله هشام
قدح در نسب او کرده گفت آیا محمد کسی ندارد که بانگ نماز بگوید جز این کلاغ سیاه و عتاب بن
اسید گفت که الحمد لله که پدرم زنده نیست تا این بانگ را بشنود و این را بهسیند سهیل بن عمرو گفت
اگر خواست خدای باشد این را تغییر دهد و بر طرف سازد و ابو سفیان گفت من هیچ نمیگویم چه میترسم
که خدای آسمان محمد را خبر دهد فی الحال جبرئیل آمد و پیغمبر را خبر داد و آن حضرت ایشان را طلبید
و گفت که شما چنین و چنین گفته اید ایشان اعتراف کردند و گفتند بلی یا رسول الله و تفصیل این

بحث و بیان آن در منهج الصادقین مذکور است پس آیه نازل شد یا ایها الناس ای گروه مردمان
انا خلقناکم بدرستی که ما آفریدیم شما را من ذکر و انثی از مرد و زن که آدم و حوا است و چون
شما همه از یک پدر و مادرند پس هیچ وجه ندارد که بسبب آن در نسب خود فخر کنید و در نسبی دیگر
طعن زنید و غیبت آن کنید و غرض از تفرق قبایل و تشعیب شعوب و اختلاف بطون تفاخر
نیست بلکه جهت تعارف و امتیاز است هم چنانکه حق تعالی می فرماید که وجعلناکم شعوبا
و گردانیدیم شما را شعبها یعنی جماعت متفرقه و فرق عظیمه که منسوب باصل واحد باشند وقبائل
و قبیلهای که منسوب بشعوب اند لتعارفوا تا بشناسید یکدیگر را بنسب و قبیله و بسبب آن از هم
جدا گردید و لهذا دو شخص که یک نام داشته باشند باختلاف قبیله و شعوب از یکدیگر ممتاز میشوند چون زید
تمیمی از زید قرشی ممتاز است و اگر امتیاز در میان شما نباشد معاملات که بسبب آن انتظام امور است متعذر
گردد پس غرض نه آن است که شما بسبب شعوب و قبایل تفاخر و آبا و اجداد خود کنید و در انساب
خود دعوی تفاوت و تفاضل نمائید و از امام جعفر صادق ع مرویست که شعوب جماعتی اند که ایشان را
نسبت بر بلاد دانند و قبایل کسانی اند که ایشان را انتساب باباء زنند و گویند شعوب مشتمل است بر قبایل
چون حرف که سعی است مشتمل بر قبایل متعدده که یکی از ان کنانه است حاصل که مقصود از وضع شعوب
و قبایل تفاخر نیست باباء و اجداد و دعوی تفاوت و تفاضل در انساب بلکه فی الحقیقة فضیلتی که موجب
تفضل است پرهیز و سبب کرامت و شرافت نزد حضرت عزت از حیثیت کثرت مثوبت و رفعت منزلت احتساب
نمودن است از منهیات و ارتکاب نمودن بامورات چنانکه می فرماید که ان اکرمکم عند الله
بدرستی که گرامی ترین شما نزد خدای اتقیکم پرهیزکارترین شماست هر که التقوی بیشتر قرب او نزد خدای
بیشتر و فضل او از همه افزونتر و کلمه شریفه الشرف بالفضل و الادب لا بالاصل و النسب که از کلمات
متبرکه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه است مشعر آیه کریمه ان اکرمکم عند الله اتقیکم ان الله علیم خبیر
بدرستی که خدا داناست و باصل و نسب شما و آگاه از علم و ادب شما و می تواند بود که مراد از این آیه
تقریر اخوتی باشد که مانع اغتیاب است و مؤید این است آنکه از عبد الله عباس نقل است که در حق ثابت بن
قیس وقتی که از روی تعریف عرض کرد و بتقریع خود گفت که تو پسر فلانه زنی رسول فرمود که کیست که نام

فلانه



فلانه می برد ثابت برخواست و گفت منم یا رسول الله فرمود که در روی این مردم نگاه کن چون نگاه کرد
گفت چه دیدی گفت قومی مختلف الالوان بعضی سیاه و برخی سفید و گروهی سرخ و جمعی زرد فرمود
ترا بر ایشان هیچ تفضلی نیست مگر بپرهیزکاری و تدین بدین اسلام پس آیه مذکوره نازل شد و روایت
که چون روزی رسول ص در بازار مدینه می گشت غلام سیاه را دید که او را میفروختند و او میگفت هر که
مرا میخرد باید که با این شرط بخرد که مرا منع نکند از گذاردن نماز یومیه در پس رسول خدا ص همیشه
در عقب آن حضرت نماز گذارده ام و در هیچ جای دیگر اقدام ننموده ام مردی او را باین شرط بخرید و رسول
در وقت نماز غلام را میدید که می آمد و اقتدا میکرد روزی چند بر آمد آن غلام بیمار شد احوال
پرسید مولای وی گفت که وفات نمود رسول برخواست و بنفس نفیس خود متولی تکفین و تغسیل وی شد
مهاجر و انصار از این تعجب نمودند حق تعالی آیه مذکوره را فرستاده در آن بیان نمود که نسب را اثر
نیست بلکه فضیلت و کرامت بتقوی و پرهیزکاریست و از امام زین العابدین مرویست که دوزخ
مخلوق نشده مگر برای کسی که نافرمانی کند خدا را و در طریقه عصیان سلوک نماید و اگر چه آن کس سید قرشی
نسب باشد و بهشت خلق نشده مگر برای کسی که فرمان الهی برد و کمر انقیاد او بر میان بندد و اگر چه آن کس
غلام حبشی باشد و از حضرت رسالت ص منقولست که هر که خواهد که گرامی ترین مردمان باشد باید که از خدای
تعالی بترسد و طریقه پرهیزکاری را پیش گیرد و از ابن عباس نقل است که بزرگواری دنیا غنا است
و بزرگواری آخرت بتقوی و نیز فرموده که حق تعالی روز قیامت خطاب کند به بندگان که امر کردم
بشما پس ضایع کردید آنچه عهد کرده بودم بشما و بلند گردانیدید نسبها پس امروز بلند سازم
نسب خود را و پست گردانم نسب شما را کجایند پرهیزکاران تا ایشان را بمرتبه بلند و درجه ارجمند رسانم
بدرستی که امروز گرامی ترین شما نزد من پرهیزکارترین شماست مرویست که از عیسی ع پرسیدند که کدام
مردمان افضلند دو قبضه خاک برداشت و فرمود که هیچکدام از این دو قبضه بر یکدیگر راجح نیست بلکه هر دو
مساوی اند همه مردمان چونکه همه از خاک مخلوق شده اند در اصل خلقت بر یکدیگر راجح نیستند پس اکرم ایشان
اتقای ایشانست در معالم التنزیل مذکور است که حضرت رسالت ص فرموده که حق سبحانه تعالی فرموده
که همه مردمان را بدو قسم ساخت و مراد از قسم دیگر گردانید که بهتر باشد کقوله تعالی واصحاب

الیمین ما اصحاب الیمین واصحاب الشمال ما اصحاب الشمال پس من اصحاب الیمیم وبعد از ان
این هر دو قسم را بسه قسم کرد و مرا بهترین این سه قسم کردانید که بهتر باشد و ذلک قوله واصحاب المیمنة
ما اصحاب المیمنة والسابقون السابقون پس من از سابقانم و بعد از ان این سه قسم بقبایل ساخت
و مرا بهترین این قبیله حق فرمود که وجعلناکم شعوبا وقبائل پس من اتقی ولد آدمم واکرم ایشانم
نزد خدای تبارک و تعالی و من این سخن را از راه فخر نمیگویم نه بر وجه افتخار پس آن قبایل را
شعوب کردانید و مرا بهترین بیت وضع فرمود حیث وقال انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس
اهل البیت ویطهرکم تطهیرا پس من اهل بیت من مطهریم از جمیع ذنوب آورده اند که جمعی
کثیر از بنی اسد در سال قحطی با جمیع زراری و اثقال و احمال خود نزد پیغمبر آمدند و اظهار اسلام
کردند و در باطن ایمان نداشتند و جاحد رسالت بودند و بجهت انبوهی مدینه بر ایشان تنگ گشت
پس در مساجد و مقابر مسلمانان فرود آمدند و کوچهای مدینه بعذرات ملوث کردند و نرخها گران کردند
و صبح و شام نزد حضرت می آمدند و میگفتند عرب بشما نزد تو آمدند بر پشت مرکب نشسته بی اولاد و اتباع
و خدم و حشم و ما آمدیم با جمیع اهل و عیال و اسباب و اساس خانه پس ما را چیزی بده تا صرف خود و عیال
خود نمائیم حق تعالی آیه فرستاد که وقالت الاعراب آمنا گفتند اهل بادیه از بنی اسد که ایمان
آورده و برسول خدا گرویده ایم قل بگو ای محمد با ایشان لم تؤمنوا ایمان نیاورده اید زیرا که ایمان
عبارتست از اقرار بزبان و تصدیق بجنان و شما را اقرار است و تصدیق نیست منت نهادن شما
بر پیغمبر بر ایمان آوردن و ترک قتال نمودن مشعر است بر عدم ایمان شما پس دعوی ایمان مکنید ولکن
قولوا اسلمنا ولکن بگوئید که ایمان آورده ایم که عبارتست از داخل شدن در سلم و اظهار شهادت
و چون غرض شما در آمدن دعوی ایمان و انقیاد است از قتل و سبی ولما یدخل الایمان
و هنوز در نیامده است ایمان فی قلوبکم در دلهای شما بدانکه ایمان اخص است از اسلام زیرا
که ایمان تصدیق است بجنان با اقرار بزبان و اسلام اعم است که با آن تصدیق جانی باشد پس هر مؤمنی
مسلمان باشد و هر مسلمانی مؤمن نباشد و مراد از قول ان الدین عند الله الاسلام اسلامی است که مقارن
تصدیق بود و در حدیث نبوی صلعم واقع شده که الاسلام علانیة والایمان فی القلب و چون ثواب
مشرع


مشرع بر ایمان است و بمجرد دعوی اسلام بدون تصدیق بآن مثمر ثواب نیست از این جهت بنبی
خطاب که وان تطیعوا الله و اگر فرمان برید خدای را جلاله ورسوله و فرستادهٔ او ظاهرا
و باطنا یعنی از نفاق توبه کنید و بخلوص اعتقاد ایمان آرید و بمقتضیات آن عمل نمائید لا یلتکم
کم نکرداند خدای من اعمالکم از ثواب کردارهای شما شیئا چیزی بلکه مزد کار را تمام و کمال بشما
رساند ان الله غفور بدرستی که خدای تعالی آمرزنده است گناه کسانی را که مطیع وی باشند رحیم
مهربان بتوفیه مثوبات و اجور مطیعان از سدی منقول است که در اعراب مزینه و جهینه و اشجع و مطیع و
و غفار آمده که اظهار کردند تا از خون و مال ایمن شوند رسول ایشان را بحدیبیه ترغیب کرد ایشان از ان
متقاعد شدند حق تعالی فرمود که اعراب دعوی ایمان میکنند و فی الحقیقه ایمان ندارند پس ای محمد صلعم
بگو با ایشان که شما دعوی اسلام کنید نه ایمان چه ایمان داخل در قلوب شما نشده اگر فی الحقیقه ایمان
میداشتید از حرب اعدای متقاعد و دین نمی شدید و مؤید این است که در حقیقت ایمان می فرماید
که انما المؤمنون جز این نیست که گرویدگان از روی حقیقت الذین آمنوا آنانکه ایمان آوردند
بالله ورسوله بخدا و رسول او و بخلوص جنان تصدیق نمودند ثم لم یرتابوا پس شک نکردند بدل
بعد از اقرار بزبان وجاهدوا باموالهم و جهاد کردند با لهای خود یعنی بر اهل غزا انفاق کردند
یا برای ایشان و خود اسلحه حرب خریدند وانفسهم و بنفسهای خود یعنی مرتکب قتال اهل حرب شدند
فی سبیل الله در راه خدا و طلب رضای او اولئک آن گروه مؤمنان مجاهد هم الصادقون
ایشانند راست گویان در ادعای ایمان نه اعراب مذکوره که بجهت خوف شمشیر یا طمع صدقه دعوی ایمان
کردند آورده اند که چون آیه نازل شد اعراب سوگند خوردند که در این قول دل ما مطابق زبان است و سریره
ما موافق علانیه یعنی مؤمن صادق العقیده ایم حق تعالی بجهة رد قول و توبیخ ایشان آیه فرستاد که قل
بگو ای محمد جماعت اعراب را که دعوی غیر واقع میکنید اتعلمون الله آیا می آموزید چیزی میدانید بدینکم
بکیش خود و می پندارید که نمیداند سر ایشان را والله یعلم و حال آنکه خدای میداند ما فی السموات
الخ در آسمانهاست از مکنونات علویه وما فی الارض الخ در زمین است از حادثات سفلیه والله
بکل شیء و خدای بهمه چیز علیم داناست و هیچ چیز بر او مخفی نیست پس محتاج اعلام و اخبار شما نباشد

قبل ازین گذشت که اعراب بنی اسد در دعوی ایمان منّتی عظیم بر پیغمبر می نهادند در انکه اکثر اعراب
با تو قتال وجدال کردند و ما بدون محاربه ومقاتله بتو ایمان آوردیم حق تعالی فرمود که یَمُنُّونَ
عَلَيْكَ منّت می نهند بر تو أَنْ أَسْلَمُوا بانکه اسلام آورده اند وقبول آن کرده اند قُلْ لَا تَمُنُّوا
عَلَيَّ بگو منّت منهید بر من إِسْلَامَكُمْ باسلام خود بَلِ اللَّهُ بلکه خدای يَمُنُّ عَلَيْكُمْ منّت می نهد بر شما
أَنْ هَدَاكُمْ بانکه راه راست نموده است شما را لِلْإِيمَانِ برای ایمان بنصب ادلّه وارزامه علت إِنْ كُنْتُمْ
صَادِقِينَ اگر راستید راست گویان در دعوی ایمان إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ بدرستی که خدای میداند غَيْبَ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ آنچه پوشیده است در آسمانها وزمینها وَاللَّهُ بَصِيرٌ وخدای بیناست بِمَا تَعْمَلُونَ
بانچه شما میکنید از اظهار ایمان وابطال کفر وسایر اسرار واعلان شما سورة ق خمس واربعون
آیة مکیة از ابی بن کعب روایتست که حضرت رسالت صلعم فرمود که قاری این سوره را سکرات مرگ آسان
بود وقبر بروی گشاده گردد وروزی بروی فراخ شود ودر آخرت مغفور باشد وابو حمزهٔ ثمالی از امام
محمد باقر نقل کرده که هر که این سوره را در فرایض ونوافل مداومت کند حق تعالی روزی براو فراخ
گرداند ودر آخرت نامه اعمال او را بدست راست او دهد وبآسانی حساب او نماید بدانکه چون حق تعالی
اختتام سورهٔ حجرات نمود بذکر ایمان وشرایط آن افتتاح این سوره را فرمود بذکر آنچه واجبست
ایمان بآن آوردن از قرآن وادلّه واضحه دالّه بر توحید وفرمود که بسم الله الرحمن الرحیم
ق علم الهدی قدس سرّه الاعلی فرموده که ایراد حروف مقطعه در اوایل سوره بجهت امتیاز نثر است
از منظوم در اوّل کلام چه سامع بمجرّد این حروف استدلال میکند بر انکه کلامی که بعد از وی آید
نثر است نه نظم وفی ایراد این حروف دو جامعی باشد که قرآن را شعر میگفتند ودر این حروف بعینه
علما را اختلافست ابن عباس فرموده که اسمیست از اسمای الهی ونزد بعضی دیگر مفتاح اسمیست
از اسمای حسنی که در اوّل او قاف باشد چون قادر وقدیر وقدیم وقهّار وقابض وقیوم وقوی وقریب
ونزد جماعتی دیگر اشارتست بقرآن یا ایما بکلمهٔ قف یعنی بایست ای محمد بر عمل کردن بانچه مامور میشوی
یا اشارتست بالقدر یا بالقسط یا اسم کوهیست که حق تعالی بآن قسم یاد نموده وآن کوه محیط
بکرهٔ زمین است که حق تعالی آن را از زمرد آفریده وکنارهای آسمان بر آن است وسبزی آسمان

از عکس



از عکس آن وپارهای زمرد که در میان مردمانست از انست واین قول از ضحاک منقول است
واز وهب بن منبه روایتست که چون ذو القرنین بکوه قاف کشف رسید در پیرامون آن
کوهها کوچک دید پرسید از سوکلان انجا که این چه کوهیست گفتند این کوه قاف گفت این کوهها
خورد چیست که در حوالی این کوه است گفتند رگهای زمین است وهیچ شهری وبقعهٔ نیست الّا
که عروقی از ان متصل است باین کوه چون اراده الهی تعلق گیرد به زلزل زمینی مارا امر فرماید
تا عروق آن را بحرکت در آریم ذو القرنین گفت مرا از عظمت خدا چیزی خبر دهید گفتند کمترین
چیزی که دالست بر عظمت وشأن او سبحانه آنست که در عقب ما زمینیست از برف که هر یک از طول
وعرض آن پانصد ساله راه است واز شدت وسودت برودت آن برفی شکننده برفی میشود
اگر آن نمی بود همه سهلی مردمان روی زمین از گرمی آتش دوزخ سوخته میشدندی وگویند که ق گویند
است بقدرت الهی یا بقرب حضرت پادشاهی وباجابت دعای بندگان كَمَا قَالَ وَإِذَا سَأَلَكَ
عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ وآیه کریمه وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ که درین سوره است
مجز این قول ویا ایماست بقوت قلب محمد ویا اشارتست بکلمه قضی الله ما هو کاین یا اشعار بقول
یا محمد بر انکه قسم باشد معنی آنست که سوگند میخورم بحقیقت ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ وبحقیقت قرآن
بزرگوار که باعتراف اشراف آن بر سایر کتب انبیا ومجدیت عامل احکام حلال وحرام بدانکه
بعثت شخص از جنس آدمیان بجهت انذار ومبعوث شدن ایشان در نشأء آخرت محل تعجب
نیست مر مومن مصدق را بل عجبو بلکه عجب داشتند معاندان قریش أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ
انکه آمد بایشان بیم کننده از جنس ایشان وحال انکه محل تعجب وشگفت نیست زیرا که علم ایشان بانکه
منذر متصف است بعدالت وامانت وشفقت ورحمت وسایر اخلاق حسنه دلالتی صریح دارد بر انکه
وی ناصح ومشفق ایشانست وترسان بحلول مکروه بر ایشان ومع ذلک معجزات ظاهره علاوه آن
شده فَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا شَيْءٌ عَجِيبٌ پس گفتند ناگرویدگان بعث که این برگزیدن محمد برای رسالت
چیزی عجیب وشگفتست بعد از ان از تعجب ایشان بر بعثت حکایت از زبان ایشان میکند أَإِذَا
مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ آیا زنده شویم وقتی که ما بمیریم وگردیم خاک این رجوع

ببدن بازگشتنیست دور از عادت و امکان دور موضع استبعاد بعد از ان حق تعالی در رد استبعاد
رجع می فرماید که قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ بدرستی که ما میدانیم آنچه کم کرده اند زمین
و بخورد از گوشت و پوست و استخوان و سایر اجزای ایشان هر گاه لطافت علم ما رسیده باشد بجمیع
جزئیات پس چگونه قادر نباشیم بر رجع آنچه زمین آنرا ناقص ساخته باشد و خورده لحوم و عظام ایشان
در خبر است از حضرت رسالت صلعم که همه اعضای فرزند آدم پوسیده و ریزیده شود الا استخوان عصعص که اصل
ذنب است و حق تعالی در نشأه آخرت اجزای متفرقه را بآن استخوان ضم کند و زنده نماید و در احادیث
صحیح ثابت شده که جسد انبیا و اوصیا و شهدا هرگز پوسیده نشود بلکه همان بر حالت اولی در احیای
ایشان نماید وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ و نزد ماست نوشته که حافظ تفاصیل جمیع اشیا است یا محفوظ است
از اندراس مراد لوح محفوظ است که تفاصیل همه اشیا در او موعود است و همه حالات مکونات در او مکتوب
و مندرج و از تغیر امور و تبدیل مبدل محفوظ هرگاه نزد ما این نوع کتاب باشد که متضمن جمیع جزئیات
باشد پس چگونه عالم باجزای با که او نباشیم و بر احیای آن قدرت نداشته باشیم و نه آن است که ایشان
معترف باشند بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ بلکه بجهت عدم تفکر و تدبر تکذیب کردند و نگرویدند بحق که قرآن است
یا محمد صلعم لَمَّا جَاءَهُمْ آنگنگام که آید بایشان قرآن که در کمال اعجاز است و یا محمد که صاحب معجزات
و آیات است فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيجٍ پس آن مکذبان در کاری شوریده و مضطرب و بهم برآمده که گاهی قرآن
بسحر نسبت میدهند و وقتی بشعر و گاهی باف‌سانه و پیغمبر را گاهی مجنون میگویند و گاهی کاهن و وقتی
متعری و اصلا یک امر قرار نمیدهند و بیک چیز دائمی ایستند بجهت تحیر ایشان در امر آن و فرط جهالت ایشان
بحال او بعد از ان اقامت دلیلی میکند بر قدرت خود بر بعث بقوله أَفَلَمْ يَنْظُرُوا آیا نمی نگرند منکران
بعث بحشر إِلَى السَّمَاءِ بسوی آسمان که واقع شده فَوْقَهُمْ بر زبر سر ایشان که بمحض قدرت كَيْفَ
بَنَيْنَاهَا که چگونه بنا کرده ایم آن را بر داشته طبقه بالای طبقه وَزَيَّنَّاهَا بدرستی که آن را بکواکب ثابته
و ستارهای سیاره آراسته ایم وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ و نیست مر او را هیچ فرجها و شکافها و آفریدن چرخی
بدین عظمت و رفعت و با حسن ترتیب و انتظام طباق بدون فرجه و رخنه و خلل و عیبی دلیلی واضح است
بر کمال علم و حکمت ما پس بلا شبهه قادر باشیم بر بعث و تکذیب کفار محض عناد است وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا

وزمین



و زمین را بازکشیدیم و گسترانیدیم بر روی آب وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ و افکندیم در روی کو
ههای استوار بلند مقدار تا بسبب ثقل آن زمین بر حالت خود قرار گیرد و منقلب نشود و مانند
سفینه مملو از اثقال که بر روی آب قرار میگیرد وَأَنْبَتْنَا فِيهَا و برویانیدیم در زمین مِنْ كُلِّ
زَوْجٍ از هر صنف نبات بَهِيجٍ نیکو و آراسته و بهجت افزا یعنی کثرت حسن و زینت موجب ابتهاج و مسرت
ناظرات مانند ازهار لطیفه و اشجار خضرت و نباتات ناظره و انهار آفریدیم تَبْصِرَةً بجهت بینایی یعنی
برای نظر کردن در ان بدیده اعتبار و نگریستن بر وجه استدلال وَذِكْرَى و برای یاد کردن و پند
دادن لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ مر هر بنده باز گردنده بخدا و تفکر نماینده در بدایع صنایع او و بکمال قدرت
پیدا کرده و معترف شوند ببعث و نشور وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ و فرو فرستادیم از جانب آسمان یا از ابر
مَاءً مُبَارَكًا آبی با برکت و بسیار منفعت فَأَنْبَتْنَا بِهِ پس برویانیدیم بآن آب جَنَّاتٍ بوستانهای
مشتمل بر اشجار بر از میوه و اثمار با شکوه وَحَبَّ الْحَصِيدِ و دانه هایی که از کشتان آن است که محصود و درو
کرده شود در وقت رسیدن چون گندم و جو و برنج و مانند آن وَالنَّخْلَ و رسته گردانیدیم درختان
خرما را بَاسِقَاتٍ در حالتی که بلندند و کشیده بالا یا باردار لَهَا طَلْعٌ نَضِيدٌ که مر آن درختان را است
غلاف خرما که در هم پیچیده است و بهم رسته است مراد تراکم شکوفه است یا کثرت میوه و این همه را برویانیدیم
رِزْقًا لِلْعِبَادِ برای روزی مر بندگان را وَأَحْيَيْنَا بِهِ و زنده گردانیدیم بدان آب بَلْدَةً مَيْتًا زمین
مرده را یعنی زمین خشک بی نبات پس ما هم چنانکه زمین را زنده گردانیدیم بآب كَذَلِكَ الْخُرُوجُ هم
چنان است بیرون آمدن شما از قبر یعنی زنده گشتن شما و بعرصه حشر حاضر شدن چه هر که امعان نظر کند و نیک
تامل کند در احیای دانه که مانند مرده است که در خاک مدفون است عالم خواهد شد بر آنکه شخصی که بر اخراج
آن قادر باشد قادر خواهد بود بر اخراج موتی از ان پس در تسلیه حضرت از تکذیب قوم میفرماید كَذَّبَتْ
قَبْلَهُمْ تکذیب کردند پیش از اهل مکه قَوْمُ نُوحٍ گروه نوح که اولاد شیث و قابیل بودند بر نوح ع وَأَصْحَابُ
الرَّسِّ و یاران چاه پر کرده از سنگ از عکرمه روایت که ایشان جمعی بودند که پیغمبر خود را که حنظلة بن
صفوان بود شهید کردند و در چاه افکندند و آن را از سنگ پر کردند و اقوال دیگر در این باب در ما تقدم
سمت ذکر یافته وَثَمُودُ و قوم ثمود تکذیب کردند صالح را وَعَادٌ و گروه عاد هود را وَفِرْعَوْنُ و قوم

الأَيْكَةِ ویاران ایکه شعیب را و ایکه یعنی بیشه و جنگل است وَقَوْمُ تُبَّعٍ و گروه تبّع تبّع را
و حکایت تبّع در سوره الدخان مذکور میشود كُلٌّ كَذَّبَ الرُّسُلَ هر یک از ایشان تکذیب
کردند همه پیغمبران را فَحَقَّ وَعِيدِ پس لازم و واجب گشت وعید من یعنی آنچه وعده کرده بودم
از عقاب یعنی عذاب بر ایشان نازل شد و هرگاه حال امم ماضیه که مکذب رسل بودند عذاب استیصال
بود پس حال کفار قریش که بنای کار ایشان بر تکذیبست نیز هلال خواهد بود و بعد از ذکر وعید ورجع
بعید میکند أَفَعَيِينَا آیا درمانده و عاجز شدیم بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بآفرینش اوّل و راه نیافتیم
بوجود آن تا فرو مانیم بآفرینش ثانی که بعث است و کفار باین معترف شدند بَلْ هُمْ بلکه ایشان
بسبب وسواس شیطان فِي لَبْسٍ در شک و شبهه اند مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ از آفریدن نو که بعث و نشرست
پس در تهدید ایشان میفرماید که وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ و بدرستی که ما آفریدیم جنس آدمی را
وَنَعْلَمُ و میدانیم مَا تُوَسْوِسُ بِهِ آن چیزی را که وسوسه میکند بآن نَفْسُهُ مراد بوسوسه حدیث
نفس است یعنی میدانیم آن چیزی را که نزد نفس حاضرست از مکنونات ضمایر و سرایر قلوب و خواطر
صدور پس همه را بر وفق عمل جزا خواهیم داد وَنَحْنُ أَقْرَبُ و ما نزدیکتریم إِلَيْهِ بسوی انسان
مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ از رگ جان یعنی این اقربیت نسبت بعلم است نه بمکان و ورید رگیست که
هر دو طرف گردن کرده و از دل دویده که قطع آن موجب موتست یعنی حقیقت معنی آن است
که علم او سبحانه بر وجهی محیط است باحوال انسان که هیچ چیز از خفای صدور و سرایر قلوب بر او مخفی
نیست پس گوییا ذات او سبحانه اقرب است با او از رگ که حامل روح اوست و گویند که حبل الورید
اقرب اجزای نفس انسان نیست پس در این کلام ایمائیست بآنکه حق تعالی از آن اقرب است بوی پس
هم چنانکه انسان هرگاه که خود را طلبد باید هرگاه که حق را جوید نیز یابد و کریمه إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي
عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ و حدیث قدسی اُطْلُبْنِي تَجِدْنِي که از احادیث قدسیه زبورست مجز این معنی اند
و محققان را در این آیه کلامی بلند و سخنی ارجمند و آن اینست که هرگاه کیفیت قرب جان را که
پیوسته است بتن در نتوان یافت قرب حق را که از جمیع کیفیات منزه و مقدس است چگونه ادراک
توان کرد و بدانکه قرب حق به بنده بر دو قسم است یکی عام که شامل جمیع مخلوقات باشد و نکته

ط



وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ ایمائیست بآن و دیگری خاص عباد را باشد و سرّ وَنَحْنُ أَقْرَبُ رمزیست
از آن و گویند معنی آن است که ما بعلم و قدرت و حفظه نزدیکتریم بآدمیان از حبل الورید نسبت
بایشان و این اقربیت ما بآدمیان محقق است إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ در حینی که فرا میگیرند
دو فرشته که گزیده اقوال و اعمال ایشانند و آن را در نامه می نویسند و می حفظ میکنند این
مشعرست بآنکه او سبحانه از استحفاظ ملکین مستغنی است چه او مطلع است بر آنچه بر ملکین پوشیده است
از خفای خفیات لیکن تسلیط ایشان بر حفظ اعمال انسان بجهة حکمت است که مقتضی آن است
و آن زیادتی لطف او سبحانه است بر بندگان در اجتناب نمودن ایشان از سیئات و رغبت
نمودن در حسنات و می تواند بود که إِذْ متعلق باشد بذکر یعنی یاد کن ای محمد که چون فرا گیرند
دو فرشته که فرا گیرنده اعمال و اقوالند یکی از ایشان عَنِ الْيَمِينِ و از طرف راست ایشان
نشسته وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ و دیگر از جانب چپ وی نشسته مراد از قعید ملازم است یعنی
ایشان ملازم انسانند و اصلا جدا نمیشوند از ایشان مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ بیرون نمیکند آدمی از دهن
خود یعنی هیچ سخنی بهیچ جز متکلم نمی شود إِلَّا لَدَيْهِ مگر نزدیک و یا نزدیک آن قول رَقِيبٌ
عَتِيدٌ نگهبانیست مهیا و آماده پس نزد این حال اقوال آن را در نامه اعمال می نویسند و در روایت
که حفظه چهار فرشته اند دو در روز موکلند و دو در شب امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده است
که از حضرت رسالت صلعم که بدرستی که جای نشستن دو فرشته تو بر دو دندانهای پیشین تست که یکی
بر راستست و یکی بر چپ زبان تو قلم ایشان است و آب دهن تو مداد ایشان و تو جاری میشوی یعنی
بی ملاحظه میگویی آنچه ترا بکار نمیاید و بتو فایده نمیرساند و از خدا و ایشان شرم نمیداری و
در حدیث دیگر آمده که پاک کردانید دهنهای خود را بطعامهای حلال زیرا که دهنها محل سکون
آن دو فرشته است که نگهبان و نویسنده اعمال شما اند و مداد ایشان آب دهنست و از امام حسین علیه السلام
مرویست که دو فرشته از بنده دور نمی شوند مگر وقت غذای حاجت و خلوت انس بن مالک از حضرت
رسالت صلعم روایت کرده که چون بنده از بندگان مومن فوت شود آن دو فرشته گویند خداوندا قبض روح
فلان بنده مومن کرده ما بکجا رویم و بچه امر مشغول شویم خطاب آید که آسمان و زمین مملوست از فرشتگان